

# زمان و زار

سال چهارم، شماره ۱۳، تابستان ۱۴۰۳

مجله زبان‌شناسی فصلی

سردبیر:

فریدون سامان

صاحب امتیاز:

دکتر طا رسول

سردبیر افتخاری:

پروفسور توفیق وهبی بگ

## زمان و زار

### شورای مشورتی:

دکتر وریا عمر امین،

دکتر هوگر محمود،

دکتر مزگین چالی

دکتر بیستون حسن

کامران رحیمی

این نشریه از سوی مجتمع آموزشی- تربیتی مارگرت  
منتشر می‌شود



جهت ارتباط با این نشریه:

Fereydunsaman@gmail.com

009647504480493

**مشاور اجرایی:**

اوین احمد

**مشاور حقوقی:**

سالم سلمان کوچی

**نمونه خوان: مسعود لاوه**

**صفحه آرا: اوמיד محمد**

**چاپ: ۱۴۰۲-۱۴۰۳**

**تیراژ: ۵۰۰**

**بها: ۵۰۰۰ دینار**

**چاپخانه: تهران**

دیدگاه نویسندگان لزوماً خط و

مشى نشریه نیست



## فهرست

- چرا ویژه نامه به زبان فارسی.....۷
- سخن سردبیر/فریدون سامان
- دوگانه‌ی کورد و گوران در گفتمان تاریخی پیشامدرن.....۱۱
- اسماعیل محمودی
- بررسی اجمالی وضعیت ترجمه‌ی ادبی در مناطق کردنشین ایران.....۲۵
- دکتوراحمد احمدیان
- بازخوانی و نقد تاریخی نظری مینورسکی درباره گوران و.....۴۳
- دکتر. اسماعیل شمس.
- بررسی توصیفی اسم و صفت در گویش گروسی زبان کردی.....۶۷
- فاطمه شکوهی
- بررسی ساختار محتوایی دیباچه در روایت خسرو و شیرین و مم و زین دکتر.....۸۵
- جیهاد شگری رشید
- بیجارگروس از فرهنگ و زبان خود روایت می کند.....۱۰۱
- محمد ولی کاکایی
- نگاهی به جایگاه کردهای فیلی گفتگو با علامه محمدعلی سلطانی.....۱۰۵
- گفتگو: بهزاد خالوندی
- سخنی در باب زبان و فرهنگ کورد.....۱۱۳
- قاسم نه رژه نگ (تاته شه مال)
- لکی ؛ زبان یا گویش؟.....۱۱۷
- نگارنده : مرگان کاوسی
- منظومه حماسی گورانی «بهمن و فرامرز» در یک نگاه.....۱۴۳
- سکینه آزادی- علی گراوند
- گوران بخش گسست ناپذیر هویت کردی است.....۱۶۵
- مصاحبه با طیب طاهری
- لرستان و فرهنگ و تاریخ لری.....۱۹۳
- مصاحبه‌کننده: هاشم علی‌ویسی
- واژه سازی در زبان کوردی.....۲۲۱
- نامدار جابری
- پتانسیل‌ها و چالش‌های ترجمه زازاکی برای احیای زبان.....۲۲۵
- اسات شانلی- ترجمه: عرفان کرمی

- معیارسازی در کوردی جنوبی..... ۲۴۷
- ژیبار جهانفرد**
- کامران رحیمی: زبان و فرهنگ کوردی بدون آموزش باقی خواهد ماند..... ۲۶۵
- سیاستهای زبانی پهلوی اول در کردستان و پیامدهای آن..... ۲۷۱
- حسین رسولی**
- درآمدی بر شیوه‌های واژه‌سازی معاصر..... ۲۷۵
- کامران رحیمی**
- چرا زبان کردی به زبان دین و دولت در حکومت‌های کردی..... ۲۸۳
- اسماعیل شمس**
- زوان کوردی و شیکاری جمشت فره‌ه‌نگی کوردی خوارگ..... ۲۸۷
- کامران ره‌حیمی**
- قدمت زبان کردی از نظر زبان‌شناسان کرد..... ۲۹۵
- پرور یاش**
- کاگنیت‌های کردی- فارسی- انگلیسی..... ۲۹۹
- کمال مولودپوری**
- نقد و بررسی اصطلاحات تخصصی دستور زبان..... ۳۰۷
- کامران رحیمی**
- اهمیت تاریخی زبان کردی در خراسان و جایگاه آن در میان سخنورانش..... ۳۲۳
- مجید سپهری**
- تحلیل سروده‌های کردی و فارسی ابن‌غریب شاعر کرد خراسان..... ۳۳۱
- دکتر. علی رحمتی**
- کردهای کلاردشت مازندران و آسیب‌های زبانی..... ۳۴۱
- مزگان کاووسی**
- جمال‌نبز، گامی بلند در راستای برنامه‌ریزی برای زبان تک‌استاندارد کردی..... ۳۶۳
- ایوب گازرانی**
- نقش مادران کورد در تخریب زبان مادری!!!..... ۳۶۹
- کتایون محمودی**
- اعلامیه جهانی حقوق زبانی..... ۳۷۳
- ترجمه: علی دده بیگلو**
- بررسی ابعاد پنهان و آشکار تبعیض زبانی در امر آموزش..... ۳۹۵
- هیوا دیل‌ورانی**
- ایران چند زبانه و یک سیاست زبانی زیانبار..... ۴۰۹
- قادر وریا**

# چرا ویژه‌نامه به زبان فارسی

سخن سردبیر/فریدون سامان ■

در سه سال گذشته ۱۲ شماره فصلنامه مجله زبان‌شناسی (زمان و زار) را به زبان‌های کُردی، عربی، فارسی و یک بار به زبان انگلیسی منتشر شد. البته در بخش فارسی، تعداد زیادی از نویسندگان و زبان‌شناسان شرق کردستان و ایران با ارسال مقالات و تحقیقات خود، به مجله غنا بخشیدند.

بدیهی است که وضعیت زبان کُردی در شرق کردستان با توجه به عدم رسمیت زبان کُردی مانند سایر مناطق کردستان در ترکیه، عراق و سوریه است. روشنفکران و نویسندگان شرق کردستان که مجبورند به زبان فارسی تحصیل کنند که منجر به کاهش توانایی ایشان به زبان کُردی شده است. خوشبختانه از طریق زبان فارسی خدمت بزرگی به زبان و فرهنگ کُردی در سراسر ایران به ویژه در مناطق کُردنشین مانند خراسان، مازندران و حتی تهران پایتخت کرده اند.

واضح است که زبان کُردی دارای جغرافیای وسیعی است و مانند زبان هر ملتی در آن سرزمین از گویش‌ها و لهجه‌ها و گونه‌های بسیاری تشکیل شده است. به چند دلیل سیاسی، زبان ما هنوز برای همه کُردهای مناطق کردستان تبدیل به یک زبان واحد نشده است، متأسفانه از بدو تأسیس دولت ایران، ترکیه، عراق و سوریه و اشغال بخشی از کردستان، اولویت این کشورها در درجه اول در جهت ژینوساید فرهنگی استحال ملتمان بوده و در مرحله اول از طریق نابودی زبان کُردی بوده است، برای همین از زبان کُردی می‌هراسند و می‌خواهند این زبان برای همیشه یک زبان تکه تکه، سرکوب شده و تحت انقیاد باشد.

اگرچه در شمال کردستان تکلم به زبان کُردی ممنوع بوده و مجازات حبس و جزای نقدی به دنبال داشته است، اما تکلم به زبان کُردی در شرق کردستان ممنوع نبوده است و تا حدودی با آن مخالفت شده و به حاشیه رانده شده است و تحت عنوان (زبان محلی ایرانی) قلمداد شده و نهایتاً «ذیل» زبان فارسی محسوب شده است؛ دولت همواره کوشیده است گویش و لهجه‌های کُردی مانند لکی، لری، کلهری و هورامی را از زبان کُردی جدا کند یا به عنوان زبانی جدا و مستقل از زبان کُردی به رسمیت بشناسند، زیرا متأسفانه تفکر ناسیونالیستی غالب بر هیات حاکمه معتقدند که کُردها، ملت نیستند و یکی از اقوام ایرانی هستند و در آغاز تاریخ، کُردها ایرانی الاصل بوده اند و باید ایرانی بمانند.



در شرق کردستان زبان کردی گروهی از گویش و لهجه‌ها با جغرافیای وسیع است و مشتمل بر گویش میانی (سورانی)، کرمانجی، فیلی، لری، لکی، کلهری و هورامی بوده و به سان موزاییکی از گویشهای کردی است که گویشوران از نظر گویش، لهجه و باورهای مذهبی و قومی با هم اندک تفاوت دارند. مسئولان به جای اینکه به این تفاوت‌های زبانی در ایران به چشم باغی رنگارنگ نگاه کنند، با ترس به آن نگریسته‌اند و آموزش به زبان کردی را تهدیدی برای امنیت ملی خود می‌دانند. از این رو، از ابتدای قرن بیستم، از زمان رضاخان تا کنون، پیوسته تلاش کرده‌اند تا هویت زبان کردی را تضعیف کنند، شکاف بین لهجه‌های کردی را بیشتر کنند تا هر گویش کردی را زبان بسازند تا اتحاد ملی کردها و زبانشان را تکه تکه نمایند.

متأسفانه شبیه همان پروسه‌ای که بر سر لرها آوردند و آنها را از کردها جدا کردند، اکنون نیز همین پروسه را با ساز و کار جدیدی به لک‌ها، کلهرها و هورامی‌ها تحمیل کرده و تلقین می‌کنند: شما کرد نبوده بلکه هورامی یا لک هستید و گویش شما نه تنها کردی نیست بلکه زبانی مستقل است و سعی می‌کنند زبان کردیشان را استحاله کنند و به حدی که گویششان تضعیف شود و به گونه‌ای از کردی تکلم کنند که شبیه فارسی یا به گویش از فارسی تبدیل شوند و در حوزه زبان کردی خارج شوند. این سیاست زبانی که دولت علیه زبان کردی دنبال می‌کند در علم زبان‌شناسی، زبان‌کشی (Linguicide) نامیده می‌شود، کشتن زبان در واقع کشتن یک ملت است و این برنامه اشغالگران کردستان برای زبان کردی! است.

آنچه در ایران در مدت یک قرن از زمان رضاخان تا به امروز با زبان کردی در سیاست کشتن، نابودی زبان و آسمیلاسیون آن بوده است، در ترکیه و سوریه با کردهای شمالی (کرمانجی) بسیار وحشیانه‌تر رفتار شده است. زبان کردی قبل از سقوط رژیم صدام حسین در شرایط سختی قرار داشت و خوشبختانه اکنون در قانون اساسی جدید عراق به رسمیت شناخته شده است. سخن آخر هدف از انتشار این شماره به زبان ارجمند فارسی ایجاد پل ارتباطی فرهنگی میان روشنفکران و زبان‌شناسان کرد با روشنفکران و زبان‌شناسان مردم ایران به ویژه فارسی‌زبانان است و بدیهی و مبرهن است سیاست یکسانسازی حکومت‌ها خاصه دوران طاغوت، ربطی به ملت شریف و آگاه ایران ندارد.



---

# دوگانه‌ی کورد و گوران در گفتمان تاریخی پیشامدرن

---

اسماعیل محمودی<sup>۱</sup> ■

### چکیده:

همزمان با پیدایش و گسترش رویکردهای شرق‌شناسانه سیاست بنیاد دوران مدرن، کاربرد دوگانه معمول کورد و گوران در ادبیات مکتوب و شفاهی کوردی این گمانه را برجسته نمود، گوران‌ها که در گذشته بخشی از ملت/قوم کورد محسوب می‌شده، کوردتبار نیستند و این دو متعلق به دو گروه قومی و زبانی متفاوت و مجزا هستند.

در گفتمان تاریخی پیشامدرن و به عبارتی در تاریخ ادبیات و نیز ادبیات سیاسی و شفاهی خود کوردها و نیز همسایگان و خاصه ادبیات تاریخی اعراب، گوران‌ها همیشه بخشی از قوم/ملت کوردها محسوب می‌شده و کاربرد دوگانه کورد و گوران، حکایت از پسوند جغرافیایی-گوشی و نیز سبک معیشت بوده و کمترین ارتباطی با مساله زبان و نژاد و قومیت نداشته است.

این پژوهش بعد از پرداختن به رویکرد شرق‌شناسان و نیز معانی و کاربردهای دوگانه این مفاهیم در گفتمان تاریخی خودکوردها و نیز ادبیات همسایگان، به این پرسش اساسی می‌پردازد که در گفتمان تاریخی پیشامدرن، آیا اساساً گوران‌ها متفاوت و مجزا از کوردها در مقوله قومیت تعریف شده‌اند؟

از منظر این پژوهش، در گفتمان تاریخی پیشامدرن، گوران‌ها همواره به مثابه بخشی از قوم/ملت کورد محسوب شده و مجزا کردن گوران‌ها از کوردها، محصول رویکردهای شرق‌شناسانه سیاست بنیاد بوده و فاقد سندیت تاریخی است.

### واژگان کلیدی:

کورد، گوران، کردستان، گفتمان تاریخی پیشامدرن، رویکرد شرق‌شناسانه.

## مقدمه:

با پیدایش و گسترش رویکردهای شرقشناسی در دوران مدرن که اساسا سیاست بنیان هستند (ولی، ۱۳۹۸۰: ۳۱)، شرق شناسان با اهداف و اغراض پیدا و پنهان خود که گاه محصول تفکر ایجاد تفرقه در جوامع شرقی و گاه همبسته و همسو با قدرت‌های منطقه بودند، شروع به تقسیم‌بندی‌های جدید و به عبارتی هویت‌تراشی و هویت‌سازی‌های جدید نمودند و این رویکرد برسازانه به هویت که گاه معطوف به فروپاشی قدرت‌های بزرگ منطقه بود، اگرچه منجر به تشکیل دولت-ملت‌های جدید و رهایی از یوغ امپراتوری‌های بزرگ منطقه از جمله عثمانلی برای شماری از گروه‌های قومی شد، اما رویکردهای سیاست بنیان آنان در مجموع، موجب پیدایش و گسترش تنش‌های قومی و مرزی در منطقه شد که گمان می‌رود، امیدی به گذر از این تنش‌ها تا به امروز و در آینده نیز نخواهد بود.

در این میان، حکایت کوردها به عنوان قوم/ملتی تاریخی، متمایز و متفاوت است، متفاوت از این منظر که از جانب شرق شناسان گاه‌ها به عنوانی هویتی متمایز و گاه‌ها نیز به عنوان بخشی از هویت ایرانی تعریف و معرفی شده و این رویکردهای متفاوت، خود موجب پیدایش و گسترش بحران هویت‌خواهی و دولت‌طلبی پر هزینه در تاریخ مدرن کوردها شده است و البته در این میان، مساله تقلیل هویتی کوردها و به عبارتی کوردزدایی گوران‌ها<sup>۲</sup>، و نیز ایزدی‌ها و لک‌ها علیرغم وضوح تاریخی این مساله از سوی شرق شناسان به یکی از عوامل تنش‌زا و دردسرساز هویت‌گرایان کورد شده و به عبارتی هویت کوردی بخشی از کوردها، و از جمله کوردهای گوران با پیدایش مطالعات شرق‌شناسی و ظهور کسانی چون مینورسکی، مکنزی و این اواخر آساطوریان، مورد شک و تردید قرار گرفته است.

در رویکردهای شرق‌شناسانه، بخشی از اورامی زبان‌های کندوله در کرمانشاه، باجلان در پیرامون سرپل ذهاب، قصرشیرین و گرمیان، گروه‌های مذهبی شبک، صارلی و بجوران در موصل، زازها در کوردستان ترکیه و هورامان در دو استان کرمانشاه و کوردستان ایران و نیز کوردستان عراق که گویش آنان متفاوت از دیگر کوردهاست به عنوان قوم/ملت گوران معرفی شده (Mackenzie, ۲۰۰۲, vol ۱۱) و از این منظر هویت آنان متفاوت و مستقل از کوردها تعریف شده و در این مورد، مینورسکی پیشگام بوده است.

ولادیمیر فنودوریچ مینورسکی (۱۸۷۷-۱۹۶۶) شرقشناس روسی تبار که صاحب بیشترین تحقیقات در باره کوردها و تاریخ و گذشته‌ی آنها در میان شرق‌شناسان است<sup>۳</sup>، بر این باور است

۲ این مفهوم را از مدرس سعیدی در مقاله، روشنفکری کرد و لزوم رهایی از میراث شرقشناسی درباره گوران گرفته‌ام.  
 ۳ علاوه بر حضور در میان کردها و آشنایی با رجال کرد، حضور ده ساله در پاریس بعد از انقلاب روسیه و تدریس در

که گوران‌ها کوردتبار نیستند و خاستگاه آنان به شمال ایران برمی‌گردد (Minorsky, ۱۹۴۳, ۸۱-۸۸) و زبان آنها نیز نه کوردی، بلکه گورانی است (Ibid, ۸۹-۹۵).

این نظریه در رابطه با کوردزدایی از گوران‌ها و به عبارتی برساختن هویتی مستقل از کوردها برای گوران‌ها، بعدها توسط شرق‌شناسانی دیگری از جمله مکنزی و آساطوریان دنبال و تاکید شد و تا به امروزه نیز از سوی گروه‌های از جمله مرکزگریان و نیز هویت‌طلبانی نوظهوری به نام گوران‌نویسم‌ها به جد، دنبال و مورد استناد قرار می‌گیرد.

از نظر مکنزی، زبان گورانی، برگرفته از گویش مردم روستای گوران در استان کرمانشاه است و اگرچه خاستگاه اصلی آن، کناره‌ی دریای خزر بوده اما پس از مهاجرت به این مناطق، تحت تاثیر زبان کوردی قرار گرفته است، نکته مهم در این میان این است که مکنزی، جغرافیای گویشوران گورانی را محاصره شده در میان کوردزبانان تعریف می‌کند. (Mackenzie, ۲۰۰۲, vol ۱۱) و آساطوریان هم که چندان سرمهر و سازگاری با کوردها ندارد، چنانکه اساسا کوردها را یک اجتماع «کوچرو، چوپان و دامدار» و حتا «دزد، راهزن، ستمگر در حق ضعفا و غدار» (آساطوریان، ۱۳۹۷: ۷۲) می‌داند که از مناطق جنوبی‌تر به کوردستان امروز آمده و مناطق ارمنی‌نشین را اشغال کرده‌اند (همان: ۱۱۹) در پوشش شرق‌شناسی به کوردزدایی گوران‌ها تداوم بخشیده و کمترین احتمالی را برای کوردبودن آنها قائل نیست و گوران‌ها را در کنار زازها، لرها و ایزدی‌ها کاملا جدا و متمایز از کوردها، تعریف، بازنمایی و معرفی می‌نماید (همان: ۶-۳۲).

در این میان البته، مینورسکی، مکنزی و آساطوریان تنها نیستند و شماری دیگر از شرق‌شناسان به نحوی دیگر، تبار گوران‌ها را متمایز از کوردها تعریف نموده و بر این باور هستند که گوران‌ها، بومیان و صاحبان اصلی سرزمین کوردستان بوده که بعدها این منطقه توسط کوردها، تصرف شده و زبان آنها به کلهری تبدیل شده (بروین سن، ۱۳۷۹: ۱۶۰) و به عبارتی، کوردها پس از تسخیر این منطقه، زبان و فرهنگ خود را بر آنها تحمیل کرده‌اند (ادموندز، ۱۳۸۲: ۱۴).

این رویکرد شرق‌شناسانه به دوگانه کورد و گوران، از نگاه کوردهای ملی‌گرا، نوعی کوردزدایی از گوران‌ها و مسبب پیدایش تفرقه و تنش در میان ملت کورد با انگیزه‌های سیاسی شده، اگرچه

---

مدرسه مطالعات شرقی، همکاری با دایره المعارف اسلام، (رشتیانی، ۱۳۹۴: ۵۷) و نیز همکاری و دوستی با نویسندگان ایران، عملاً زمینه پیشگامی او را در مطالعات کردشناسی برای او فراهم آورد و علیرغم مورددار بودن رویکرد او در باره کوردها، از جمله در قضیه پرداخت مبلغی پول از سوی نماینده دولت پهلوی یعنی آقای جم در قبال اثبات ایرانیت کردها که نشان دهد کردها از «عناصر ایرانی قدیم و جزء لاینفک این کشور هستند» (سند سال ۱۳۱۶) و نیز ندامت از برخی نظریات خود و اذعان به نداشتن عمق و تخصص مطالعات شرق‌شناسی (مینورسکی، ۱۳۳۳: ۴۴)، نظریات او در مطالعات کردشناسی، گاه‌ها به عنوان فاکت متقن، انگاشته می‌شود.

از نگاه هویت‌خواهان نوظهور گوران، نوعی فرصت تاریخی برای بازیابی، بازشناسی و تعریف هویت واقعی آنها محسوب می‌شود.

در مجموع، احساس می‌شود که در صورت گسترش این مباحثات و فراگیر شدن این رویکرد و پذیرش آن به عنوان یک نظریه قطعی، به تنش و افزایش چالش‌های جامعه کوردی منجر شود و به همین خاطر، نگرانی‌های جدی را در جامعه روشنفکری کوردستان دامن زده است و گمان بر این است در صورت اغماض از این مساله و سهل‌انگاری جدی گرفتن آن و رویارویی غیرعلمی در مواجه شدن با آن، هویت ملی کوردها را با چالش‌های جدی مواجه سازد و از این منظر می‌طلبد به جای رویارویی خصمانه، انکار و گسترش تنش، با رویکردهای متفاوت و از جمله رویکرد تاریخی به این پدیده نوظهور هویت‌طلبی یا کوردزدایی از هویت گورانی پرداخته شود. پژوهش پیش‌رو در پی پاسخگویی به رویکردها و انگاره‌ها و فرضیات شرق‌شناسانی از جمله مینورسکی، مکنزی و آساطوریان در این باب نیست- اگرچه ضروری هم پنداشته می‌شود-<sup>۴</sup>، بلکه در پی آن است که از منظر تاریخی به این رویکردهای شرق‌شناسانه بپردازد که مدعی تاریخت آن هستند و به همین سبب، بر آن است که رد دوگانه کورد و گوران را در تاریخ و به عبارتی تاریخ پیشامدرن کوردها و منطقه که به نحوی مبین گفتمان تاریخی است، دنبال نماید، چراکه به نظر می‌رسد، از این منظر می‌توان صحت و سقم این نظریه و این رویکرد را که مدعی تاریخت آن است، تبیین نمود.

### ۱- گوران‌ها در گفتمان پیشامدرن:

همانطور که پیشتر اشاره شد، رویکرد پرداختن و نگرستن به هویت مستقل و متمایز دوگانه کورد و گوران، محصول پدیدارشدن انگاره‌های مدرن و به عبارتی حضور پدیدارهای تجدد و از جمله احیای هویت ملی در مناطق مختلف مشرق زمین است و در این میان، استقبال از پدیده نوبنیان دولت-ملت و نیز گسترش موج هویت‌خواهی، هویت‌سازی و هویت‌طلبی اقوام و ملت‌های شرقی به تبعیت از رویکردها و انگاره‌های شرق‌شناسی که به نوعی همبسته و همسو

۴ جناب آقای دکتر اسماعیل شمس، در پژوهشی مفصل، به صورت تاریخی به نقد این رویکردها پرداخته و آنها را فاقد تاریخت معرفی کرده است  
بنگرید:

شمس، اسماعیل (۱۴۰۲) بازخوانی و نقد تاریخی نظریه مینورسکی درباره گوران و پیوند آن با گیلان و کناره‌های دریای خزر، فصلنامه تاریخ و تمدن اسلامی، سال ۱۹، شماره ۴۴، صص ۱۲۵-۱۵۰  
و همچنین سعیدی، مدرس (۱۴۰۱) روشنفکری کردی و لزوم رهایی از میراث شرق‌شناسی درباره گوران، ماهنامه تفکر انتقادی، سال ۲، شماره ۱۶، صص ۵۶-۵۹

با اندیشه‌های مدرنیته در حوزه هویت‌خواهی بود، در پیدایش، گسترش و تداوم احیای هویت ملی، تاثیرگذار بوده است و در این میان، اصرار شرق‌شناسان به تمایزنگاری دوگانه کورد و گوران به مثابه دو هویت مستقل تاریخی و اصرار به سندیت تاریخی نظریاتشان، مستلزم تبیین این دو گانه در گفتمان پیشامدرن است که از منظر این پژوهش، همان ادبیات مکتوب و شفاهی تاریخی و متون تاریخی می‌باشد.

### ۱-۱- گفتمان تاریخی کوردی:

در اینجا منظور از گفتمان تاریخی، پیگیری معانی و مصادیق این مفاهیم دوگانه در منابع تاریخی و به عبارتی ادبیات تاریخی پیشامدرن کوردها درسه حوزه متون تاریخی، ادبیات مکتوب و شفاهی است که این رویکرد می‌تواند تصور و پنداشت جامعه کوردستان را از این دوگانه کورد و گوران و نیز مصداقیت تاریخی آنها را تبیین و روشن نماید.

### متون تاریخنگاری:

شرفخان بدلیسی به عنوان نخستین مورخ کوردتبار، در شرفنامه (۱۰۰۵ ه.ق) و در بخش «بیان انساب طوایف اکراد و شرح اطوار ایشان»، به صراحت، گوران‌ها را علیرغم تفاوت زبانی، در زمره گروه‌های چهارگانه کوردها برمی‌شمارد و در این باره می‌نویسد: «طایفه‌ی اکراد چهار قسم است و زبان و آداب ایشان مغایر یکدیگر است: اول کرمانج، دویم لر، سیم کلهر، چهارم گوران» (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۳-۲۴) و همچنین در بخش‌های دیگر تاریخ خود، از گوران‌ها به مثابه طایفه یاد می‌کند (همان: ۱۱۸، ۸۲) و البته در جاهایی دیگر، گوران را در کنار اردلان و کوردستان به عنوان یک منطقه جغرافیایی به کار می‌برد (همان: ۵۸۱)

روایت گوران بودن کوردها، بعدها توسط مورخان دیگر کورد و از جمله مورخان دوران اردلان نیز تکرار و تایید می‌شود، چنانکه ملا محمد شریف قاضی، نویسنده نخستین تاریخ دوران اردلان با عنوان زبده‌التواریخ در تاریخ کردستان (۱۲۱۵ ه.ق)، گوران‌ها را با عبارت «اکراد گوران»، معرفی می‌کند و هدف از نگارش کتاب خود را گزارش رویدادهای: «اکراد گوران و نسب ولات و اردلان» ذکر می‌کند (قاضی، ۱۳۷۹: ۱۳) و همچنین مستوره اردلان (۱۲۶۳)، گوران‌ها را یکی از چهار گروه قومی کوردها در کنار اردلان، کرمانج، لر قرار می‌دهد و منطقه پالنگان را به عنوان پایتخت گوران‌ها معرفی می‌کند (مستوره اردلان، ۲۰۰۵: ۲۴-۲۱) و عبدالقادر بن رستم بابانی (۱۲۸۵) نیز، گوران‌ها را به عنوان یکی از طوایف شانزده گانه کوردها معرفی می‌کند: (بابانی، ۱۳۷۷: ۳۳)



و میرزا شکرالله سنندجی (۱۳۰۹) هم همین نظر را تایید می‌نماید (سنندجی، ۱۳۶۶: ۷۵) و در همین راستا، علی اکبر وقایع‌نگار سنندجی (۱۳۱۹)، نویسنده حدیقه ناصریه و مرات‌الظفر در جغرافیا و تاریخ کردستان، گوران‌ها را به عنوان «یکی از طوایف معتبره کردستان» معرفی می‌کند. (وقایع‌نگار، ۱۳۸۴: ۲۹) با این توصیف، در متون تاریخی پیشامدرن کوردها و به عبارتی گفتمان تاریخ‌نگاران کورد، گوران‌ها به مثابه‌ی بخشی از قوم/ملت کورد محسوب و معرفی شده و به عبارتی نه تنها منفک از مردم کورد، تعریف نشده، بلکه همواره به عنوان بخش مهمی از جامعه‌ی کوردی و به عبارتی از «طوایف معتبره کردستان» معرفی و تعریف و بازنمایی شده‌اند.

### ادبیات گورانی:

انتخاب زبان گورانی<sup>۵</sup> به عنوان زبان متون مقدس پیروان یارسان، زمینه و بستر را برای گسترش این گویش در میان گویشوران جامعه کوردی به عنوان زبان شعر و ادبیات برای چندین سده فراهم نمود، چنانکه از سده چهارم ه.ق/یازده، تا برآمدن شاعرانی چون نالی (۱۲۱۴-۱۲۹۴)، سالم (۱۲۱۴-۱۲۸۲) و کردی (۱۲۲۴-۱۲۶۶) که به کوردی سورانی شعر سرودند، زبان مرسوم و پذیرفته‌شده‌ی ادبی و مکتوب مردم کورد در گستره‌ی شهروز قدیم<sup>۶</sup> یعنی از نزدیک بهار همدان تا کرکوک و موصل، یعنی مرز کرمانجی زبان‌ها و مهمتر اینکه زبان رسمی دربار امارت اردلان هم بوده است و به عبارتی بخش اعظم شاعران کورد دارای گویش غیرگورانی، به این گویش شعر سروده‌اند.

در این میان نکته مهم این است که شاعرانی که به این گویش شعر سروده، خود را کورد دانسته، چنانکه «بابا سرهنگ»، از بزرگان آیین یارسان در نیمه‌ی نخست سده‌ی چهارم،

۵ این شاخه دارای گونه‌های هورامی، زازایی و کاکهای است. قرائن نشان می‌دهد که کهنترین گویش کردی بوده و جدایی از اینکه زبان کتب مقدس یارسان و نیز شبک‌ها بوده، برای چندین قرن نیز زبان رایج ادبی کردها و حتی زبان مرسوم دوره اردلان‌ها بوده است (کردستانی، ۱۳۰۹: الف و ب). البته امروزه دامنه‌ی تکلم به گورانی به مناطق اورامانخت، اورامانلهون، ژاورود، پاوه و روستاهای اطراف رود سیروان، کندوله، دینور، منطقه ریجاب، برخی از روستاهای اطراف مریوان و چند روستای منطقه‌ی قره و چندین روستا از توابع شهر حلبچه در ناحیه‌ی شهروز، محدود است.

در رابطه با زازاها می‌توان گفت، در نواحی مرکز آناتولی در ترکیه از ارزنجان تا دیاربکر، شامل مناطق درسیم، بینگول، اورفه، بتلیس، مرعش و خارپوت، کردهای زازا زبان ساکنند که ادعا می‌شود از زیر مجموعه‌های گوران است: برای اطلاع از زازا بنگرید: آرکلو، ویکتوریا (بهار-تابستان ۱۳۹۰ ش)، زازاها یک فاکتور جدید قومی و سیاسی در منطقه، ترجمه پیمان متین، فصلنامه فرهنگ مردم، شماره اول، سال دهم. برای اطلاع از تحول تاریخی گویش‌های زبان کردی مراجعه کنید به press Mellen Edwin :York New. ,Kurdistan in language and Nationalism () Amir ,Hassanpour

۶ شهروز به عنوان قلمرو حکمرانی اردلان‌ها، شامل منطقه‌ای از نزدیکی بهار همدان تا کرکوک بوده که قبل از بنیان امارت اردلان، قلمرو امارت حسنویه و برای مدتی نیز بنی عناز بوده است.

اینچنین به هویت کوردی خود اشاره می‌نماید: «سرهنگ دوان، سرهنگ دوان/من که نامم هست سرهنگ دوان/همراه با یاران می‌گردم در کوه و دشت‌ها/برای گسترش آیین کوردها»<sup>۷</sup>)  
 بوره‌کهی، ۱۳۷۰: ۶۳) و در همین باره، «شاه ویس قولی» از دیگران شاعران یارسان در نیمه‌ی نخست سده‌ی یازدهم/ پانزدهم، در یکی از اشعار خود به صراحت به تبار کوردی خود اعتراف می‌نماید: «تبار من کورداست، تبار من کورداست/ پدر من کورداست، تبار من کورداست/ من آن شیرم که با دسته‌گردها/ سپاه ضحاک را به خاک مالیدیم»<sup>۸</sup> (بوره‌کهی: ۶۳) و همچنین تورکه میر (۱۷۵۰/۱۸۲۰) از دیگر شاعران برجسته گورانی، در یکی از اشعار خود به گویش گورانی، به صراحت هویت خود را متمایز از ترک و عرب می‌داند و خود را به عنوان یک کورد معرفی می‌ند.<sup>۹</sup>  
 (غضنفری، ۳۹۹: ۶۰)

نکته مهم دیگر اینکه، سرایندگان گویش گورانی، این گویش را کوردی دانسته و از آن نه به عنوان زبان گورانی، بلکه به عنوان زبان کوردی معرفی یاد کرده‌اند، بطوریکه خانای قبادی (۱۷۰۴/۱۷۷۸) از شاعران برجسته گورانی سده دوازدهم، در یکی از اشعار خود، بعد از ذکر مفهوم «کوردستان زمین» که دانایان و خردمندان، زبان فارسی را شیرین تلقی می‌کنند، وی گویش خود یعنی گویش گورانی را زبان کوردی می‌نامد و آن را شیرین‌تر می‌داند،<sup>۱۰</sup> (خانا قوبادی، ۱۴: ۱۳۶۸) و سراینده شاهنامه‌ی کوردی نیز، از این گویش با عنوان «لفظ کوردی»<sup>۱۱</sup> و صالح ماهیدشتی (۱۲۴۹-۱۳۲۳) هم از آن به عنوان «لسان کوردی» و نورعلی<sup>۱۲</sup> و رمزیاری (۱۲۴۰) نیز از آن به نام زبان کوردی یاد می‌کنند.<sup>۱۳</sup> (عرفانی، ۱۳۹۳: ۷)

نکته مهم دیگر اینکه، برخی از گویشوران گورانی، در اشعار خود نه تنها خود را به عنوان کورد معرفی می‌نمایند، بلکه همزمان از گویش خود نه با عنوان گورانی، بلکه به عنوان کوردی یاد می‌کنند، چنانکه فقیه همه‌وند کرکوک (۱۲۴۷-۱۳۰۴)، از زبان اشعار خود که به گویش

۷ برای متن کردی شعر بنگرید: بوره‌کهی، سهدیق (۱۳۷۰) میژووی ویژه‌ی کوردی، تبریز، چهر: ۶۳ و خه‌زنه‌دار، مارف (۲۰۰۱) میژووی نده‌بی کوردی، ب ۱، هه‌ولیر، ئاراس: ۸۱-۸۰

۸ برای متن کردی شعر بنگرید: بوره‌کهی: ۶۳ و خه‌زنه‌دار: ۸۱-۸۰

۹ تورکه‌میر نه تورک و نه عه‌ره‌وله‌فرم/ کورد کهم سه‌واد حافزه‌لحه‌فرم، گلزار ادب لرستان، تألیف و گردآوری: اسفندیار غضنفری، تهران: نشر مفاهیم، ۱۳۹۹

۱۰ جه‌لای عاقلان ساحیب عه‌قل و دین/ دانا بزورگان کوردستان زه‌مین/ راسته‌ن مواچان فارسی شه‌که‌ره‌ن/ کوردی جه فارسی به‌ل شیرین‌تیره‌ن

۱۱ به له‌فز کوردیپر کوردستان ته‌مام/ پیتش بوان مه‌خزۆر وه‌لسلام/ کورده مأل سه‌ر پشک شایادگارن/ دوستان مزگانی پاشام سوران

۱۲ لسانی کوردیم که‌لام حه‌قه‌ن/ واتهی من که‌لام حه‌ق موته‌له‌قه‌ن.

۱۳ موته‌له‌قه‌ن حکایه‌ت فارسی فره‌ واته‌ن/ ئه‌کسه‌ر ژه‌ کوردان ژه‌ مه‌عناش ماته‌ن/ من مه‌بۆ کوردی بواچوون....

گورانی می‌باشند، به عنوان «لفظ کردی» و از هویت خود به عنوان «صنف اکراد» یاد کرده است.<sup>۱۴</sup> (همه‌وه‌وند، فه‌قی قادر، ۱۹۸۰) و همو در شعری دیگر، از متمایز بودن هویت کردی و ترکی به صراحت یاد می‌کند و گنجایش و همزیستی این دو را غیرممکن می‌داند.<sup>۱۵</sup>

پیداست که سرایندگان گویش گورانی، نه تنها گویش گورانی را به عنوان زبان گورانی معرفی نکرده و خود را نیز گورانی زبان یا قوم گوران ننماید، بلکه از این زبان یا عنوان زبان کوردی یاد کرده و مهمتر اینکه خود را نیز به عنوان کوردتبار، معرفی و بازنمایی نموده‌اند و از این منظر می‌توان ادعان کرد که ادعای شرق‌شناسان که این گویش را مستقل از کوردی و گویشوران را غیرکورد نامیده، کمترین اعتنایی به این اسناد تاریخی ننموده‌اند و از این منظر شاید بتوان گفت، که این رویکردهای شرق‌شناسانه سیاست بنیان، یا دارای اغراض سیاسی بوده یا اینکه از چنان عمق و تخصصی برخوردار نبوده که بتوان آنها را قعی و علمی تلقی کرد چراکه برای اثبات این ادعاها که به مثابه‌ی نظریات علمی ارائه شده، کمترین مستندات و مصادیق تاریخی نمی‌توان یافت و به همین دلیل می‌توان گفت، رویکردهای شرق‌شناسانه در رابطه با هویت متمایز گوران‌ها از کردها در تناقض کامل با مصادیق و مستندات تاریخی است و اساسا در گفتمان تاریخی و به عبارتی متون ادبی و تاریخی کوردها که بخش اعظم مولفانش از گوران‌ها بوده، گوران به مثابه بخشی از کوردها و گورانی نیز به عنوان زبان کوردی معرفی و تعریف شده است.

### گفتار شفاهی:

دوگانه کورد و گوران در منطقه کرمانشاه و به ویژه هورامانات به نسبت دیگر مناطق کردنشین در گفتار مردم، رایج است و آنچه که از برداشت عامه مردم در رابطه با کاربرد این دوگانه می‌توان فهمید در سه مورد متمایز به کار می‌رود:

نخست اینکه بیانگر سبک معیشت است، معمولا در مناطق هورامان، فارغ از گویش متفاوت مردم یعنی رایج بودن دو گویش هورامی و جافی، به کسانی که یکجانشین و به عبارتی، سبک زندگی آنان همواره یکجانشینی بوده، عنوان گوران اطلاق می‌شود و در مقابل هم برای کسانی

۱۴ همه فه‌قی! خه‌یال نه توی دل کهر جه‌م/ته‌نقیس میزان نه‌یو به ره‌قه‌م/چون فارسی بی‌پند‌حه کیمان/به له‌فز کوردی که‌ردم ته‌رجومان/ چون من نه‌سلم سینف نه‌کراده‌ن/ههر که‌س به نه‌مسال ویش خاتر شاده‌ن/ فه‌قی همه‌وه‌ندله کتیبی: کومه‌له‌ی شیعی فه‌قی قادری همه‌وه‌ندبه‌ره‌می: فه‌قی قادری همه‌وه‌ند، کومه‌له‌ی شیعی فه‌قی قادری همه‌وه‌ند، کو‌کردنه‌وه و راست‌کردنه‌وه‌ی مه‌لا عه‌بدولکه‌ریمی موده‌ریس و فاتح عه‌بدولکه‌ریم، چاپخانه‌ی کو‌ری زانیاری عیراق. به‌غدا-۱۹۸۰

۱۵ هه‌ر که‌س به تورکان بکه‌رؤ باوه‌ر/ئه‌حمه‌ق نه‌و که‌سه‌ن جه‌ من نه‌حمه‌قته‌ر/ چون که‌بک و بازه‌ن ئونس کورد و تورک/مه‌ر کئ جه‌ سایه‌ی تورکان بی بزورگ!؟/مه‌علوومه‌ن جه‌ لای عاریفان کار/اوستی تورک و کورد نیبه‌ن پایه‌دار

که کوچرو و در حال بیلاق و قشلاق و به عبارتی سبک معیشت آنها کوچروی بوده، لفظ کورد، به کار برده می‌شود و از این منظر دوگانه کورد و گوران، معرف سبک زندگی مردم کورد در بخش‌هایی از کوردستان می‌باشد.

دوم اینکه، گاه در معنای جغرافیایی به کار می‌رود و معمولاً به زیستگاه طوایف قلخانی که پیرو آیین یارسان و اهل حق می‌باشند به کار می‌رود و کاربرد این مفهوم در گفتار شفاهی مردم کرمانشاهان، مصداق تاریخی دارد چنانکه وقایع نگار در چندین مورد، از لفظ گوران به عنوان محل زیست مردم قلخانی، استفاده کرده است. (وقایع‌نگار، ۱۳۸۴: ۲۵۷-۲۵۸-۲۶۲، ۲۵۹)

و سوم اینکه، گاه از لفظ گوران، برای معرفی پیروان آیین یارسان به کار می‌رود و به عبارتی تمامی یارسان‌ها را گاهی اوقات به عنوان گوران تعریف و معرفی می‌کنند و البته در چندین مورد هم، کتاب مقدس آیین یاری، یعنی دیوان مقدس (دیوانه گه وره) هم پیروان این آیین را تحت عنوان گوران، معرفی نموده است (دیوانه گه وره، ؟: ۷۳)

به این ترتیب در ادبیات شفاهی و گفتار معمول و مرسوم منطقه کرمانشاهان که دارای گویشوران گورانی بیشتری نسبت به دیگر مناطق کردنشین دارد، همواره از لفظ گوران نه به عنوان یک هویت متمایز قومی و زبانی از کوردها، بلکه در معانی سبک معیشت مردم کورد، پیروان کورد آیین یارسان و نیز منطقه جغرافیایی ایل قلخانی به کار برده می‌شود و کاملاً متمایز از ادعاها و رویکردهای شرق‌شناسانه در رابطه با دوگانه کورد و گوران می‌باشد.

### متون تاریخی عربی زبان:

در متون تاریخی فارسی زبان، معمولاً عنوان گوران مشاهده نمی‌شود و بیشتر از واژه کورد جهت معرفی اهالی کوردستان استفاده شده و این نکته می‌توان بیانگر این واقعیت تاریخی باشد که اهالی این منطقه تماماً خود را به عنوان کورد معرفی نموده و از این منظر، متون تاریخی فارسی زبان، از دوگانه کورد و گوران استفاده ننموده و به تنها واژه کورد، بسنده کرده‌اند. اما متون تاریخی عربی زبان برخلاف متون فارسی در سطح قابل تاملی از دوگانه کورد و گوران استفاده کرده‌اند و البته با این تفاوت، بیشتر این متون جدایی از کاربرد لفظ کورد، از یک پسوند دیگر که معرف معرف منطقه جغرافیایی یا هویت ایلی و عشیره‌ای شخص مورد اشاره بوده، استفاده نموده‌اند، برای مثال برزیکانی، زرزاری، موصلی، روادی، دوینی در عباراتی از جمله حسین کوردی برزیکانی<sup>۱۶</sup> (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۳/۳۷۰) امام کردی زرزاری<sup>۱۷</sup> (ذهبی،

۱۶ الْحُسَيْنُ الْكُرْدِيُّ الْبَرْزِيكَانِيُّ

۱۷ الإمام الكردي الزرزاری

شمس الدین (۱۴۱۳): (۴۲/۵۵) عثمان بن عیسی بن درباس الکردي الموصلی (سیوطی، ۱۳۲۱): (۱/۴۰۸) کردی روادی و کرد دوینی<sup>۱۸</sup> (ابن کثیر، ۱۴۱۸: ۱۶/۴۶۶) که بیانگر هویت قومی و نیز زیست جغرافیایی و یا ایلی شخص مورد اشاره بوده است.

همین روال نیز در کاربرد لفظ گوران نیز دیده می‌شود و معمولاً بندرت، لفظ گورانی به تنهایی بکار رفته است و به عبارتی در متون تاریخی زبان عربی، شاهد کاربرد عبارتی از ملا قاسم گورانی کوردی<sup>۱۹</sup>، شیخ ابوطاهر محمد کوردی گورانی<sup>۲۰</sup>، حسن بن شهاب الدین الکردي الکراني الشهرزوري (الإدریسی، ۱۹۸۲: ۱/۴۹۴)، الشیخ إبراهيم الکردي الگوراني (العزوی، ۱۴۲۵: ۵/۱۵۲) و همچنین إبراهيم بن حسن الکردي الکراني الشهرزوري (الحسینی المیلانی، ۱۴۱۴: ۱۰/۲۷۵) هستیم که بر این مبنا، گورانی در این عبارت، معرف هویت قومی یا تعیین محل جغرافیایی بوده است آنچنانکه که در موارد دیگر و از جمله موصلی، برزیکانی و غیره مشاهده می‌شود.

با این توصیف می‌توان اذعان نمود که در متون تاریخی عرب‌زبان‌ها و به عبارتی در گفتمان تاریخی پیشامدرن اعراب، دو گانه کورد و گوران به معنای دو قوم مجزا و متمایز از هم به کار نرفته است و به عبارتی، گوران‌ها منفک از کردها تعریف نشده و معمولاً لفظ گوران، همانطور که اشاره شد معرف منطقه جغرافیایی یا ایل و عشیرت شخص مورد نظر بکار رفته و از اینرو می‌توان اذعان کرد که برخلاف رویکرد شرق‌شناسان، گوران‌ها بخشی از قوم/ملت کورد یا بخشی از جغرافیای کوردستان بوده و البته به نظر می‌رسد، معرفی خود کردها نیز در این مورد، مهمتر بوده است به این معنی که گوران‌ها خود را نه به عنوان گوران زبان یا شخصی از قوم گوران، بلکه به عنوان کورد به دیگران و از جمله اعراب معرفی نموده، همانطور که در ادبیات گورانی نیز اینچنین به معرفی هویت و زبان خود، اشاره نموده بودند.

### نتیجه:

با توجه به یافته‌های این پژوهش می‌توان اذعان کرد که در کاربرد دوگانه کورد و گوران، مفهوم گوران دربرگیرنده چهار معنا بوده است، نخست اینکه به معنی گویشورانی بوده که دارای گویش گورانی بوده و با این گویش تکلم نموده‌اند، دوم اینکه به معنی جغرافیایی بوده است که زیستگاه بخشی از پیروان آیین یارسان بوده، سوم اینکه به معنی کردهای یکجانشین به کار

۱۸ الْكُرْدِيُّ الرَّوَادِيُّ - وَهُمْ خِيَارُ الْأَكْرَادِ - الدُّوَيْنِيُّ

۱۹ مدرس مدرسه احمدیه در دمشق، قرن یازدهم ه.ق.

۲۰ مدرس و مفتی مدینه در سده دوازدهم ه.ق.

میرفته است و نهایتاً اینکه در پاره‌ایی اوقات نیز به معنی پیروان آیین یارسان به کار می‌رفته است و از این منظر، یعنی از منظر تاریخی، علیرغم ادعای رویکردهای شرق‌شناسی که سیاست بنیان و اغلب دارای اغراض سیاسی و تهی از عمق و تخصص لازم در بعد تاریخت می‌باشند، گوران‌ها، هیچگاه خود را منفک از کوردها ندانسته و تعریف نکرده و همواره زبان خود را با عنوان زبان کردی تعریف نموده و مهمتر اینکه خود را به مثابه بخش معتبری از جامعه کردی تلقی کرده است.

جدایی از متون تاریخی کردی، در متون تاریخی عربی زبان نیز، دوگانه کورد و گوران، جدایی از هم و به مثابه دو گروه قومی متفاوت و مستقل از هم به کار نرفته و مهم‌تر اینکه، در کنار لفظ گوران، همیشه لفظ کورد نیز به کار رفته است.

در مجموع می‌توان اذعان نمود، علیرغم رویکردهای شرق‌شناسانه که معتقد هستند، دوگانه کورد و گوران به عنوان دو قوم/ملت مستقل و جداگانه با خاستگاه‌های متفاوت می‌باشند، در گفتمان پیشاتاریخی، گوران‌ها همواره به عنوان کورد و زبان گورانی نیز به مثابه زبان کردی، تعریف و معرفی شده است و نظریه شرق‌شناسان، فاقد کمترین مصداقیت تاریخی است.

## منابع:

### کوردی:

بوره که‌بی، سهدیق (۱۳۷۰) میژووی ویزه‌ی کوردی، تبریز، چهر  
خانای قوبادی (۱۳۶۸) شیرین و خوسرهو، بووژاندنه‌وه و لیکدانه‌وه، محمدی مه‌لا کریم، ورمی، ناوه‌ندی  
بلاو‌کردنه‌وه‌ی فه‌ره‌نگ وئه‌ده‌بی کوردی.  
فه‌قی قادری هه‌مه‌وه‌ند (۱۹۸۰) کۆمه‌له‌ی شیعر، کۆ‌کردنه‌وه مه‌لا عه‌بدولکه‌ریمی موده‌ریس و فاتح عه‌بدولکه‌ریم،  
به‌غدا، چاپخانه‌ی کۆری زانیاری عیراق

### زبان فارسی:

بدلیسی، شرفخان (۱۳۷۷)، شرفنامه، مصحح ولادیمیر ولیامینوف زرنوف، تهران، چاپ اول، نشر اساطیر  
بابایی، عبدالقادر رستم (۱۳۶۶)، تاریخ و جغرافیای کردستان (سیرالاکراد)، به‌اهتمام محمد رئوف توکلی، تهران،  
چاپ اول، نشر ارژنگ.  
دیوانی گه‌وره (۱۳۸۷) به‌کوشش محمد حسینی،  
سندجی، میرزا شکرالله (۱۳۷۵)، تحفه‌ ناصریه در تاریخ و جغرافیای کردستان، به‌اهتمام و مقدمه مفصل  
حشمت‌الله طیبی، تهران، انتشارات امیرکبیر  
قاضی، ملامحمد شریف (۱۳۷۹)، زبده‌ التواریخ سندجی، به‌کوشش محمدرئوف توکلی، تهران، انتشارات  
توکلی.  
مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۶۲)، نزه‌ القلوب، به‌اهتمام گای لسترنج، تهران، دنیای کتاب.  
مینورسکی (۱۳۷۹)، گُرد، ترجمه‌ حبیب‌الله تابانی، تهران، چاپ اول، نشر گستره.  
وان بروینسن، مارتین (۱۳۷۹)، جامعه‌ شناسی مردم گُرد (آغا، شیخ و دولت)، ساختار اجتماعی و سیاسی  
کردستان، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، تهران، چاپ دوم، نشر پاینده.  
وقایع‌نگار کردستانی، علیاکبر (۱۳۸۴)، حدیقه‌ ناصریه و مرآت‌الظفر در تاریخ و جغرافیای کردستان، به‌کوشش  
محمد رئوف توکلی، تهران، چاپ دوم، انتشارات توکلی.

### عربی:

ابن اثیر، الکامل فی‌التاریخ (۱۳۸۵)، بیروت، دار صادر، دار بیروت  
ابن کثیر الدمشقی، أبو‌الفداء إسماعیل بن عمر، البداية والنه‌ایة، (۱۴۱۸) تحقیق: عبد‌الله بن عبد‌المحسن  
الترکی، قاهر، دار هجر للطباعة والنشر  
الحسینی المیلانی، السید علی، نفحات‌الأزهار فی‌خلاصة‌ عبقات‌ الأنوار (۱۴۱۴)،  
الإدریسی، محمد عبُد الحَی بن عبد‌الکبیر، فهرس‌ الفهارس والأثبات ومعجم‌ المعاجم‌ والمشیخات  
والمسلسلات (۱۹۸۲) المحقق: إحسان عباس، بیروت، دار الغرب‌الإسلامی  
العزاوی، عباس محمد، موسوعة‌ تاریخ‌ العراق بین‌ احتلالین (۱۴۲۵)، الدار‌ العربیة‌ للموسوعات‌ الطبعة.

سیوطی، جلال‌الدین عبد‌الرحمن بن ابی بکر، حسن‌المحاضره فی تاریخ مصر والقاهره (۱۳۲۱) مصر، مطبعة الموسوعات.

ذهبی، شمس‌الدین، تاریخ الإسلام (۱۴۱۳)، تحقیق عمر عبد‌السلام تدمیری، بیروت، دار‌الکتب العربی الإدریسی، محمد عبّد الحیّ بن عبد‌الکبیر (۱۹۸۲) فهرس الفهارس والأثبات ومعجم المعاجم والمشیخات والمسلسلات‌المحقق: إحسان عباس، بیروت، دار‌الغرب الإسلامی

انگلیسی:

Hassanpour, Amir (1980) Nationalism and language in Kurdistan, .New York: Edwin Mellen press

Mackenzie, D.N. (1966). The Dialect of awroman (Hāwrāmān-i Luhōn): Grammatical Scetch, Texts, and Vocabulary. København. Kommissionær: Ejnar Munksgaard. Mackenzie. D.N. (2002), Iranica 'Gurani, vol.11. Mackenzie. D.N. (2002), Iranica, Avroman, vol.3. Minorsky, Vladimir Fedorovich, (1938). "Ahl-I Hakk", in First the Encyclopaedia of Islam. Minorsky, Vladimir Fedorovich (1943). "The Guran", Bulletin of the School of Oriental and African Studies, Vol.XI, 1946, pp.75-103. Rieu, Charles (1881). Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum. Vol. II, London

#### مقالات:

آرکلو، ویکتوریا (بهار- تابستان ۱۳۹۰ ش)، زازاها یک فاکتور جدید قومی و سیاسی در منطقه، ترجمه پیمان متین، فصلنامه فرهنگ مردم، شماره اول، سال دهم

شمس، اسماعیل (۱۴۰۲) بازخوانی و نقد تاریخی نظریه مینورسکی درباره گوران و پیوند آن با گیلان و کناره‌های دریای خزر، فصلنامه تاریخ و تمدن اسلامی، سال ۱۹، شماره ۴۴، صص ۱۲۵-۱۵۰

سعیدی، مدرس (۱۴۰۱) روشنفکری کردی و لزوم رهایی از میراث شرق شناسی درباره گوران، ماهنامه تفکر انتقادی، سال ۲، شماره ۱۶: صص ۵۶-۵۹

عرفانی سمیه (۱۳۹۳) معرفی ضربنامه ملانورعلی ورمزیاری، فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره چهارم، شماره ۱، صص ۲۹-۵۸



---

بررسی اجمالی وضعیت ترجمه‌ی  
ادبی در مناطق کردنشین ایران  
با تأکید بر ترجمه از گُردی  
به فارسی و از فارسی به گُردی

---

دکتورا احمد احمدیان ■

### چکیده:

در این مقاله به طور مختصر به بررسی وضعیت ترجمه در مناطق کردنشین ایران پرداخته خواهد شد. وضعیت ترجمه در مناطق کردنشین ایران از ابعاد مختلفی قابل بررسی است. هدف از این تحقیق آن است که نهایتاً با توصیف وضعیت موجود و نگاهی به گذشته و برشمردن آثار مهم ترجمه شده ی ادبی و همچنین با برشمردن کاستی ها و موانع هر یک از این حوزه ها و نقد و بررسی اجمالی و گذرا تعدادی از آثار ترجمه شده ی ادبی، به جمع بندی آسیب های کلی و موانع عمومی رودر روی وضعیت ترجمه در مناطق کردنشین ایران پردازیم. همچنین نگاهی گذرا به وضعیت کمی و کیفی قاموس ها، فرهنگ ها و واژه نامه ها که ابزارهای بسیار ارزشمند و سودمند و اجتناب ناپذیر در فرآیند ترجمه هستند باعث می شود که از دریچه و روزنه ای دیگر به وضعیت ترجمه در مناطق کردنشین ایران پرداخته شود. بررسی اجمالی جایگاه آثار ترجمه شده ی ادبی در مطبوعات و نشریات مناطق کردنشین ایران نیز از روزنه ای دیگر ما را با وضعیت ترجمه در مناطق کردنشین ایران آشنا خواهد کرد.

کلید واژه ها: ترجمه، مناطق کردنشین ایران، آسیب ها و موانع، تحلیل گفتمانی، ترجمه ی ادبی.

## ۱. مقدمه:

در عصر ارتباطات و اطلاعات، ترجمه به عنوان پل رابط میان ملت ها و فرهنگ ها، نقشی غیر قابل انکار دارد و از ملزومات حیات فرهنگی در دنیای امروز است و در پیچه ای است رو به باغ فرهنگ ملل و اقوام و تمدن ها و هر یک از اقوام و ملیت ها در پی ارتقاء و اعتلای سهم خود از این تماشگاه و تفرجگاه پر راز و رمز و از این منشور کثیرالاضلاع فرهنگی، هنری، ادبی، معرفتی و علمی هستند.

ترجمه در مناطق کردنشین ایران، سابقه و صبغه ای تاریخی دارد و چنانکه از شواهد و قراین بر می آید در طول ادوار تاریخی مختلف، کتب و متون متعدد و گوناگونی به کردی ترجمه شده اند و یا از کردی به زبان های دیگر برگردانده شده اند. کهن ترین مأخذی که برای اولین بار در تاریخ به ترجمه ی متنی از کردی به زبانی دیگر اشاره کرده، کتاب فیلسوف یونانی گزنفون تحت عنوان «آنا باز» (Anabase) است که ۴۰۱ سال پیش از میلاد مسیح نگاشته شده. گزنفون هنگامی که به میان کاردوخی ها (Cardouqaes) می آید - که تیره ای از گردان باستان بوده اند- به این اشاره می کند که سربازان یونانی از طریق یک مترجم با کاردوخی ها گفتگو کرده اند: «گزنفون زباندانی را با خود به نزد آنان برد تا نبرد را متوقف کند و آشتی و صلح برقرار کند. هم چنین از آنان درخواست استرداد نعش کشتگان را کرد. کاردوخی ها اعلان داشتند که نعش کشتگان را به شرطی پس خواهند داد که آنان نیز در مقابل از سوزاندن خانه هایشان امتناع ورزند.»<sup>۱</sup> البته چنان که پیداست ماهیت این ترجمه ماهیتی گفتاری بوده و از انواع ترجمه در ذیل ترجمه ی شفاهی قرار می گیرد.

دومین منبع و مأخذی که در آن به ترجمه از زبان کردی به زبانی دیگر پرداخته شده کتاب سیاحتنامه ی اولیاچلیبی است در سال ۱۶۵۵ م. با این تفاوت که در این کتاب چندین جمله از زبان کردی به زبان ترکی ترجمه شده و هدف اولیاچلیبی این بوده که زبان کردی را به ترکها معرفی کند و به طور موجز و گذرا این زبان را به آنها بشناساند. این متن ترجمه شده که شامل جمله هایی مستقل و غیرمرتبط با هم است، هر چند ظاهراً ترجمه ای مکتوب است ولی ماهیتاً مقتبس از گونه ی گفتاری زبان کردی (گویش کرمانجی) است، و در حقیقت اولین متن مکتوب ترجمه شده از زبان کردی به دیگر زبان هاست.<sup>۲</sup>

در زمینه ی ترجمه از زبان های دیگر به کردی اولین مترجم کرد، شاعر شهیر خانای قبادی (۱۶۷۲-۱۷۵۴م) است که اولین ترجمه ی مکتوب مستقل و کامل را عرضه داشته و آن

1- EXENPHON: Anabase, etabiet traduit par paul MAS- QUERAY, ed. T.2. live TV, 5, 10 et 34.

۲- اولیا چلیبی، سیاحت نامه، کرد در تاریخ همسایگان، ترجمه ی: سعید ناکام، صص: ۵۷ و ۹۲.

ترجمه‌ی خسرو و شیرین نظامی گنجوی است که تحت عنوان «شیرین و خسرو» و در کیفیتی والا ترجمه شده و در ۹۱۱ صفحه در دهه شصت میلادی توسط مجمع علمی زبان کردی در بغداد چاپ و منتشر شده است.

و اما اولین ترجمه‌ی مکتوب از زبان کردی به زبان‌های دیگر کتاب «واژگان و متون روایی و دستور زبان کردی» کردشناس ایتالیایی ماوریزوگارزونی است در ۲۸۷ صفحه که در سال ۱۷۸۷ م. منتشر شده است.<sup>۳</sup> در خصوص اولین ترجمه‌ی مکتوب در مناطق کردنشین ایران ایران و در دوره‌های متأخر می‌توان به ترجمه‌ی فارسی علامه ملا محمد ابن آدم (۱۱۶۰-۱۲۵۲ ق) از تحفه‌ی ابن حجر اشاره کرد که در مقدمه آن چنین می‌نویسید: «... اما بعد، چنین می‌گوید حقیر آرزومند و بنده‌ی پناهنده‌ی درگاه منان، محمد ابن آدم مانده از کاروان، در اواسط شهر رمضان المبارک سال هزار و سیصد و بیست و هفت هجرت سرور کائنات علیه و علی آله صلوات و التحیات، در اسعد ساعات شرف ملاقات با ابوالمعالی سیف الدنیا و الدین بداغ خان مکری- حمّاه الله من عسر الی یسری- اتفاق افتاد، چون آن خاقان کبیر و امیر عدالت دستگیر حُسن اعتقاد داشته بود به این داعی صمیمی و دولت خواه قدیمی، فرمود که خاتمه‌ی فتاوی کبری که از اعظم مصنفاً امام انام شیخ مشایخ احمدابن حجر تهامی است به پارسی شکر در رشته‌ی ترجمه کشیده، حقیر تعلّل و تسویف را روا ننمود...»<sup>۴</sup>

## ۲. تحلیل فرامتنی و گفتمانی وضعیت ترجمه در مناطق کردنشین ایران

در خصوص تحلیل و بررسی کیفیت و وضعیت ترجمه، دکتر فرزانه فرخزاد (۱۳۸۲ : ۳۰) معتقد است: نقد ترجمه، چون نقد ادبی، نیاز به چهارچوبی دارد که می‌بایست فراتر از بررسی مقابله‌ای باشد. او معتقد است نقد ترجمه (بررسی کیفی)، با مقابله تفاوت دارد؛ به این صورت که در مقابله، متن مقصد را تکه تکه (جمله به جمله یا کلمه به کلمه) با متن مبدأ مقابله می‌کنند و بدون استفاده از هرگونه چهارچوب نظری، اشتباهات مترجم را در حوزه‌ی معنا، دستور، معادل‌گزینی، ویرایش و مواردی از این دست بر می‌شمارند و به سلیقه‌ی خود تصحیح می‌کنند، بی‌آنکه تعریفی از «اشتباه» یا «غلط» در ترجمه ارائه کنند. اما نقد ترجمه، به جای غلط و درست، با مجموعه انتخاب‌های مترجم و نقش آنها در متن و جامعه و نیز تأثیر آنها در خوانندگان سروکار دارد. به عبارت دیگر، «مقابله»، «متنی» است؛ یعنی محدود به متن است؛ اما «نقد» «فرامتنی» است؛ یعنی به تأثیر متن توجه دارد. متن مقصد، با آنکه ریشه در متن مبدأ دارد و از

۳- فرهاد، پیربال، «تاریخ ترجمه از زبان کردی به زبان‌های دیگر»، هیمما، به هاری ۱۳۸۰، ژ ۲، ل ۱۱۶.

۴- روحانیون و مساجد مه‌آباد، کتاب چاپ نشده، محمد احمدیان

آن پدید آمده، اما هویت مستقلی دارد که تابع مقتضیات زبان مقصد، و مهمتر از آن تابع انتخاب های مترجم است. انتخاب های مترجم هم تابع جهان بینی، نظرها، تعصب ها و دیدگاه های اوست. پس چهارچوب کلی نقد و تحلیل ترجمه، تحلیل انتقادی گفتمان (critical discourse analysis) است.

بر اساس همین دیدگاه و روش، در ذیل گفتمان های مذهبی، ادبی، تاریخی به تحلیل وضعیت ترجمه در مناطق کردنشین ایران می پردازیم.

### ۳. ترجمه ادبی

ترجمه ی ادبی دارای ظرافت ها، زیبایی ها، تنگناها و محدودیت هایی است که از لحاظ ماهوی و تیپولوژی و سنخ شناسی آن را با انواع دیگر ترجمه کاملاً متمایز و متفاوت می کند. ترجمه ی ادبی دارای ماهیتی «هنری» و «زیبایی شناسانه» است. و این فرق فارق بین این نوع ترجمه و دیگر انواع ترجمه است. لذا ابتدا به بحث در رابطه با این تفاوت و تمایز می پردازیم.

#### ۱-۳ ماهیت ترجمه ی ادبی

در این خصوص ابتدائاً لازم می بینم مقدمه ی موجزی را همچون مدخل بحث ارائه دارم. با هر گزاره ی علمی و منطقی، مخاطب، «چگونگی» معرفت حاصل از آن گزاره را، و تمام اجزا، در می یابد؛ ولی در هر گزاره ی هنری، به ویژه در مرکز آن، نوعی معرفت «بلاکیف» و نوعی شناخت «بی چگونه» وجود دارد. اگر لذتی که طفلان خردسال از «اتل متل توتوله» می برند - و تکرار آن در طول قرون و اعصار نشان دهنده ی این واقعیت است - مصداق ساده ی گزاره ی هنری و اقناعی تلقی می شود و التذاذ از فلان غزل حافظ برای هنر شناسان، نمونه ی پیچیده ی گزاره های اقناعی و هنری باشد، در مرکز ادراک ما از غزل حافظ، یک شناخت «بلاکیف» وجود دارد که در مرکز التذاذ کودک از «اتل متل توتوله» نیز برای او وجود دارد. وقتی کودک بزرگ تر شد، خواهد فهمید که در مرکز آن التذاذ، ادراک بلاکیفی نسبت به نظام ایقاعی آن کلمات نهفته بوده است. که او را چنان مسحور خود می کرده است و ما نیز از تأمل در شعر حافظ به این نتیجه می رسیم که چیزی در آن نهفته است که «یدرک ولایوصف» است و هر چه هست، امری است اقناعی و نه اثباتی. اصل سخن این است که در مرکز هر پدیده ی هنری و هر بیان عاطفی، یک امر «بلاکیف» و یک ابلاغ «بی چگونه» نهفته است که اگر ما آنرا از «بلاکیف» و «بی چگونه بودن» به در آوریم، می توانیم آن ابلاغ را از عرصه ی هنری بودن و از تأثیر عاطفی

اش خلع کنیم و بگوییم برای ما مصداق هنر نیست و بر ما تأثیر عاطفی ندارد. در ترجمه‌ی آثار عنری و ادبی و گزاره‌های عاطفی دیگر زبان‌ها، اگر نتوانیم آن ویژگی «بلاکیف» بودن و «بی‌چگونگی» را به نوعی بازآفرینی کنیم، چیز مهمی از آن گزاره انتقال نخواهد یافت و همین‌جا می‌توان یادآور شد که ای بسا در ترجمه، آن ویژگی «بلاکیف» و «بی‌چگونه» از اصل هم بیشتر اتفاق می‌افتد، یا در جاهایی از اثر - که در متن اصلی «بی‌چگونگی» وجود دارد - در ترجمه وجود نداشته باشد، و برعکس، در مواردی از ترجمه، این «بی‌چگونگی» اتفاق افتد که در اصل اثر نیست. آنها که در دست‌اندر کار ترجمه‌ی شعر بوده‌اند، این تجربه را بسیار داشته‌اند. در التذاذ از آثار هنری نیز، با چنین ادراک «بلاکیف» و «بی‌چگونه» ای، همواره روبرو هستیم. چرا «هنر» و «ابتدال» با یکدیگر جمع نمی‌شوند؟ زیرا وقتی چیزی مبتدل (به معنی لغوی کلمه) شد، دیگر نقطه‌ی ابهام و زمینه‌ای برای ادراک «بی‌چگونه» ندارد. از همین جاست که گاه یک «اثر» برای بعضی از مردم مصداق هنر است و برای بعضی دیگر هنر شمرده نمی‌شود. آنها که هنر می‌دانندش، هنوز نقطه‌ی ادراک «بی‌چگونه» ای در آن می‌یابند، آنان کسانی هستند که از هوش و آگاهی بالایی برخوردار نیستند و می‌توانند از چنان اثری هم احساس التذاذ هنری کنند. و آنها که آن اثر را از مقوله‌ی هنر به حساب نمی‌آورند، کسانی هستند که آن اثر در نگاه آنان و با مقیاس و معیار هوش و آگاهی بالای آنان، هیچ نقطه‌ی ادراک بلاکیفی ندارد.<sup>۵</sup>

پیچش‌ها و دشواری‌هایی بنیادین که ترجمان [مترجم]، با آنها روبروست، تنها در ترجمه‌های هنری و ادبی است که روی می‌نماید. در گونه‌ی دیگر ترجمه، آشنایی ترجمان با زبان بیگانه و زبان مادری، نیز آشنایی او با زمینه‌ای که کتاب نخستین در آن نوشته شده است و با واژگان ویژه و اصطلاحات آن بسنده است. ترجمان، اگر از این سه ویژگی برخوردار باشد، می‌تواند برگردانی پیراسته و پاکیزه از کتاب را به دست دهد و فراپیش خواننده بنهد. اما در ترجمه‌های ادبی و هنری، کار چنین آسان نیست. در آنجاست که ترجمان در برگردان متن با تنگناها و دشواری‌های بسیار روبروست. در برگردان متن ادبی و هنری، ترجمان افزون بر چیرگی بر هر دو زبان و آشنایی با نویسنده‌ی اثر و شیوه‌ی نگارش او، از ویژگی و توانی دیگر بنیادین می‌باید برخوردار باشد که او را از آن هیچ‌گزیرو گریزی نیست: این توان و ویژگی هنر نویسندگی است. ترجمان متن‌های هنری و ادبی، پیش از آنکه قلم در دست گیرد و به ترجمه بیاغازد، به ناچار می‌باید در زبان مادری خویش نویسنده باشد. آری! تنها نویسندگانند که می‌توانند به ترجمه‌ی ادبی و هنری دست یازند. تنها هنرمندانند که می‌توانند به کاری هنری روی آورند

۵ - شفیع کدکنی، محمد رضا، «ادراک بی‌چگونه‌ی هنر»، اطلاعات، شماره ۲۵۵۶۲، سه‌شنبه ۲۰ فروردین ۱۳۹۲، ص

و پردازند که ترجمه‌ی ادبی است. ترجمه‌ی متن ادبی کاری هنری است؛ و هر آنچه هنر را راست می‌آید و درست می‌افتد؛ هر آنچه ما درباره‌ی هنر، چونان یکی از برترین توان‌ها در آدمی و والاترین نمودها و پدیده‌ها از زندگانی درونی وی در فرهنگ بشری می‌اندیشیم و می‌پذیریم، در این رشته و گونه از هنر نیز که برگردان متن ادبی است، پذیرفتنی و روا خواهد بود. ترجمه‌ی ادبی اگر از دانش و فن نیز آغاز گرفته و برآمده باشد، در فرجام، می‌باید به قلمرو رازناک و جاودانه و فسون بار هنر برسد؛ تا انجام شدنی و امکان‌پذیر باشد. آنکه در این گونه از ترجمه به دانش و فن بسنده می‌کند، هرگز به انجام آن توانا نخواهد بود؛ نیز اگر، به هر روی و رای، بکوشد که ترجمه‌ی از متنی ادبی به دست دهد، آن ترجمه ترجمه‌ای سنجیده و هنری و شیوا نمی‌تواند بود. ترجمان ادبی، مانند هر هنرمندی دیگر که به آفرینش هنری دست می‌یازد، می‌باید به «آستانه‌ی آفرینش» رسیده باشد. آن چه دانش و فن می‌توانند کرد، تنها آن است که ترجمان را به این آستانه برسانند؛ و او را به آفرینش اثری هنری که برگردان اوست از متن ادبی، توانا گردانند. هنرمند راستین و سرشتین، هنرمندی که «می‌آفریند» به پیمان‌های می‌ماند که اندک اندک سرشار شده است. آفرینش هنری تنها زمانی انجام می‌پذیرد که جام جان هنرمند سرشار شده باشد. به ناچار، لبریز خواهد شد و فرو خواهد ریخت. آن گاه که جام جان هنرمند به فروریختن می‌آغازد، وی به آستانه‌ی آفرینش رسیده است؛ و می‌تواند روند و کار و سازی شگفت و شگرف را در روان و نهاد خویش که آفرینش هنری است، آغاز نهد. کار، تا آن زمان که پیمان‌های سرشار نشده است، آگاهانه و به خواست انجام می‌گیرد؛ اما آن گاه که پیمان‌های سرشار شد و هنرمند به آستانه‌ی آفرینش رسید، کما بیش ناخواسته و ناآگاه انجام می‌پذیرد. خواست من از این سخن آن نیست که هنرمند، در زمان آفریدن، بی‌هوش و بی‌خویشتن است؛ و یکسره از آنچه می‌کند، ناآگاه می‌ماند؛ آن چه هنرمند در این هنگام از آن آگاه نیست، روندها و کاروسازهای آفرینش هنری است در او. هنرمند آفرینش را آگاهانه و به خواست خویش آغاز می‌کند؛ بر آن می‌شود که اثری هنری را پدید بیاورد، پس آگاهانه به کار می‌پردازد. اما آنچه، در پی، انجام می‌پذیرد ناآگاهانه است. خواست هنرمند که آفرینش با آن آغاز می‌شود، به واپسین قطره‌ای می‌ماند که در آن پیمان‌های سرشار می‌افتد و پیمان‌ها را لبریز می‌گرداند. هنرمند این قطره را آگاهانه و به خواست خویش در جام جان خود می‌افکند؛ اما آنچه از آن پس رخ می‌دهد؛ چگونگی لبریز شدن جام و فروریختن آنچه در آن است، به آگاهی و خواست وی بستگی ندارد. او بدین سان، با خواست و آگاهی خویش، زنجیره‌ای از روندهایی روانی را در درون خود برمی‌انگیزد و به کار در می‌آورد که بی «آگاهی و خواست» وی به انجام می‌رسند و

آفرینش هنری را رقم می‌زند. ترجمان در ترجمه‌ی ادبی، گذشته از نهاد معنایی - که در دیگر گونه‌های ترجمه، ترجمان فقط با این نهاد روبروست - ناچار است که نهاد سبکی و نهاد درونی و روان‌شناختی اثر را نیز در برگردان خویش باز آفریند و بگنجانند و آن نهادها را ناخودآگاهانه و هنرمندانه در برگردان خویش پدید آورد. کار نویسنده «آفرینش هنری» است؛ کار ترجمان ادبی «بازآفرینی هنری». ناگفته آشکار است که بازآفرینی بارها دشوارتر از آفرینندگی است: نویسنده در آنچه می‌آفریند تنها با خود روبروست. و هر چه را خود می‌خواهد و می‌اندیشد، می‌نویسد. آفرینش هنری در وی آفرینشی است آزاد. اما ترجمان ادبی، در همان هنگام که ناگزیر از آفریدن است، تنها با خویش رویاروی نیست. او هرگز نمی‌تواند آنچه را خود می‌خواهد و می‌اندیشد، بنویسد. او ناچار است در لحظه‌های تب‌بار و رنج‌بار آفرینش که آن را گونه‌ای زایمان در ذهن می‌توان نامید، به نویسنده‌ی اثر همواره وفادار بماند. آفرینش هنری در او آفرینشی آزاد نیست؛ آفرینشی است وابسته و در بند. بر پایه‌ی آنچه نوشته‌ام، ترجمانی کاری است هنری که نغزتر و دشوارتر از نویسندگی است. ترجمان ادبی نویسنده‌ای است با شایستگی و توانی افزون از نویسنده: آفرینش هنری در تنگناهای وابستگی و بند.<sup>۶</sup>

### ۲-۳ ترجمه‌های حوزه‌ی گفتمان ادبی

اگر ترجمه‌ی کردی رباعیات خیام توسط استاد هزار و ترجمه‌ی دُن کیشوت اثر سروانتس توسط محمد قاضی را شاهکار ترجمه‌های ادبی مترجمین معاصر کرد بشماریم و ترجمه‌ی خسرو و شیرین نظامی گنجوی توسط شاعر شهیر کرد، خانای قبادی (۱۶۷۲ - ۱۷۵۴) به زبان کردی را شاهکار ترجمه‌ی ادبی مترجمین متقدم کرد به حساب بیاوریم، آن گاه می‌توان مهمترین، موفق‌ترین، امین‌ترین و شیواترین ترجمه‌های ادبی مترجمین معاصر را چنین برشمرد: جزیره‌ی پنگوئن‌ها اثر آناتول فرانس، سپید دندان اثر جک لندن، نان و شراب اثر اینیاتیوسیلونه، مادر اثر ماکسیم گورگی، زوربای یونانی اثر کازانتزاکیس، شازاده کوچولو اثر دوست اگزوپری، شاهزاده و گدا اثر مارک تواین، (هر هفت اثر به ترجمه‌ی محمد قاضی)؛ آرزوهای بزرگ اثر چارلز دیکنز، یک جفت چشم‌آبی، جودگمنام، بازگشت بومی، به دور از مردم شوریده، (هر چهار تا اثر تامس هاردی) که هر پنج اثر توسط ابراهیم یونسی ترجمه شده‌اند؛ ترجمه‌ی مم و زین احمد خانی از کردی (گوش کرمانجی) به کردی (گوش سورانی)، ترجمه‌ی قرآن کریم به کردی هر دو به اثر ترجمه‌ی استاد هزار؛ ترجمه‌ی معلقات سبع توسط

۶ - کزازی، میرجلال‌الدین، ترجمانی و تر زبانی، کندوکاوی در هنر ترجمه، انتشارات جامی، تهران ۱۳۷۴، صص: ۲۴-۳۱.



احمدترجانی زاده؛ ترجمه ی «شعله ی کبود» جبران خلیل جبران توسط دکتر مهیندخت معتمدی؛ ترجمه ی انه ائید ویرژیل و ایلیداد وادیسه ی هومر از دکتر میرجلال الدین کزازی؛ ترجمه ی دن کیشوت به کردی از احمد قاضی؛ ترجمه ی افسانه ی کوهستان آگری و ترجمه ی آن سوی کوهستان هر دو اثر از یاشار کمال (از ترکی به کردی) هر دو توسط شکر مصطفی؛ ترجمه ی سه نگاره اثر بلگایف از انگلیسی به کردی توسط دکتر عزیز گردی، داغستان من، اثر حمزاتف ترجمه ی دکتر عزیز گردی از انگلیسی به کردی؛ ترجمه کتاب «A portrait of the artist as a young man» اثر جیمز جویس از انگلیسی به کردی توسط آزاد حمه شریف؛ و ترجمه ی آثار پوشکین از روسی به کردی توسط استاد عبدالله پشیو.

چنانکه اعتقاد و ایمان راسخ داشته باشیم به اینکه بهترین راه درک مسائل و غوامض ترجمه پرداختن به خود این کار است و مشکل تنها در مقام عمل خود را می نمایاند و کسانی که با ترجمه دست و پنجه نرم کرده اند راه حل های عرضه شده برای مسائل ترجمه را بهتر از دیگران در می یابند<sup>۷</sup>، در آن صورت تا اندازه ای خود را مجاب و مجاز خواهیم دید که از این مترجمان توانا و مجرب و خلاق فوق الذکر این اعتراض و گلایه را داشته باشیم که چرا خیلی به ندرت یادداشت هایی درباره ی یافتن راه حل برای مشکلات خودشان در ترجمه باقی گذاشته اند، یادداشت هایی که مترجمان جوان را به کار آید، البته شاید دلیل عمده ی این کار بی اطلاعی یا کم اطلاعی آنان از دانش زبان شناسی کاربردی و مباحث نظری و تئوریک ترجمه بوده است. آنها در پی آن نبوده اند که راه حل اساسی و تعمیم پذیر برای مسائل ترجمه بیابند، بلکه تنها به دنبال حل مشکلات خود به صورت موردی بوده اند. آنها در این زمینه قصوری نکرده اند زیرا تخصص، مهارت و هنرشان این بوده که ترجمه (هایی) مطبوع، خواندنی، دقیق، بلیغ و استوار عرضه کننده نه اینکه مبانی و اصول ترجمه را کشف و عرضه کنند. این وظیفه ی گروهی دیگر یعنی زبان شناسان است. آنها هستند که برای دستیابی به نظریه های کارآمد در ترجمه باید مسائل آنها را باز یابند و ببینند که آنها برای حل مشکلات خود از چه راهی رفته اند؛ راه حل های آنها را تحلیل و طبقه بندی کنند و روال های کشف شان را در نظریه های خود بگنجانند تا نظریه های شان عملگرا و سودمند باشد. بدیهی است که کمال گرایانه ترین و مطلوب ترین وضعیت ممکن آن است که این زبان شناسان یا جزو مترجمان ادبی بزرگ و صاحب سبک باشند، مانند مترجم و زبان شناس شهیر ابوالحسن نجفی؛ و یا حداقل دستی در ترجمه ی ادبی داشته باشند و آثاری چند را از گنجینه ی ادبیات جهان را ترجمه کرده باشند، مانند زبان شناس بلندآوازه ی معاصر دکتر کورش صفوی.

مسأله‌ی «امانت» در ترجمه‌ی ادبی و ترجمه‌ی سایر متون با هم کاملاً متفاوت است و در این خصوص ابوالحسن نجفی در مقاله‌ی کلاسیک خود، «مسأله‌ی امانت در ترجمه»<sup>۸</sup> اعتقاد دارد که: «خوب ترجمه کردن آثار شکسپیر یا پوشکین به فارسی [یا گُردی] یعنی نوشتن متنی که شکسپیر یا پوشکین اگر به جای امکانات زبان انگلیسی یا روسی، امکانات زبان فارسی [یا گُردی] را در اختیار می‌داشتند، آن را می‌نوشتند. پس ترجمه‌ی خوب نه ترجمه‌ی لفظ به لفظ است و نه ترجمه‌ی ادیبانه (اما غیر امین) [همانند ترجمه‌های ذبیح‌الله منصوری]، بلکه عبارت است از ابداع متنی (اعم از واژگان و جمله‌بندی و سبک) که نویسنده اگر زبان مادریش همان زبان مترجم می‌بود آن را می‌نوشت. چنین ترجمه‌ای مستلزم دانش و هوش و تخیل بسیار است و البته باید آن را کمال مطلوب ترجمه دانست».

می‌دانیم که ترجمه‌ی کردی رباعیات خیام توسط استاد هژار چنین است و کمال مطلوب ترجمه است و شاهکار ترجمه‌ی ادبی محسوب می‌شود. وی برای القای معانی مستتر در رباعیات خیام از تمامی ظرفیت‌های زبانی و ادبی بالقوه‌ی خود که در دانش زبان‌شناسی «توانش زبانی» (Linguistic Competence) نامیده می‌شود، بهره‌گرفته است و آن را در قالب واژگان، ترکیبات، اصطلاحات و آرایه‌های ادبی و تمهیدات بلاغی به حالت بالفعل درآورده و به شکل «کنش زبانی» (Linguistic Performance) و ادبی متجلی و ظاهر ساخته است. با این وصف، آیا می‌توان گفت ترجمه‌ی استاد هژار از رباعی‌های زیر به سبب عدم تطابق و تناظر و ترادف یک به یک واژگان و اصطلاحات و ترکیبات در دو زبان مبدأ و مقصد، ترجمه‌ای غیرامین است و از اصول و موازین ترجمه تخلف و عدول کرده است:

وز می دومنی ز گوسفند رانی  
عیشی بود و آن نه حدّ هر سلطانی  
(خیام، فروغی: ۱۱۴)

گردست دهد زمغز گندم نانی  
بالاله رخّی و گوشه‌ی بستانی

مه‌ی کوپه‌ی یه ک و گوشت و مه زه و نانی گه نم  
ماچی ده می مه‌ی نوشی له سه ر خوشی دا  
جوانی به ته نی له چیمه نی بیته کنم  
وه بزانه که میر و مه زنی ئه و ناوه منم  
(خه بیام، هه ژار: ۲۴)

قصدی دارد بجان من و تو  
کاین سبزه بسی دَمَد زخاک من و تو  
می خور که فلک بهر هلاک من و تو  
در سبزه نشین و می روشن میخور  
(خیام، فروغی: ۱۰۹)

۸- ابوالحسن نجفی «مسأله‌ی امانت در ترجمه»، درباره‌ی ترجمه، صص ۵ و ۶.

گه ردون له سه ری دایه خه یالی بومان      هه روا ده گه ری بکولی چالی بومان  
 ناله و شه وه بیبا چده کا بابیکا      مه یگیر شه وی خوشه تیکه ئالی بومان  
 (خیام، هه ژار: ۳۲)

سعدی که عمری قرآن خوان بوده و قرآن دان بوده و استاد مسلم سخن شمرده شده است،  
 آیه ی «انا اقرب الیه من حبل الوریث» را این چنین ترجمه کرده:

دوست نزدیکتر از من به من است      و این عجبتر که من از وی دورم  
 چه کنم با که توان گفت که او      در کنار من و من مهجورم

یا حافظ که قرآن را با چهارده روایت می دانسته است، عبارت قرآنی «ظلوماً جهولاً» را در بیت  
 مشهور «آسمان بار امانت نتوانست کشید/ قرعه ی فال به نام من دیوانه زدند» به «دیوانه» ترجمه  
 کرده است. آیا می توانیم بگوییم که سعدی و حافظ در ترجمه ی قرآن از اصول و موازین ترجمه  
 تخلف کرده اند؟! حاشا و کلاً که چنین نیست...

یکی دیگر از دلایل توفیق حداکثری مترجمان بزرگی چون استادان: هزار، محمد قاضی،  
 ابراهیم یونسی، میرجلال الدین کزازی، شکر مصطفی و احمد قاضی در عرضه و ارائه ی ترجمه  
 های ادبی ماندگار، احراز ملکه ی فارسی دانی و کردی دانی (و در کل زباندانی) بر اثر غور  
 در متون ادبی گذشته و فایده برگرفتن از آنها بوده است. تتبع در متون قدیم و انس با موازین  
 زبان فارسی و کردی و آثار فصیح ادبی و تأمل در شیوه ی تعبیر آنها به این مترجمان قدرت آن  
 را داده که برای ادای مفاهیم خود بتوانند کلمات و عبارات و ترکیبات لازم را بجویند و بیابند و  
 یا آنها را بیندیشند و در بیان مقصود در نمانند. همچنین انس و الفت این مترجمان بلندآوازه با  
 زبان فارسی و کردی به آنان این امکان را داده که مفاهیم و معانی را در قالب کلمات و ترکیباتی  
 خوش ساخت و مانوس و آسان فهم ادا کنند و به وقت ضرورت نیز از مفردات و مواد و واژگان  
 متون قدیم مدد بگیرند و بر غنای واژگانی، ساختواری و معناشناختی اثر خود بیفزایند.

محمد قاضی در «خاطرات یک مترجم» خود به این اشاره می کند و اظهار می دارد که بالغ  
 بر دهها هزار بیت شعر از متون کلاسیک فارسی را در گنجینه ی ذهن و حافظه داشته و نجف  
 دریابندری راز موفقیت کم نظیر و شگفت قاضی را در همین ویژگی ایشان می داند و می گوید:  
 «قاضی هنر فارسی نویسی را از مطالعه ی ادبیات کلاسیک فارسی به دست آورده بود. ولی من  
 گمان می کنم در اینجا ادبیات را باید به معنای شعر گرفت؛ زیرا آن روشنی و روانی و گیرایی  
 شگفتی را که در نثر قاضی می بینیم فقط در بهترین نمونه های شعر فارسی می توان سراغ

گرفت. او دیوان حافظ را شاید تماماً از برداشت . او استاد نثر فارسی روشن و رسایی بود که خودش شخصاً برای نقل ادبیات داستانی غربی پرورنده بوده و در این کار هیچ کس به گردش نمی رسید و قاضی دارنده ی هنر نادری بود که هیچ کدام از مدعیان احتمالی او نداشتند، و خوانندگان این را می دیدند.<sup>۹</sup>

و اگر مترجم ادبی دارای چنین انس و الفتی با ادبیات و متون قدیم نباشد و دارای چنین دانش و ذوق و تخیلی نباشد و از طرف دیگر به سائقه ی «شم ادبی» و «دانش زبانی» و «فراست زبان شناختی» خود به راز و رمز «نسبی بودن امانت در ترجمه ی ادبی» تفتن نیافته باشد، در آن صورت وضعیتی پیش خواهد آمد که ابوالحسن نجفی آن را «فاجعه ی اندیشه» نام می نهد. و چنین از آن یاد می کند: «فاجعه ی اندیشه بدین معنی است که خوانندگان کتاب ترجمه شده ای را می خوانند و بی آنکه مطلقاً آن را فهمیده باشد گمان می کنند که فهمیده اند و در ایران، خاصه در میان نسل جوان، فراوان اند کسانی که کتاب نامفهومی را می خوانند و گمان می کنند که آن را فهمیده اند. به عبارت دیگر، نمی فهمند که نمی فهمند. فاجعه ی اندیشه همین است و به گمان من باید آن را پدیده ی اجتماعی خطرناکی دانست»<sup>۱۰</sup>.

یکی از مترجمان ادبی فعال و پرنویس و کثیرالترجمه کرد معاصر، آرش سنجابی (متولد ۱۳۵۹) است که کتاب های متعددی را از کردی به فارسی ترجمه کرده از جمله رمان کردی «آخرین انار دنیا» اثر بختیار علی (۱۳۸۸)، نشر افراز) و نیز بسیاری از رمان ها، داستان ها و مجموعه اشعار شاعران و ادبای معاصر کرد. بر اساس نقدی که بر ترجمه این اثر یاد شده توسط شهرام میرزایی نوشته شده، منتقد به طور مستند و مستدل و مدلل و با ارجاع های مکرر به این ترجمه و تطبیق آن با متن اصلی، ادعا کرده که مترجم بسیار خامدستانه و عجولانه و عاجزانه متن را به بیراهه و انحراف کشانده و از جنبه های مختلف ساختواژی، نحوی، معناشناختی و ادبی مرتکب خبط و خطاهای شگفت و مکرر و متعدد و غیرقابل احصا شده است. و منتقد نهایتاً چنین نتیجه گرفته است: «... با توجه به مثال های ذکر شده که تنها از یک چهارم کتاب انتخاب شده اند می توان به نتایج منطقی زیر رسید: ۱- مترجم نتوانسته است مفهوم و معنای متن اصلی را منتقل کند چرا که کمترین آشنایی با زبان کردی [نداشته] و بیشترین اشتباه در معنی کلمات و حتی جملات را داشته است. همچنین مترجم با حذفیات مکرر موجب نابودی مفهوم رمان شده است. ۲- مترجم، زبان و سبک خاص نویسنده را نیافته و در نهایت نتوانسته آن را نیز در ترجمه اش بکار ببرد. ۳- مترجم در برابر نهادن واژگان درست و صحیح در ترجمه عاجز بوده است. ۴-

۹- نجف دریابندری، «از این که رفتید»، دنیای سخن، شماره ۷۷، بهمن ۱۳۷۶، صص ۳۱ و ۳۲.

۱۰- ابوالحسن نجفی، «مساله ی امانت در ترجمه»، درباره ی ترجمه، صص ۵ و ۶.

مترجم حتی در زبان فارسی نیز توانایی کافی نداشت چرا که کلمات مشترک مابین زبان های فارسی و کردی را به اشتباه معنا کرده است.<sup>۱۱</sup>

این «فاجعه ی اندیشه» را در صفحات ترجمه ی ادبی و یا ستون های ترجمه ی ادبی مطبوعات و نشریات مناطق کردنشین ایران به وضوح می توان دید و چه پرسامدند ترجمه های ادبی (به ویژه ترجمه ی شعر) در این نشریات که خوانندگانشان بی آنکه مطلقاً آن را فهمیده باشند گمان می کنند که فهمیده اند. و اساساً رویه و روال رایج و مرسوم چنین است و اگر چنین نباشد عجیب است و شگفت!! و لذا ترجمه های دقیق، استوار، شیوا و امین در مطبوعات مناطق کردنشین ایران در حکم استثنا و تبصره بر قانون رایج مذکور می باشند. در این میان ترجمه های ادبی چاپ شده در ماهنامه ی «سروه» به سبب نظارت و مقابله ی متون زبان مبدأ و مقصد توسط سردبیر توانمند و مجرب و دانای این ماهنامه- استاد احمد قاضی- که خود از مترجمان ادبی توانای کرد و مسلط بر زبان و ادبیات انگلیسی می باشد، از لحاظ کیفی از اعتبار بسیار بالاتری نسبت به ترجمه های ادبی چاپ شده در بقیه ی نشریات و مطبوعات کردنشین ایران برخوردار بوده است. در رابطه با متون و یادداشت های ترجمه شده در دو هفته نامه ی «پیام مناطق کردنشین ایران» نیز می توان چنین قضاوت ایجابی را تعمیم داد: بر مبنای ایضاحی که پیشتر مذکور افتاد، برای «استثنا» ها بر «قاعده» ی اصلی باید نمونه هایی آورد و نه برای آن رویه و روال رایج و مرسوم. لذا در یک ارزیابی کاملاً گذرا و تیتروار از ترجمه های ادبی نشریات ۴۰ سال اخیر مناطق کردنشین ایران و عراق به این نتیجه می رسیم که: از میان صدها مترجم که ترجمه های شعریشان در مطبوعات و نشریات مناطق کردنشین ایران منتشر شده اند ترجمه های استادان: احمد قاضی، عزیز آلی، سعید نجاری، ایرج عبادی، بروژ آکره یی، حمه سعید حسن، معروف آقایی، مریوان حلبچه ای و مهین دخت معتمدی و... در حکم استثنا هستند و بالتبع به طور نسبی دقیق، استوار، شیوا و امین می باشند. و از میان صدها ترجمه ی داستانی که در مطبوعات و نشریات مناطق کردنشین ایران منتشر شده اند ترجمه های استادان: هیمن، محمد رضانی، عزیز آلی، جلال تقی، احمد قاضی، منصور تیغفوری، شاکر فتاح، احمد سالار، عزیز گر دی و حمه سعید حسن و... مستثنی هستند؛ و با درجاتی متفاوت امانتدارانه، فصیح، بلیغ، استوار و آفرینشگرانه محسوب می گردند. و اما شاهکار ترجمه ی شعر در مطبوعات مناطق کردنشین ایران، هر دو ترجمه ی شعر «عقاب» دکتر پرویز ناتل خانلری است که توسط استاد هزار و سواره ایلخانی زاده با اسلوبی به غایت آفرینشگرانه ترجمه

شده و به طور مکرر در این بازه ی زمانی در بسیاری از مطبوعات و نشریات مناطق کردنشین ایران چاپ و منتشر شده است.

در خصوص ترجمه ی آثار حوزه ی ادبیات نمایشی توسط مترجمان کرد تنها می توان به ترجمه ی «هفت علیه تب» اثر اشیل توسط دکتر قطب الدین صادقی و نیز تعدادی دیگر از آثار ترجمه شده توسط همین مترجم اشاره کرد که فقط اثر اول چاپ و منتشر شده است (مهاباد، شماره ۱۲۳ : ۲۲).

و اما از دیگر نمونه های موفق و برجسته و درخشان ترجمه ی ادبی در مناطق کردنشین ایران- جدا از نمونه هایی که در آغاز این مدخل (۳-۳) از آنها ذکر می توان به ترجمه هایی از «نی نامه ی مولوی»، «رباعی های مولوی»، «رباعی های بیدل دهلوی»، «رباعی های دکتر اسماعیل خوبی» و ترجمه ی اشعار انگلیسی و پاره ای از داستان های کوتاه انگلیسی به کردی همگی توسط استاد عزیز آلی اشاره کرد که برخی از آنها در نشریات و مطبوعات مناطق کردنشین ایران در دهه ی اخیر چاپ و منتشر شده است. همچنین می توان به ترجمه ی کامل دیوان اشعار حافظ توسط استاد ملا عمر صالحی صاحب اشاره کرد که الحق ترجمه ای متفاوت، موفق و شیوا محسوب می گردد و تا کنون دو بار چاپ و منتشر شده و با استقبال عامه ی اهالی ادب و فرهنگ و منتقدان مواجه گردیده است. از دیگر ترجمه های ادبی که در صورت اتمام آن، می توان آن را ترجمه ای قابل تأمل و ارزشمند قلمداد کرد ترجمه ی کردی «اولیس» اثر بسیار مهم و فوق العاده غامض و دشوار جیمز جویس می باشد که توسط محمد رضانی در حال انجام است و بخش اول آن (حدود ۴۰ صفحه) چاپ و منتشر شده است<sup>۱۲</sup>. همچنین باید یاد کرد از ترجمه ی شعر به شعر دیوان «الصّوره و الشّاعر» از شاعر معاصر عرب مقیم ایران دکتر نادر نظام که توسط استاد دانشمند و ادیب و سخنور توانا زنده یاد دکتر محمد مجدی (۱۳۰۲-۱۳۹۳) به شعر فارسی برگردانده شده ولی هنوز چاپ و منتشر نشده است.

## ۵. نتیجه گیری

نتایج و دست آوردهای این تحقیق را به طور موجز و فهرست وار می توان چنین برشمرد:  
 ۱- روال و رویه ی رایج و مرسوم در ترجمه در دو دهه ی اخیر در مناطق کردنشین ایران که هر روز رو به تزايد است، ترجمه از طریق یک زبان واسطه، غیر از زبان مقصد می باشد که عمدتاً

۱۲ - جیمز جویس، «به شی به که می ئوولیبیس (یوولیسز)»، وه رگیر: محه مه دره مه زانی، هایا، ژماره ۱، زستانی ۱۳۹۰، ل: ۱۰۴-۶۹.

این زبان واسطه، زبان فارسی است؛ و با درجات کمتری در مناطق کردنشین ایران عراق این زبان واسطه، عربی است.

۲- ترجمه در زبان کردی معمولاً توسط مترجمین حرفه ای صورت نگرفته است. بیشتر مترجمان کرد، ادیبان، شاعران و نویسندگانی بوده اند که هرگاه اثر زیبایی را دیده اند بر آن شده اند تا آن را به زبان کردی (ویا فارسی و یا دیگر زبان ها) ترجمه کنند؛ اما به هر حال ترجمه حرفه و تخصص اصلی آن ها نبوده است.

۳- گرایش غالب در ترجمه در مناطق کردنشین ایران، ترجمه ی آثار ادبی کلاسیک است و آثار ادبی مدرن کمتر مورد عنایت و توجه مترجمان کرد قرار گرفته است.

۴- به نقد، تحلیل، بررسی و ارزش سنجی آثار ترجمه شده ی مترجمان کرد در فضای روشنفکری مناطق کردنشین ایران و در فضای مطبوعات مناطق کردنشین ایران اعتنا و توجه بسیار ناچیزی مبذول شده است.

۵- آثار ترجمه شده در مطبوعات و نشریات مناطق کردنشین ایران به دلیل عدم بکارگیری و گماشتن دبیر سرویس ترجمه ی اهل فنّ و توانا، و در نتیجه عدم مقابله ی متن مبدأ و متن مقصد و عدم ویرایش و عدم نظارت کیفی، در سطح بسیار نازلی از لحاظ کیفی قرار داشته اند.

۶- ترجمه به کردی با چند لهجه و گویش متعدد و عدم استقرار زبان معیار ترجمه از شاخصه ها و مختصات ترجمه به زبان کردی در مناطق کردنشین ایران است.

۷- فقدان مجلات و گاهنامه هایی که به طور جدّی و توأمان به مسائل نظری و تئوریک ترجمه و به مسائل عملی و پراکتیک ترجمه بپردازد، از دیگر کاستی های قابل تأمل در وضعیت ترجمه در مناطق کردنشین ایران است.

۸- با وجود همه ی کاستی ها و موانع و تنگناها و شرایط ناهموار تاریخی، مترجمان بزرگی در میان کردها سر برآورده اند که تعدادی از آنان از بزرگترین مترجمان ایران می باشند.

۹- حجم بسیار زیاد آثار ترجمه شده در مناطق کردنشین ایران در مقایسه با آثار تألیفی و تحقیقی، و افزایش رو به رشد این رویه و روال و تبدیل آن به یک پارادایم غالب، می تواند میزان «تولید علم» و «آفرینش علمی» را در مناطق کردنشین ایران به شدت تنزّل داده و به نوبه ی خود باعث تقویت و تشدید بحرانی موسوم به بحران «امتناع تفکر» در سپهر فرهنگی روشنفکری کردی گردد.

۱۰- تعداد بسیار اندک و انگشت شماری از متون ادبی کلاسیک کردی و آثار ادبی نویسندگان معاصرکرد توسط مترجمان کرد به عربی یا به زبان های انگلیسی، فرانسه، روسی، آلمانی، سوئدی و

دیگر زبان های اروپایی ترجمه شده است. از نمونه های نه چندان موفق ترجمه های این حوزه می توان به ترجمه ی داستان «زارا» ی محمد قاضی به انگلیسی توسط طاهر سرحدی، و از ترجمه های موفق و ارزشمند این حوزه می توان به ترجمه ی اشعار شاعران معاصر کرد به سوئدی توسط حمه سعید حسن اشاره کرد.

۱۱- در خصوص ترجمه از زبان مبدأ، قاعده ی اصلی این است که باید از زبان اصلی ترجمه شود نه از «زبان واسطه» (یعنی زبان مبدأ، زبان اصلی اثر باشد نه زبان واسطه) ولی این قاعده ی کلی و اساسی یک «استثناء» دارد و این استثناء مربوط به شاهکارهای حوزه ی گفتمانی ادبی است (و نه همه ی آثار مربوط به این حوزه) و آن هنگامی است که زبان مبدأ که آن شاهکار ادبی به آن زبان آفریده شده است جزو زبان هایی باشد که تعداد زبان دانان و مترجمانی که آن زبان را به نیکی و شایستگی و هنرمندانه می دانند در بین گویشوران زبان مقصد (مثلاً زبان کردی) بسیار بسیار اندک و کم شمار باشند و از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نکنند مانند مترجمان زبان دان کرد متخصص و متبحر در زبان اسپانیولی یا زبان سواحیلی و یا ... در آن صورت مترجم مجاز است که آن شاهکار را از زبانی دیگر به غیر از زبان اصلی ترجمه کند آن هم به شرطی که آن زبان (زبان واسطه) دارای ترجمه های معتبر و متعدد از آن شاهکار باشد یعنی دقیقاً همان کاری که استاد محمد قاضی در خصوص ترجمه ی «دن کیشوت» انجام دادند.



## منابع:

### فارسی

- احمدیان، احمد، (۱۳۸۹)، «فرهنگ فارسی - کردی دانشگاه مناطق کردنشین ایران»، مهاباد، سال دهم، شماره ۱۱۱.
- اسفندیاری، محمد (۱۳۸۵)، کتاب پژوهی، چاپ اول، قم، صحیفه ی خرد.
- انصاری، مسعود (۱۳۸۸)، «سید قطب در ظلال قرآن»، گفتگو با مسعود انصاری پیرامون تفسیر فی ظلال القرآن، اطلاعات حکمت و معرفت، سال چهارم، شماره ۳۵، پیاپی ۳۹، خرداد، ۷-۸.
- حسینی، صالح (۱۳۸۲)، نظری بر ترجمه، چاپ دوم، تهران، نیلوفر.
- خیام، عمر، رباعیات، بی چا، محمد علی فروغی و دکتر غنی، تهران، زوار، بی تا.
- دریابندی، نجف (۱۳۷۶)، «از این که رفتید»، دنیای سخن، شماره ۷۷، بهمن ۳۱-۳۲.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۹۲)، «ادراک بی چگونگی هنر»، اطلاعات شماره ۲۵۵۶۲، ۲۰ فروردین ۱۳۹۲.
- صلح جو، علی (۱۳۷۷)، گفتمان و ترجمه، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.
- فرحزاد، فرزانه (۱۳۸۲)، «چار چوبی نظری برای نقد ترجمه»، مطالعات ترجمه، سال اول، شماره ۳، ۲۸-۳۹.
- قادری، فرنگیس و قادری، کاوه (۱۳۸۷)، «تاریخچه ی ترجمه ی زبان کردی»، راسان، سال دوم، شماره ۲۳، ۱۲.
- کزازی، میرجلال الدین (۱۳۷۴)، ترجمانی و تریزبانی، کندوکاوی در هنر ترجمه، جامی، تهران.
- کوشا، محمد علی (۱۳۸۲)، ترجمه های قرآن در ترازوی نقد، چاپ اول، رشت، کتاب مبین.
- میرزایی، شهرام (۱۳۸۹)، «ترجمه و تعهد»، مهاباد، شماره ۱۱۵، صص ۵۴-۵۶.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۶۵)، «مساله ی امانت در ترجمه»، درباره ی ترجمه، چاپ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۳-۱۴.

### کردی

- ئه حمه دبان، ئه حمه د (۱۳۹۱)، «فه رهه ننگ نووسی له زمانی کوردیدا»، زیربار، سالی ۱۶، شماره ۷۷-۷۸، ۷۵-۱۰۴.
- ئه حمه دبان، محه مه د، مه لاه مزگه و ته کانی سابلاغ، کتیبی چاپ نه کراو.
- په شیو، عه بدوللا (۲۰۰۲)، «شعیر نییه رومانتیکی نه بی، نه خشانندی ژیانیش یه کیکه له ئه ر که سه ره کییه کانی شعیر»، رمان، ژماره ۷۸، ل ۸۵.
- پیربال، فه رهاده (۱۳۸۰)، «میزووی وه رگیبان له زمانی کوردییه وه بو زمانی بیگانه»، هیما، ژماره ۲، ۱۱۲-۱۲۷.
- حه مه شه ریف، نازاد (۱۹۹۷)، «بزافی وه رگیبان له کوردستان دا»، رمان، ژماره ۳۷.
- «به بی وه رگیبان ئه سته مه روشنبیری کوردی پیش بکه وی»، رمان، ژماره ۳۷.
- جییمز جوپس (۱۳۹۰)، «به شی یه که می ئوولیس (یوولیسز)»، وه رگیر: محه مه د ره مه زانی، هایا، ژماره ۱، ل: ۶۹-۱۰۴.

چه له بی، ئه ولیا(۱۳۷۹ق)، سیاحه تنامه، چاپی هه وه ل، به غدا، بی جا.  
 خه پیام، عومه ر(۱۳۷۰)، چوارینه کانی خه پیام، هه ژار، چاپی دو هه م، تاران، سروش.  
 سالحی ساحیب، عومه ر(کولیل)(۱۳۹۲)، تافگه ی ئه وین(حافز به کوردی)، زانستگای کوردستان، سنه، چاپی  
 دووه م.

مسته فا، شوکور(۲۰۱۰)، جوانییی زمانی، چه ند ورده بابه تیک، ئاراس، هه ولیر.  
 مه زهه ر، که مال(۱۹۸۳)، میژوو، چاپی هه وه ل، به غدا، دار آفاق العربیه.  
 وریا، قادر(۲۰۰۷)، «بزوتنه وه ی وه رگیران له کوردستانی ئه مرودا»، گه لایوژی نوی، ژماره ۴۶، ۲۸-۴۸.  
 لاتین

EXENPHON: Anabase, etabiet traduit par paul MAS-QUERAY, ed. Societe edition, Paris: 1967,  
 T.2. Livre, IVS, 10et 34.

\* دکترای زبان شناسی، استاد دانشگاه آزاد اسلامی مهلباد

---

بازخوانی و نقد تاریخی نظری  
مینورسکی درباره گوران و پیوند  
آن با گیلان و کناره‌های دریای خزر

---

دکتر اسماعیل شمس ■

### چکیده

در صد سال اخیر برخی شرق‌شناسان نظریه‌های مختلفی درباره گوران مطرح کرده‌اند که با روایت منابع تاریخی عربی و فارسی در این باره همخوانی ندارند. یکی از برجسته‌ترین شرق‌شناسان این دوره ولادیمیر مینورسکی است که نظریه او با زتاب زیادی در محافل آکادمیک و عمومی داشته است. نظریه مینورسکی بر سه مبنای نفی هویت کردی گوران، مهاجرت گوران‌ها از گیلان و دیلمان به کردستان و وجود زبان مستقل گورانی بنیان نهاده شده است. مسأله اصلی این پژوهش که با روش تاریخی نوشته شده بازخوانی و نقد مبانی این نظریه از منظر تاریخی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مینورسکی با نگاهی تقلیل‌گرا و گزینش سلیقه‌ای منابع به تفسیر مطلوب و دلخواه خود از آنها پرداخته و همین کار سبب بروز تناقض‌های زیادی در نظریه او شده است؛ بر همین اساس مشخص شد که برخلاف نظریه او منابع تاریخی ضمن تأکید بر کردبودن گوران‌ها شواهد دقیقی مبنی بر مهاجرت آنان از سواحل دریای خزر ارائه نداده‌اند.

کلیدواژه‌ها: شرق‌شناسی، مینورسکی، گوران، گیلان، کرد.

Review and historical criticism of Minorsky's theory about Goran and its connection with Gilan and the shores of the Caspian Sea.

### Abstract

In the last hundred years, some orientalist have have been formulated different theories about Goran, which do not agree with the narration of Arabic and Persian historical sources. one of the most prominent Oriental scholars of this period is Vladimir Minorsky, whose theory has been widely reflected in academic and public circles. Minorsky's theory is based on three bases: the denial of Goran Kurdish identity, the migration of Gorans from Gilan and Deylaman to Kurdistan, and the existence of an independent Goran language . The main problem of this research, which is written with a historical method, is to review and criticize the foundations of this theory from a historical approach. The findings of the research show that Minorsky interpreted the sources with a reductionist view and selected them according to his own preferences, and this has caused many contradictions in his theory. Based on this, it was found that, contrary to his theory, historical sources, while emphasizing the Kurdishness of Gorans, did not provide accurate evidence that they migrated from the shores of the Caspian Sea.

گوران در تعبیر شرق شناسانه آن به بخشی از مردم کندوله در شمال غربی کرمانشاه، باجلان در اطراف سرپل زهاب، قصر شیرین و دشت گرمیان، شبک، صارلی و باجوران در موصل، زازا در برخی استان‌های جنوب شرقی ترکیه و هورامان در نوار مرزی ایران و عراق در استان‌های کرمانشاه و کردستان گفته می‌شود که گویش آنان با دیگر مردمان کرد اطرافشان تا حدودی متفاوت است (Mackenzie, Iranica (Gurani, vol ۱)). درباره تبار و خاستگاه گوران و پیوند آن با کرد سه دیدگاه از سوی شرق شناسان مطرح شده است: دیدگاه نخست مدافع کرد نبودن گوران‌ها و پیوند آنها با اقوام سواحل دریای خزر و دیلمیان است که نخستین بار به شکل گسترده توسط مینورسکی ارائه شد. به باور او گوران‌ها کرد نیستند و بخشی از مهاجران یا مهاجمانی هستند که از شمال ایران به کردستان رفته و در دوران متأخر در جامعه کردی ادغام شده‌اند (Minorsky, ۱۹۴۳: ۷۵-۷۶). مینورسکی بنیان ادبیات مکتوب گورانی را به اهل حق نسبت می‌دهد و اضافه میکند که گورانی بعدها عمومیت یافته و افزون بر زبان دینی، غنائی و حماسی اهل حق به زبان ادبی کردهای مسلمان هم تبدیل شده است. او فهرستی از آثار ادبیات شفاهی گوران در هر سه حوزه را ارائه می‌دهد و تأکید میکند که این ادبیات هرچند توسط شاعران کرد کتابت شده است؛ اما کردی نیست و باید آن را ادبیات گورانی نامید (Ibid, ۸۹-۹۵). دیدگاه مینورسکی را بیش از هر کس دیگری مکنزی و گارنیک آساطریان پیگیری کرده‌اند (Asatrian, ۲۰۰۹: ۶۱). از نظر مکنزی جغرافیای گویشوران گورانی در میان کردزبانان محاصره شده و عملاً به مثابه جزیره‌ای در دریای زبان کردی است (Mackenzie, Iranica, Avouraman, vol ۳). نام زبان گورانی هم برگرفته از گویش مردم روستای گوران کنونی در استان کرمانشاه است، اما مهد اولیه گویشوران آن، کناره دریای خزر بوده است و آنان در زمانی نامشخص به مناطق کنونی خود مهاجرت کرده و بعدها تحت تأثیر زبان کردی قرار گرفته‌اند (Mackenzie, Iranica (Gurani, vol ۱)).

در دیدگاه دوم گورانها نه مهاجر، بلکه بومیان کردستان و به روایتی بازماندگان مادیها هستند که با مهاجرت یا تهاجم کردان به سرزمین آنها تحت تأثیر زبان و فرهنگ کردی قرار گرفته و به جامعهای حاشیهای و متمایز در کردستان تبدیل شده‌اند (لوکوک، ۱۳۸۲: ۳۶؛ نیکیتین، ۱۳۷۸: ۱۰۳؛ مک داوول، ۱۳۸۰: ۵۳، ۶۳). برویین سن بر این باور است که در گذشته مردم بیشتر نواحی کرکوک، سلیمانیه، شهرزور، سنندج و کرمانشاه گورانی بوده‌اند؛ اما بعدها زبان اصلی خود را از دست داده و زبانشان به کلهری یا سورانی تبدیل شده است (برویین سن، ۱۳۸۳: ۱۵۴، ۱۶۰). ادموندز نیز یکجانشینان و روستاییهای بدون وابستگی قبیلهای را در

اطراف سلیمانیه گوران مینامد و این احتمال را میدهد که این منطقه در اصل خاستگاه گورانها بوده و بعدها کردها آنها را تسخیر و زبان و فرهنگ خود را بر آنها تحمیل کردهاند (ادموندز، ۱۳۶۷: ۱۸، ۵۴، ۲۱۹). رابینو ایل کوچروی گوران را از یکجانشینان گوران متمایز میدانند و بر این باور است که ایل گوران از افراد ایلات کلهر و زنگنه تشکیل شده است که یکجانشینان را حذف کردند و زبان خود را تحمیل کردند؛ اما برخی یکجانشینان زبان کهن خود را همچنان حفظ کردهاند (رابینو، ۱۳۸۳: ۱۰۲).

با وجود این دو دیدگاه، دیدگاه سومی وجود دارد که ضمن نقد توأمان دو نظریه پیشین، گورانها را بخشی از مردم کرد و زبان و فرهنگ کردی میدانند که بر پایه شواهد تاریخی برای سدههای متوالی در سرزمین کنونی خود ساکن بودهاند (فواد حه مه خورشید، ۱۳۸۲: ۱۳۵-۱۴۰؛ ایگلتون، ۲۰۰۷: ۲۶، ۵۲، ۱۹۹۳، Leezenberg، ۱۶-۱). برخی پژوهشگران هم بر این باورند که گوران شکل تحریف شدهٔ واژه کرد است (نیکیتین، ۱۳۷۸: ۲۶۴)، زیرا در واجهای کردی تبدیل کاف و گاف به یکدیگر و نیز تبدیل «رد» در آخر کلمه به «ر» [گور = کور] امری عادی است.

با وجود کارهای بزرگ و مهم مینورسکی در حوزه کردشناسی برخی اشکالات در کار او هم وجود دارد که سبب به انحراف بردن مطالعات بعدی در این زمینه شده است. از میان آنها می توان به تعریف مینورسکی از گوران و پیوند آن با کرد اشاره کرد که پس از او در آثار کسانی دیگر مانند مکنزی و شاگردانش ادامه یافته است. در این پژوهش هم با رویکردی تاریخی تنها این بخش از کارهای مینورسکی نقد و بررسی می شود. پیش از مینورسکی کسان دیگری درباره گوران و زبان گورانها که از آن به هورامی و زازا نیز تعبیر می شد کار کرده اند که البته بیشتر صبغهٔ زبان شناسانه دارد (Layard, ۱۸۵۳, ۳۷۴, Edvards, ۱۲۰, ۱۸۵۱-۱۲۳; Rieu, ۱۸۸۱, ۷۲۸, Soane, ۱۹۱۳, ۶۰, ۷۳۳). برای آگاهی از دیگر پژوهشها در این زمینه، نک: MacCarus, ۱۹۵۸, ۳, ۵-۱۹۵۸; آکویف و حصارف، ۱۳۷۶، ۳۵-۴۱). ولی باید گفت که هیچ کس به اندازه مینورسکی گوران را در سطح جهانی مطرح نکرد. در ایران صرف نظر از برخی مطالب پراکنده در دنیای مجازی، مدرس سعیدی در کانال تلگرامی تاریخ هورامان سلسله مباحثی را -به ویژه در نقد دیدگاه شرقشناسی- درباره مفهوم گوران منتشر کرده است. این مباحث که خلاصه‌ای از آنها در مطلبی تحت عنوان «روشنفکری گرد و لزوم رهایی از میراث شرق شناسی درباره گوران» در ماهنامه تفکر انتقادی به چاپ رسیده (سعیدی، ۱۴۰۱)، بیشتر حول نقد مفروض شرقشناسان در طرح گوران به عنوان مفهومی قوم‌شناختی و زبان‌شناختی و شمول آن

بر مردم هورامان و هورامی‌های دیگر نواحی کردستان است. در پژوهش حاضر بدون پرداختن به حوزه مصداقی مفهوم گوران، بر نقد آزای مینورسکی درباب گُرد نبودن گورانها و فرضیه مهاجرت آنها از سواحل دریای خزر تمرکز شده است. تنها مقاله ای که از نظر تاریخی برخی دیدگاه های مینورسکی را در این زمینه نقد کرده، «نگاهی به مقاله گوران نوشته مینورسکی» شاهو عبدی (۱۴۰۱) است که در ماهنامه سیاسی، اجتماعی تفکر انتقادی چاپ شده است. از این‌رو همچنان خلاء مقاله‌ای پژوهشی در نقد دیدگاه‌های مینورسکی مشهود بود. به همین دلیل مقاله نگارنده نخستین کار پژوهشی به زبان فارسی در این زمینه محسوب می شود و فاقد پیشینه پژوهشی در کتابها، پایان نامه ها، رساله ها و مقالات علمی و پژوهشی است.

### زندگی و کارنامه مینورسکی (۱۸۷۷-۱۹۶۶م/۱۲۵۵-۱۳۴۵ش)

ولادیمیر فتودوریچ مینورسکی در ۵ فوریه ۱۸۷۷ در منطقه کوچرا در ساحل رود ولگا به دنیا آمد. او تحصیلات خود را در مسکو به اتمام رساند و در سال ۱۹۰۰م در رشته حقوق فارغ التحصیل شد. به دنبال آن در موسسه لازارف سه سال زبانهای شرقی را فراگرفت و به عنوان بخشی از فعالیت در این حوزه در تابستان سال ۱۹۰۲ برای نخستین بار به ایران سفر کرد و مطالب و نوشته هایی را درباره اهل حق گردآوری نمود که بعدها به صورت کتاب چاپ کرد (تقی‌زاده، ۱۳۴۸: الف؛ رشتیانی، ۱۳۹۵: ۱۱۴، ۱۱۹-۱۲۰). مینورسکی در سال ۱۹۰۳م وارد وزارت خارجه روسیه شد و از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۹ جمعاً به مدت ۱۶ سال در آن وزارتخانه خدمت کرد که ۱۲ سال آن در ایران بود (مینوی، ۱۳۴۸: و؛ رشتیانی، ۱۳۹۴: ۱۱-۱۴). او با نمایندگان عثمانی، ایران و انگلیس مرز ۲۰۰۰ کیلومتری میان ایران و عثمانی از فو در جنوب تا کوههای آرات را پیمود و حدود دو کشور را مشخص کرد. نقش او در تعیین خطوط مرزی که بیش از هشتاد درصد دو سوی آن کردنشین است به اندازه ای بود که آن را تا مدت‌ها مرز مینورسکی می نامیدند (رشتیانی، ۱۳۹۹: ۱۴۱). این کار سبب آشنایی او با تاریخ و فرهنگ کرد شد و مواد خامی را برایش فراهم کرد که سبب شد در آینده به پشتاز مطالعات کردی تبدیل شود. همکار انگلیسی او می گوید من به مینورسکی غبطه می خورم که به طور خستگی ناپذیر به زبان کردی سخن می گوید و بیشتر از تعیین خطوط مرزی به خود کردها علاقه مند است (همو، ۱۳۹۵: ۱۱۹-۱۲۰). مینورسکی در این مدت به دیدار مردم و رجال کرد می رفت و در مهمانی‌هایشان شرکت می کرد (روزنامه مجلس، ش ۱۴۵، س ۴: ۳؛ مینورسکی، ۱۳۸۱: ۸۴-۸۵).



با انقلاب روسیه و پایان حکومت تزاری در سال ۱۹۱۷ دوره اول زندگی مینورسکی و به قول کاوه بیات «مینورسکی دیپلمات» تمام و دوره دوم زندگی او آغاز می شود (بیات، ۱۳۹۴: ۲۴). مینورسکی پس از انقلاب کمونیستی روسیه به آن کشور برگشت و راهی غرب شد. او به مدت ۱۰ سال از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ در پاریس بود و همزمان با تدریس در مدرسه مطالعات زبانهای شرقی پاریس مقالاتی را هم برای دایره المعارف اسلام نوشت. او در سال ۱۹۳۰ به لندن رفت و در مدرسه زبانهای شرقی این شهر مشغول فعالیت شد (رشتیانی، ۱۳۹۴، ۵۷-۸؛ لانگ، ۱۳۸۸، ۱۶-۲۰). مینورسکی پس از بازنشستگی در سال ۱۹۴۴ در سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ در دانشگاه ملک فواد در قاهره تدریس می کرد. او پس از ۸۹ سال زندگی سرانجام در ۲۵ مارس ۱۹۶۶ / ۵ فروردین ۱۳۴۵ درگذشت (مینوی، ۱۳۴۸: ۱۳۴۸) و (مینورسکی در طول عمر طولانی اش دهها کتاب درباره تاریخ و جغرافیا و فرهنگ و ادب ایران و به روایتی بیش از دویست کتاب و مقاله و رساله نوشته (دبیرسیاقی، ۱۳۴۶: ۶۹۱) و برخی کتابها را هم تصحیح کرده یا بر آنها مقدمه و تعلیق نگاشته است) (مینوی، ۱۳۴۸: ح-ک؛ فهرست تفصیلی گنجینه پژوهشی مینورسکی، ۱۳۹۴: سراسر اثر؛ رشتیانی، ۱۳۹۴: ۱۴۵ به بعد). تقی زاده مینورسکی را بزرگترین دانشمند ایرانشناس در خارج ایران می داند (تقی زاده، ۱۳۴۸: صفحه ج). او مکاتبات گسترده ای با دانشمندان ایرانی داشت و از آثار و افکار و مشورتهای آنها در زمینه های مختلف علمی استفاده می کرد (دفتری برای ایران، ۱۳۹۸: سراسر اثر). مینورسکی تلفیقی کم سابقه از دو مکتب ایران شناسی در جهان یعنی مکتب ایران شناسی روسیه و مکتب ایرانشناسی اروپای غربی است (رشتیانی، ۱۳۹۹: ۱۵۳). به همین سبب او میراث فکری روسیه پیشا مارکسیسم را در زمینه کردشناسی با سنت غربی کردشناسی درهم آمیخت و از این نظر کمتر کردشناس جامع‌الطرافی مانند او وجود دارد. مینورسکی به سبب آشنایی با زبان فارسی و کار در ایران از منظر ایرانشناسی به کردشناسی مینگریست. اگر ایران کانون مطالعات مینورسکی است کردشناسی هم میراث مهم این مطالعات است. منظومه کردشناسی او تنها شامل کتاب مهم کردها نوادگان مادها، اهل حق و مقالاتش درباره شهرها و ایلات کرد نیست، بلکه بخش زیادی از پژوهشهای او درباره قفقاز هم عملاً کردشناسی است و مقاله اش درباره تبار صلاح الدین ایوبی هم به این حوزه مرتبط است (رشتیانی، ۱۳۹۹: ۱۴۳). با نگاهی به مقالات مندرج او در دائرة المعارف اسلام درباره سلسله ها، شهرها، رجال و ایلات کرد (رشتیانی، ۱۳۹۴: ۲۸۸) روشن می شود که بیشترین آنها مربوط به کرد و کردستان است. طارق محمد فهرست پژوهشهای مینورسکی درباره کرد

را با توضیحاتی مختصر درباره هریک در کتابی مستقل گردآوری کرده است (طارق، ۲۰۰۸: سراسر اثر). ذکر این نکته لازم است که حتی در زمان اقامت او در اروپا نیز برخی مسائل سیاسی در توجه او به کردشناسی مهم بود (سلطانی، ۲۰۰۶: ۱۱). برای نمونه در سال ۱۳۱۶ دولت پهلوی قراردادی با مینورسکی منعقد کرد که در ازای پرداخت ۲۰۰ لیره کتابی درباره تاریخ و نژاد و ملیت کردها بنویسد و در آن «ایرانیت کردها» و این که آنان از «عناصر ایرانی قدیم و جزء لاینفک این کشور» هستند را نشان دهد (ساکما ۳۶۲۵/۵۷۱؛ ۳/۲۶/۱۳۱۶). از نامه های مینورسکی چنین برمی آید که دیپلماتهای ایرانی از دانش گسترده او در این حوزه استفاده می کردند (رشتیانی، ۱۳۹۴: ۱۵۲). نکته دیگر درباره مینورسکی این است که هرچند او را از خاورشناسان بزرگ سده ۲۰م و تحت تأثیر سنت شرق شناسی دانسته اند (رضوی، ۱۳۴۵: ۳۴۱-۳۴۲)، اما خود او در یک سخنرانی در دانشگاه تهران در هفتاد و هفتمین سال زندگی اش سنت شرق شناسی را زیر سوال برد و از این که خودش روزگاری تحت تأثیر آن بوده و آثاری مانند اهل حق را در چارچوب آن نوشته است (Minorsky, ۱۹۳۸) (اظهار پشیمانی نمود) مینورسکی، ۱۳۳۳: ۴۲-۴۷). او تأکید کرد که «خاورشناسان عمومی که از هر چیز اطلاع مختصری پیدا کرده اند و در هیچ چیز عمق و تسلط متخصصین واقعی را ندارند»، نمی توانند پژوهش دقیقی ارائه دهند (همان: ۴۴). به نظر می رسد مینورسکی در سالهای آخر عمرش نه تنها از نگارش مقاله اهل حق که از دیدگاهش درباره جدایی گورانی و زازا از زبان کردی هم پشیمان شده و آن را هم در زمره همان مقالات خاورشناسانه غیرمتخصصانه قرار داده بود. علی جوادی خاطره ای را از مراسم دانش آموختگی اش در دانشگاه کمبریج در سال ۱۹۶۵) یک سال پیش از وفات مینورسکی (نقل کرده است که بر صحت این ادعا مهر تأیید می گذارد. به نوشته او در آن مراسم که مینورسکی حضور داشت و در صندلی کناری او یک استاد کرد به نام خانم دکتر پری شمس آوری نشسته بود، مینورسکی از او پرسید که خودش و مادرش که کرد هستند «به کدام یک از لهجه های کردی حرف می زنند؟ کورمانجی، سورانی و زازا گورانی؟» و او پاسخ داد که به کورمانجی حرف می زنیم. «مینورسکی بلافاصله شروع کرد به همان زبان صحبت کردن» و او «به حدی حیرت زده شده بود که برای چند لحظه نتوانست جواب دهد» (جوادی، ۱۳۹۹: ۶۳-۶۴).

### مبانی نظریه مینورسکی درباره گوران

نظریه مینورسکی درباره گوران را که در مقاله او درباره گوران آمده است، میتوان در سه

محور زیر خلاصه کرد:

۱. گوران‌ها کرد نیستند.
۲. گوران‌ها در اصل دیلمی هستند و در دوره‌های نامعلوم از شمال ایران به نواحی کنونی سکونت خود مهاجرت کرده‌اند.
۳. زبان مردم گوران، کردی نیست، بلکه زبانی مستقل به نام زبان گورانی است که به زبانهای مرکزی و شمالی ایران شباهت دارد.

### ۱. مسئله کرد نبودن گوران

مبنای بحث مینورسکی درباره تفکیک کرد و گوران به روایتی از ابن خردادبه برمی‌گردد که در جریان بحث از مالیات استان شادفیروز در نواحی خانقین و سرپل زهاب امروزی از اکراد و جابارقه نام می‌برد (ابن خردادبه، ۱۹۹۲: ۱۴). مینورسکی جابارقه را اجداد گورانهای امروزی و متفاوت از کرد می‌پندارد. او سپس جابارقه و جورقان ذکر شده در کتابهای مسعودی را یکی و هر دو را شکل عربی گوران می‌داند و به گاوباره پیوند می‌دهد (Minorsky, ۱۹۴۳: ۸۰-۸۱). مینورسکی دیدگاه شرف‌خان بدلیسی را درباره کرد بودن گوران زیر سوال می‌برد و می‌نویسد از چهار گروه زیر مجموعه کرد در کتاب او تنها کرمانج‌ها و تا حدودی کلهرها کرد هستند (Ibid, ۸۵).

نخستین بحث درباره این بخش از سخن مینورسکی این است که نسخه مورد استناد او که در آن اکراد و جابارقه جدا شده اند محصول اشتباه کاتب است و در دیگر نسخه های این کتاب و دیگر منابع موجود اکراد الجابارقه آمده است (عبدی، ۱۴۰۱: ۷۵-۷۶)؛ بنابراین دیدگاه او که مبتنی بر این تک روایت است از اساس غیرمعتبر می‌شود، اما با فرض صحت گزاره مورد استناد او باید گفت وقتی گوران از کرد تفکیک شود، باید نام آن به موازات کرد و نه در ذیل آن در منابع آمده باشد. برای نمونه در منابعی که از ترک و فارس و عرب و کرد نام برده اند (رسائل، ۱۴۱۲: ۲۳۶/۲؛ غزالی، د.تا: ۶۶/۷-۶۷) باید در یک جا هم عباراتی مانند ترک و عرب و گوران یا فارس و کرد و گوران آمده باشند، در حالی که می‌دانیم چنین نیست و در هیچ منبعی گوران به عنوان یک شناسه قومی در کنار سایر اقوام مشهور نیامده است. پرسش دیگر این است که خود کلمه کرد چیست و در تاریخ نخستین بار به چه کسانی کرد اطلاق شده است؟ مینورسکی بر پایه کدام مبنای تاریخی و مردم‌شناسانه سوران و کرمانج را کرد می‌پندارد و گوران را از شمول کردیت خارج می‌کند؟ آیا در تاریخ نخستین بار گورانها

کرد نامیده شده اند یا سوران و کرمانج؟ آیا از نظر زمانی واژگان کرمانج، سوران، کلهر در منابع تاریخی زودتر متولد و ظاهر شده اند یا گوران؟ لحظه ورود دال گوران به تاریخ و قرار گرفتن کرد به عنوان مدلول آن زودتر بوده است یا سوران و کرمانج و کلهر؟ در پاسخ این پرسشها باید گفت که دیدگاه مینورسکی به شدت غیر تاریخی است، زیرا در وقایع سده های اول تا سوم هجری تنها واژه ای که در منابع تاریخی برای مردم غرب ایران، شمال عراق و شرق ترکیه کنونی به کار رفته، گُرد است و از قضا هیچ یک از واژگان گوران، سوران، کرمانج، کلهر، لرو لک نیامده اند. منابع تاریخی و جغرافیای آن دوره ساکنان تمام نواحی و شهرهای همدان تا کرکوک را که در روایت مینورسکی و پیروانش گوران نشین خوانده شده اند کرد نامیده اند (ابن اعثم، ۱۹۸۶: سراسر اثر، بلاذری، ۲۰۰۰: سراسر اثر، دینوری، ۱۹۶۰: سراسر اثر؛ طبری، تاریخ، ۱۹۸۷: سراسر اثر). افزون بر آن اگر لحظه تولد واژه و ورود آن به تاریخ در نظر گرفته شود، مدلول کرد چند قرن زودتر از کرمانج و سوران و کلهر برای دال گوران به کار رفته است و معلوم نیست مینورسکی بر پایه کدام استدلال تاریخی کرد را تنها به سوران و کرمانج و کلهر محدود کرده و گوران را که دست کم چند قرن پیش از آنها جزو طوایف کرد بوده از شمول کرد بودن انداخته است. چرا در تفکر مینورسکی و بیشتر شرق شناسان چنین خطای فاحشی رخ داده است؟ صرف نظر از عدم اطلاع آنان از برخی منابع عربی باید گفت که شرق شناسان معمولاً از راه تهران، روسیه یا استانبول وارد کردستان می شدند و از آنجا که گورانها در مرکز کردستان بودند آنان اگر از مسیر عثمانی و روسیه می آمدند نخستین مصداق کرد را کرمانج می دیدند و اگر از مسیر تهران می آمدند مصداق کرد را کلهر و سوران می دیدند، بنابراین در ادامه راه وقتی با گورانها روبرو می شدند، تصور می کردند که به سبب تفاوت زبانی متفاوت از کرد هستند. روشن است که میان زبان مردم گوران و سوران تفاوت وجود دارد، همچنان که میان سوران و کرمانج هم تفاوت هست و همچنان که اگر یک سمنانی با گویش مادری خود سخن بگوید یک کاشانی متوجه نخواهد شد، ولی پرسش این است که آیا صرف تفاوت زبانی بدون توجه به فرهنگ عمومی، آداب و رسوم مشترک، تاریخ و خاطرات مشترک می تواند مبنای قومیت یا ملیت مستقل بخشی از مردم شود؟ ظاهراً پاسخ مینورسکی و پیروانش به این پرسش، دست کم درباره گوران مثبت است.

نکته دوم در نقد دیدگاه مینورسکی این است که از سده ۴ ق که برای نخستین بار نام گوران وارد منابع تاریخی شده است تا زمان مینورسکی در قرن ۱۴ ق در دوره های بیش از ۱۰۰۰ سال هیچ مورخ و جغرافیدان و نویسندگانی به کرد نبودن گورانها اشاره نکرده و همه گوران را بخشی

از کرد دانسته‌اند. نخستین بار نام گوران به شکل عربی یعنی جورقان و جبارقه/ جابارقیه [جمع جورق/جبرق] در مسالک و ممالک تألیف ابن خردادبه (د ۳۰۰ ق/۹۱۲ م) و به صورت فارسی گورانان در مجمل التواریخ (نوشته شده در ۵۲۰ ق/۱۱۲۶ م) آمده است (مجملاً لتواریخ، ۱۳۱۸: ۴۰۰-۴۰۱؛ ابن خردادبه، همانجا). مسعودی (د ۳۴۶ ق/۹۵۷ م) در مروج الذهب از جابارقیه و جورقان در جبال [ولایت کردستان بعدی] و نیز جورقان به عنوان قبیل‌های کردتبار و مسیحی بین کوه آزارات و موصل نام میبرد (مسعودی، ۲۰۰۵: ۹۷/۲) و در دیگر کتابش، التنبیه، نام جورقان را در کنار جاوان، شازنجان، لر و برزیکان می‌آورد و البته جابارقیه را هم دوباره تکرار میکند (همو، ۱۸۹۳: ۸۹). برخی پژوهشگران با توجه به ذکر همزمان جورقان و جابارقیه در آثار مسعودی آنها را دو طایفه جدا و مستقل میدانند (صدیق توفیق، ۲۰۰۸، ۴۹) و جابارقیه را بیشتر بر قبیله گورک کنونی منطبق می‌دانند که به نظر، درست نمی‌آید، زیرا جابارقیه طبق قواعد عربی جمع مکسر جورق/جبرق [مانند برمک/برامکه] است. به نوشته ابن فقیه کردهای جابارقیه در حلوان و اطراف همدان زندگی میکردند. آنان نمک موجود در دریاچه فراهان از توابع همدان را به شهرها میبردند و میفروختند (ابن فقیه، ۱۴۱۶: ۳۸۷، ۵۰۴). آنچه ابن فقیه و ابن خردادبه جابارقیه حلوان و همدان نامیده‌اند، در منابع بعدی به صورت جورقان آمده و محل آنها باز حلوان و همدان ذکر شده است (یاقوت، ۱۹۷۹: ۱۸۰/۲، ۱۸۴). یاقوت یکجا جوران (گوران) را روستایی در دروازه همدان مینامد (همو: ۱۸۰/۲) و جای دیگر از روستای جَوَزَقان (در اطراف همدان نام میبرد. او در ذیل همین جوزقان مینویسد که جوزقان گروهی از کردان هستند که در اطراف حلوان (سرپل ذهاب کنونی) زندگی میکنند. کمی پایینتر او از روستایی به نام جوزه و همینطور قبیل‌های از اکراد با همین نام در همکاری در اطراف موصل نام میبرد (همو: ۱۸۴/۲). از آنجا که در طول تاریخ قبیل‌های به نام جوزقان در اطراف حلوان نبوده است، به نظر میرسد، واژه درست مورد نظر یاقوت همان جورقان (گوران/ جوران) است. در جاهای دیگر این واژه به شکل‌های حارحان، جورجان، جبرکان، گوراکان و گورکان به کار رفته است (مینورسکی، ۱۳۷۹: ۲۷). حسینی از دانشمندی به نام حسین بن جعفر جوزقانی (جورقانی) کردی متوفای ۵۴۳ ق نام برده است و او را از کردهای جورقان در حلوان مینامد (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ ق، ۶۰/۱۳). بنابر برخی روایات، پساز قتل بدر بن حسنویه در سال ۴۰۵ ق بیشتر سپاهیان او که از کردهای جورقان (گوران) بودند نزد شمسالدوله، حاکم همدان رفتند. او به کمک آنان همه ولایات بدر را تصرف کرد (ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۲۴۸/۹-۲۵۰). پاره‌های مورخین، آل حسنویه را از گوران دانسته‌اند (بدلیسی، ۱۳۴۳: ۳۸۲)؛ اما برخی دیگر

آنان را برزیکانی/برزکانی نامیده‌اند (مجملاًلتواریخ، ۱۳۱۸: ۴۰۰-۴۰۱). با توجه به برخی ابهامات موجود، هیچ بعید نیست که برزیکان هم بخشی از گوران بوده باشد. این احتمال می‌رود که برجسته شدن قبیله گوران در این زمان و تبدیل آن به قبیله حکومتگر برای حدود یک قرن سبب شد که به مشهورترین قبیله کرد در سده‌های ۴ و ۵ ق تبدیل شود. منابع تاریخی حکومت حسنویه را «حکومت اکراد» (ابوعلی، ۱۳۷۹: ۳۲۱/۶-۳۲۲) و بدر را امیر کردستان نامیده و محدوده قلمرو او را از شمال به قرمیسین (کرمانشاه)، از جنوب به خوزستان، از غرب به شهرزور و از شرق به همدان دانسته‌اند (بدلیسی، همان: ۳۹-۴۰؛ ابن‌اثیر، همان: ۲۴۹/۹؛ حمدالله مستوفی، ۱۳۳۹: ۴۲۱). با توجه به اینکه قلمرو نفوذ گورانها تا به امروز در همین مناطق است، این نظریه، یعنی پیوند برزکان و گوران نمیتواند بیراه باشد.

پارهای پژوهشگران کردهای قوهی (کوهی) و وزیر شمس الدوله، ابونصر بن بهرام ملقب به تاج‌الملک قوهی را (ابن‌اثیر، همان: ۳۲۰/۹، ۳۳۰ از گورانها دانسته‌اند) صدیق توفیق، همان: ۵۳). با توجه به این که برزکان واژه‌ای کردی و به معنای کوه بلند است آیا اکراد کوهی ترجمه فارسی این واژه و نام دیگر طایفه برزکان نیست؟ هرچند سندی برای تأیید این فرضیه وجود ندارد، اما بر پایه پژوهش حاضر این حدس تا حدود زیادی مقرون به صحت است. با فوت شمس الدوله و پسازآنکه علاءالدوله کاکویه در سال ۴۱۴ ق به همدان حمله کرد، تاج‌الملک در برابر او مقاومت کرد؛ اما کردهای قوهی به علاءالدوله پیوستند (ابن‌اثیر، همان: ۳۳۰/۹-۳۳۱). طبق روایت ابن‌اثیر حاکم کرمانشاه در سال ۴۳۰ ق از اکراد قوهی (گورانها) بود (همو: ۴۶۴/۹-۴۶۵).

از دیگر شاخه‌های جورقان، طایفه بابونی است که ابوفرچ بابونی از رؤسای جورقان منسوب به آن بود (صدیق توفیق: همانجا). به نوشته ابن‌اثیر در سال ۴۱۷ ق علاءالدوله کاکویه، پسرعمویش ابوجعفر را حاکم شاپورخواست (خرمآباد کنونی) کرد و شمار زیادی از کردهای جورقان به سرکردگی ابوفرچ بابونی را همراه او فرستاد. چندی بعد میان ابوفرچ و ابوجعفر جنگ در گرفت و ابوجعفر، ابوفرچ و شماری از کردهای جورقان را کشت و اسیر کرد و اموالشان را به یغما برد (ابن‌اثیر، همان: ۳۵۱/۹-۳۵۸). در سال ۴۲۳ ق/ ۱۰۳۲ م ابن‌اثیر از شاپورخواست به‌عنوان یکی از مراکز اکراد جورقان نام می‌برد و مینویسد که ابوجعفر علاءالدوله بن کاکویه برای دفاع از خود در برابر سلطان مسعود غزنوی به آنها پناه برده است. همچنین گرشاسف فرزند علاءالدوله که در سال ۴۳۳ ق و پس از مرگ پدرش جانشین او شده بود (ابن‌اثیر، ۴۹۵/۹) پس از حمله ابراهیم ینال به همدان در سال ۴۳۷ ق/ ۱۰۴۶ م به کردهای گوران پناه برد و با

آنان به صیمره رفت. ابراهیم ینال آنها را شکست داد و گرشاسف و جورقانها به سرزمین شهاب الدوله ابوالفوارس منصور بن حسین [احتمالاً اطراف اهواز] رفتند (همو: ۴۲۴/۹-۴۲۵، ۴۹۵، ۵۲۸-۵۲۹، ۵۸۰). ملاحظه می شود که در همه این متون جابرقه/جورقان (گوران) از طوایف کرد خوانده شده اند و معلوم نیست مینورسکی چگونه اجتهاد علیه نص کرده و گوران را متفاوت از کرد پنداشته است.

با تصرف مناطق کردنشین توسط سلجوقیان نام جورقان (گوران) نیز به حاشیه رفت و این وضعیت تقریباً تا ظهور ایوبیان ادامه یافت. پس از آن، منابع عربی بازهم مانند سدههای ۴ و ۵ قمری از گورانها نام برده و آنان را نخستین طایفه کردان نامیده اند که در منطقه ریادشت و دره تنگ در کوههای میان همدان و شهرزور [اطراف حلوان] زندگی میکنند. گورانها حدود ۵۰۰۰ نفر و قومی قدرتمند و متحد به ریاست امیر محمد بودند (قلقشندی، د. تا: ۳۷۳/۴؛ ابن فضل الله، ۲۰۰۵: ۲۵۹/۳-۲۶۰). نویسنده الانساب نیز مردم روستاهای کوههای حلوان را اکراد مینامد (سمعانی، ۱۹۶۲ م، ۷۹/۱۱) که آنان همان کردهای جورقان بودند که ابن اثیر نیز از سکونت آنها در نواحی حلوان خبر داده است (ابن اثیر، ۱۴۱۴ ق: ۳۰۷/۱). او در ذیل وقایع سال ۶۲۸ ق از قتل و کشتار کردهای جورقان توسط مغولان در راه آذربایجان-ارییل خبر میدهد (همو، ۱۹۷۹: ۵۰۱/۱۲). این گورانها نیز همانهایی هستند که مسعودی پیشتر از آنها نام برده بود و امروز هم ۷ طایفه از آنها در نواحی برده رش و آگری در نزدیک ارییل ساکن هستند (صدیق توفیق، همان: ۵۲).

نکته مهم درباره پیوند کرد و گوران که مینورسکی نادیده گرفته این است که جغرافیای ولایت کردستان در نزهة القلوب حمدالله مستوفی همان است که پیشتر از سکونت گورانها در آن سخن رفته است. در نظر او کردستان شامل «شانزده ولایت آلانی، الیشر، بهار، خفتیان، دربند تاج خاتون، دربند زنگی، دزییل، دینور، سلطان آباد چمچمال، شهر زور، کرمانشاهان، کوند و خوشان، کنگاور، ماهیدشت، هرسین و وسطام» بود (حمدالله مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۲۷-۱۲۹). در منابع دوران مغول تا صفویه و به ویژه در ظفرنامه هایی که درباره جهانگشاییهای مغولان و تیمور نوشته شده اند هرگز از اصطلاحات گوران، کرمانج و سوران استفاده نشده و جهانگشایان در سراسر جغرافیای همدان تا شهرزور و کرکوک مردمانی را که با آن جنگیده اند تحت عنوان کرد نام برده اند (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۳: ۸۵۶/۲-۸۵۸؛ حمدالله، ۱۳۳۹: ۶۰۷؛ شامی، ۱۳۶۳: ۱۲۹-۱۳۰؛ شرف الدین یزدی، ۱۳۸۷: ۵۸۴/۱-۵۸۵؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱/۲-۸۸۹-۸۹۰).

در دوره صفوی و با الحاق بیشتر بخش‌های کردستان به عثمانی مناطقی که حمدالله مستوفی از آنها در ذیل کردستان نام برده بود در اختیار صفویان باقی ماند. شرف خان بدلیسی، تاریخنگار این دوره، طوایف اکراد را به ۴ قسم کرمانج، لر، کلهر و گوران تقسیم کرده که زبان و آداب آنها مغایریکدیگر است (بدلیسی، ۲۳-۲۴). او گورانها را اکراد ایران [در برابر اکراد عثمانی] نامیده و آنها را به ۴ گروه سیاه منصور، چگنی، زنگنه و پازوکی تقسیم کرده است و در جای دیگری با حذف پازوکی اکراد ایران را سه طبقه میدانند و مینویسد اجداد آنها سه برادر بودند که در اصل از ولایت لرستان و به روایتی از گوران و اردلان آمده‌اند (همو: ۱۷، ۴۲۳-۴۲۴). هنگامیکه شاه اسماعیل دوم شرف خان بدلیسی را امیرالامراء اکراد میکند «امور و مهمات» امراء و حکام کردستان و لرستان و گوران و سایر طوایف اکراد را به او میسپارد (همو: ۵۸۰-۵۸۱). بدلیسی چند جا از گوران به‌عنوان طایفه یاد میکند (همو: ۲۳-۲۴، ۸۲، ۱۱۸، ۳۸۲) و چند جا هم به‌صراحت گوران را سرزمینی در کنار کردستان ارلان و لرستان می‌پندارد (همو: ۴۲۳-۴۲۴، ۵۸۱). بدلیسی در جای دیگری امراء و حکام کلهر شامل امراء درتنگ، پلنگان و ماهی دشت را از عشیرت گوران میدانند (همو: ۴۰۸-۴۱۲). نکته مهم تر آن است که در روایت بدلیسی نام سوران که امروزه اصلی ترین مصداق کرد پنداشته می شود نیامده و مهم ترین زیرمجموعه کرد، باز هم گوران است که مصداقش کردهای قلمرو صفوی هستند. نکته مهم تر آن است که اتابکان لر کوچک حتی در دوره سقوط خود در زمان شاه عباس هم جزو طوایف اکراد محسوب شده اند. اسکندریبگ منشی تاریخنگار دوران شاه عباس نیز طوایف گوران سیاه منصور، چگنی و پازوکی و همچنین حاکمان لر کوچک را در ذیل اکراد آورده است (منشی، ۱۳۷۷: ۲۲۶/۱).

روایت بدلیسی مبنی بر تعلق گوران به یکی از ۴ گروه کردان توسط تاریخنگاران کرد بنی اردلان در دوره قاجار تکرار شده است (خسرو اردلان، ۱۳۵۶: ۳). مستوره اردلان طوایف کرد را به ۴ گروه بنی اردلان، کرمانج، لر و گوران تقسیم میکند (مستوره اردلان، ۱۳۳۲: ۵). مستوره، منطقه پلنگان را پایتخت و مرکز طایفه گوران می‌داند که اردلانهای مهاجر آن را از گوران گرفته‌اند (همو: ۷، ۲۷-۲۸). زینالعابدین شیروانی نیز مینویسد: «گوران نام طایفه‌های است از طوایف کردان چون آن مکان از آن طایفه آباد و معمور است لهذا بنام آن جماعت مشهور و معروفست و آنجا را گوران دشت گویند از بلاد کردستان و سمت مغرب کرمانشاهان ...» (شیروانی، ۱۳۱۵: ۴۸۱-۴۸۲). در دیگر منابع دوران قاجار هم گوران همچنان به‌عنوان یکی از قبایل کرد معرفی شده است (برای نمونه، نک: ایگلتون، ۲۰۰۷: ۵۴؛ سیاح، ۱۳۵۶: ۲۳۰).



با توجه به این مطالب میتوان گفت که همه منابع موجود در دوره‌های بیش از هزار سال گوران را جزو کردان خوانده‌اند و آنچه مینورسکی و پیروانش مبنی بر کرد نبودن گورانها نوشتند کاملاً ذهنی و غیر تاریخی است.

## ۲- مسأله مهاجرت و خاستگاه دیلمی گوران

مینورسکی در چارچوب دیدگاه خود مبنی بر پیوند گوران و مردم سواحل خزر، جابرقه را معرب کابارکه - کاوارکه - گاوباره میدانند و با توجه به وجود دو جای نام گهواره و گیلان در ناحیه گوران نشین کنونی آن را به گیلان و خاندان حاکم گاوباره وصل میکند که در روزگاری نامعلوم به این منطقه مهاجرت کرده‌اند. او همچنین رودخانه گاورو و چشمه گیلان در کندوله گورانی نشین، دیلمستان در شهرزور و لاهیجان در آذربایجان غربی را نشانه خاستگاه غیرکردی و گیلانی گورانها و مهاجرت آنها از سواحل دریای خزر به کردستان می‌پندارد. او نام گیل و گیلان در مسیر کرد-حلوان را هم که در نزهة القلوب آمده (حمدالله، همان: ۱۶۵) و امروز گهواره مرکز گورانهاست، دلیل درستی دیدگاه خود می‌داند. خاستگاه گیلانی گورانها چنان برای مینورسکی مهم است که حتی کشتن بدربن حسنویه با زوبین توسط گورانها را نشانه گیلانی بودن آنان می‌خواند و بر این باور است که زوبین اسلحه مردم سواحل دریای خزر و دیلمان است (Minorsky, ۱۹۴۳: ۸۱-۸۸)؛ گویی که هیچ قوم دیگری از زوبین استفاده نمی‌کنند. مینورسکی دیلمستان در شهرزور را پایگاه نظامی و محل انبار غنایم مزدوران دیلمی دانسته است که برای جنگ در کنار شاهان ایران به جلگه های بین النهرین می‌رفتند (مینورسکی، ۱۳۴۵: ۱۵۱). مشکل اصلی بحث مینورسکی، این است که چگونه بر اساس چندجای نام مشابه که همه‌جا می‌توان مانند آنها را یافت حکم به مهاجرت قومی و تفاوت نژادی طایفه گوران با کرد می‌دهد؟ اگر فرض مشابهت واژگانی به‌عنوان مبنایی برای مهاجرت در نظر گرفته شود با کدام برهان میتوان اثبات کرد که این مهاجرت از گیلان به کردستان صورت گرفته است و چرا اساساً این مهاجرت معکوس و از کردستان به گیلان انجام نشده باشد؟ آیا با استناد به این که بدلیسی از سکونت گروهی از کردها به نام گیل در خراسان سخن میگوید (بدلیسی: ۴۲۴) می‌توان گفت که آنان از منطقه گیلان در کرمانشاه به آن‌جا مهاجرت کرده‌اند؟ دوم، او روشن نمیکند که این مهاجرت در کدام دوره تاریخی و از چه مسیری رخ داده است. به‌هیچ‌نویس نوشته او از محدوده یک حدس و ادعا هرگز فراتر نمیرود. گسترده‌ترین مهاجرت ساکنان سواحل دریای خزر به کردستان در دوره سلاریان و آلبویه رخ داد که هر دو در نیمه نخست سده ۴ ق

بود؛ این در حالی است که ابن خردادبه (وفات: ۳۰۰ ق) مدتها پیش از استقرار دیلمیان در این منطقه از وجود گورانها در حلوان سخن گفته است.

سوم؛ پژوهشهای جدید نشان میدهند که شباهت برخی زبانها مانند زبان سیوندی به گورانی از هر نظر بیشتر از شباهت گورانی به گیلانی است (برای آگاهی از سیوندی نک: صادقی، ۱۳۸۵): سراسر اثر). اگر فرض نزدیکی زبانی به عنوان نشانه مهاجرت مبنا قرار گیرد آیا باید گفت که گورانها از سیوند مهاجرت کرده‌اند؟ شهرام نقشبندی از زبان شناسان سرشناس کرد در نقد دیدگاه مینورسکی و پیروانش می‌نویسد: «با چند مشاهده می‌توان صحت ادعای این زبان شناسان را مورد پرسش قرار داد. جستجویی اجمالی در برخی گستره‌های زبانی دور و نزدیک می‌تواند ارتباطات برجسته‌ای را میان هورامی و شاید گورانی با زبان‌هایی دیگر نیز آشکار سازد، ارتباطاتی که از قرار معلوم زبان شناسان به آن‌ها توجهی نکرده‌اند». او معتقد است که یافته‌های مقاله‌اش می‌تواند ادعاهای پیشین در مورد رابطه هورامی با زبان‌های حاشیه خزر یا گونه‌های مرکزی ایران را با چالشی جدید مواجه سازد» (نقشبندی، ۱۳۹۹: ۸۲، ۹۸).

از همه مهمتر اینکه چرا با مشاهده نوعی مشابهت زبانی بالضرورة باید نظریه مهاجرت را مطرح کرد؟ از قضا امروز پژوهشگران نشان داده‌اند که زبانهای کرانه‌های جنوبی دریای خزر جزو زبان پارتی و شاید مادی کهن هستند و قلمرو این زبانها جزو مادستان بوده است (فاطمی، ۱۳۷۸: ۱۵۶، پرچمی، ۱۳۷۱: ۶۱). به این ترتیب میتوان گفت که مشابهت زبان مردم گوران و گیلان به سبب قرار گرفتن مردم هر دو قلمرو در تحت نفوذ حکومت‌های یکسان در مدت زمانی طولانی و روابط فرهنگی بوده است.

البته روابط نزدیک گورانها با دیلمیان در سده ۵ ق که پیشتر به آن اشاره شد، شاید یکی دیگر از دلایل شباهت‌های میان این دو زبان باشد. هیچ قبیله کردی مانند گوران در سالهای حکومت دیالمه در غرب ایران و کردستان به آنها نزدیک نبوده است.

### ۳. مسأله زبان مستقل گورانی

با نگاهی به منابع تاریخی روشن میشود که مستقل نامیدن زبان گورانی و قراردادن آن در برابر زبان کردی، برساختهای جدید است و در هیچ متن تاریخی وجود ندارد. مسعودی (د ۳۴۶ ق)، نخستین مورخی است که از زبان کردی نام میبرد و میگوید: «طوایف مختلف کرد از جمله جورقان، هر یک به زبان خاص خود؛ یعنی زبان کردی سخن میگویند» (مسعودی، ۲۰۰۵: ۹۶/۲). در آثار زبانی و لغوی نویسندگان کرد نیز گورانی به عنوان زبانی کردی وصف شده

است. علی اکبر وقایع نگار کردستانی در بدایع اللغه از تعبیر کرد گوران استفاده می‌کند و می‌نویسد: «بدان که به اعتقاد این حقیر و جمعی از مورخین، اول زبانی که «پدر کرد و اکراد» مخترع کرده اند و تکلم بدان نموده اند، کردی گورانی است» (وقایع نگار، ۱۳۸۸: ۱۹-۲۰). در منابع تاریخی و کتابهای رجال هم هرگاه اسم شخصی با شناسه گورانی آمده پسوند کردی به آن اضافه شده است؛ برای نمونه می‌توان به احمد بن محمد الکردی الگورانی مشهور به ابن عجمی (سده ۹ ق) (سخاوی، ۱۴۱۲: ۲/۲۱۳)، شیخ ابراهیم بن حسن بن شهابالدین کردی گورانی (۱۰۲۵-۱۱۰۳ ق)، شیخ محمد ابوطیب بن شیخ ابوحسن کردی گورانی (د ۱۱۶۷ ق)، شیخ احمد بن محمد سعید کردی گورانی (د ۱۱۶ ق) و شیخ عمر عبدالرحمن کردی گورانی اشاره کرد (رفاعی، ۱۴۲۷ ق، ۳۳۸؛ حمدان، ۱۴۱۲ ق، ۳۸؛ تراجم اعیان، ۱۴۲۹ ق، ۱۰۴-۱۰۸). معلوم نیست که با وجود این مستندات تاریخی و تصریح مورخان به کردی بودن گورانی مینورسکی با کدام معیار علمی و زبانشناختی و تاریخی گویش کرمانجی و سورانی را که هر دو زیرشاخه کردی محسوب میشوند به خود کردی تعمیم داده و به جای کردی نشانده و گورانی را غیر کردی خوانده است؟

تناقض دیگر نظریه مینورسکی این است که زبان عشیره گوران، چیزی که مینورسکی گورانی مینامد، نیست، بلکه ترکیبی از سورانی و کلهری است. امروزه جز سادات گوران (پیشوایان مذهبی یارسان) و ساکنان چند روستا در کرد (سنجابی، ۱۳۸۰، ۱۸)، مردم ناحیه و ایل گوران در کرمانشاه به سورانی-کلهری سخن می‌گویند و هورامی را که نزدیکترین گویش به گورانی است، نمی‌فهمند و این، تناقض اصلی در نظریه مینورسکی است که گروه قومی و قبیلهای گوران و زبان گورانی منسوب به آن را به صورت یکسان برای همه اینها به کار میبرد. اینکه مردم زازا، هورامان، شبک، روژبیانی، باجلان، کندوله و گروههای دیگری که مینورسکی آنان را گوران می‌نامد، کمابیش زبان یکدیگر را می‌فهمند، امری بدیهی است؛ اما مسئله آن است که آنان خود را گوران و زبانشان را گورانی نمی‌نامند (همانجا؛ هورامانی، ۱۹۸۴، ۸۶-۸۷). نکته مهمتر آن است که در برخی شهرهای کردستان مانند سقز، دیواندره، قروه و مانند آن مردم سورانی زبانی وجود دارند که به آنها گوران می‌گویند و زبان و آدابوسوم آنها با بقیه که تعبیر گوران برای آنها به کار نمی‌رود (آزاد پور، حواشی تاریخ اردلان مستوره، ۵، ۲۱، ۱۶۹) یکی است. این مسائل سبب شده است تا موضوع گوران از قالبی زبانی خارج شود و نظریه مینورسکی و تابعان او نتواند آن را توجیه نماید.

از سوی دیگر آنچه مینورسکی و مکنزی و پیروان آنها زبان گورانی مینامند و بیشتر از هرجا در کلامهای یارسان و حماسه های زاگرس آمده است، زبان گفتار نیست و کسی به آن سخن نمی گوید، بلکه زبانی نوشتاری و تنها برای شعر بوده و ترکیبی از لکی، لری، کلهری، هورامی، سورانی، کرمانجی و در کنار آنها فارسی و عربی است. از آنجاکه این اشعار هجایی از قول مردم و گویشوران همه این گویشها نقل شده اند بسته به اینکه گویشور چه کسی بوده است بخشی از ویژگیهای گویش خود را وارد شعر کرده است؛ بنابراین اشعار صیدی هورامی و ملا خضر رواری با مولوی، ملا پریشان و الماس خان تفاوتهای زیادی با هم دارند. البته شاعرانی هم که به این زبان، شعر سروده اند، صفت کردی را برایش به کار برده اند (برای نمونه نک: خانای قبادی، ۱۵) و به نظر می رسد گورانی در نظر آنان یک سبک منظوم مانند سبک هندی یا خراسانی بوده است. گویندگان کلامهای یارسان نیز خود را کرد و زبانشان را کردی خوانده اند: «ئه ز نامم کورد بی وه کوردان سه رخیل (نامه سرانجام، ۲۰۰۷: ۱۲۱).

در بخشهای دیگری از نامه سرانجام، یاران سلطان اسحاق، پیشوای یارسان، کوردان خوانده شده اند. پیرموسی از بزرگان آنان نیز خود را کُردی دانسته که با لفظ کردی سخن گفته است (همان: ۳۳۷، ۶۹۲). نکته مهم دیگر این است که در میان یاران سلطان اسحاق غیر از رجال کرد افرادی با شناسه های قومی دیگر مانند مصطفی/ترک، داود/فارس، بنیامین/عرب و رمزیار/فرنگی و حتی هندی و بربر هم بوده اند (همان: ۶۹۰-۶۹۴) ف اما در هیچ جای سرانجام و دیگر کلامهای یارسان از فردی با صفت گورانی (در مفهوم قومی و زبانی) سخن نرفته است.

موضوع مهم دیگر در نقض نظریه مینورسکی این است که گوران تنها در معنای یک قوم و قبیله به کار نرفته است که بتوان به آن مفهوم قومی و زبانی داد و سپس با تفکیک آن از کرد و حتی در مقابل کرد قرار دادن آن دستگاهی نظری بر بنیان آن ساخت، بلکه گوران در منابع به صورتها و شیوه های گوناگونی به کار رفته است که گاه در تناقض و تضاد با یکدیگر قرار دارند. در ادبیات یارسان، گوران یعنی کردی که مسلمان سنی نیست و این تعریف از گوران از قضا در کتاب مقدس یارسان هم آمده است (همان: ۵۹۷-۶۶۱). کلامهای منظوم سلطان اسحاق و یاران اصلی-اش هم در مجموعه ای به نام دیوان گوره گردآوری شده اند که در اینجا هم گوره (مفرد گوران/گورکان) و به معنای بزرگ یا سید است (حسینی، ۱۳۸۷: ۴). گوران گاه به زردشتیها (شعرانی، ۱۳۸۶: ۴۶۲-۴۶۳)، یهودیان (دوبد و همکاران، ۱۳۶۲: ۳۵۴-۳۵۶)، هندوها (نوری نژاد، ۱۳۹۳: ۲۲-۲۴) و مسیحیان (آزاد پور، همان: ۹۶) اطلاق شده و عبارت «

کشیش کلیسای گوران» در متون یارسان آمده است (نامه سرانجام: ۶۳۲). این احتمال هم می رود که جورقان معرب گورکان یا گبرکان باشد که در متون اسلامی در معنای زردشتیان آمده است. « و گبرکان تاریخ خویش را از وقت مقتل یزدجرد بن شهريار که مملکت عجم بر دست او برفت، گرفته‌اند و بر گبرکان هیچ کار از آن بزرگ‌تر نبود که این ملکت ایشان از دست ایشان برفت» (طبری، ۱۳۵۶: ۶۳۸/۳). همچنین گاه به یکجانشینان کرد، گوران گفته شده است (ریچ، ۱۳۷۱: ۱۶۶-۱۶۷، ۲۱۲-۲۲۵؛ بایزیدی، ۱۳۶۹: ۱۶۶) در منظومه کاکه شیخ و کاکه میر و در فرهنگ عامه مردم مهاباد و ... گوران به عنوان راهزن و قاتل آمده است. (تحفه مظفریه، ۲۰۰۶: ۴۷۸-۴۸۱). علاوه بر آن امروز در تبریز و حتی ماکو طوایف ترک اهل حق (علی‌اللهی) وجود دارند که به زبان ترکی حرف می‌زنند و به آنها گوران گفته می‌شود (کسروی، ۲۰۱۶: ۱۲۱).

### نتیجه

تأثیرگذاری دیدگاه‌های شرقشناسانه بر تاریخ و فرهنگ ایران سبب شده است که بسیاری از حقایق و واقعیت‌های تاریخی دستخوش تحریف و دست-کم نادرستی شود. این موارد گاه عامدانه و آگاهانه و گاه ناشی از نگاه از بیرون و کمدقتی و عدم احاطه بر موضوع بوده است. کمتر شرق‌شناسی مانند مینورسکی در مطالعات خود بر تاریخ و فرهنگ ایران تمرکز کرده است. او مطالعات کردی را هم در ذیل ایران‌شناسی می‌دانست و کارهای بسیاری در این زمینه انجام داد. باوجوداین برخی دیدگاه‌های او از جمله مقاله اش درباره گوران سبب تحریف واقعیت تاریخی و بنیان نهادن دیواری کج شد که تا امروز کمابیش تأثیراتش باقی است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که بحث مینورسکی درباره کردن گوران‌ها و مهاجرت آنان از گیلان نادرست است و گوران بخشی از مردمان کرد بوده و همراه با دیگر طوایف کرد در کردستان زندگی کرده‌اند.

### کتابنامه

آزادپور، ناصر، مقدمه- نک: مستوره اردلان  
آکوف، گ. ب و حصارف، م. (۱۳۷۶). کردان گوران و مسئله کرد در ترکیه. ترجمه سیروس ایزدی، تهران: هیرمند.

ابن اثیر، عزالدین علی (۱۹۷۹). الکامل فی التاریخ. بیروت: دارصادر.

همو (۱۴۱۴). اللباب فی تهذیب الأتساب. بیروت: دارصادر.

- ابن خردادبه (۱۹۹۲). عبید الله ، المسالك و الممالك . بیروت: دار صادر.
- ابن فضل الله عمری، احمد (۲۰۰۵). مسالك الأبصار في ممالك الأمصار . ابوظبی: المجمع الثقافي.
- ابن فقیه، احمد (۱۴۱۶). البلدان . بیروت: عالم الكتب .
- ابوعلی مسکویه (۱۳۷۹). تجارب الامم. به کوشش ابوالقاسم امامی، تهران: سروش
- ادموندز، سیسیل جان (۱۳۶۷). کردها، ترکها، عربها. ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: روزبهان.
- همو، مینورسکی، ولادیمیر، بارون دوید (۱۳۶۲). دو سفرنامه درباره لرستان به انضمام رساله لرستان و لرها. ترجمه سکندر امان اللهی و لیلی بختیار، تهران: بابک.
- ایگلتون، ویلیام (۲۰۰۷). العشائر الكردیه. ترجمه حسین جاف، اربیل: ئاراس.
- بایزیدی، محمود (۱۳۶۹). آداب و رسوم کردان . ترجمه عزیز محمدپور، تهران: مؤلف.
- بدلیسی، شرف خان (۱۳۴۳). شرفنامه. تهران: علمی.
- بروین سن، مارتین وان (۱۳۸۳). جامعه شناسی مردم کرد (آغا، شیخ و دولت). ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: پانید.
- بیات، کاوه (۱۳۹۴). مینورسکی دیپلمات. جهان کتاب، ش ۳۱۹، ۲۳-۲۴.
- پرجمی، محب الله (۱۳۷۱). شعر و ادب گیلان. رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۲۹ و ۳۰.
- تراجم أعيان المدينة المنوره فی القرن ۱۲ الهجری (۱۴۲۹). بیروت: مكتبة الهلال .
- تحفه مظفریه (۲۰۰۶)، به کوشش اسکارمان، ترجمه هیمن مکریانی، هه ولیر: ئاراس.
- تقی زاده، حسن (۱۳۴۸). یادنامه ایرانی مینورسکی. به کوشش ایرج افشار و مجتبی مینویی، تهران: دانشگاه تهران
- جوادی، حسن (۱۳۹۹). خاطرات من از ولادیمیر مینورسکی. بخارا، ش ۱۳۸، ۶۱-۷۸.
- حسینی زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دارالفکر.
- حمدان، عاصم (۱۴۱۲). المدینة المنورة بین الأدب و التاريخ. مدینه: نادى المدینة المنورة الادبی.
- حمدالله مستوفی (۱۳۳۶). نزهة القلوب. به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: طهوری.
- همو (۱۳۳۹). تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیر کبیر.
- خانای قبادی (بی تا). خسرو و شیرین. به کوشش صدیق صفی زاده، تهران: حیدری.
- خسرو اردلان (۱۳۵۶). لب تواریخ. تهران: کانون خانوادگی اردلان.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۴۶). مرگ مینورسکی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۴ (۵ و ۶)، ۶۹۱-۶۹۳.
- دفتری برای ایران: نامه های فارسی به ولادیمیر مینورسکی (۱۳۹۸). به کوشش گودرز رشتیانی، تهران: محمود افشار و سخن.
- دیوان گوره (۱۳۸۷). به کوشش محمد حسینی، تهران: مؤلف.
- رابینو، یاسنت لویی (۱۳۸۳). مازندران و استر آباد. تهران: علمی و فرهنگی .

- رسائل إخوان الصفاء و خلّان الوفاء (۱۴۱۲)، بیروت: دارالاسلامیه.
- رشتیانی، گودرز (۱۳۹۴). رهاورد مینورسکی. تهران: هرمس.
- همو (۱۳۹۵). رویکرد و روایت ولادیمیر مینورسکی از تحول و تکامل جامعه ایرانی. تحقیقات تاریخ اجتماعی، ۶(۲)، ۱۱۱-۱۲۹.
- همو (۱۳۹۹). ولادیمیر مینورسکی و جهان ایران شناسی. معرفی دفتری برای ایران، تاریخ روابط خارجی، ۲۱(۸۴)، ۱۳۹-۱۵۵.
- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳). جامع‌التواریخ. به کوشش محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز.
- رضوی، علی (۱۳۴۵). درگذشت مینورسکی. آریانا، ش ۲۶۵، ۳۴۴-۳۴۱.
- رفاعی، عبدالجبار (۱۴۲۷). معجم ما کتب فی الحج و الزیارة و المعالم المشرفة فی الحجاز. تهران: مشعر روزنامه مجلس (۲۱ شعبان ۱۳۲۹)، ۳(۱۴۵)، ۳.
- ریچ، کلاودیوس جیمز (۱۳۷۱). گه‌گشتی ریچ بو کوردستان. ترجمه محمد حمه باقی، تبریز: بی‌نا.
- سخاوی، محمد (۱۴۱۲). الضوء اللامع لأهل القرن التاسع. بیروت: دار مکتبة الحیاة.
- سعیدی، مدرس (۱۴۰۱). روشنفکری کُرد و لزوم رهایی از میراث شرق‌شناسی درباره گوران. ماهنامه تفکر انتقادی، ۲(۱۶)، ۵۶-۵۹.
- سمرقندی، عبدالرزاق (۱۳۸۳). مطلع سعدین و مجمع بحرین. به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سمعانی، عبدالکریم (۱۹۶۲). الانساب. تحقیق عبدالرحمن یمانی، حیدرآباد: دائرة المعارف العثمانیه.
- سنجابی، علیاکبر (۱۳۸۰). ایل سنجابی و مجاهدات ملی ایران. به کوشش کریم سنجابی، تهران: شیرازه.
- سلطانی، انور (۲۰۰۶). مینورسکی و کورد. اربیل: موکریانی.
- سیاح، محمدعلی (۱۳۵۶). خاطرات. به کوشش حمید سیاح، تهران: امیرکبیر.
- شامی، نظام‌الدین (۱۳۶۳). شرفنامه. به کوشش پناهی سمنانی، تهران: بامداد.
- شرف‌الدین علی یزدی (۱۳۸۷). ظفرنامه. به کوشش سعید میر محمد صادق و عبدالحسین نوایی، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- شعرانی، ابوالحسن (۱۳۸۶). پژوهش‌های قرآنی. قم: بوستان کتاب.
- شیروانی (۱۳۱۵)، زین‌العابدین. بستان‌السیاحه. تهران: سنایی.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۵). چند فهلوی. زبانشناسی، ۲۱(۱ و ۲)، ۳۳-۵۶.
- صدیق توفیق، زرار (۲۰۰۸). چه‌ند لیکولینه‌وه‌یه‌ک‌ده‌رباره‌ی میژووی کورد له‌سه‌ده‌کانی‌ناوه‌راستدا. هه‌ولیر: ناکادیمیای کوردی.
- طارق محمد [تاریق محمه‌ده] (۲۰۰۸). ولادیمیر مینورسکی. ترجمه‌نازاد عبید صالح، اربیل: وزارت روشنبیری.
- طبری (۱۳۵۶)، محمد بن جریر. ترجمه تفسیر طبری. تهران: توس.

- عبدی، شاهو (۱۴۰۱). گاهی به مقاله گوران نوشته مینورسکی. ماهنامه تفکر انتقادی، ۲(۱۶)، ۶۰-۹۸.
- غزالی، محمد (د.تا). إحياء علوم الدين. بیروت: دار الکتب العربی.
- فاطمی، ساسان (۱۳۷۸). بررسی دو آواز مازندرانی، بحثی درباره وزن فهلویات و اشعار غیرفارسی در آوازه‌های محلی. فصلنامه هنر، شماره ۴۲، ۱۴۶-۱۶۸.
- فواد حمه خورشید (۱۳۸۲). پراکندگی جغرافیایی لهجه‌های زبان کردی، فرهنگ کردستان. ۵ (۱۶ و ۱۷)، ۱۲۴-۱۴۸.
- فهرست تفصیلی گنجینه پژوهشی مینورسکی. (۱۳۹۴)، به کوشش گودرز رشتیانی و ناهید عبدالتاجدینی، تهران، کتابخانه مجلس.
- قلقشندی، احمد (د.تا). صبح الاعشی فی صناعة الانشاء. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- کسروی، احمد (۲۰۱۶). زندگی و زمانه احمد کسروی. به کوشش محمد امینی، لس آنجلس: شرکت کتاب.
- لانگ، دیوید مارشال (۱۳۸۸). ولادیمیر فدوروویچ مینورسکی. جهان کتاب، ش ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳.
- لوکوک، پی‌یر (۱۳۸۲). کتیبه‌های هخامنشی. ترجمه نازیلا خلخالی، تهران: فرزانه روز.
- مجمعل التواریخ و القصص. (۱۳۱۸) تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: بی‌نا.
- مستوره اردلان (۱۳۳۲). تاریخ اردلان. تصحیح ناصرآزاد پور، سنج: بهرامی.
- مسعودی، ابوالحسن علی (۲۰۰۵). مروج الذهب. به کوشش کمال حسن مرعی بیروت: مکتبه العصریه.
- همو (۱۸۹۳). التنبيه والاشراف. لایدن: بریل.
- مک داول، دیوید (۱۳۸۰). تاریخ معاصر کرد. ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: پانید.
- منشی، اسکندریبگ (۱۳۷۷). عالم آرای عباسی. به کوشش محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- مینورسکی، و (۱۳۷۹). نامهای جغرافیایی و ریشه‌های تاریخی آنها در آنروپاتن (ماد). ترجمه رقیه بهزادی، تهران: پژوهنده.
- همو (۱۳۴۵). فرمانروایی و قلمرو دیلمیان. ترجمه جهانگیر قائم مقامی، بررسی‌های تاریخی، ۱ (۱ و ۲)، ۱۴۰-۱۶۲.
- همو (۱۳۳۳). سخنرانی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۲(۱)، ۴۲-۴۸.
- همو (۱۳۸۱). کردها نوادگان مادها، ترجمه جلال جلالی‌زاده، تهران: ژیار.
- مینویی، مجتبی (۱۳۴۸). یادنامه ایرانی مینورسکی. به کوشش ایرج افشار و مجتبی مینویی، تهران: دانشگاه تهران
- نامه سرانجام. (۲۰۰۷)، به کوشش طیب طاهری، اربیل: آراس.
- نقشبندی، شهرام، (۱۳۹۹)، ناسودهدش‌دگی انفجاریه‌های لثوی در هورامی گونه‌پاوه، جستارهای زبانی، ۱۱(۱)، ۱۱۰-۸۱.
- نوری نژاد، سمیه (۱۳۹۳). بت‌گوران، معبد هندوها در بندرعباس. جلوه هنر، ۶(۱۲)، ۱۹-۳۲.



- نیکیتین، واسیلی (۱۳۷۸). کرد و کردستان. ترجمه محمد قاضی، تهران: درایت.
- وقایع نگار کردستانی، علی اکبر (۱۳۸۸). بدایع اللغه. تهران: توکلی.
- هورامانی، محمدامین (۱۹۸۴). کاکه بی. بغداد: الحوادث.
- یادنامه ایرانی مینورسکی (۱۳۴۸)، به کوشش ایرج افشار و مجتبی مینویی، تهران: دانشگاه تهران.
- یاقوت حموی (۱۹۷۹). معجم البلدان. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- Asatrian, Garnik (2009). Prolegomena to the Study of the Kurds. Iran and the Caucasus, Brill, N 13, pp. 157- .
- Edwards, Bela B (1851). Note on The Kûrdish Language. Journal of the American Oriental Society, Vol. 2,
- Layard, Austen H (1853). Discoveries among the ruins of Nineveh and Babylon, with travel in Armenia, Kurdistan and Desert, G. P. Putnam, New York.
- Leezenberg, Michiel (1993). Gorani Influence on Central Kurdish: Substratum or Prestige Borrowing?. Amsterdam, Institute for Logic, Language and Computation, University of Amsterdam, ILLC Prepublication Series X-9303-.
- MacCarus, E.N. (1958). A Kurdish Grammar: Descriptive Analysis of The Kurdish of Sulaimanya, Iraq. New York: American Council of Learned Societies.
- Mackenzie, D.N. (1966). The Dialect of awroman (Hwrāmān-i Luhōn): Grammatical Scetch, Texts, and Vocabulary. København. Kommissionær: Ejnar Munksgaard.
- Mackenzie. D.N. (2002), Iranica (Gurani, vol 11
- Mackenzie. D.N. (2002), Iranica, Avroman, vol 3
- Minorsky, Vladimir Fedorovich, (1938). "Ahl-I Hakk", in First The Encyclopaedia of Islam.
- Minorsky, Vladimir Fedorovich (1943). "The Guran", Bulletin of the School of Oriental and African Studies, Volume, XI, -1946, PP. 75-103.
- Rieu, Charles (1881). Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum. Vol. II, London,
- Soane, E B (1913). Grammer of the Kurmanji or Kurdish Language. London,



---

# بررسی توصیفی اسم و صفت در گویش گروسی زبان کردی

---

■ فاطمه شکوهی

### چکیده

این پژوهش با عنوان «توصیف ساختواژی اسم و صفت در گویش گروسی (بیجاری)» به توصیف ساختواژی (صرف) و فرایندهای ساختواژی اسم و صفت کردی گروسی می‌پردازد و پژوهشگر سعی کرده است توصیف ساختواژی از اسم و صفت را در این گویش نشان دهد. در این پژوهش ساختار ۷۸۰ اسم و صفت که به طور تصادفی از کتابهای «فرهنگ گروس»، «سریش آبادی و سهرابی، ۱۳۸۸» و «فرهنگ لغت مردم دیار بیجار»، «هاشم نیا و ملک محمدی، ۱۳۸۰» انتخاب شده اند، بر اساس نظریه ی ساختگرایی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. همچنین مطالب تکمیلی دیگر همراه با شم زبانی پژوهشگر که خود گویشور این گویش می‌باشد، در این بررسی مورد استفاده قرار گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که ساختار واژگان این گویش به طور کلی در دو دسته ی ساده و ناساده قرار می‌گیرند. واژگان با مقولات دستوری اسم و صفت جزء واژگان باز هستند. دارای ساخت‌های ساده، مشتق، مرکب و مشتق مرکب‌اند. فرایندهای اشتقاق، ترکیب، اشتقاق ترکیب، قرض‌گیری و تکرار از مهم‌ترین و پر بسامدترین فرایندهای ساختواژی هستند. همچنین فرایندهای دیگری از جمله اختصار سازی هم در گویش گروسی زبان کردی وجود دارد ولی بسامد آن بسیار کم است و از سوی دیگر محوریت پژوهش محسوب نمی‌شوند چون این پژوهش روی فرایندهای ترکیب، اشتقاق، اشتقاق-ترکیب، قرض‌گیری و تکرار متمرکز بوده است.

کلیدواژه: اسم، صفت، فرایندهای ساختواژی، گویش گروسی، زبان کردی

## ۱- مقدمه

امروزه گویش کردی، متأسفانه گروسی با آسیبی جدی مواجه است که گریز کرد زبانان از زبان اصیل و زبان اجدادشان و ورود واژه‌های بیگانه به این زبان است. در حالیکه گویش کردی گروسی گویشی بسیار کهن و با اصالت است، متأسفانه ترجیح دادن صحبت با سایر زبان هابر گویش کردی گروسی، آسیبی است که علاوه بر لطمه زدن به اصالت زبان، موجب تغییر در فرهنگ و همچنین فراموشی واژه‌هایی است که پیشینیان کرد زبان ما آن را بکار می‌گرفتند. بسیاری را عقیده بر این است که اکثر زبان‌ها در هزاره ی سوم نابود می‌شوند. در روبرویی با تغییرات، پیشرفت‌ها و چالش‌های دنیای امروز برخی از گویش‌های زبان کردی دچار واپسگرایی شده‌اند، فکروکاستی‌های واژگانی خصوصاً در زمینه‌ی علوم گوناگون و تکنولوژی امروزی به وضوح در آن‌ها دیده می‌شود. بسیاری از واژگان زبان‌های دیگر چون فارسی، انگلیسی، ترکی، ... در آن‌ها دیده می‌شود که جایگزین واژه‌های بومی شده‌اند و در مراحل بعدی نظام‌های آوایی، نحوی و معنایی را تحت تاثیر قرار داده و زمینه‌ی نابودی آن‌ها را فراهم نموده است. با این وصف تغییرات زبانی امری محتمل و حتمی است و این اهمیت مسئله را روشن می‌سازد. (رحیمی ۱۳۸۹). با توضیحاتی که داده شد، گویش کردی گروسی در معرض نابودی و فراموشی است. در این پژوهش بر آنیم تا با بررسی ساختواژی (اسم و صفت) گامی در جهت جلوگیری از فراموشی و نابودی این گویش اصیل و زیبا برداریم و به علاوه توصیف زبان شناختی دقیقی از این گونه زبان کردی فراهم آوریم. شهرستان بیجار به جهت مجاورت با شهرهای (زنجان، همدان، تکاب، دیواندره، سنندج) با گویش‌های مختلف و تقابل‌های فرهنگی و زبانی با این مناطق از جایگاه حائز اهمیتی برخوردار است و این خود یکی از عواملی است که ضرورت تحقیق در مورد گویش کردی بیجاری (گروسی) را ایجاب می‌کند. همچنین می‌توان با بهره‌گیری از این تحقیق گامی در راستای مشخص کردن فرایندهای واژه‌سازی دخیل در ساخت اسم‌ها و صفت‌های موجود در گویش کردی گروسی برداشته شود و علاوه بر آن با بررسی ساختواژی اسم و صفت‌ها در گویش کردی گروسی تفاوت‌های آن با زبان فارسی مشخص می‌شود و از این راه به سایر پژوهشگران برای نوشتن کتاب‌ها یا مقالاتی با استفاده از گویش کردی گروسی کمک کرد.

از طرفی با دانستن این امر که فراهم آوردن منابع علمی و مدون از هر زبانی موجب حفظ آن زبان از تغییر و زوال می‌شود و برای گسترش و زنده نگه داشتن آن الزامی می‌باشد. بررسی ساختواژی اسم و صفت در گویش گروسی زبان کردی می‌تواند در جهت کمک به حفظ و تدوین نظام دستوری آن ضروری و مؤثر باشد. از طرفی دیگر بنا به دلایل مختلف و گسترده‌ای چون

گسترش رسانه‌های عمدتاً فارسی زبان، گسترش ارتباطات، فقدان آموزش زبان کردی و نبود آن در رسانه‌ها و عوامل روانشناختی و جامعه‌شناختی گوناگون، بررسی این گویش در قالب توصیف ساختارهای اسم و صفت‌های آن برای شناخت بهتر نظام دستوری آن ضروری به نظر می‌رسد. از اهداف این پژوهش یکی توصیف ساخت واژگان موجود در گویش کردی گروسی با مقولات دستوری اسم و صفت به لحاظ ساده و ناساده (مشقق، مرکب و مشتق مرکب) می‌باشد و مورد دیگر توصیف چگونگی فرایندهای واژه‌سازی در گویش کردی گروسی است و نیز از اهداف کاربردی پژوهش هم می‌توان به کارآمدی این پژوهش جهت مطالعات گزینشی و نیز تدوین اطلس متنی زبان و فرهنگستان زبان و ادب فارسی اشاره نمود.

در این پژوهش از روش توصیفی تحلیلی استفاده شده است و داده‌های برگرفته از بررسی‌های کتابخانه‌ای مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند. داده‌ها از کتاب فرهنگ گروس (سهرابی و سریش آبادی ۱۳۹۰) جمع‌آوری شده و اسم‌ها و صفات موجود در این فرهنگ لغت را استخراج کرده و آنها از لحاظ ساختارهای بررسی شده اند با توجه به اینکه روش تحقیق این پژوهش توصیفی است، لذا این پژوهش متغیر ندارد. این پژوهش در پی پاسخگویی به این پرسش‌هاست: نخست اینکه طبق قواعد ساختارهای مقوله اسم در گویش گروسی چگونه بازنمایی می‌شود، دیگر اینکه به لحاظ ساختارهای مقوله صفت در این گویش چگونه نمود پیدا می‌کند و در نهایت کدامیک از فرایندهای ساختارهای در ساخت اسم و صفت در گویش گروسی کاربرد بیشتری دارد. شایان ذکر است که از نوآوری‌های پژوهش حاضر این است که تاکنون گویش گروسی که از گویش‌های زبان کردی جنوبی می‌باشد از منظر دستاوردهای زبان‌شناختی مورد تحلیل و بررسی قرار نگرفته است.

## ۲. پیشینه مطالعات ساختارهای گویش گروسی

خانم فرزانه یآوری (۱۳۹۱) تنها شخصی است که بر روی گویش گروسی کار کرده است. ایشان در پژوهشی، گویش کردی بیجاری یا گروسی را از لحاظ (واج‌شناسی، صرف و نحو) بررسی کرده است که در ابتدا به شناساندن شاخه‌های زبان کردی و گویش منطقه‌ی مورد نظر پرداخته است. سپس با مطالعه‌ی واژگان جمع‌آوری شده، نظام آوایی و دستوری این گویش مشخص شده است. از بررسی دستور و نظام آوایی این گویش و مقایسه‌ی آن با شاخه‌های اصلی زبان کردی نتیجه گرفته می‌شود که این گویش از لحاظ نظام آوایی به دلیل حذف آوای حلقی /ح/ و /ع/ و از لحاظ ساختار دستوری (نظام صرف فعل، ضمیرها، ساختارهای مجهول و سببی،

نشانه‌های اسمی، از بین رفتن ساختار ارگاتیو و مطابقت فعل و فاعل) شبیه‌تر به شاخه ی کردی جنوبی و از لحاظ واژه‌ها شبیه به دو شاخه ی کردی جنوبی و سورانی است.

### ۳. مبانی نظری پژوهش

#### ۳-۱- زبان

زبان مجموعه‌ای از نشانه‌های قراردادی است که به وسیله آن مقصود خود را به دیگران می‌رسانیم. در زبان شناسی به هر واژه یک نشانه می‌گویند. این نشانه‌ها صوتی یا نوشتاری یا اشاره‌ای هستند. (نجفی، ۳۶-۳۴)

زبان فراورده خاص بشری است که انسانها هنگام بیان فکرو احساس و محتوایی به افراد دیگر، آنها را از مخارج خاصی ادا میکنند و طرف‌های مقابل این آواها را با گوش خود در مییابند و می‌فهمند. (پورکن ترابانت ۱۳۸۸)

#### ۳-۲- گویش

گویش صورت تغییر یافته‌ای از زبان است که برای سخنگویان دیگر صورتهای زبانی قابل فهم نیست مانند طبری، گیلکی، کردی، پشتو که مشتق از زبانهای ایرانی قدیم‌اند. (کلباسی ۱۳۷۰، ۱۴-۱۳)

اصطلاح گویش علاوه بر جنبه‌های تلفظی، توصیف کننده ی مشخصات دستوری و واژگانی نیز می‌باشد و بکارگیری گویش مستلزم یادگیری درآموزش است. (یول ۱۹۹۶، ۲۶۵) کلباسی در مقدمه کتاب «فارسی اصفهانی» (۱۳۷۰، ۱۴-۱۳) زبان را عبارت از یک نظام صوتی قراردادی می‌داند که به وسیله دستگاه گفتار آدمی تولید میگردد و افراد یک جامعه آن را برای ارتباط با یکدیگر بکار می‌برند. از آنجایی که هر زبانی در طول تاریخ خود تحت تأثیر عوامل چندی، از جمله عوامل جغرافیایی، فرهنگی و برخورد زبانها و جزآن، دستخوش دگرگونیهای فراوان میشود و گونه‌ها صورتهای متفاوتی پدیدار می‌گردد. بدین ترتیب وی گویش را صورت تغییر یافته‌ای از یک زبان می‌داند که برای سخنگویان دیگر صورتهای زبانی قابل فهم نیست مانند: طبری، گیلکی، کردی و پشتو که مشتق از زبانهای ایرانی قدیم‌اند. وی در ادامه همین بحث لهجه را صورت تغییر یافته‌ای از یک زبان می‌داند که برای سخنگویان دیگر صورتهای آن زبان قابل فهم باشد مانند: مشهدی، یزدی، کرمانی، شیرازی، فارسی افغانی و تاجیکی که مشتق از زبان فارسی دری‌اند. مدرسی نیز در کتاب «جامعه شناسی زبان» (۱۳۶۸، ۱۳۳) در بخش‌های

گوناگونی‌های زبانی اصطلاح گویش را مربوط به تفاوت‌های تلفظی، دستوری و واژگانی و گونه‌های زبانی واصطلاح لهجه رادرمورد تفاوت‌های تلفظی آنها به کارگرفته است. به این ترتیب، هر زبانی ممکن است دارای گویش‌های مختلف (گونه‌هایی که اختلافات واژگانی، تلفظی وساختاری دارندونیز لهجه‌های گوناگون) گونه‌هایی که تنها تفاوت‌های تلفظی دارند، باشد. مدرسی نیز همانند سایر زبان‌شناسان در دنباله بحث، برای تشخیص زبان و گویش که میان معیارهای زبانی همچون قابلیت فهم پذیری متقابل، نظام نوشتاری واحد، گستردگی واژگان و خویشاوندی تاریخی و معیارهای غیر زبانی همچون معیارهای سیاسی، فرهنگی، جغرافیایی و اجتماعی می‌پردازد و مهمترین و معمول‌ترین معیار زبان شناختی برای تشخیص زبان از گویش، معیار فهم پذیری متقابل یا قابلیت فهم متقابل می‌داند و بر این اساس معتقد است که هر گاه گویندگان دو گونه زبانی، بدون هیچ گونه آموزش آگاهانه بتوانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، می‌توان آن دو گونه را گویش‌های متفاوت یک زبان واحد دانست اما هرگاه تفهیم و تفاهم میان گویندگان آنها امکان پذیر نباشد، باید آنها را دو زبان جداگانه بحساب آورد.

### گویش کردی گروسی

گروسی یکی از لهجه‌های زبان کردی و گویش کردی جنوبی است که در شهر بیجار گروس و روستاهای اطرافش با آن سخن می‌گویند. منطقه ی گروس، ناحیه ی وسیع و پهناوری در شمال شرقی استان کردستان با مرکزیت شهرستان بیجار است. گویش غالب مردمان این خطه، کردی گروسی است.

### ۳-۳-۰. لهجه

. لهجه به توصیف آن جنبه از تلفظ که تعیین کننده آن است که فرد سخنگو از کدام منطقه جغرافیایی واز چه طبقه اجتماعی است، محدود می‌شود. اما گویش به توصیف مشخصه‌های دستوری و واژگانی و بعلاوه تلفظی می‌پردازد. هادسن نیز در کتاب «جامعه شناسی زبان» (۱۹۹۱، ۳۲-۳۱) ومک یولای (۲۰۰۵) «گونه زبانی» را اصطلاح عامی می‌دانند که برای تمام صورتهای مختلف یک زبان به کارگرفته می‌شود واصطلاح «گویش» را مربوط به اختلافات هم زمان تلفظی، دستوری و واژگانی گونه‌های زبانی و اصطلاح «لهجه» را در مورد تفاوت‌های تلفظی آنها می‌دانند. از دیدگاه آنها، هر «زبانی» ممکن است دارای «گویش‌های» مختلف و «لهجه‌های» گوناگون باشد. د در حالی که صادقی (۱۳۶۴) کاربرد اصطلاح «لهجه» را برای



آن دسته از زبان‌های ایرانی که از منشا غیر فارسی گرفته شده اند و اصطلاح «گوش» را برای صورت‌های محلی فارسی که تفاوت‌های کم و بیش آشکاری دارند، پیشنهاد می‌کند. در ادامه برخی از معیارهایی که زبانشناسان برای تمایز مفاهیم «زبان»، «گوش» «لهجه» پیشنهاد کرده اند می‌آید. از نظر هادسن (۲۰۰۰)، ۴۵۷) چیمبرز، ترادگیل (۱۹۹۸، ۵)، (مدرسی ۱۳۶۸، ۱۳۴) و جهانگیری ۱۳۷۸، ۴۳) مهم‌ترین معیار زبان شناختی برای تشخیص «زبان» از «گوش»، فهم پذیری متقابل است به این معنا که، اگر گویشوران دو گونه زبانی، بدون آموزش آگاهانه بتوانند گونه زبانی یکدیگر را در حد معمول درک کنند، آن دو گونه، دو «گوش» متفاوت از یک «زبان» واحد محسوب می‌شوند و در غیر این صورت دوزبان جداگانه هستند. ۲- لاینز (۱۹۹۰، ۲۶۸) بارزترین تفاوت میان «لهجه» و «گوش» را در این می‌داند که «لهجه» فقط محدود به اختلافات آوایی است و «گوش» علاوه بر تفاوت‌های آوایی، تفاوت‌های دستوری و واژگانی را نیز در بر می‌گیرد. ۳- ترادگیل (۱۹۹۴) دو دسته معیار شامل معیارهای زبانی و معیارهای غیر زبانی دیگری را برای تمایز «زبان» و «گوش» پیشنهاد می‌کند. معیارهای زبانی او شامل نظام نوشتاری، گستردگی واژه‌ها، خویشاوندی تاریخی و معیارهای غیر زبانی مشتمل بر اعتبار اجتماعی، مرزهای سیاسی، گستردگی قلمرو جغرافیایی، کاربرد اجتماعی و فرهنگی می‌باشد. از منظر او هر گونه‌ای که از حیث معیارهای فوق، بر گونه دیگر تفوق داشته باشد، «زبان» و گونه پایین تر، «گوشی» از آن «زبان» محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، او به معیار سلسله مراتبی گونه زبانی در تمایز «زبان» و «گوش» معتقد است. اما جهانگیری (۱۳۷۸، ۴۷) معتقد است که با هیچ کدام از معیارهای فوق نمی‌توان به طور قاطع حد و رسم یک «زبان»، «گوش» و «ویایک» «لهجه» را مشخص نمود و صورتهای مختلف گفتار را به «زبان»، «لهجه» و مقولات دیگر دسته بندی کرد. از نظر او تمام معیارهای تمایز «زبان»، «گوش» و «لهجه» نسبی و قراردادی بوده و بر اساس ذات طبیعی استوار نیست. او معتقد است که در تحلیل نهایی ناچار باید به این نتیجه رسید که تعبیری مانند «زبان» در مقابل «گوش» و «گوش» در مقابل «لهجه» در واقع، فاقد عینیت بیرونی اند، به طوری که یک گونه زبانی بسته به این که مجموعه مشخصه‌های معیار را به طور قراردادی چگونه انتخاب کرده باشیم، می‌تواند هر یک از مفاهیم فوق را در بر گیرد، و بنابراین بخشی از تفاوت‌های «زبان» و «گوش» زبانی است و بخشی دیگر عقیده‌ای است یعنی بستگی به ملاحظات فرا زبانی دارد. از مجموع این نظریات چنین بر می‌آید که باید تعابیر «زبان»، «گوش» و «لهجه» با در نظر گرفتن معیارهای زبانی و غیر زبانی از جمله معیارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هر کشور تعریف کرد.

### ۳-۴-۰ . زبان کردی

زبان کردی یک زنجیره ی گویشی از زبانهای هند و اروپایی در شاخه زبان های ایرانی غربی است که کردها با آن سخن میگویند. کردی از زبانهای ایرانی شاخه شمال غربی است که با زبان فارسی و بلوچی خویشاوندی دارد. (مینورسکی ۱۳۸۲)

این زبان بنا به شواهد تاریخی و اقرار پژوهشگران، بازمانده و تطور یافته ی زبان باستانی (مادی) است که حوزه ی توزیع آن در بخش وسیعی از خاورمیانه به نام کردستان در کشورهای ایران، عراق، سوریه، ارمنستان و ترکیه می باشد. (رخزادی ۱۳۷۹، ۱-۳۵)

زبان کردی به گویش ها و لهجه های زیر تکلم میشود:

#### ۱- کردی شمال (کرمانجی)؛

سنجاری، بایزیدی، جدیکانی، ارفی، بوتانی، هکاری سورچی، کرمانجی، خراسانی، شکاکی، وانی، جه زیری، بادینانی

#### ۲- کردی مرکزی (سورانی)؛

مکریانی، بوکانی، پشدری، خوشناوی، اربیلی، اردلانی، سلیمانیه ای، ورمایه ای، گرمیانی، کرکوک، رواندزی، جافی

#### ۳- کردی جنوبی؛ کرماشانی، کلهری، کردی ایلامی، دالاهویی، سنجابی، زنگه ای، کلیایی،

گروسی، عبدویی، دوانی، کرونی، لکی، کردی بغدادی.

### ۳-۵- ساخت واژه:

ساختواژه شاخه ای از زبان شناسی است که به بررسی ساختمان درونی واژه ها و روابط حاکم بر آنها می پردازد. اصطلاح «ساختواژه» که از دانش زیست شناسی گرفته شده است و به معنی مطالعه صورت ها است، در زبان شناسی به معنی مطالعه صورت واژه ها است. البته منظور از صورت واژه ها، صورت آوایی نیست، بلکه منظور صورتی از واژه است که باعث تغییر معنی واژه می گردد. به عنوان مثال، افزودن وندی خاص به یک پایه باعث تغییر معنی آن پایه می شود (بوئر ۱۹۸۳، ۴).

### ۳-۵-۱- مقوله های دستوری

#### ۳-۱-۱- اسم

اسم واژه‌ای است که برای صدا زدن و نامیدنی ک شخص، حیوان، اشیاء، حس، موجود، مکان و... به کار می‌رود. اسم یا نام واژه یا نام یکی از مقوله‌های واژه در دستور زبان است. اسم کلمه‌ای است که می‌تواند مستقیماً نهاد جمله باشد و برای دلالت بر شخص، حیوانیا مفهومی به کار می‌رود.

تقسیمات اسم: اسم عام، خاص، ذات، معنی، ساده، مرکب، مشتق مرکب، معرفه، نکره، مفرد، جمع، جامد و مشتق.

انواع اسم: اسم آلت، صوت، مصغر، مصدر و اسم مصدر کاربرد اسم در جمله: نقش نهادی، مفعولی، متممی، ندایی، تمییزی، قیدی اضافی (انوری واحمدی گیوی ۱۳۷۰)

اسم کلمه‌ای است که برای نامگذاری هر جاندار، بیجان و مفهومی به کار می‌رود. اسم عام، اسم خاص، اسم ذات و اسم معنی (خانلری ۱۳۷۷، ۴۶)

#### ۳-۱-۲- صفت

صفت کلمه‌ای است که حالت یا چگونگی چیزیا کسی را می‌رساند و شامل انواع زیر است: صفت فاعلی، مفعولی، تفضیلی و نسبی (قریب و دیگران ۱۳۷۳، ۵۶)

صفت کلمه‌ای است که توضیحی به اسم می‌افزاید و بنابراین وابسته اسم است.

انواع صفت از نظر معنی: صفت توصیفی، عددی، اشاره ای، پرسشی و مبهم (خانلری ۱۳۴۳، ۱۳۷۳)، ۷۹-۱۸۲

صفت کلمه‌ای است که همیشه در جمله همراه اسمیا ضمیری بهکار می‌رود و چندی آن را در جمله بیان می‌کند یا به نوعی آن را مشخص و محدود می‌سازد. (ارژنگ ۱۳۵۰، ۴۰)

صفت: حالت، مقدار و شماره یا یکی از چگونگی‌های اسم را می‌سازد.

انواع صفت به لحاظ مفهوم، مقدم و مؤخر بودن و ساخت: صفت بیانی، اشاره ای، شمارشی، پرسشی، تعجیبی و مبهم.

انواع صفات بیانی: صفت ساده، فاعلی، مفعولی، نسبی و لیاقت (انوری و احمدی گیوی ۱۳۸۵، ۱۳۹)

صفت کلمه‌ای است که همراه اسم به کار می‌رود و به ویژگی چگونگی و حالت اسم اشاره میکند و درباره ی آن توضیح می‌دهد یا می‌خواهد.

قریب (۱۳۷۰، ۲۴) در باب اسم اینگونه مطرح می‌کند که «اسم یا نام، کلمه‌ای است که بدان مردم یا جانور یا چیزی را نامند و معین نمایند.»  
 خانلری (۱۳۶۹، ۴۶) اسم را کلمه‌ای برای نام بردن کسی یا چیزی میدانند.  
 ارژنگ (۱۳۷۴، ۱۰) اسم یا گروه اسمی را کلمه یا گروهی از کلمات که نقشی از قبیل نهاد یا مفعول را بر عهده گرفته یا منادا شده است یا «ی» نشانه نکره گرفته است، در نظر می‌گیرد.  
 همایون فرخ (۱۳۶۴، ۳۴) می‌نویسد: اسم واژه‌ای است گردیدنی (تغییر پذیر) که به تنهایی بدون آنکه زمان را در آن دستی و کاری باشد به اندیشه راهنمایی می‌کند، خواه آن اندیشه از چیزهای دیدنی و بسوانی باشد و یا چیزهای نادیدنی و نابسوانی که تنها خرد بان شناسان «گونه» اصطلاحی خنثی است که به طور کلی در مورد هر نوع زبانی بکار گرفته می‌شود مانند گونه رسمی، گونه گفتاری، گونه معیار و غیره. به نظر ترادگیل (۱۹۹۴، ۱۷) «گونه» اصطلاح عامی است که برای زبان‌های متفاوت و غالباً برای شکل‌های مختلف یک زبان بکار گرفته می‌شود.

### ۳-۵-۲- فرایندهای ساختواژی

#### ۳-۵-۲-۱- فرایند ترکیب

مراد از ترکیب، فرایندی است که از رهگذر آن دست کم دو واژه به هم می‌پیوندند و یک واژه ی مرکب می‌سازند. هر واژه ی مرکب یک واحد مستقل واژگانی است و با گروه‌های نحوی تفاوت دارد. (طباطبایی ۱۳۸۶، ۱۸۶)

#### ۳-۵-۲-۲- فرایند اشتقاق

واژه‌هایی هستند که بیش از یه جزء (تکواژ) دارند، یکی از این تکواژها، معنی دار و بقیه دارای نقش اند. به عبارت دیگر بقیه «وند» هستند (علوی مقدم ۱۳۸۹، ۱۵۱). از دیدگاه افراشی (۱۳۸۹، ۸۵) در نتیجه عملکرد فرایند اشتقاق، وندهای اشتقاقی به تکواژ پایه افزوده می‌شوند و واژه مشتق پدید می‌آید.

#### ۳-۵-۲-۳- فرایند اشتقاق- ترکیب

واژه‌های مشتق-مرکب همانطور که از اسم آن‌ها پیداست هر دو فرایند اشتقاق و ترکیب در آن‌ها رخ داده است. بنابراین باید شامل دو یا تعداد بیشتری پایه و حداقل یک وند باشند. «در

این فرایند واژه‌هایی ساخته می‌شوند که حداقل دو جزء معنی دار و علاوه بر آن یک، دو یا چند وند داشته باشند. به عبارت دیگر، حداقل دو تکواژ معنی دار و حداقل یک وند، لازمه‌ی ساخت کلمه‌ی مشتق مرکب است» (علوی مقدم ۱۳۸۹، ۱۵۱). وند به صورت پیشوند، بیناوند، پسوند یا مجموعه‌ای از چند وند با دو یا چند پایهی واژگانی ترکیب می‌شود.

### ۳-۵-۲-۴- فرایند تکرار

تکرار از فرایندهای مهم واژه‌سازی در زبان فارسی است. در این شیوه، تمام یا بخشی از پایه، در سمت چپ یا راست آن تکرار می‌شود که گاه با افزوده‌هایی همراه است (رضایتی کیشه خاله ۱۳۹۴، ۲) هسپلمت (۲۰۱۰) ولیبر (۲۰۰۹) تکرار را فرایندی ساختواژی می‌دانند که در آن همه‌ی پایه یا بخشی از آن تکرار می‌شود.

تکرار در دو نوع کامل و ناقص از سوی زبان‌شناسان (شقاقی ۱۳۸۹، هسپلمت ۲۰۱۰ و بائر ۲۰۰۴) بررسی شده است. در تکرار کامل کل پایه تکرار می‌شود بدون آنکه هیچ تغییری در پایه ایجاد شود.

گاه فرایند تکرار به جای آنکه تمام پایه را تکرار کند، فقط قسمتی از آن را تکرار می‌کند و به این سبب تکرار ناقص نام می‌گیرد. بخش مکرر را به نسبت آنکه به خودی خود هویتی مستقل ندارد، هیچ‌گاه به تنهایی به کار نمی‌رود و همیشه نیاز به پایه‌ای دارد که آنرا وند می‌نامیم. وند مکرر نه تنها هویت آوایی مستقل ندارد، بلکه ساختمان آن نیز، تکرار ناقص پایه و به نوعی هم شکل با آن است. از طرف دیگر، هویت معنایی نیز ندارد، یعنی فاقد معناست. وند مکرر، مفاهیمی از قبیل شدت، تاکید و مقوله‌سازی (با نشان دادن جنس و قسم) را به معنای واژه پایهمی افزایش می‌دهد. (شقاقی ۱۳۸۹، ۱۱۲)

### ۳-۵-۲-۵- وام‌گیری یا قرض‌گیری واژگانی

از نظر عزیز محمدی (۱۳۸۲، ۷۲)، ورود الفاظ و ساختهای زبانی به زبان دیگر را قرض‌گیری می‌نامند.

وام‌گیری به معنای استفاده بیک زبان از واژه‌ها و اصطلاحات زبان‌های دیگر است. وام واژه‌ها یا واژه‌عاریتی واژه‌ای است که از زبانی به زبان دیگر وارد شده است. برای نمونه، واژه‌ی ترومپت، از زبان فرانسوی به فارسی راه یافته است و به همان شکل متداول شده است.

شقاقی (۱۳۸۹، ۱۲۹) وام‌گیری را این گونه توضیح می‌دهد: «در وام‌گیری، واژه‌ای از زبان «الف» مستقیماً وارد زبان «ب» می‌شود. این واژه پس از ورود به زبان «ب» بر طبق قواعد آوایی زبان مقصد تغییراتی پیدا می‌کند تا تلفظ آن برای گویشوران آسان شود». بر اساس نظر آراتو (۱۳۸۴، ۱۸۴) وام‌گیری زبانی، فرایندی است که طی آن یک زبان یا گویش، عناصری از یک زبان یا گویش دیگر را در خود می‌پذیرد.

#### ۴- تحلیل داده های پژوهش

جدول ۴ - ۲۴ جدول فراوانی یا بسامد فرایندهای واژه سازی در ساخت اسم و صفت در

گویش گروسی زبان کردی

تعداد کل	درصد	تعداد	نوع کلمه	فرایند واژه سازی
۷۸۰	۱۵/۷۶	۱۲۳	اسم مرکب	ترکیب
۷۸۰	۱۴/۷۴	۱۱۵	صفت مرکب	ترکیب
۷۸۰	۱۳/۵۸	۱۰۶	اسم مشتق	اشتقاق
۷۸۰	۱۲/۹۴	۱۰۱	صفت مشتق	اشتقاق
۷۸۰	۱۰/۳۸	۸۱	اسم مشتق مرکب	اشتقاق ترکیب
۷۸۰	۴/۶۱	۳۶	صفت مشتق مرکب	اشتقاق ترکیب
۷۸۰	۱۱/۱۵	۸۷	اسم	تکرار
۷۸۰	۳/۸۴	۳۰	صفت	تکرار
۷۸۰	۹/۲۳	۷۲	اسم	قرض گیری
۷۸۰	۳/۷۱	۲۹	صفت	قرض گیری

#### محک فرضیه‌های پژوهش

##### سوال اول پژوهش

۱- طبق قواعد ساختواژی، اسم‌های گویش کردی گروسی چگونه نمود پیدا می‌کنند؟

- فرضیه اول پژوهش

۱- اسم‌های گویش کردی گروسی ساخت‌های ساده و ناساده یعنی (مشتق، مرکب و مشتق

مرکب) دارند.

### -محک فرضیه اول ( بحث و نتیجه گیری)

با بررسی نمونه‌های پژوهش در فصل چهارم مشخص شد که واژه‌ها با مقوله اسم، به لحاظ ساختمان دارای ساخت‌های ساده، مشتق و مشتق مرکب هستند. واژه‌های ساده یا بسیط واژه‌هایی با یک تکواژ هستند و جزء تکواژهای آزاد محسوب می‌شوند که به عنوان پایه از آنها یاد می‌شود و در ساخت‌های دیگر، پایه‌ی ساخت واژه‌های جدید محسوب می‌شوند نظیر کتابخانه. واژه‌های ساده شامل اسم و صفت می‌باشند که هم دارای معنای مستقل هستند و هم کاربرد آزاد دارند. واژه‌های غیر بسیط (نا ساده) دارای ساختمانی با بیش از یک تکواژ هستند، این نوع واژه‌ها خود دارای گونه‌های مشتق، مرکب و مشتق مرکب هستند. واژه‌های مشتق، واژه‌هایی هستند با یک تکواژ آزاد یا پایه و یک یا چند تکواژ وابسته یا دستوری. واژه‌ها با مقولات اسم و صفت جزء فهرست باز محسوب می‌شوند اما حروف اضافه و حروف ربط به فهرست بسته تعلق دارند. واژگان مرکب هم دارای دو یا چند تکواژ آزادند که مقولات و اجزای مختلف کلام دارای چنین ساخت‌هایی هستند از جمله: اسم و صفت.

برخی دیگر از واژگان دارای ساختمان مشتق مرکب هستند بدین معنی که هم دارای ویژگی‌های مشتق اند و هم مرکب. برخی از مقوله‌های واژگانی اسم و صفت دارای چنین ساختمان واژگانی هستند.

از میان ۴۷۰ واژه اسم بررسی شده در این تحقیق در گویش گروسی، ساخت ۳۱۰ واژه اسم و میزان فراوانی آنها به این شیوه است. جدول فراوانی و بسامد فرایندهای واژه سازی ترکیب، اشتقاق و اشتقاق-ترکیب در ساخت اسم در گویش گروسی زبان کردی

#### ساختمان و تعداد واژه درصد فراوانی

مشتق	۱۰۶	۳۴/۱۹
مرکب	۱۲۳	۳۹/۶۷
مشتق مرکب	۸۱	۲۶/۱۲

در این گویش در حوزه ی اسم‌های مرکب از این ساخت‌ها استفاده شده است:

۱- اسم+اسم=اسم / مانند: براژن(زن برادر)=بر(اسم؛برادر)+ژن(اسم؛زن)

۲- اسم+صفت=اسم / مانند: باوه گوره(جد، پدرپدر بزرگ)=باوه(اسم؛پدر بزرگ)+گوره(صفت

ت؛بزرگ)

۳- اسم+بن فعل (مضارع)=اسم / مانند: ئوردان (ملاقه)=ئاو(اسم، آب)+ردان (بن فعل، گردان)  
 ۴- صفت+اسم=اسم / مانند: بان مآل (بام پشت بام)=بان (صفت؛ بالا)+مآل (اسم، خانه)  
 با توجه به تحلیل‌های انجام شده در فصل چهارم و میزان فراوانی و بسامد واژه‌های مشتق، مرکب و مشتق مرکب، نتیجه می‌گیریم که اسم‌های گویش گروسی ساخت‌های ساده و ناساده (مشتق، مرکب و مشتق مرکب) دارند و فرضیه اول پژوهش تایید می‌شود.

### ۵-۲-۲ سوال دوم پژوهش

۲- صفت‌های گویش کردی گروسی با استفاده از کدام قواعد ساختواژی ساخته می‌شوند؟  
 فرضیه دوم پژوهش  
 ۲- صفت‌های گویش کردی گروسی با استفاده از قواعد ساخت کلمات مرکب و مشتق مرکب ساخته می‌شوند.

### محک فرضیه دوم (بحث و نتیجه گیری)

در حوزه ی صفت‌های مرکب در گویش گروسی زبان کردی از این ساخت‌ها استفاده شده است.

- ۱- اسم+صفت=صفت / مانند: به ش خوریآگ (ستم‌دیده)=به ش (اسم؛ سهم)+سارد (صفت؛ خورده شده، از بین رفته)
- ۲- اسم+بن فعل (مضارع)=صفت / مانند: دله خوه ر (دلخور، نگران)=دله (اسم؛ دل)+خوه ر (بن فعل؛ خور)
- ۳- صفت+صفت=صفت / مانند: چهفت چیه ل (کج و معوج)=چهفت (صفت؛ کج)+چیه ل (صفت؛ معوج)

از میان ۳۱۱ واژه ی صفت در این پژوهش، ساخت واژگانی صفات به این شیوه است.  
 جدول فراوانی و بسامد فرایندهای واژه سازی در ساخت صفت در گویش گروسی زبان کردی

ساختمان واژه	تعداد واژه	درصد فراوانی
مشتق	۱۰۱	۳۲/ ۴۷
مرکب	۱۱۵	۳۶/ ۹۷
مشتق مرکب	۳۶	۱۱/ ۵۷
تکرار	۳۰	۹/ ۶۴
قرض گیری	۲۹	۹/ ۳۲



طبق این آمار در این گویش صفات مرکب و مشتق به میزان فراوانی وجود دارد. با توجه به تحلیل‌های انجام شده در فصل چهارم، در ساخت صفت‌های گویش گروسی از فرایندهای ساختواژی ترکیب، اشتقاق، ترکیب-اشتقاق، تکرار و قرض‌گیری استفاده می‌شود و پربسامدترین فرایند ترکیب و اشتقاق است البته فرایند تکرار جزء دستاوردهای فرعی پژوهش است. پس با توجه به این مطالب، فرضیه دوم پژوهش تایید نمی‌شود.

### سوال سوم پژوهش

۳- کدام یک از فرایندهای واژه‌سازی در ساخت اسم و صفت در گویش گروسی زبان کردی کاربرد بیشتری دارد؟

- فرضیه سوم پژوهش

۳- فرایندهای واژه‌سازی اشتقاق، ترکیب، اشتقاق-ترکیب، سرواژه‌سازی و قرض‌گیری بیشترین کاربرد را در ساخت اسم و صفت در گویش کردی گروسی دارند.

### -محک فرضیه سوم (بحث و نتیجه‌گیری)

از میان ۷۸۰ واژه‌ی بررسی شده (اسم و صفت) در این پژوهش، ساخت واژگانی کلمات بدین شیوه است.

جدولتحلیل فراوانی و بسامد فرایندهای واژه‌سازی در ساخت اسم و صفت در گویش گروسی

زبان کردی

ساختمان واژه	فرایند واژه‌سازی	تعداد واژه	درصد	تعداد کل واژه‌ها
مشتق (اسم)	اشتقاق	۱۰۶	۱۳/۵۸	۷۸۰
مشتق (صفت)	اشتقاق	۱۰۱	۱۲/۹۴	۷۸۰
مرکب (اسم)	ترکیب	۱۲۳	۱۵/۷۶	۷۸۰
مرکب (صفت)	ترکیب	۱۱۵	۱۴/۷۴	۷۸۰
مشتق مرکب (اسم)	اشتقاق ترکیب	۸۱	۱۰/۳۸	۷۸۰
مشتق مرکب (صفت)	اشتقاق ترکیب	۳۶	۴/۶۱	۷۸۰
اسم	تکرار	۸۷	۱۱/۱۵	۷۸۰
صفت	تکرار	۳۰	۳/۸۴	۷۸۰
اسم	قرض‌گیری	۷۲	۹/۲۳	۷۸۰
صفت	قرض‌گیری	۲۹	۳/۷۱	۷۸۰

با بررسی‌های صورت گرفته فرایند ترکیب با بسامد بالاییکی از فعال‌ترین فرایندهای واژه سازی در گویش گروسی زبان گُردی است. بدین معنا واژگان پایه که همان تکواژهای آزاد هستند با پیوستن به یکدیگر واژه‌های نوینی را می‌سازند. واژگان ساده و بنیادی که رکن اصلی واژگان زبان هستند خود قابلیت بسیاری از فرایندهای واژه سازی از جمله اشتقاق و ترکیب را دارند. فرایندهای ترکیب، اشتقاق، اشتقاق ترکیب و تکرار از اصلی‌ترین فرایندهای ساختواژی در گویش گروسی زبان کردی هستند. غیر از این‌ها، فرایندهای دیگری (قرض‌گیری، اختصار سازی، قیاس، ترجمه و معادل سازی، تغییر معنایی و قیاس) نیز وجود دارند ولی دارای بسامدی پایین‌ترند و برخی نیز در حد صفرند.

با توجه به تحلیل داده‌های مربوط به وندهای اشتقاقی در فصل چهارم وندهای (-ی، -که ر، -دار، -زار، -وان، -انه، -چی، -ن، -دان و-گر) به ترتیب در حوزه ی اسم‌های مشتق و مشتق مرکب و وندهای (-یاگ، -گار، -گ، -بی) به ترتیب در حوزه ی صفات مشتق و مشتق مرکب و نند(بیناوند)(-و) پر بسامدترین وندها در گویش گروسی زبان کردی هستند. البته وندهای اشتقاقی دیگری نظیر(-خواز، -یار، -مه ن، -سان، -چه، -انی، -جان، -کانی، -ئلخر، -بر، -ن، -ایی، -ون، -کات، -سه ر-وباروغیره) در ساخت اسامی و صفات مشتق و مشتق مرکب استفاده می‌شوند اما فراوانی و بسامد بسیار کمی دارند.

با توجه به منابع استفاده شده در این پژوهش، اسم و صفتی که با استفاده از فرایند سرواژه سازی ساخته شود، بندرت یافت میشود پس این فرایند بسامد بسیار کم یا حتی در حد صفر در این گویش دارد. پس فرضیه سوم پژوهش با در نظر گرفتن بسامد فرایندواژه سازی «سرواژه سازی» تایید نمی شود ولی کاربرد فرایندهای واژه سازی «ترکیب، اشتقاق، اشتقاق-ترکیب و قرض‌گیری» در ساخت اسم و صفت در گویش گروسی زبان گُردی تایید می شود.

The Morphological description of Nouns and Ajectives in the Garoosi dialect of Kurdish language

Abstract

This survey with the subject of «The Morphological description of Noun and Adjective in the Garoosi dialect of Kurdish Language» describes morphology and word formation processes of nouns and adjectives of Garoosi Kurdish and the researcher has tried to present a morphological description of nouns and adjectives in this dialect. In this research according to structuralism theory, investigated 780 nouns and adjectives which has been randomly chosen from books: «Garoos dictionary» by «Serishabadi and sohrabi (1388)», dictionary of Bijar's people by «Hashemniya and Malakmohammadi (1380)». Also, in this research, other complementary materials as well as the researcher's intuition who is a speaker of this dialect are used. The findings show that the structure of Garoosi Kurdish lexion are generally placed in two levels: simple and complicated. The nouns and adjectives are considered as unlimited lexion have simple, complex (derivation), compound, compo-complex (derivation-compound), reduplication and borrowing structure. Compounding, derivation, compounding with derivation, reduplication and borrowing are the most important and frequent word-formation processes. Also, there are other word-formation processes like and abbreviation in the Garoosi dialect of Kurdish Language but they have little frequency. Furthermore, this is a peripheral issue in this research. This research is concentrated on word-formation processes: compounding, derivation, compounding-derivation, reduplication and borrowing.

KeyWords: Noun-Adjective-Morphological processes-Garoosi dialect-Kurdish Language.

By: Fatemeh Shokoohi



---

# بررسی ساختار محتوایی دیباچه در روایت خسرو و شیرین و مم و زین

---

دکتر جهاد شکری رشید ■

### چکیده

در ادبیات فارسی، نظامی بزرگترین شاعری است که منظومه‌های عاشقانه را سروده است. سبک داستان سرایی نظامی، بعد از حیات وی، بارها مورد تقلید شاعران و نویسندگان فارسی و غیرفارسی زبانان قرار گرفته است. احمد خانی در منظومه‌ی مم و زین خود، تا حدود زیادی - چه به طور مستقیم و چه غیر مستقیم- از نظامی تأیر پذیرفته است. در این مقاله سعی بر آن است تا با روش تحلیلی- توصیفی بتوان عنصر دیباچه را در هر دو داستان به لحاظ ساختاری محتوایی آن مورد واکاوی قرار داده تا از این طریق نشان داده شود که نظامی و خانی توانسته اند به مناسبت موضوع اثر خود عبارات لطیف و جالبی را در دیباچه خود جای دهند و عصاره سخن خود را به صورتی موجز و مختصر در دیباچه بیان نماید و در کمترین زمان و کوتاهترین عبارات ممکن خواننده را با هدف نهایی خود آشنا سازند و نتایج حاصل آمده از این پژوهش نشان می‌دهد که نظامی و خانی توانسته‌اند دیباچه خود را به بحثی چالش برانگیز تبدیل کنند.

واژه‌های کلیدی: دیباچه، نظامی، خانی، خسرو و شیرین، مم و زین.

## ۱- مقدمه

دیباجه سرایی یکی از سنت‌های دیرینه در متون ادبی اعم از نثر و نظم فارسی است که شاعران و نویسندگانی همچون فردوسی، سنایی، نظامی، عطار و دیگر شاعران در شاهکارهای خود توانسته‌اند مدخل کلام را در جهت زیبایی سخن و جلب خاطر مخاطبان گرایش دهند. داستان پردازی غنایی منظوم یکی از انواع بسیار شایع در ادبیات جهانی می‌باشد و از قدیم الایام به آن توجه شده است و تا به امروز تحولات زیادی پیدا کرده است و هنوز یک نوع ادبی زنده و پویا می‌باشد. در ادبیات فارسی سرآمد این جریان ادبی نظامی گنجوی می‌باشد که به نحو بسیار شایسته‌ای حق آن را ادا نموده است. در واقع نظامی و خانی پیش از ورود به ساحت داستان خود به نظم دیباجه‌ای می‌پردازند که در سنت داستان سرایی ایرانی معمول است؛ به گونه‌ای که تمام قصه‌سراها خود را ملزم به مراعات این سنت دانسته و هرگز داستانی را بدون دیباجه نسروده‌اند. داستان پردازی و مهارت نظامی در بهره‌گیری از زبان ادبی برای وی شهرت جهانی به ارمغان آورده است. از همین رو، به تتبع از خمسه‌ی وی، آثار و کتاب‌های زیادی به رشته‌ی تحریر درآمده است. علاوه بر زبان و ادبیات فارسی در سایر زبان‌هایی که با زبان فارسی مرتبط هستند، شاهد این تأثیرپذیری هستیم. از این زبان‌ها، می‌توان به زبان کردی اشاره کرد. یکی از منظومه‌هایی که در زبان کردی به تأثیرپذیری از آثار نظامی نگاشته شده است، «مم و زین» احمد خانی است.

## ۱-۲- طرح بیان مسئله

در این پژوهش، برای روشن شدن مباحث مربوط به دیباجه نویسی در مثنوی خسرو و شیرین و مثنوی مم و زین، سعی می‌شود تا پاسخگوی سوالات زیر باشد:

۱. مضامین صورت گرفته در دیباجه مم و زین و خسرو و شیرین شامل چه موضوعاتی می‌باشد؟
۲. توانایی و خلاقیت شاعران مذکور در انتخاب مضامین محتوایی و چگونگی ارائه آن تا چه اندازه بوده است؟

## ۱-۴- اهداف و ضرورت پژوهش

یکی از راه‌های کارا و سودمند برای آشنایی و آگاهی بیشتر با آثار شاعران برای تحلیل مضامین محتوایی سروده‌هایی آنان است که در این پژوهش هدف نگارندگان بر این بوده است

که اندیشه و ذهنیت هر دو شاعر مذکور را در راستای انتخاب هر یک از مضامین انتخاب شده در دیباچه آنها مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد.

### ۱-۵- پیشینه پژوهش

مبحث دیباچه نویسی در ادب فارسی تا کنون به عناوین و روش‌های مختلف در مقالات ادبی مورد بررسی قرار گرفته است و به ویژه مقالات متعددی در مورد نظامی نگاشته شده است اما در مورد این پژوهش که مختص به مقایسه متن برون‌روایی خسرو و شیرین و مم و زین باشد، بدین صورت که تنها در برگزیده خود دیباچه باشد؛ انجام نپذیرفته است.

### ۱-۶- روش تحقیق

این پژوهش به شیوه توصیفی و تحلیلی صورت گرفته است به این صورت که نخست دیباچه هر دو اثر به طور دقیق مطالعه شده، سپس گرایش‌های مضامین محتوایی در دیباچه هر دو اثر مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته است.

### ۲- بحث و بررسی

پیش از پرداختن به مبحث اصلی به معرفی هریک از مثنوی خسرو و شیرین و مثنوی مم و زین و شرح حال هر دو شاعر پرداخته می‌شود.

### ۱-۲- معرفی خسرو و شیرین

منظومه‌ی خسرو و شیرین دومین اثر شعری نظامی است. این منظومه را به سال ۵۷۶ ه به پایان رسانیده؛

### گذشته پانصد و هفتاد و شش سال نزد برخط خوبان کس چنین فال

این منظومه در ۶۵۰۰ بیت در بحر هزج مسدس مقصور و محذوف است که به اتابک شمس الدین محمد جهان پهلوان بن ایلدگز (۵۸۶-۵۸۱ ه) تقدیم شده است. (صفا، ۱۳۸۶: ۸۰۲) به قول آته این منظومه از حیث بیان و احساسات بشری و عظمت و مهارت در وصف طبیعت استادی مسلم نظامی را در داستان‌سرایی به شیوه‌ی رمانتسیسم، ثابت می‌کند. (ریاحی، ۱۳۷۶: ۳۰) «اساس منظومه‌ی خسرو و شیرین داستان معاشقه‌ی خسرو پرویز و شیرین است که در کتب پیشین مانند المحاسن و الاضداد و غرراخبار ملوک الفرس و شاهنامه‌ی فردوسی سابقه دارد.»



(زنجانی، ۱۳۷۲: ۳۵) این داستان «به اواخر دوره ساسانی، مربوط است. بیشترین قسمت آن به سلطنت خسرو پرویز ساسانی (۵۹۰-۶۷۲م) و اندکی قبل و بعد از آن مربوط می‌شود. خسرو پرویز در داستان نظامی تا حدودی نشانه‌هایی از سیمای تاریخی خود را حفظ کرده است، حتی جزئیاتی که نظامی در داستان خود درباره‌ی او آورده است و در نظر نخست تاریخی نمی‌نماید، در تاریخ‌ها آمده است.» (احمد نژاد، ۱۳۶۹: ۱۱) محتوای کتاب، درباره‌ی عشق خسرو، شاهزاده‌ی ایرانی است با شیرین برادرزادی بانوی ارمن که با راهنمایی شاپور، ندیم خسرو، به جستجوی یکدیگر برمی‌آیند و بعد از یک سلسله ماجراها و ورود افرادی چون مریم و فرهاد به داستان و مرگ آن دو، سرانجام به هم می‌رسند. چاشنیی از وفا، پایان غم‌انگیز داستان را با نشاط و زیبایی دو چندان قرین می‌سازد.

## ۲-۲- معرفی مم و زین

مم و زین از شاهکارهای شعری داستانسرای معروف کرد، احمد خانی است. شاعر آن را در بحر هزج مسدس ارب مقبوض محذوف (مقصور) به رشته‌ی نظم در آورده است. این منظومه یک اثر داستانی از نوع غنایی و عاشقانه است که تعداد ابیات آن به ۲۶۵۵ بیت می‌رسد. بنا به گفته‌ی اسکارمان؛ «این داستان از داستان‌های کامل و مشهور در ادبیات کردی است که سراینده‌ی آن تحت تأثیر شیوة داستان‌سرایی و زبان ساده و روان شاعران بزرگ ایران زمین چون؛ نظامی گنجوی و فردوسی بوده است.» (اسکارمان، ۱۹۰۵: ۷۰)

داستان مم و زین بر مدار عشقی طبیعی و فطری شکل می‌گیرد و به جریان در می‌آید. تمایل و کششی از این نوع، میان زن و مرد بر اساس سنت آفرینش است و بی‌آن بدیهی است که هیچ زندگی تازه‌ای پدید نمی‌آید. فضای داستان که حوادث در آن جریان می‌یابد در جزیره بوتان واقع در ترکیه امروزی است. زبان داستان، زبان کردی کرمانجی می‌باشد. شاعر مستقیماً آن را از ادبیات عامیانه که سینه به سینه نقل زبانها بوده است، اخذ کرده و سپس به تصریح خود و به پیروی از تمایلات درونی و اهدافی که مدنظر داشته هر جا که لازم دانسته به پیراستن آن از زاوید مختلف دست زده است.

مثنوی مم و زین را می‌توان عرصه‌ی یک تمثیل سترگ دانست که در یک سوی آن (جزء حسی) ماجرای عاشقانه نمایان و در سوی دیگر (جزء انتزاعی) سلوکی عارفانه نهفته است. مم در مسند سالکی که معشوق را بی‌پرده دیده و در طلب او، از سر هستی جهان برخاسته است؛ سرانجام از سر هستی جان نیز می‌گذرد و در نهایت بی‌صبری و بی‌قراری از معشوق، در طریق او فانی می‌شود و به وصال معنوی می‌رسد.

خانی منشأ داستان مم و زین را از بیت (۱) کردی «ممی‌آلان (۲)» که از قدمت بسیاری برخوردار است برگرفته است. به همین علت توانسته خود را از قید و بند افسانه برحذر داشته و به سوی واقعیت گام بردارد. شاعر در جایی از این منظومه به این که می‌خواهد داستانی پیش پا افتاده را به داستانی خواندنی و با ارزش بدل سازد، اشاره می‌کند:

یک نغمه ز پرده‌ای بچینم      از نومم و زین بیافرینم  
 بعضیش فسانه‌های بوتان      هست کمیش دروغ و بهتان  
 (م، ۲۰۱۲: ۵۴)

شاعر با شناختی که از جامعه عصر خود دارد در پی آن است تا اثری را عرضه کند که مورد بی‌مهری قرار نگیرد، از این رو با آب و رنگی شایسته آن را سازگار با فرهنگ عصر خود می‌سازد. بهره‌گیری شاعر از تعبیر گوناگون علمی و پرداختن به بعضی مقوله‌های عرفانی، فلسفی، اجتماعی، سیاسی، موسیقی و نجومی بیانگر تبحر وی در علوم متداول عصر خویش است. خانی مم و زین را به پیروی از سنت ادبی شاعران بزرگ، با یاد و نام خداوند در ۳۶ بیت آغاز می‌کند و از بیت ۳۷ تا بیت ۹۳ در مناجات و درخواست از حضرت باری جل ذکره و از بیت ۹۴ تا ۱۷۱ در نعت سیدالمرسلین و خاتم‌النبین و از بیت ۱۷۱ تا ۱۹۹ در طلب شفاعت از رسول خدا (ص) و تمنای بخشایش از باری تعالی و از بیت ۲۰۰ تا ۲۴۵ به حال و وضع کردان در قرن شانزدهم می‌پردازد و از پروردگار می‌طلبد که آنان را از بلایا و مصایب برحذر دارد و از بیت ۲۴۶ تا ۲۹۸ به سبب سرودن مم و زین و از بیت ۲۹۹ تا ۳۷۵ به ساقی‌نامه و سپس از بیت ۳۷۶ به سرودن داستان می‌پردازد.

### ۳-۲- دیباچه

واژه «دیباچه» در لغت به معنی نوعی از جامه پشمین است که قباچه سلاطین از آن باشد که به جواهر مکلل سازند و آن از لوازم پادشاهی است. به مناسبت آرایش، خطبه کتاب را نیز گویند و بعضی محققین نوشته‌اند که دیباچه با جیم عربی، لفظ عربی است به معنی چهره و روی و رخساره و چون خطبه کتاب به منزله روی کتاب است، لهذا خطبه کتاب را مجازاً دیباچه گفتند. (ذیل واژه دیباچه، نقل از دهخدا یا تلخیص). نکات و مطالبی که در آغاز کتاب، درباره محتوا یا کیفیت تألیف و معرفی کتاب نوشته می‌شود. (انوری، ۱۳۸۲: ۱۰۸۹) این واژه در اصطلاح اولین برخورد نویسنده و خواننده که مانند همه برخورد‌های اولیه می‌تواند تعیین‌کننده واکنش‌های آینده باشد... چه بسا با همین تماس حضوری و شخصی خواننده با نویسنده،

احساس اُنسی در خواننده پیدا شود که پایان کار همچنان پایدار بماند. پورجوادی در تعبیری شگفت، دیباچه را مجلس اُنس (۱) نویسنده و خواننده می‌دانند. (پورجوادی، ۱۳۸۳: ۱۲۳-۱۲۴). آنچه در بسیاری از دیباچه‌ها به چشم می‌خورد و هنر نویسنده و مصنف را گواهی آشکار تواند بود، صنعت بدیعی براءت استهلال است که نویسنده یا مؤلف به تناسب موضوع کتاب، عبارت لطیف و جالب در دیباچه می‌آورد که خواننده را به موضوع اصلی کتاب رهبری می‌کند (سجادی، ۱۳۷۲: ۱۰)

دیباچه، نخستین کلام نویسنده یا شاعر با خواننده و نقطه آغازین ورود، به متن اصلی است. و در واقع دیباچه تنها بخشی از کتاب است که نویسنده در آن از آزادی عمل برخوردار است و درست به دلیل همین آزادی است که بسیاری از نویسندگان هنگام نوشتن دیباچه در می‌مانند و نمی‌دانند چه بگویند و چه نباید بگویند... فقط یک چیز است که نویسنده باید در حق دیباچه رعایت کند و آن این است که از افق کتاب خارج نشود. هرچه در دل دارد ولو اینکه صرفاً جنبه شخصی و خصوصی داشته باشد، می‌تواند در دیباچه بگوید، اما به شرط اینکه سایه کتاب به نحوی بر آن افتاده باشد (پورجوادی، ۱۳۸۳: ۱۲۵). از آنجا که دیباچه نخستین بخش از هر متن است که در پیش چشم خواننده نهاده می‌شود، خواندن آن به منزله اولین نگاهی است که شخص قبل از ورود به ساختمان به کل بنا می‌افکند. اگر خواندن کتاب را به مصاحبه و هم‌سخنی خواننده با نویسنده تشبیه کنیم، دیباچه به منزله مصافحه نویسنده با خواننده است. نویسنده در مصافحه هنوز چیزی به خواننده خود نگفته، سفره دلش را برای او باز نکرده، ولی در عین حال خود را به خواننده و خواننده را به خود نزدیک کرده است (همان: ۱۲۵). البته برخی دیباچه نویسی را زیر مجموعه فنون تاریخ نویسی می‌دانند (رشتیانی، ۱۳۹۰: ۴۲). احتمالاً به کارگیری این اصطلاح در متون تاریخی- ادبی به معنای سرآغاز، آغاز و مقدم از عربی به فارسی وارد شده است (همان: ۳۸). در اغلب قصاید مدحی قبل از اینکه شاعر وارد مقصود اصلی و مدح ممدوح شود، نخست مقدمه‌ای ایراد می‌کند. اگر این مقدمه درباره موضوعات عاشقانه و وصف مجالس میگزاری و لهو و لعب و سماع و نشاط باشد، آن را تغزل یا نسیب گویند و اگر راجع به موضوعات دیگری مانند وصف بساتین و ریاحین و فصول اربعه و غروب آفتاب و وصف شب و مناظر دیگر طبیعت و شکایت و مفاخر و لغز و امثال آن باشد، آن را تشبیب گویند (مؤتمن، ۱۳۵۲: ۱۳). شاعران مثنوی‌سرا هم بر اساس سنتی فراگیر پیش از ورود به موضوع اصلی، اثر خویش را با پیش درآمدی موسوم به دیباچه آغاز کرده‌اند. «در دیباچه مثنوی‌ها ولو مختصر باشد، تمهید مقدمه مطالب و سلسله ربط کلام از شرایط مثنوی است. توحید و مناجات

و نعت، تعریف سخن و سبب تألیف نیز در مقدمهٔ مثنوی‌ها معمول شده و بدون طرح مقدمات مزبور خیلی کم است» (تربیت، ۲۵۳۵: ۲۱۷). البته شایان ذکر است، برخی دیباچه نویسی را زیر مجموعهٔ فنون تاریخ نویسی می‌دانند (رشتیانی، ۱۳۹۰: ۴۲).

## ۴-۲- پیشینه‌ی دیباچه نویسی در ادبیات فارسی

سنت مقدمه‌سرایي در ادبیات فارسی بعد از اسلام بنا بر توصیه‌های دینی مبنی بر شروع کارها با نام خداوند و سنت دیرین مقدمه‌نویسی یا سرایی رواج گسترده‌ای یافته است. برخی در مورد منظومه‌های ادبیات دری معتقدند نظامی مقدمه و دیباچه را به تکامل رسانده است آنچنان که صاحب تذکره هفت آسمان آورده: «جمع مدارج دیباچه مثنوی موجد نظامی گنجوی است و قبل از او نبوده فقط مثنوی از قصه آغاز می‌کردند» (احمد علی، ۱۹۸۳: ۴۲). از همان ابتدای شعر فارسی، منظومه‌هایی وجود داشته که نشانگر توجه ایرانیان به سنت داستان‌پردازی و منظومه‌سرایي است. البته ابیات اندک و پراکنده‌ای از مثنوی‌های اولیه باقی مانده و نمی‌توان پی برد آیا مقدمه و آستانه‌ای داشته‌اند و در صورت داشتن آنها، مقدمه چگونه و به چه صورتی بوده است. برخی نخستین بیت منظومه کليلة و دمنه رودکی را این بیت می‌دانند:

«هر که نامخت از گذشت روزگار      هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار»

(نفیسی، ۱۳۴۱: ۴۳۱)

در ادب فارسی دیباچه نویسی قدمتی بس طولانی «به قدمت متون ادبی و تاریخی دارد، یعنی مورخان و ادیبان همزمان با نگارش متن، عموماً دیباچه یا مقدمه‌ای را در ابتدای اثر خود می‌نوشتند و کمتر متنی را می‌توان یافت که دیباچه یا مقدمه نداشته باشد» (رشتیانی، ۱۳۹۰: ۴۰). البته امروزه از کسانی که به آستانه متن توجه خاصی داشته و بحثی از دیباچه کرده باشد و از آن به عنوان قسمی از بدنه اصلی متن یاد کرده باشد، ژرار ژنت است. چنانچه وی فرامتنیت را به پنج دسته تقسیم می‌کند که یکی از آنها پیرامتنیت است. از دیدگاه ژنت متن به صور خام عرضه نمی‌شود بلکه دارای پیرامتن است. «پیرامتنیت ارتباط میان یک متن است با پیرامتنش - که بدنه اصلی متن را احاطه کرده است. مثل عنوان، سر تیترا، دیباچه، سرلوحه، تقدیمات، تقدیر و تشکر، زیر نویس‌ها، تصاویر، تویح پشت جلد و غیره بررسی می‌شود» (چندلر، ۱۳۸۷: ۲۹۶ - ۲۹۷). و نیز «تور جانسون شیوه‌های آغاز را در دوران باستان به ویژه در آثار یونانی و لاتینی به چهار دسته تقسیم می‌کند: دیباچه، پیشگفتار، سرآغاز و دیباچه مجازی. دیباچه

مقدمه‌ای بود که مولف سبب تصنیف اثر را بیان می‌کرد و معمولاً به چهار نکته اشاره می‌کردند: آن را به فردی تقدیم می‌کردند، اشاره به اینکه اثر را به درخواست چه کسی تدوین کرده‌اند، اشاره به اینکه مصنف نمی‌خواست چنان کار دشواری را بر عهده بگیرد و ذکر این نکته که علیرغم مشکلات، مصنف تسلیم درخواست متقاضی شده است. پیشگفتار زمینه‌ای بود که اثر را برای شروع نهایی آماده می‌کرد و خوانندگان را در حال و فضای اثر قرار می‌داد. سرآغاز در اصل عبارت و جمله‌ای بود که متنی را معرفی می‌کرد و متن با آن شروع می‌شد. در دیباچه مجازی مصنف بدون توضیحات رسمی درباره سبب نگارش مستقیم متن را با پیشگفتار که در واقع جز خود متن است شروع می‌کرد» (اخوات، ۱۳۷۱: ۲۳۳). البته با توجه به دیوان اشعار کلاسیک در ادب فارسی می‌توان به این نکته پی برد مشاهده کرد که شاعران برای هر منظومه‌ای چه کوتاه چه بلند، دیباچه‌سرایبی را ضرورتی برای کلام شعری خویش دانسته‌اند و بر این اساس که «دیباچه مثنوی را چند چیز لازم است: توحید، مناجات، نعت، مدح سلطان زمان، تعریف سخن و سخنوران، سبب تألیف و تنصیف کتاب» (آقا علی، ۱۹۸۳: ۴۲).

## ۲-۵- متن برون روایی خسرو و شیرین و مم و زین

در ادب فارسی دیباچه نویسی قدمتی بس طولانی «به قدمت متون ادبی و تاریخی دارد، یعنی مورخان و ادیبان همزمان با نگارش متن، عموماً دیباچه یا مقدمه‌ای را در ابتدای اثر خود می‌نوشتند و کمتر متنی را می‌توان یافت که دیباچه یا مقدمه نداشته باشد» (رشتیانی، ۱۳۹۰: ۴۰). البته امروزه از کسانی که به آستانه متن توجه خاصی داشته و بحثی از دیباچه کرده باشد و از آن به عنوان قسمی از بدنه اصلی متن یاد کرده باشد، ژرار ژنت است. چنانچه وی فرامتنیت را به پنج دسته تقسیم می‌کند که یکی از آنها پیرامتنیت است. از دیدگاه ژنت متن به صور خام عرضه نمی‌شود بلکه دارای پیرامتن است. «پیرامتنیت ارتباط میان یک متن است با پیرامتنش - که بدنه اصلی متن را احاطه کرده است. مثل عنوان، سر تیترا، دیباچه، سرلوحه، تقدیمات، تقدیر و تشکر، زیر نویس‌ها، تصاویر، تویح پشت جلد و غیره بررسی می‌شود» (چندلر، ۱۳۸۷: ۲۹۶ - ۲۹۷). و نیز «تور جانسون شیوه‌های آغاز را در دوران باستان به ویژه در آثار یونانی و لاتینی به چهار دسته تقسیم می‌کند: دیباچه، پیشگفتار، سرآغاز و دیباچه مجازی. دیباچه مقدمه‌ای بود که مولف سبب تصنیف اثر را بیان می‌کرد و معمولاً به چهار نکته اشاره می‌کردند: آن را به فردی تقدیم می‌کردند، اشاره به اینکه اثر را به درخواست چه کسی تدوین کرده‌اند، اشاره به اینکه مصنف نمی‌خواست چنان کار دشواری را بر عهده بگیرد و ذکر این نکته که

علیرغم مشکلات، مصنف تسلیم درخواست متقاضی شده است. پیشگفتار زمینه‌ای بود که اثر را برای شروع نهایی آماده می‌کرد و خوانندگان را در حال و فضای اثر قرار می‌داد. سرآغاز در اصل عبارت و جمله‌ای بود که متنی را معرفی می‌کرد و متن با آن شروع می‌شد. در دیباچه مجازی مصنف بدون توضیحات رسمی درباره سبب نگارش مستقیم متن را با پیشگفتار که در واقع جز خود متن است شروع می‌کرد» (اخوات، ۱۳۷۱: ۲۳۳). البته با توجه به دیوان اشعار کلاسیک در ادب فارسی به خصوص هر دو مثنوی مذکور می‌توان به این نکته پی برد که شاعران برای هر منظومه‌ای چه کوتاه چه بلند، دیباچه سرایی را ضرورتی برای کلام شعری خویش دانسته‌اند و بر این اساس که «دیباچه مثنوی را چند چیز لازم است: توحید، مناجات، نعت، مدح سلطان زمان، تعریف سخن و سخنوران، سبب تألیف و تنصیف کتاب» (احمد آقا علی، ۱۹۸۳: ۴۲) که حال به مقایسه هر دو دیباچه پرداخته می‌شود:

ابیات آغازین مثنوی «هم و زین» بی‌شبهت به ابیات آغازین مثنوی «خسرو و شیرین» نیست. در ابتدا هر دو شاعر، اثر خود را با یاد و نام خداوند متعال آغاز می‌کنند:

**نظامی: خداوندا در توفیق بگشای نظامی را ره تحقیق بنمای**

(خ، ۱۳۹۰: ۳)

**خانی: سر نامه نامه الله بی نام تو ناتمام والله**

(م، ۲۰۱۲: ۱۵)

ابیات بالا که آغازگر دو منظومه هستند، این وجه تشابهی را بیان می‌دارند که هر دو اثر در بحر عروضی واحدی سروده شده‌اند و خانی آگاهانه و در استقبال از خسرو و شیرین بحر هزج را با این کیفیت برای منظومه خود برگزیده است. بحر هزج مسدس مقصور محذوف وزنی است بسیار لطیف، گوشنواز و دلنشین به مانند جویبار جاری سلیس روان. البته جویباری که در حرکت خود زمزمه‌ای خوش اما غم آلود دارد. غمی به لطافت عشق، به شورانگیزی شوق و به شیرینی وصل. مقدمه‌ی بی‌عنوان در آغاز هر دو منظومه، قبل از «توحید باری عز اسمه» آمده است که در نظامی سیزده بیت - طلب یاری از حق برای آغاز کتاب- و در اثر خانی سی و پنج بیت است که دقیقاً با همان منظور، یعنی طلب یاری در سرودن کتاب به رشته‌ی نظم در آمده است.

**نظامی: خداوندا در توفیق بگشای نظامی را ره تحقیق بنمای**

(خ، ۱۳۹۰: ۳)

**خانی: خانی که نداشت قبل ذاکر باری بدهش زبان شاکر**

(م، ۲۰۱۲: ۱۶)

نظامی در این خطابه، به نوعی براعت استهلال دست زده است تا موضوع اصلی داستان را گوشزد نماید. او ماهرانه حال و هوا و فضای داستان را به تصویر می کشد و شخصیت محوری داستان را معرفی می کند:

به چشم شاه شیرین کن جمالش که خود بر نام شیرین است فالش  
(خ، ۱۳۹۰: ۳)

بخش دوم هر دو کتاب، در توحید باری تعالی است.

نظامی: به نام آن که هستی نام ازو یافت فلک جنبش، زمین آرام ازو یافت  
(خ، ۱۳۹۰: ۳)

خانی: ای شکر تو جوهر زبانم ای ذکر تو صیقل جنانم (م، ۲۰۱۲: ۱۷)  
خانی در گزارش این مبحث، به لحاظ مضمون و شکل تا اندازه‌ای مقلد نظامی و دیگر شاعران بزرگ بوده است. (۳۸) بعد از این ابیات در هر دو اثر، شاهد مناجاتی شاعرانه هستیم که مضمون مناجات نامه‌ها تا حدود زیادی مشابه است. برای نمونه به مقایسه ابیاتی از این مناجات نامه‌ها می‌پردازیم:

طلب توفیق و آمرزش از پروردگار:

نظامی: خداوندا در توفیق بگشای  
نظامی را ره تحقیق بنمای  
(خ، ۱۳۹۰: ۳)

خانی: یا رب تو بگیر دست او را  
شاهها تو بگیر شصت او را  
(م، ۲۰۱۲: ۲۰)

طلب زبانی در خور ستایش خداوند:

نظامی: دلی ده کو یقینت را بشاید  
زبانی کآفرینت را سراید  
(خ، ۱۳۹۰: ۳)

خانی: خانی که نداشت قلب ذاکر  
باری بدش زبان شاکر  
(م، ۲۰۱۲: ۱۶)

البته در این جا هر دو شاعر به نوعی خودستایی می‌کنند:

نظامی: چو فیاض عنایت کرد یاری  
بیار ای کان معنی، تا چه داری  
(خ، ۱۳۹۰: ۳)

خانی: من خود علم کلام موزون  
بر کوه برم به بام گردون  
(م، ۲۰۱۲: ۳۱)

نعت نبی اکرم(ص) بعد از مناجات در هر دو اثر آمده است. در این بخش هم می‌توان شباهت‌هایی را مشاهده کرد. مثلاً در مثنوی خسرو و شیرین پیامبر اکرم (ص) به سرو و در مثنوی مم و زین به صنوبر تشبیه شده است:

**نظامی:** چو گل بر آبروی دوستان شاد چو سرو از آبخورد عالم آزاد  
فلک را داده سروش سبز پوشی عمامش باد را عنبر فروشی  
(خ، ۱۳۹۰: ۱۱)

**خانگی:** ارواح ز معنی پیامبر روئید به باغ چون صنوبر  
(م، ۲۰۱۲: ۲۲)

در این مبحث هر دو شاعر به مسأله معراج پیامبر اکرم(ص) نظر داشته‌اند، نظامی نعت پیامبر اکرم (ص) را با سرودن ۳۲ بیت، به نهایت رسانده و خانگی با سرودن ۹۳ بیت ارادت خود را به پیامبر ختمی مرتبت نشان داده است. البته نظامی بر خلاف دیگر آثارش که در مقدمه و قبل از شروع داستانش به معراج پیامبر اکرم (ص) پرداخته، در مثنوی خسرو و شیرین در پایان داستان در ۴۳ بیت به معراج رفتن پیامبر اکرم (ص) پرداخته است.

**نظامی:** رسیده جبرئیل از بیت معمور بُراقی برق سیر آورده از نور  
(خ، ۱۳۹۰: ۳۶۳)

**خانگی:** ای پادشه سریر «لولاک» برخیز و برو به عرش چالاک  
آماده برای تست بُراق پرواز بکن بسوی اشراق  
تا رفع شود زپیش پرده خود یار ببینی با دو دیده  
(م، ۲۰۱۲: ۲۶)

خانگی بر خلاف نظامی که بعد از نعت پیامبر (ص) به «سبب نظم کتاب» اشاره می‌کند، مبحثی را تحت عنوان «درد ما» در ۴۵ بیت آورده که در آن از ناعدالتی و مظلومیت و تفرقه ملت خود می‌نالند و از گردش روزگار و ستمکاری ابنای زمانه نسبت به این قوم و به این سرزمین فریاد بر می‌آورد و می‌گوید:

تا کشف شود بر ما احوال آیا بشود میسر اقبال؟  
ادبار رسیده در کمالش آیا نبود دگر زوالش؟  
این بار بدوش نا گوار است آیا تا همیشه این بکاراست؟  
(م، ۲۰۱۲: ۲۸)



نظامی بعد از نعت پیامبر (ص) به سبب نظم اثرش در ۳۶ بیت می‌پردازد و سبب نظم آن را به امور غیبی و هاتف دل مربوط می‌داند:

مرا چون هاتف دل دید دمساز      برآورد از رواق همت آواز  
 که: بشتاب ای نظامی، زود دیراست      فلک بدعهد و عالم زود سیراست  
 بهاری نو برآر از چشمه‌ی نوش      سخن را دستبافی تازه درپوش  
 (خ، ۱۳۹۰: ۲۶)

نظامی در ادامه‌ی سبب نظم کتاب، چند بیتی را به عنوان «چند کلمه در عشق» می‌آورد که براعت استهلالی دوباره و هنرمندانه است و نشان می‌دهد موضوع داستان در مورد عشق است:

مرا کز عشق به ناید شعاری      مبادا تا زیم جز عشق کاری  
 (خ، ۱۳۹۰: ۲۹)

در ادامه سخن نظامی دیگری می‌آورد که برانگیزاننده او در سرودن خسرو و شیرین بوده است و آن گرفتار بودن او در بند محبوه‌اش آفاق قیچاقی است. وی شیرین را مظه‌ری از معشوق خود می‌داند:

سبکرو چون بت قیچاق من بود      گمان افتاد خود کآفاق من بود  
 (خ، ۱۳۹۰: ۳۵۶)

خانی سبب نظم اثرش را چنین نقل می‌کند:

خانی ز کمال بی کمالی      میدان کمال دید خالی  
 جامی بشکست و خورد دُردی      مانند دری زبان گُردی  
 آورد به نظم و انتظامش      تا هدیه کند به خاص و عامش  
 تا خلق جهان نگویند اکراد      بی معرفتند، اصل و بنیاد

(م، ۲۰۱۲: ۳۱)

نظامی در مقدمه داستان خسرو و شیرین چهار بخش آن را به مدح اختصاص داده است. اما خانی در مقدمه داستانش به مدح نمی‌پردازد. به نظر می‌رسد مقتضیات و شرایط هر دو شاعر در این امر دخیل بوده است: اجبارهایی که در این زمینه برای نظامی وجود داشته است برای خانی وجود نداشته است. تقدیم کتاب به صاحبان قدرت در عصر نظامی، سنتی بود که اقتضای عصر بود و در هر صورت اگر چه نظامی هریک از آثار خود را به یکی از سلاطین وقت تقدیم کرده و گاهی هم در مدح آنان مبالغه کرده است، با وجود این هرگز او را نمی‌توان شاعر

درباری برشمرد که هنر سخنوری خود را در خدمت صاحبان قدرت قرار گذشته است. زیرا او قدر و ارزش خود و هنر خود را می‌شناسد و زهد و تقوای عمیق نظامی باعث می‌شود که از التزام به دربار شاهان کناره‌گیری کند و عزلت در گنجه را بر جست و جوی جاه و مال و مقام دنیوی ترجیح دهد. (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۱۰-۱۱)

### نتیجه گیری

نتایج حاصل آمده از این پژوهش نشان می‌دهد که با تحلیل ساختاری هر دو داستان می‌توان دریافت که هر دو شاعر بی‌مقدمه داستان را شروع نمی‌کنند بلکه از اولین بیت در دیباچه به نیایش خداوند می‌پردازند؛ بعد نعت پیامبر (ص) و... به دنبال آن، احساسات درونی و اندیشه‌های خود را زمزمه می‌کنند. این دیباچه هیچ ربطی به داستان ندارد و از آن می‌توان به عنوان دیباچه برون‌روایی یاد کرد. بعد از این دیباچه است که ما وارد داستان می‌شویم. مثنوی خسرو و شیرین ۵۱۵۹ بیت دارد. ۵۷۰ بیت قبل از آغاز داستان در توحید باری تعالی، نعت پیامبر اکرم (ص)، ستایش طغرل ارسلان و مظفرالدین قزل ارسلان و... آمده است. ۴۶ درصد این منظومه (۲۳۴۹ بیت) به گفت و گو و انواع آن اختصاص دارد. و از سوی دیگر مثنوی مم و زین ۲۶۵۷ بیت دارد. ۳۶۱ بیت آغازین در توحید و ستایش باری تعالی، نعت پیامبر اکرم (ص) و دلیل سرایش مم و زین و ساقی‌نامه است. ۵۰ درصد از این منظومه (۱۰۷۳) بیت از متن روایی داستان به گفت و گو و انواع آن اختصاص دارد. که در هذ صورت نظامی و خانی توانسته اند به مناسبت موضوع اثر خود عبارات لطیف و جالبی را در دیباچه خود جای دهند و عصاره سخن خود را به صورتی موجز و مختصر در دیباچه بیان نمایند و در کمترین زمان و کوتاهترین عبارات ممکن خواننده را با هدف نهایی خود آشنا سازند.

### پی نوشت‌ها

۱) بیت‌ها، منظومه‌های عامیانه‌ی شفاهی‌اند که بخش مهمی از ادبیات فولکلور کردها را تشکیل می‌دهند؛ این داستانهای شفاهی سینه به سینه از گزارنده‌های ناشناخته‌ی سده‌های پیشین به خنیاگران امروزی رسیده‌اند. «بیت‌ها» که به آواز بلند در حضور جمع خوانده می‌شدند، موضوع‌های مختلفی دارند؛ موضوع برخی صرفاً محلی و بومی و نشان‌دهنده‌ی فراز و نشیب قومی، چه در زمانهای جدید و چه در زمان باستان است. (برای توضیحات بیشتر نک: عاشقانه‌های کردی، برزگر خالقی، فصلنامه‌ی علمی و پژوهشی کاوشنامه، سال دهم، ۱۳۸۸، شماره ۱۸)

۲) «مم آلان، روایتی است از یک عشق پرشور میان مم و زین، که این دو به گونه ای سحر آسا، فقط در یک شب به دیدار هم نائل شده اند و در همان شب به عنوان قول و قرار وفاداری، انگشتی های خود را با هم عوض کرده‌اند. مم در جستجوی زین، در به در می‌گردد و سرانجام او را پیدا می‌کند. اما در این فاصله، قول ازدواج او را به مردی دیگر داده اند. مم که قربانی خیانتی شده است، به زندگی خود خاتمه می‌دهد و زین هم به دنبال او، راهی دیار مرگ می‌گردد. این اثر با بافت کاملاً کلاسیکش، با مسائل سنتی نیز در هم آمیخته، به اوج لطافت و شکوه شاعرانه رسیده است. در قرن هفدهم، احمد خانی، با الهام و استفاده از موضوع حماسه عامیانه مم آلان، مم و زین، این حماسه عالمانه را آفرید که شاهکار مسلم ادبیات کردی است، ولی هرگز نتوانست است جای آن حماسه عامیانه را در میان مردم بگیرد.» (شالیان، ۱۳۸۷: ۶۴۳-۶۴۴)

### کتابنامه

- احمد علی، آقا (۱۹۸۳) تذکره هفت آسمان. چاپ اول کلکته: مشن پریس.
- احمد نژاد (۱۳۶۹). تحلیل آثار نظامی گنجوی، چ ۱. تهران: انتشارات علمی.
- اخوت، احمد (۱۳۷۱). دستور زبان داستان، چ ۱. اصفهان: نشر فردا.
- اسکارمان (۱۹۰۵). تحفه‌ی مظفریه. هینانه سهر رینووسی کوردی هیمن موکریانی. سیدیان.
- انوری، حسن (۱۳۸۲) فرهنگ فشرده سخن، چاپ دوم، تهران: انتشارات مه‌ارت.
- برزگر خالقی، محمد رضا، عاشقانه‌های کردی، فصلنامه‌ی علمی و پژوهشی کاوش‌نامه، سال دهم، ۱۳۸۸، شماره ۱۸
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۳) «دیباجه: مجلس انس نویسنده و خواننده‌ی نگاهی به دیباجه‌های کشف‌المحجوب هجویری و جامع‌الحکمتین ناصر خسرو»، آینه میراث، دوره جدید، س دوم، شماره چهارم (۱۳۸۳) (۱۲۳-۱۴۰) ص (۲۷ پی‌پی).
- پوزنامداریان، تقی (۱۳۷۴). دیدار با سیمرغ (مقاله‌ی نگاهی به داستان پردازی عطار)، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران، ۱۳۷۴
- تربیت، محمدعلی «مثنوی و مثنوی‌گویان ایران» در کتاب: مقالات تربیت؛ مقاله‌های فارسی محمدعلی تربیت ادیب آذربایجانی، به کوشش حسین محمدزاده صدیق، تهران: دنیای کتاب، ص: ۲۱۵-۳۱۸.
- چندلر، دانیل (۱۳۸۷) مبانی نشانه‌شناسی. ترجمه مهدی پارسا، چاپ دوم، تهران: سوره مهر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) لغت‌نامه؛ تهران: دانشگاه تهران با همکاری نشر روزنه.
- رشتیانی، گودرز (۱۳۹۰) «دیباجه‌نویسی متون تاریخی افشاریه؛ تداوم و تحول در یک سنت تاریخی»

- دوفصل نامه علمی پژوهشی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهرا (س) بیست و یکم، دوره جدید، ش ۸ (پیاپی ۹۰) صص: (۳۷-۶۱).
- ریاحی، لیلی (۱۳۷۶). قهرمانان خسرو و شیرین. تهران: امیرکبیر.
  - زنجانی، برات (۱۳۷۲). احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار. چ ۱. تهران: انتشارات امیر کبیر.
  - شالیان، ژرار (۱۳۸۷). گنجینه‌ی حماسه‌های جهان. ترجمه و توضیح علی اصغر سعیدی. چ ۳. تهران: نشر چشمه.
  - صفا، ذبیح الله (۱۳۸۶). تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، چ ۱۰، تهران: فردوس.
  - مؤتمن، زین العابدین (۱۳۵۲) تحول شعر فارسی؛ تهران: کتابخانه طهوری.
  - نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف (۱۳۹۰). خسرو و شیرین. تصحیح وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. چ ۳. تهران: زوار.
  - نفیسی، سعید (۱۳۴۱) محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی. تهران: کتابخانه ابن سینا.

---

# بیجارگروس از فرهنگ و زبان خود روایت می کند

---

محمد ولی کاکایی ■

## باحضور جمع زیادی از اهالی فرهنگ و ادب از جای جای استان کردستان در سینما بهمن سنندج در مراسمی از کتاب «سه مای چاره نووس» اولین رمان نوشته شده به زبان کردی گروسی رونمایی گردید.

بیجار و منطقه گروس که پیشتر با اسامی امیرنظام گروسی، فرش گروس، بام ایران و... شهرت یافته؛ در این سه دهه با آفرینشهای ادبی که به دست بزرگانی از این خطه چون دکتر بهمن قره داغی، علیرضا قاسمی (فرزانا)، جعفر سریش آبادی، مرحوم مهندس رضاسهرابی، جمشید فرزند فردا، ماشاله فرمانی، هاشم نیا، حسن معمار، محمد رحیمی رضوان، اصغر آهوان، محمد مریوانی و... و این دفعه با خلق اولین رمان ادبی کردی گروسی توسط خانم فوزیه بشارت به نام «سه مای چاره نووس» وارد بازار نشر گردید و با این تلاشها در صدد حفظ اصالت، فرهنگ، فولکلور و هویت خود برآمده اند.

باتوجه به جایگاه تاریخی بیجار و گروس و وجود بزرگانی از این دیار چون جواد خان گروسی و بایندر خان که در گذشته های دور دارای آثار مکتوب به کردی (گورانی) بوده و حتی برخی مراجع تاریخی به آثار کردی شیخ اشراق شیخ شهاب الدین سهروردی از این خطه اشاره دارند و نامداران دیگری چون امیرنظام گروسی، فاضل گروسی و... تداوم همین نامداران بوده اند و این جایگاه اثرات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بر دیگر محلات گذاشته که همواره در استان کردستان با اسامی مشهور و متشخص معرفی گردیده اند و در سلسله اینها در زمینه های هنری، ادبی و... سرآمدانی نام گروس را به ویژه در این سه دهه ماندگار کرده و معرف این فرهنگ و هویت بوده اند.

با توجه به اهمیت حفظ زبان مدتهاست بزرگان و روشنگرانی اهتمام به فعالیت و اشاعه زبان کردی گروسی به عنوان یکی از سرمایه های گرانبهای فرهنگ ایرانی نموده و آثاری را در این راستا خلق کرده اند.

در تعریف کردی گروسی از حیث زبان شناسی برخی آنرا از لهجات سورانی و بعضی هم از گروه کردی جنوبی (کرمانشاه و ایلام) دانسته اند. اما وقتی این زبان را به درستی بررسی می نماییم؛ درمی یابیم که جدای از ویژگیهای منحصر به خود از اکثر لهجه های زبان کردی (کلهری، گوران، اردلانی، هورامی، کرمانجی) تاثیر گرفته است.

آثاری که بزرگانی چون علیرضا قاسمی (فرزانا) جعفر سریش آبادی، دکتر بهمن قره داغی

وخانم فوزیه بشارت نیز در دو کار قبلی خود (سه رچویی له ریخه سیه وهورمسگه گان ژنیک) واین کار سترگ فعلی «سه مای چاره نووس» که عامل نوشتن همین مطلب است به خوبی توانایی، گنجایش و وسعت این لهجه را نشان داده و روشن نموده که کردی گروسی هم میتواند جدای از شعر در نثر هم خلاقیت‌های ارزشمندی را عیان نماید.

بعد از کرونا و تاثیرات منفی که درزندگی اجتماعی ما دراین دو الی سه سال گذاشت وجامعه را ازخیلی کارها به ویژه نشستهای فرهنگی دور نمود. ولی امروز به شادمانی میتوان گفت درسندج باتلاش نویسندگان وفعالین فرهنگی وهمکاری سازمان حوزه هنری واداره فرهنگ وارشاد اسلامی استان هرهفته دو الی سه نشت فرهنگی برگزارمیگردد.

نویسنده رمان با استفاده از پتانسیل وتوانایی کردی گروسی (زبان مردم شهرستان بیجار) و تصویرآفرینی ونگاه به گوشه گوشه ی فضای زبان داستان؛ به خوبی از عهده خلق این اثر برآمده وتابلوهای قشنگ وجذابی را نشان داده است. باتوجه به اینکه این رمان سومین اثر خانم بشارت به لهجه گروسی میباشد میتوان این امیدرا داشت که درآینده شاهد خلق آثار برجسته تر و فاخر ازین بانوی نویسنده دیار گروس باشیم.

روز دوشنبه که رونمایی ازکتاب «سه مای چاره نووس»فوزیه بشارت نویسنده بیجاری درسندج انجام شد؛ اولین رمان کردی گروسی محسوب میشود که درنوع خود حرکت بزرگ فرهنگی، ادبی دراستان کردستان به ویژه شهرستان بیجار به شمارمی آید.

درمراسم رونمایی ازاین کتاب بزرگان زیادی ازسندج واستان حضور داشتند واین ازاهمیت موضوع وارزشمندی این اثر داشت. هنرمندان، اساتیددانشگاه، نویسندگان وفعالین فرهنگی و.. مهمان این مراسم بودند.

درمراسم رونمایی نویسندگان وشاعرانی چون رحیم لقمانی، زانا قاسمی فر، نینا کریمی، بیان عزیزی، خالد امانی و رضا شجیعی با موضوعات مختلف سخنرانی کردند وموضوع کتاب، داستان نویسی، ادب کردی، فرهنگ دیارگروس و.. را تحلیل نمودند که مورد توجه حضار قرار گرفت. از نکات دیگر قابل توجه در این نشست ارائه مطلبی با موضوع فرهنگ دیار گروس توسط علیرضا قاسمی فر بود که به خوبی موضوع کتاب را برای حضار تشریح نمود و سلسله حرکات و فعالیت‌های فرهنگی شهرستان بیجار را به زبان شیوای کردی گروسی بیان ومخاطبین را بیشتر نسبت به سرمایه های فرهنگی این دیار مطلع گردانید.





---

## نگاهی به جایگاه کردهای فیلی گفتگو با علامه محمدعلی سلطانی

---

گفتگو: بهزاد خالوندی ■

برای آشنایی بیشتر با پیشینه تاریخی کردهای فیلی و آگاهی از اشتراکات تاریخی، فرهنگی و مذهبی آن‌ها با ایران، پرسش‌هایی را در این زمینه با دکتر محمدعلی سلطانی نویسنده و پژوهشگر برجسته کرد که صاحب ده‌ها تألیف ارزشمند و مرجع پیرامون تاریخ کردهای منطقه می‌باشند، مطرح کرده ایم که حاصل کار را در ادامه می‌خوانید:

کردهای فیلی هرچند از ایلات و طوایف بسیار قدرتمند و تأثیرگذار در پهنه‌ی جغرافیای ایران زمین در دوران پس از اسلام محسوب می‌شوند ولی در دوران معاصر چندان به آن‌ها پرداخته نشده است و مباحث مطرح شده پیرامون آن‌ها بسیار اندک هستند. نکته مهم اینکه بخش قابل توجهی از کردهای فیلی ایران پس از فروپاشی دولت عثمانی و تشکیل عراق جدید ناخواسته در حصار مرزهای این کشور تازه تأسیس قرار گرفتند، اتفاقی که نسل امروز به دلیل اطلاع رسانی اندک، آگاهی چندانی نسبت به آن ندارد. برای آشنایی بیشتر با پیشینه تاریخی کردهای فیلی و آگاهی از اشتراکات تاریخی، فرهنگی و مذهبی آن‌ها با ایران، پرسش‌هایی را در این زمینه با دکتر محمدعلی سلطانی نویسنده و پژوهشگر برجسته کرد که صاحب ده‌ها تألیف ارزشمند و مرجع پیرامون تاریخ کردهای منطقه می‌باشند، مطرح کرده ایم که حاصل کار را در ادامه می‌خوانید:

کردهای فیلی ساکن عراق طی سال های اخیر و به طور مشخص پس از سقوط صدام حسین، از طریق رسانه های مکتوب و یا صوتی و تصویری خویش به شکلی گسترده به روایت پیوندهای تاریخی و فرهنگی خویش با دنیای پیرامون و به ویژه ایران می پردازند. در ابتدا بفرمایید پیوندهای میان ایران و کردهای فیلی به چه شکل بوده و این دو در طول تاریخ چه مناسباتی با یکدیگر داشته اند؟

این سوال شما کمی که نه، زیاد به نظرم تعجب انگیز است مگر ایران و کردهای فیلی را می شود جدای از هم پنداشت که از مناسبات آن دو در طول تاریخ سخن گفت. شما آغاز و انجام هویت تاریخی فیلی ها را جز در تاریخ ایران در جای دیگری نمی توانید جستجو کنید، یعنی چیزی به دست نمی آوريد - شاه عباس صفوی در آغاز قرن یازدهم هجری با قتل شاهوردیخان و نابودی مدعیان جانشینی او سلسله اتابکان لر کوچک را منقرض کرد، عنوان اتابک را برانداخت و حسین خان فیلی از ایل بزرگ و اصیل فیلی را به فرمانروایی لرستان برگزید، عنوان (فیلی) همانند سایر عناوین سنتی که به محض سلطه سیاسی تمام قلمرو جغرافیایی را به نام ایل برتر و حاکم می خواندند، این سرزمین و مردمان آن را نیز (فیلی) گفتند، چنانکه لر بزرگ را (بختیاری) خواندند، به همین ترتیب این بخش یعنی فیلی و بغداد دو واژه ی خویشاوندند، البته این سخن یک اظهار نظر فرهنگی و پژوهشی است و بغداد پایتخت کشور مستقل عراق کنونی است و در این امر نیز شکی وجود ندارد.

**قلمرو اتابکان لر و به ویژه لر کوچک - به عنوان ایالتی وابسته به کردهای فیلی - در دوران صفویه چه گستره جغرافیایی از خاک ایران آن زمان را در بر می گرفته و به ویژه تا به کجا در خاک عراق کنونی امتداد داشته است؟**

این سوال را با آنچه اسکندر بیگ ترکمان، در ذکر توجه موکب نصرت نشان به جانب لرستان، برای پاسخ چنین سوالی در کتاب ارزشمند خود (عالم آرای عباسی) نوشته است باید مستند بگویم که نوشته است؛ «ولایت مذکور (لرستان فیلی) بر جانب غربی عراق واقع گشته / عرض آن یک طرف به ولایت همدان و قلمرو علیشکر متصل و طرف دیگر به الکاء خوزستان پیوسته، طول آن از قصبه بروجرد تا حدود بغداد و سایر محال عراق عرب قریب یکصد فرسخ است.»

مقصود از کلمه عراق در نوشته اسکندر بیگ (عراق عجم) است و قلمرو علیشکر منظور کرمانشاه است که هنوز توسط شیخعلی خان زنگنه احیاء نشده بود، سایر محال عراق عرب از خانقین و مندلی تا کرکوک و بصره و سپس حومه بغداد را در بر می گیرد. البته در یک

خط سیر مشخص تلقی شود نه به صورت کلی و همه جانبه مثلاً در بدره، کوت، قزل رباط، شهربان، مندلی، بعقوبه و ... اکثریت بیشتری داشتند در تحولات دوره پهلوی اول بغداد را هم در بر گرفتند. کرد فیلی از لحاظ تاریخی و جغرافیایی در ایران بزرگ از ولایت مهم اداری مربوط به دولت مرکزی و در نظام سیاسی سنتی جزء ایالات معتبر و ارکان در امر نظامی و اقتصادی بود تا اینکه در عهد فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ ه.ق.) به علت هایی که مهم تر از همه مجاورت قلمرو جغرافیایی (فیلی ها) تا نزدیک بغداد بود علی الظاهر برای تسهیل در امر اداری و نظامی و استحکام جبهه جغرافیایی فیلی در مقابل حملات عثمانی ها و تحویل و تحولات بغداد و گر و قر بابان ها و علی الباطن برای ایجاد محدودیت قلمرو سیاسی و ... جغرافیایی، پیشکوه را که لرستان کنونی باشد به مرکزیت فرعی خرم آباد و طرهان از قلمرو والیان فیلی خارج کرد و عنوان (فیلی) به منطقه محصور مورد نظر محدود گردید و قصبه دیوالا، ایلام کنونی والی نشین بود. اینکه مرکزیت فرعی می گویم برای این است که مرکزیت اصلی در کرمانشاهان بود که محمد علی میرزا دولتشاه فرمانروای ایران غربی و سر حد دار عراقین این شهر را والی نشین خویش قرار داد، اینکه در طول تاریخ می فرمایید موضوع کردهای فیلی به طور رسمی از عهد صفویه آغاز می شود و اتابکان لر کوچک ربطی به گفتگوی ما پیدا نمی کند.

**اطلاق نام کردهای فیلی بر این ها بر چه اساسی صورت گرفته است. آیا این نامگذاری بر اساس مسایل قومی، زبانی و جغرافیایی صورت گرفته و یا اینکه عامل دیگری در این نامگذاری تاثیرگذار بوده است؟**

واژه فیلی همان فهله یا پهله است که به قسمتی از شهرهای کوه پایه زاگرس ری، همدان و اصفهان و نهاوند هم اطلاق می شده است گرچه برای معنی این واژه معانی دیگری هم ابراز می دارند اما این نزدیک تر است به واقع امر، نقاطی جغرافیایی نیز در لرستان بزرگ بدین نام خوانده می شود، هم از لحاظ تاریخی و هم جغرافیایی و هم ریشه لغوی متواتر واژه فیلی که به معنی پهلوان و قوی بنیه و امثال اینها گفته اند، صدق می کند، علت نامگذاری را هم در پاسخ سوال اول گفتیم.

به نظر می رسد کردهای فیلی از ترکیب جمعیتی متنوعی برخوردار هستند. این ترکیب جمعیتی به چه شکلی بوده و چه ایالات و طوایفی را در بر می گرفته است؟

منابع و مآخذ دوره قاجاریه و پهلوی کردهای فیلی را تحت عنوان بیست و گاهی تا بیست و چهار طایفه مهم ذکر کرده اند و متفرعات آنها را تا پنجاه نام می برند، بزرگترین ایل قلمرو فیلی، ایل کرد است در تقسیمات دوره والی های فیلی به دو بخش (کرد و مهکی) تقسیم شده اند، ایل کرد بعد از عزیمت والی به بغداد بازوی نظامی دولت مرکزی بودند، و به همین سبب جنوب آبدانان را نیز به عنوان تیول سیاسی و نظامی تصرف کردند، آبدانان، دهلران، موسیان جنوب مهران قلمرو ایل کرد محسوب می شود و ایل کرد و کاید خرده، شوهان، دیناروند در این محدوده مستقرند، ساکنان قسمت مهکی یعنی ارکوازی و خزل و ملکشاهی و سایرین در شمال مهران و صالح آباد و ایلام و بدره ارکوازی و چوار سکونت دارند و همانطور که می بینید ترکیب آنها قومی است تقسیمات اولیه را (هنری فیلد) هم ثبت کرده است.

### کردهای فیلی به لحاظ سیاسی و نظامی چه جایگاهی در ایران زمان صفویه و قاجاریه داشته

اند و مناسبات سیاسی و فرهنگی آن ها با حکومت های وقت ایران به چه شکل بوده است؟  
کردهای فیلی در دوره صفویه به واقع ناظم ایران غربی بودند حسین خان فیلی والی لرستان در نظم و نسق قلمرو بابان، اردلان، باجلان، قلعه زنجیر، خوزستان به ویژه مقابله با عثمانی اکثراً مقدمه الجیش بود و در این مأموریت ها همراه شکست و پیروزی خدمت می کرد، این موقعیت در بازماندگان او تا اواخر قاجاریه و انقراض والیان فیلی ادامه داشت نکته قابل توجه و مهم این که والیان فیلی عهدنامه خانوادگی داشتند که هیچ گاه با دولت مرکزی ایران مقابله نکنند و همین یکی از عوامل اصلی مهاجرت والی (غلامرضا خان) به عراق عرب بود زیرا در آن سوی مرز نیز صاحب املاک و نسق بود، مسافرخانه و کاروان سرا و باغ و .... داشت.

در سراسر دوره صفویه تا پایان قاجاریه نیروی نظامی والیان فیلی یکی از منظم ترین سپاهیان تدافعی و تهاجمی بودند در بین ایالات ایران کسی را یارای برابری با توان لشکری کردان فیلی نبود زیرا از شیوه منحصر خدماتی و تسلیحات و رده بندی پیشرفته برخوردار بودند بارها تهاجم دولت عثمانی را دفع کردند و با تمام اهتمام دیپلماسی برای حذف و عزل والیان، دولت مرکزی ایران با احترام تمام و اهداء القاب و عنوان با آنها رفتار می کرد والیان کرد فیلی هیچگاه فریفته استمالت و تحیب خارجی ها نشدند.

والیان کرد فیلی ایالتی بالاستقلال را در بین دولت مرکزی ایران و دولت مهاجم عثمانی تشکیل می دادند با قریب چهل هزار مرد جنگی مسلح و آماده و در ضمن از ادای مرسومات

باج و خراج و مالیات متداول نیز برای کمک به اقتصاد مملکت قصور نداشتند و به همین سبب مرتبه برتر از بیگلر بیگی ها داشتند و یکی از چهار ایالت والی نشین ایران محسوب می شدند در ایران عصر صفوی به روایت تذکره الملوک، لرستان فیلی، کردستان اردلان، هویزه مشعشی و گرجستان والی نشین بودند، امروزه ما نیازمند به یادآوری و بررسی منطقی و علمی و پژوهشی درباره والیان فیلی هستیم که پس از والیان هویزه که منسوب به خاندان علوی بودند، مقام برتر داشتند و همواره بازوی نظامی صفویان و همچنین افشار و قاجاریه شمرده می شدند، و تمام مزایای سلطنت را در اندازه کوچکتری داشتند. از وزارت تا نوبت زنان حکومتی به اصطلاح نقاره خانه و ... اجازه جلوس و هم کاسه بودن با پادشاهان - والیان کرد فیلی نه تنها سدی در مقابل عثمانی ها بودند بلکه در کارزارهای شرق ایران چون دفع محمدخان بلوچ و فتح قندهار از ارکان اصلی نیروهای نظامی نادرشاه افشار بودند و علی مردان خان که معاصر سقوط اصفهان و طلوع نادر بود با نادر همراهی تنگاتنگ داشت، در عهد زندیه به سبب برتری یافتن زند که زمانی طولانی مرئوس والیان کرد فیلی بودند ایام به کام نبود. اما با انقراض زندیه و روی کار آمدن قاجاریه (خدنگ مارکش با مار شد جفت) ایام به کام هر دو شد هم قاجاریه و هم فیلی ها تا آخرین لحظه ادامه نظام سیاسی سنتی والیان کرد فیلی بر دوام بود، والیان کرد فیلی منصوب از سوی حکومت نبودند بلکه قلمرو مستقل موروثی و خراج گذار به شمار می رفتند که به اصطلاح امروز خود گردان بودند هر چند با انتصاب محمد علی میرزا دولت‌شاه جغرافیای لرستان پیشکوه از قلمرو والیان کرد فیلی جدا شد، اما همواره مطیع دولت مرکزی بودند گرچه سلطه فجری سازی شاهزادگان نسل خاقان با سیاست های مشمئز کننده موجب از هم پاشیدگی سیستم ولایت کردان فیلی، کردان اردلان، مشعشان هویزه و گرجی ها شد اما کج دار و مریز ادامه پیدا کرد.

**جدایی کردهای فیلی از ایران به چه شکلی اتفاق افتاد و چه عواملی در این زمینه تاثیرگذار بودند. آیا در این میان قصوری متوجه حکومت مرکزی وقت ایران بوده است؟**

مسائل جنگ جهانی اول، استقلال نیم بند عراق امروز که حاصل فروپاشی امپراطوری عثمانی بود، ایجاد مرزهای تحمیلی، مهاجرت روز افزون بیش از ده هزار خانوار کرد فیلی که سنگینی خراج دولتی و ایالتی والیان کرد فیلی و عدم درآمد کافی از عوامل اصلی مهاجرت آن ها بود، رونق اقتصادی بغداد، اتحادیه تجاری یهود، توان بیش از حد کردان مهاجر فیلی در انجام خدمات طاقت فرسای امر حمل و نقل و صادرات و واردات، صحت عمل و جلب

اعتماد تجار و بازار اقتصادی، اتحاد مهاجرین فیلی در غربت بغداد و تشکیل محله و دستگاه و جذب در ادارات دولتی پس از سر و سامان و تغییر و تحول ها عراق جدید، موجب جذب و ماندگاری آنها در عراق شد اگرچه همواره دل به یاد خاک وطن و هوای ایران دارند تا زمان ظهور احزاب شوونیسم بعث امنیتی داشتند و احترام و اطمینانی که به سبب همین دل بستگی به ایران در سلطه بعث ها بارها حاصل چند نسل رنج و مشقت و سرسختی را به باد داده به اکراه و اجبار به عنوان (معاود) به ایران بازگردانده شدند حکومت مرکزی نیز هیچ گاه در پی ایجاد زمینه ای از آن دست که در عراق مهیا بود برای این مهاجران مجبور برنیامد و امروز نیز باز همین عوامل و نمادهای همسان منطقه را تهدید می کند، از جمله تورم، هزینه های سنگین، بیکاری، رانت خواری، اقتصادی راکد و .... این تکرار تاریخ است هر دوره به صورتی و ...

**با توجه به اشتراکات گسترده موجود، چشم انداز ارتباطات فرهنگی میان کردهای فیلی و ایران را چگونه می بینید. آیا لازم است که برای نزدیکی بیشتر تلاش های افزون تری انجام شود؟**

هیچ کار نکرده ایم، هر کار بکنیم کم است امروز فیلی ها در دایره بنیادگرایی وحشتناک و خانمانسوز عراق نه تنها نماد فرهنگ و تمدن ایران بلکه نمونه فعال مبلغین مکتب اهل بیت (ع) هستند آنها علاوه بر بغداد و شهرهای عتبات عالیات در اربیل، سلیمانیه، خانقین، مندلی و ... تنها نمایندگان شیعی در انجام آداب و رسوم مذهبی چون اعیاد و سوگواری ها هستند و با تلاش و همت خود و همکاری حکومت عراق و حریم کردستان حسینییه های معتبر بنا کرده اند و مراسم باشکوه برگزار می کنند به ویژه در اقلیم کردستان احترام و اهمیت تمام دارند، مجله و روزنامه و رادیو مستقل و نماینده پارلمان و مقامات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی طراز اول دارند، رسانه های آنها اکثر با اشعار شاعران کرد ایرانی و مفاخر فرهنگی ایران تاریخی مزین است. متأسفانه حرکتی در هیچ یک از ابعاد یاد شده در این سو تا حال دیده نشده است. یا حداقل من ندیده ام خداوند ما را به توجه بیشتر به این گونه واجبات توفیق دهد، ان شاء الله. استاد در پایان اگر سخنی باقی مانده بفرمایید.

در روزهای دوم و سوم آذرماه ۱۳۹۰ سمینار ملی اردلان شناسی از سوی دانشگاه کردستان در سنندج، تالار مولوی و صحن دانشگاه یاد شده برگزار شد، سخنرانی افتتاحیه سمینار به عهده ی من بود، در طی دو روز مقالات نسبتاً خوبی ارائه شد. از سایر کشورها

هم آمده بودند، برای تاریخ امروز ایران بازشناسی والیان از این دست بسیار مهم است بر عهده دانشگاه های بومی است که برای تنویر اذهان جامعه علمی و فرهنگی امروز به ویژه جوانان سمینارهای ملی داشته باشند اگر این بزرگی ها و میهن دوستی ها و رشادت ها و بینش ها و نگرش ها به بهانه های واهی و پوسته گرایی در بوتله فراموشی بماند، پس رسالت علم و عمل و دانش و قلم و دانشگاه چه مفهومی خواهد داشت، به امید روزی که علی الدوام یادآور گنجینه بی همتای فرهنگ ایرانی و پاسداران فرازمند این گنجینه ها باشیم و نام آنها را سرمشق امروز و آیندگان سازیم، برای شما و سایر دوستداران این مرز و بوم آرزوی توفیق دارم.



---

# سخنی در باب زبان و فرهنگ کورد

---

■ قاسم نهرژنگ (تاته شه مال)

سده ها ست که ملت کورد با همه ی اقوام خود با زبان وادبیات خود زنده مانده است. اشغال خاک اقوام کورد به وسیله اعراب و مغولان و ترکان اگرچه در فرهنگ ما تاثیر گذاشت اما نتوانست فرهنگ و زبان ما را محو کند واز بین ببرد حتا هجوم سیاسی و فرهنگی تمدن غرب نیز با همه ی توان و نیروی خود نتوانست چنین امری را محقق سازد. این استقامت و پایداری هزار و پانصد ساله چه علتی می توانست داشته باشد ؟

این امر با ایستادگی بزرگان و ماندن را به این فرهنگ بخشیدند . آلفونس دوده نویسنده فرانسوی می گوید : «هنگامی ملتی شکست می خورد و مقهور و مغلوب می شود تا زمانی که زبان خود را از کف نداده کلید زندانش را در دست دارد » کوردها این کلید را هرگز از دست ننهاده اند هنوز صدای آواز و سرود و کلام خوان یارسانی و هوره چر کلهر و سوران و مور خوان لک وستران بیژ کرمانج و ... از حنجره زخمی این مردم و هنرمندان متعهدش می آید سرودهای شاه خوشین و بابا بزرگ از یافته و گه رین لرستان و لکستان به گوش می رسد . بیت خوانی و کلام خوانی و هور چری و مور و چه مه ر سویر، چون آب روان گاماسیاو و سیمره و سیروان و وان و فرات طنین افکن است . مم وزین احمد خانی مطابقت با خسرو شیرین نظامی گنجوی ست شورش درونی جگر خون ، این شاعر طغیانها از گلوی زخمی سوان پرور و سربیان ها سرودهای نجف طرحان و ترکه دلفان لکستان و هه زار و هیمین و شیرکو و شیرازد حسن ... و صدای کلام خوانهای یارسانیان در جمخانه ها و گلوی سحر آسای زیرک و علی مردان و حنجره زخمی زاگرس «ایرج رحمان پور» و عباس کمندی ها چون رودها و جویباران زاگرس جاری و شادی آفرین اند ملت ما شناسنامه ای چنین دارد .

آنگاه که می خوانیم

ئه سلمه ن ژه کورد ئه سلمه ن ژه کورد

بابوم کوردنا ، ئه سلمه ن ژه کورد

ئه زئه و شیره نا چه نی ده سته ی گورد

سلسه ی سپاه زحاکم کرد هورد

سرزمین ما خاک ترانه سرایان و ترانه خوانان و آواز و آوازخوانان است

باربد ( باربه ) آهنگ ساز و آوازخوان زمان خسرو پرویز ساسانی ۳۰ لحن کوردی را آفریده

در کلام دوره زلال زلال آمده :

باربه ی ناما به ربه تی نه ده ست ----- سی ، تاوای کوردی په ی دلداران به

ست

زبان و فرهنگ امری پویاست اما مردم ما هنوز مم وزین و کلام یارسانیان به راحتی می خوانند و با زبان سرایندگان قرون نخست شکست یعنی اول هجری و دوم هجری انس والفت شگفتی دارند . ۱۵ سده از شکست می گذرد در طی سده ها در هر زمانه فضایی خود فروخته ای نیز بوده اند که به زبان قدرت و حکام نوشته اند و وطن فروشان و فرهنگ فروشانی را که نه غرور و غیرت ملی داشته اند و نه انسی با مردم و نه سخنی از حقیقت به زبان آورده اند . فاضل و هنرمندان باید بر قدرت باشد نه با قدرت . حتا با وجود پشتوانه های سنگین دینی مانند امام محمد غزالی ها علیه فرهنگ شان بسیج شده اند و از فرهنگ بیگانه حمایت کرده اند . اینها با حکام بوده اند زمانی با حکام بغداد و زمانی با حاکم مراغه چه عرب و چه ترک . دانشمندی بوده اند که ناموس ملی خود را به بیگانه گان تقدیم کرده اند تا در درگاهشان سر بر خاک ذلت بسایند و نامور گردند . لین خود فروشان هر آنکس که بانگ هویت خواهی و حقیقت گرایی را سر داده مورد بهتان و افترا مشرک و منافق و مجوس و اجنه قرار داده اند . مطالعه آثار آنان نشان می دهد که ذره ای از دانش بویی نبرده اند و به همین دلیل با همه دانش خود در ارتباط با زبان کوردی دچار عوام زدگی و اشتباهات مضحکی می شوند . آنان زبان بیگانه را بیشتر از زبان مادری مشناخته و می شناسند . به همین دلیل توانسته اند به زبان و فرهنگ غنی کورد آسیب برسانند ولی بی راه نیست که تمامی دایره المعارف های جهان تمامی این دانشمندان را عرب معرفی می کنند و نشانی از کورد بودن شان در میان نیست . زبان ذهنیت انسانهاست یکی از ویژگی ها زبان انتقال فرهنگ ها ست و مسلما فرهنگ کورد با زبان کوردی حفظ شده است . زبان فرهنگ را از نسلی به نسل دیگر می سپارد . پس بی جا نیست که به زبان اقوام ملت کورد تکیه می کنیم . فرهنگ یک ملت است پس با نگرهبانی از آن فرهنگ پایدار می ماند . آن چه زبان و فرهنگ را از مرگ و زوال نجات داده دانشوران نیست بلکه گرایش های مردم کوچه و بازار در طی روزگاران بوده که در کنار ادبیات به ویژه ادبیات یارسان کتاب سرانجام و دفاتر یاری و صدای گرم آوازخوانان و بیت چرها و داستان سرایان و نقالان و روای ها که نقش ارزشمند در تاریخ ملت کورد را بازی کرده اند .



---

# لکی؛ زبان یا گویش؟

---

نگارنده: مژگان کاوسی



### مقدمه:

شاید در زمانه ای که زبان های هویتی در ایران، پروسه ی نابودی قریب الوقوع خود را طی می کنند، پرداختن به امور عام تر مانند آگاهی دادن به عامه ی مردم جامعه نسبت به خطر مذکور بسیار جایز تر از پرداختن به امور خاص و علمی تری مانند بحث های پیچیده و تخصصی زبان شناسی باشد. لذا نگارنده در این نوشتار قصد پرداختن به مسایلی از این دست را نداشته و تلاش دارد تا با طرح مسایل ملموس و پرسش و پاسخهای ساده نظرات خود را در باب مورد بحث به اشتراک بگذارد.

### چکیده :

به تازگی « لکی » به عنوان یک زبان مستقل به ثبت رسیده است. بیشتر محققان لکی را یکی از گویشهای کهن و شاخص زبان کوردی به شمار آورده اند؛ برخی از پژوهشگران لر زبان نیز، این گویش را از جمله گویشهای لری و برخی دیگر آن را زبانی مستقل پنداشته اند. نگارنده در این پژوهش می کوشد تا زبان کوردی را در یک پیوستار گویشی معرفی نموده و با توجه به خصوصیات دستوری و واژگانی لکی و نیز نقد مثالهای نویسندگانی که به استقلال لکی به عنوان یک زبان باور دارند، این مساله را روشن نماید که لکی گویشی از کوردی است. همچنین انتفاء بحث لری بودن لکی را با اشاره به موارد جغرافیایی تبیین نماید.

کلید واژگان: لکی \_ کوردی \_ لری \_ گویش \_ زبان

### زبان کوردی؛ زنجیره گویشی و روند تاریخی

«کردی به زنجیره گویشی ای گفته می شود که کردها هم اینک با آن سخن می گویند ..... در واقع زبان کردی به مانند زبان فارسی به معنای یک زبان با یک شکل استاندارد و مرز و تعریف مشخص نیست.»<sup>۱</sup>

### الف- زبان کردی و گستردگی مکانی

« زنجیره گویشی (Dialect Continuum) یا ناحیه گویشی به مجموعه ای از گویش ها با ویژگی ای معین گفته می شود که نخستین بار لئونارد بلومفیلد، زبان شناس معروف آن را تعریف نمود.

اگر مجموعه ای از گویش ها که در یک ناحیه ی جغرافیایی خاص وجود دارند را از سمت شرق آن ناحیه به سمت غرب به ترتیب ( آ )، ( ب )، ( پ )، و... ( ه ) و ( ی ) بدانیم، آن گاه برای این که این مجموعه از گویش ها، یک زنجیره ی گویشی را شکل دهند، باید این ویژگی را داشته باشند: تفاوت بین هر دو گویشی که در شهرها یا منطقه های مجاور و همسایه وجود دارد، باید بسیار اندک باشد، اما زمانی که دو سر این طیف را در نظر می گیریم یعنی وقتی گویش ( آ ) در شرق این ناحیه با گویش ( ی ) در غرب ناحیه مقایسه می کنیم، تفاوت بین این دو گویش آن چنان زیاد شده است که دیگر گویش وران این دو منطقه، قادر به تشخیص گویش طرف مقابل نیستند. »<sup>۲</sup>

در همین راستا باید اشاره کرد که « یکی از عوامل بیرونی - زبانی که در تعدد گویشهای دخالت دارد. گستردگی مکانی جغرافیایی خاصی است که زبان مورد نظر در آن رواج دارد. هرچه آن جغرافیایی خاص گسترده تر باشد، امکان تعدد گویشها بیشتر است. »<sup>۳</sup>

با توجه به آنچه گفته شد و مقایسه ی آن با زبان کوردی همینطور شرایط مکانی و جغرافیایی وسیع آن، می توان به گستردگی این زنجیره ی گویشی ادغان نمود.

### ب- زبان کوردی و گستردگی زمانی

دکتر رهبر محمودزاده در نظریه گستردگی زمانی زبان کوردی می گوید:  
«در مورد سایر زبان ها روال معمول در رشد یا رکود تاریخی گویش های خاص چنین بوده که با پدید آمدن گویشی که از لحاظ تاریخی خلف بلافصل گویش قبلی بوده است و به موازات قوت یافتن گویش جدید و زبان نسل تازه، گویش قبلی رفته رفته از میدان به در رفته و جای خود را به زبان نسل تازه داده است. یعنی معمولاً زبان سلف و زبان خلف در سپهر فرهنگی یک قوم با هم بطور هم زمان حضور نداشته اند.

ما این روند را در مورد زبان فارسی به عیان مشاهده می کنیم؛ بطوریکه با رواج فارسی دری، نسل قبلی زبان فارسی - بعد از اسلام- رفته رفته متروک و سلف آن نه در محاورات زنده ی مردم بلکه در نسخ خطی آثار تاریخی باقی ماند.

در مورد زبان کوردی وضعیت چنین نبوده، یعنی- به دلایل مختلف- با ظهور نسل های تازه ی زبان کردی، نسل های قبلی هم چنان و به همان قوت به حیات فرهنگی- زبانی خود ادامه داده اند.

هرکدام از گویش های زبان کردی، اعم از گورانی ( اورامی)، لکی، کرمانجی شمالی، کرمانجی میانه

( سورانی)، کرمانجی جنوبی و..... متعلق به یک دوره ی زمانی خاص است. این وضعیت تقریباً مشابه خانواده ی گسترده ای است که در آن پدربزرگ، پدر، فرزند و نوه ها با هم زیر یک سقف حضور داشته باشند.

رابطه ی برخی از این گویشها، رابطه ای بلافصل است مانند رابطه ای گورانی با لکی، یا رابطه ی کرمانجی شمالی و کرمانجی میانه. اما میان برخی از گویش ها نیز شاید حلقه ی مفقوده ای وجود داشته باشد که کشف آن نیاز به پژوهشهای عمیق تاریخی و زبان شناختی دارد؛ مانند رابطه ی گورانی و کرمانجی شمالی.

در میان این گویش ها برخی نسبتاً جوان تر هستند و پیشینه ی آنها به اندازه ی بقیه نیست؛ مانند کرمانجی میانی و کرمانجی جنوبی ؛ برخی بسیار کهن هستند ، مانند گورانی و برخی در میانه ی این پیوستار زمانی قرار می گیرند؛ مانند لکی.

اکنون که از این استعاره استفاده کردیم بسیار روشن می توانیم درباره ی کردی بودن این گویشها استدلال کنیم. جدا کردن یکی از این گویشها - مثلاً لکی - از ایم پیوستار دقیقاً مثل این است که در یک خانواده گسترده، از میان چهار نسل: پدر بزرگ، پدر، پسر و نوه، پدر را جدا کرده، ادعا نمائیم که او متعلق به یک خانواده و بقیه متعلق به خانواده ی دیگری هستند !

استدلال فوق مبنی بر استعاره ی خانواده ی گسترده شکل گرفته اما از استدلال دومی هم میتوان بهره گرفت. این استدلال اخیر را، هم می توان به مشابه ی یک استدلال مستقل و هم مشابه ی استدلال نخست در نظر گرفت.

در این استدلال دوم نه از استعاره ی « خانواده ی گسترده» بلکه از استعاره ی « یک مشخص در گذر زمان» استفاده می کنیم.



این استدلال عبارتست از رابطه‌ی متون ادبی هر کدام از این گویشها با یکدیگر در تاریخ ادبیات کردی. ویژگی شگفت‌انگیز اشراف بر تاریخ ادبیات این است که به ما کمک می‌کند تا پدیده‌های ناهم‌زمان و ناهم‌مکان را به صورت پدیده‌هایی هم‌زمان و هم‌مکان بررسی می‌کنیم.

این ویژگی از لحاظی مانند نقشه‌ی جغرافیاست که مکان‌های بسیار دور از هم را در یک نقشه‌ی واحد - هم‌مکان می‌کند تا امکان مطالعه‌ی آنها میسر شود. با مراجعه به تاریخ ادبیات پی می‌بریم، « موجودیتی » که قبلاً آن را در قالب استعاره‌ی یک خانواده‌ی چند نسلی به تصویر کشیده بودیم، در حقیقت یک انسان است که دوره‌های زمانی گوناگونی را طی زمان بسیار درازی طی کرده است.

برای نمونه، با مراجعه به ادب آیین یارسان در تاریخ ادبیات کردی می‌توان متون گورانی را با متون لکی، هم از نظر ادبی و سبک شناختی و هم از لحاظ زبان شناختی مقایسه کرد؛ آنگاه خط واحدی که این دو گویش را در داخل یک پیوستار به تصویر می‌کشد را به عیان مشاهده نمود.»<sup>۴</sup>

### لکی و فرضیات مختلف

دکتر رضا آزادپور در کتاب « گویش لکی » می‌نویسد:

«گویش لکی ( که زبان لکی هم گفته می‌شود) زبان طوایف لک از زبان‌های ایرانی شاخه شمال غربی رایج در مناطق غرب ایران است ..... اگرچه برخی از دانشمندان گویش لکی را از شاخه گویش‌های جنوبی کردی دانسته‌اند، ( Windfuhr, ۲۰۰۲, p. ۵۸۷) اتنولوگ آن را زیر شاخه‌ی چهارم کردی طبقه‌بندی می‌کند

( Ethnologue, ۲۰۰۹, p. ۱۸) همچنین برخی آن را مرتبط با لری و برخی آن را زبانی در میانه‌ی کردی و لری نامیده‌اند. تحقیقات جدید، زبان لکی را یک شاخه‌ی مستقل از زبان‌های ایرانی می‌داند. (Shahsavari, ۲۰۱۰, pp. ۷۹-۸۲) « ۵  
وی در اینجا به طرح دو فرضیه‌ی کردی تبار و لری تبار « لکی » می‌پردازد که عیناً می‌آوریم:

### « فرضیه ی کردی تبار

گویش های جنوبی کردی یا (جنوب شرقی) شمار بسیار لهجه های منفرد متفاوتی مانند کرمانشاهی، کلهری، سنجایی، لکی و فیلی در استان های کرمانشاه، کردستان، ایلام لرستان در غرب ایران و نیز در شرق عراق دارد. (Kamandar, 2000, pp. 57-65) دانشنامه ی بریتانیکا همواره از لکی به عنوان لهجه ای از شاخه های مهم زبان کردی نام می برد. (Kurdish language – Britannica Online Encyclopedia) و شماری دیگر از منابع نیز لکی را در شاخه زبان های کردی از شاخه های ایرانی تبار غربی قرار داده اند.

در کتاب ”دایره المعارف اسلام“ آمده است: در لرستان قدیم برخی اقوام کرد (قبایل لک در شمال و همچنین در بین فیلی ها، ایل محکی) زندگی می کنند.

(The Encyclopaedia of Islam. p. ۸۲۳)

دهخدا درباره لکها و لهجه های لکی می نویسد: کردهای لکی در لرستان ساکن و خوش هیکل و تنومندند. رنگ آن ها گندمی و مویشان سیاه یا خرمایی تیره است. لهجه ی لکی، لهجه ای از زبان کردی است که مردم هرسین و توابع بدان سخن می گویند. (Anonby)

دایره المعارف بزرگ اسلامی نیز، لکی را لهجه ای زبان کردی دانسته است؛ زبان شناس کانادایی، آنوبنی نیز درباره ی لکی نوشته است نظر «فتاح» را قبول دارد که لکی را در میان زبان های کردی طبقه بندی کرده است.

در لرستان ترکیب ها و واژه های لکی به طور گسترده ای به سوی لری، که خود یکی از زبان های فارسی تبار و زیر شاخه های زبان های جنوب غربی ایران است، تغییر کرده اند ولی ساختار اصلی دستوری و فعل های لکی، همانند دیگر لهجه های کردی، در گروه زبان های شمال غربی ایران قرار می گیرد. این ارتباط همچنین با دیدن بقایای ساختار کنایی (ارگاتیو) در لکی که یک عیار زبان کردی است، پذیرفته می شود. در گویش لکی مانند سورانی و کورمانجی ویژگی ارگاتیو ۶ مشاهده می شود.

بنابراین اصولاً زبان لکی شبیه کردی و با لری متفاوت است؛ ولی کردی کرمانشاهی که از گویش های جنوبی کردی که مجاور با لکی است، خود ساختار ارگاتیو ندارد.

## فرضیه لری تبار

۷۰ درصد واژگان لکی با زبان فارسی مشترک است. ۷۸ درصد با لری خرم آبادی و ۶۹ درصد با لری شمالی لک های پیشکوه خود را لر می دانند و لک های پشتکوه پیوندهای قومی فرهنگی هم با لرها و هم با کردها نشان می دهند. (Anonby, Kurdische Student ۲۰۰۴/۲۰۰۵: ۵+۴)

برخی منابع لکی را در پیوستار تدریجی فارسی-لری-کردی در میان لری و گورانی قرار داده ولی همانندی های آن را بیشتر به سمت لری می دانند برخی زبان شناسان هم لکی را کاملاً در دسته ی لری طبقه بندی کرده اند. (Grimes, ۱۹۹۶, ۶۷۷p)

زین العابدین شیروانی نویسنده ی کتاب (تاریخی بستان السیاحه) در سده ی نوزدهم، لک ها را به عنوان یکی از ایل های لر می نامد. (شیروانی ۱۹۸۰: ۳۷) در دوران معاصر نیز حمید ایزد پناه نویسنده ی فرهنگ لکی، کرد دانستن لک ها را یک سوتفاهم و ناشی از استفاده ی واژه ی کرد از قدیم در معنی مردمان کوچ نشین ایرانی تبار در سراسر منطقه می داند. (ایزد پناه: ۱۳۶۷: ۱۰)

..... باید گفت به دلایل زبان شناختی و برخی از پژوهشهای تاریخی، لک ها برخلاف لرها مهاجرینی هستند که از نواحی دورتر شمالی به لرستان مهاجرت کرده اند و دست کم از زمان صفویه در این منطقه سکونت گردیده اند.

ظاهراً گویش لکی جزء لهجه های شمالی ایران محسوب می گردد. این گویش انشعابی از زبان های پهلوی اشکانی است که جایگاه نخستین آن سرزمین ماد و پارت بوده است. (اورانسکی: ۱۳۵۸: ۱)

در آن سو طبق دسته بندی های زبان شناسی گویش لری جزء لهجه های جنوب غربی است و به نظر می رسد انشعابی از زبان پهلوی ساسانی است که قدمت گویش لکی ندارد. «۷

## لکی گویشی از پیوستار گویشی زبان کردی

در اینجا نگارنده می کوشد تا به بررسی فرضیه ی لری تبار با تاکید بر موارد جغرفیایی بپردازد.

با بررسی کتب و مقالاتی که در ارتباط با فرضیه ی لری تبار منتشر شده اند به نکته ی جالبی بر می خوریم. تماماً نویسندگانی به این فرضیه پرداخته، از آن

دفاع یا آن را رد می نمایند که درگیر استان لرستان و لک های ساکن یا مجاور این جغرافیای سیاسی ۸ می باشند؛ در حالیکه پراکندگی لک ها در تمام سرزمینی که به نام کردستان شناخته می شود و یا سراسر ایران امری مشهود و تاریخی است و البته این لک ها دغدغه ی فرضیه ی لری تبار را ندارند؛ چون در حال استحاله ی فرهنگی و زبانی توسط لرها نیستند؛ لذا آماری که در این فرضیه ذکر شده در مورد کل لک ها مصداق ندارد و ممکن است تنها شامل عده ای از لک های استان لرستان شود.

درباره ی منابعی که به پیوستار تدریجی فارسی-لری-کردی اشاره می کند نیز همان دلیل ژئوگرافی کفایت می کند.

علاءالدین سجادی در «میژووی ئه دهبی کوردی» به جغرافیای کردهای ایران اشاره کرده و نام لرستان را نیز ذکر می کند؛ البته اینکه منظورش لک های ساکن لرستان بوده و یا ساکنان دیگر از جمله لرها را هم فرض کرده مشخص نیست، اما همچنین به نظر می رسند سرزمین لرستان- و نه تنها استان لرستان- خالی از سکنه ی کرد نبوده است سجادی در این باره چنین می نویسد:

« له سهر قسه رۆژه لاتی ناسه کانی وه کو مینورسکی ، دوکتور رۆسو ، سیرگون مالکولم ، هاسل ، گوانین و « ئه میر شه ره فه ددین بتلیسی» یش هه موو ولاتی لوپستان ، کرماشان ، ئه رده لان ، موکری ، جنووبی رۆژه لات و نیوهی به شی جنووبی ئازهر بایجان هه موو کورده ، هه روه ها هه ریمی خووی ، سه لماس و ورمی و ماکو یش.»<sup>۹</sup>

در باب مقایسه ی جمعیت لکها « نکته قابل توجه بیشتر بودن جمعیت لک ها در عراق نسبت به ایران است. مردم کرد لک در عراق در ناحیه ی مندلی و شهرهای مجاور آن زندگی می کنند. تخمین زده می شود که بیش از دو میلیون نفر لک در کردستان عراق، کرکوک و خانقین سکوت دارند ..... مردم لک علاوه بر عراق و منطقه لک نشین زاگرس در جاهای دیگر کشور نیز سکونت دارند برای نمونه روستای لکستان در آذربایجان شرقی، کلاردشت مازندران، قزوین، استان فارس و ..... کردهای لک همچنین در مناطقی از کردستان ترکیه ساکن اند که عبارتند از: قاره مان، کونیا، آسکی شهر، نیغده، قیصری، مرشف جوروم، ویرشهر، جوقراوانه. لک های ترکیه به

زبان ترکی تکلم می کنند، البته گروهی دیگر توسط عثمانیها به اطراف شهر آنکارا (شهر هایمانا یا هیمننا) کوچانده شدند که به کردهای شیخ بزینی یا کردهای هیمنه ای معروفند و هنوز فرهنگ و هویت خود را کمابیش حفظ کرده اند ..... هم چنین کردهای لک داغستان روسیه .....» ۱۰

لازم به یادآوری است که موارد ذکر شده غیر از شهرهای لک نشین سه استان همدان، کرمانشاه و ایلام می باشد که با شهرهای لک نشین استان لرستان مجموعاً منطقه ی لکستان را در غرب ایران تشکیل می دهند.

با توجه به مطالب مذکور در اینجا نگارنده به طرح سئوالاتی می پردازد:

- ۱- آیا لک های عراق هم قرابت زبانی با لرها دارند؟
- ۲- آیا لک های سایر نقاط ایران- مثلاً کلاردشت مازندران که زادگاه نگارنده است- هم بالای ۷۰ درصد با لری اشتراک واژگانی دارند؟
- ۳- آیا لک های مناطقی که از لرستان فاصله دارند هم خود را از ایلات لر می دانند؟

۴- چرا لک های ترکیه توسط ترکها استحاله ی زبانی شده اند و نه گویش لری؟ روشن است که می توان به سئوالات فوق و سئوالات دیگری از این دست، با توجه به دلایل جغرافیایی و سرزمینی پاسخ گفت.

در پاسخ اولین سوال، با توجه به پژوهشهای میدانی و مصاحبه با دوستانی که با مناطق لک نشین یاد شده در تماس و ارتباط بوده اند، قویاً ارتباط چشمگیر گویشی لک های ساکن کردستان عراق با لرها و زبان لری رد می شود. ۱۱

در پاسخ سوال دوم، بطور مثال در کلاردشت مازندران اشتراک زبانی خاصی با لری دیده نمی شود. بررسی گویش دلفانها و غیر دلفانهایی که در حال حاضر به خواجهوند مشهور هستند، نشان می دهد گویش خواجهوندا نسبت به لک های دیگر، بیشتر به دیگر گویشهای کوردی تمایل دارد و دلفانها نیز لکی را بدون تمایل به لری به کار می برند. ۱۲

در جواب سوال سوم نیز می توان گفت، تجربه ی نگارنده به عنوان کرد لک کلاردشت مازندران، نشان می دهد که به هیچ وجه اسامی لر و حتی لک برای هویت بخشی بین کردهای کلاردشت وجود نداشته است.

نسل های قبل خود را به نام کورد به نسل های بعدی معرفی و برای خودشان ، پدران و نیز فرزندان شان هویت کوردی قایل بوده اند.

کردهای لک کلاردشت طی چندسال اخیر که رفت و آمد خود به مناطق زاگرس را از سرگرفته اند و نیز به یمن فضای مجازی به اسم لک برخورداره اند و دیگر عزیزان در غرب کشور نوع گویش آن ها را تحت نام لکی به آنها معرفی کرده اند. پاسخ سوال چهارم هم آنقدر بدیهی و برهن است که نیاز به بیان ندارد ؛ شاید اگر دوستان لری که فرضیه لری تبار بودن لکی را برای لکها ساخته اند در ترکیه بودند، فرضیه ی ترکی تبار را برای لکهای آنجا می ساختند.

مسلمها مجاورت لکها با ترکها به همراه فشارها و جریانات دیگر باعث شده تا آنها گویش خود را فراموش کرده و در فرهنگ و زبان ترکی مستحیل شوند؛ موردی که اکنون در استان لرستان گریبانگیر عزیزان لک شده و بیشتر از هر جای دیگر زمینه ی استحاله فرهنگی زبانی لک های ساکن آن استان را در لری و در دراز مدت در فارسی به وجود آورده است.

مطمئنا همین نگرانی ها باعث شده تا عده ای از دوستان لک ساکن استان لرستان در یک جریان هویت خواهی بخواهند تا گویش لکی را به استقلال زبانی رسانده و به عنوان یک زبان مستقل ثبت نمایند چرا که آنها دغدغه ی لک های استان لرستان را دارند و از بررسی و پژوهش درباره ی تمام لکها و فرهنگ و زبان شان غافل مانده اند.

در مجموع آنچه طرح گردید، نگارنده فرضیه ی لری تبار بودن لکی را رد کرده و به نقد نویسندگانی می پردازد که به استقلال لکی، به عنوان یک زبان باور دارند. با مطالعه و بررسی آثار این دست از نویسندگان مشخص می شود که قیاس و معیارشان زبان فارسی است و به هیچ عنوان دستور یا واژگان لکی را با دیگر گویشهای کوردی مقایسه نمی کنند حاضرند تمام اشتراکات لکی با زبانهای باستانی و منسوخ را بر شمارند، اما کوچک ترین اشاره حتی اشاره ای تیتروار و گذرا به اشتراکات لکی با دیگر گویشهای کوردی نکنند.

در این رابطه مقالهایی از کتب این نویسندگان ذکر می گردد ۱۳.

« گذشته ساده (مطلق) ۱۴ »

جمع

مفرد

شخص	گوبش لکی	شناسه	برابر فارسی	شخص	گوبش لکی	شناسه	برابر فارسی
اول شخص	وتم (Vetem)	em	گفتم	اول شخص	وتمو (Vetmo)	mo	گفتیم
دوم شخص	وتت (Vetet)	et	گفتی	دوم شخص	وتتو (Vet tö)	to	گفتید
سوم شخص	وت (Vete)	e	گفت	سوم شخص	وتون (Veton)	on	گفتند

لازم به ذکر است که گوبش لکی خود شامل لهجه های متفاوت می باشد و نمودار فوق برای تمام لهجه ها مصداق ندارد.

در این قسمت جدول تطبیقی برای صرف گذشته ی ساده ی مصدر « وتن » به گوبش لک های کلاردشت و همینطور سورانی از نظر خواننده می گذرد:

شخص	لکی کلاردشت			سورانی		
	خط کردی	خط فارسی	آوانگار	خط کردی	خط فارسی	آوانگار
مفرد اول	قتم	وتم	Vetem	ووتم	وتم	wotem
دوم	قنیت	وتیت	Vetit	ووتت	وتت	Wotet
	قنین	وتین	Vetin			
سوم	قت	وت	Vet	ووتی	وتی	Woti
جمع اول	قتمین	وتمین	Vetemin	ووتمان	وتمان	Wotemân
دوم	قنیتان	وتیتان	Vetitân	ووتتان	وتتان	Wotetân
	قنینان	وتینان	Vetinân			
سوم	قن	وتن	Veten	ووتیان	وتیان	Woteyân

« در زیر صفت مفعولی برخی از مهمترین فعل های متعدی که از آن ها فعل

مجهول ساخته می شود ذکر می شود. ۱۵

صفت مفعولی لکی	برابر فارسی	صفت مفعولی لکی	برابر فارسی
سزیا sezyâ	سوخته شد	چمیا čamyâ	خمیده شد
گیریا giryâ	گرفته شد	حوریا ۱۶ hwo yâ	خورده شد
دریا deryâ	پاره شد	شیویا ševyâ	به هم خورده شد
کشیا košyâ	کشته شد	بریا beryâ	بریده شد

در اینجا جدول تطبیقی صفات مفعولی مذکور بین دو گویش لکی و سورانی از نظر خوانندگان می‌گذرد:

آوانگار	صفت مفعولی سورانی	صفت مفعولی لکی		
		آوانگار	خط کردی	خط فارسی
sutâw	سوتوآو	Sezyâ	سزیا	سزیا
girâw	گیرآو	Giryâ	گیریا	گیریا
deřâw	دراو	Deryâ	دریا	دریا
kožrâw	کوژراو	Košyâ	کوشیا	کشیا
čamâw	چهماو	Čamyâ	چه میا	چمیا
xorâw	خوراو	Horyâ	هوریا	حوریا
šewâw	شئیواو	Šewyâ	شئیویا	شیویا
beřâw	بیرآو	Beryâ	بریا	بریا



مثال دیگر را از بخش ابدال صامت ها آورده، آنگاه در جدول تطبیقی دیگری با گویش سورانی مقایسه می کنیم. ۱۷.

» /z/ به /ž/ : ۱۸

گویش لکی	فارسی معیار
روژ /ruž/	روز /ruz/
ژنگ /žang/	زنگ /zang/
ژیر ۲۰ /žer/	زیر /zir/
لیژ /líž/	لیز /liz/
روژی /ružé/	روزه ۱۹ /ruza/
ژن /žan/	زن /zan/
اژ /až/	از /az/
ژار /žâr/	زار /zâr/

در اینجا جدول تطبیقی واژگان لکی فوق با گویش سورانی را ، برای قیاس اشتراکات، پیش روی خواننده می گذاریم.

گویش سورانی		گویش لکی		
آوانگار	خط کردی	آوانگار	خط کردی	خط فارسی
řōž	رۆژ	řuž	ړووژ	روژ
žang	ژه نگ	žang	ژه نگ	ژنگ
žer	ژیر	žer	ژیر	ژیر

Xez _ lěž	خز _ لیژ	Liž	لیژ	لیژ
řōži _ řōžu	رؤژی _ رؤژوو	řužē	رؤوژی	رؤژ
žen	ژن	Žan	ژن	ژن
La _ až	له _ ئە ژ	Až	ئە ژ	اژ
žâr	ژار	Žâr	ژار	ژار

لازم به توضیح است که برای واژه ی لکی « لیژ » به معنای « لیز » دو واژه ی سۆرانی تطبیق داده شده که واژه ی « خز » دقیقاً مترادف آن بوده ، واژه ی « لیژ » نیز به معنای سرازیری می باشد. ۲۱

همینطور در مورد « ئە ژ » به معنای « از » باید گفت که ، گرچه در گویش سۆرانی استفاده از « له » مرسوم است ( « ئە ژ » در دیگر گویشهای کوردی غیراز لکی نیز- استفاده میشود) اما استاد ماجد مردوخ روحانی در فرهنگ فارسی-کردی خود چند حرف « له ، جه ، ژ ، ئە ژ ، ژئ » را مترادف « از » در فارسی قرار داده است. ۲۲

جدول تطبیقی فوق اشتراکات فراوان گویش لکی با سۆرانی را آشکار می سازد که مطمئناً مقایسه و انطباق آن با دیگر گویش های زبان کوردی نیز ما را به همین نتیجه خواهند رساند.

بدین منظور مصدر «اقتادن» فارسی را در گویشهای مختلف کوردی و در ماضی ساده صرف می کنیم.

گویش ←		کرمانشانی		هورامی		سۆرانی		کورمانجی شمال		لکی کلاردشت	
شخص ↓		خط کردی	آوانگار	خط کردی	آوانگار	خط کردی	آوانگار	خط کردی	آوانگار	خط کردی	آوانگار
مفرد	اول	که فتم	kaftem	کوتا	Kõtâ	که وتم	kawtem	که تم	katen	که تم	katem
	دوم	که فتی	kafti	کوتی	Kōti	که وتی	Kawti-t	که تی	kati	که تیت که تین	Katit katin
	سوم	که فت	kaft	کوت (منکر) کوتی (مونث)	kõt  kõtê	که وت	Kawt	که ت	kat	که ت	kat
جمع	اول	که فتمیم که فتیمین	Kaftim kaftimen	کوتیمی	Kōtimi	که وتیمین	Kawtin	که تن	katen	که تمین	katemin
	دوم	که فتن که فتیدن	Kaften kaftiden	کوتیدی	Kōtidi	که وتن	Kawten	که تن	katen	که تیتان که تینان	Katitân katinân
	سوم	که فتنن	kaften	کوتی	Kōti	که وتن	kawten	که تن	katen	که تن	katen

در توضیح جدول تطبیقی که از نظر گذشت می‌توان به چند مورد اشاره نمود:  
 - برای دوم شخص مفرد و جمع گویش لکی کلاردشت، هر کدام دو مورد ذکر شده که اولی مختص لهجه‌های غیر دلفان و دومی مختص لهجه‌ی دلفان لک‌های ساکن کلاردشت می‌باشد.

- صرف فعل در گذشته‌ی ساده‌ی گویش هورامی و برای سوم شخص مفرد، به دو شکل مجزای مذکر و مؤنث صرف می‌شود.

- برای گویشهای جنوبی کوردی، تحت نام «کرماشانی» نیز مانند لکی کلاردشت به دو لهجه اشاره شده تا علاوه بر اشتراکات و افتراقات گویشها، به لهجه‌های زیر مجموعه‌ی گویشها نیز اشاره‌ی کوتاهی نمائیم؛ باشد تا بحث پیوستار گویشی زبان کوردی به ملموس‌ترین شیوه تشریح گردد.

۴- اشتراکات لکی از طرفی باگورانی (هورامی) و از طرفی با دیگر گویشهای کوردی جنوبی، اکثراً و عموماً مورد توجه است؛ واژگان مشترک لکی و هورامی و خصوصیت دستوری ارگاتیو در هر دو گویش کهن، آنها را به هم نزدیک ساخته، همینطور مجاورت لکها با دیگر گویشوران جنوبی منجر به اشتراکات فراوان واژگانی آنها گردیده است.

در جداول تطبیقی که از نظر گذشت نیز شباهتهای لکی و سورانی چشمگیر بود؛ اما شاید در این بین، اشتراکات لکی با کرمانجی شمال کمتر مورد توجه و بررسی قرار گرفته باشد که البته در جدول قبل نمونه وار بدان اشاره شد.

لازم به یادآوری است، لکی مشترکات فراوانی با کرمانجی شمال دارد که با توجه به بعد مسافت و مدنظر قرار دادن جغرافیای سرزمینهای کوردنشین این شباهت عجیب می‌نماید. ۲۳

شاید نظریه‌ی برخی از پژوهشگران مبنی بر جدایی لکها از خاستگاه اولیه‌شان در مجاورت کرمانجهای شمال و مهاجرت آنها به جنوب سرزمین‌های کورد نشین، ناشی از همین اشتراکات گویشی جالب توجه باشد. ۲۴

در ادامه، هم چنان به نقد مثالهایی منتشر شده‌ی توسط نویسندگان معتقد به زبان بودن لکی می‌پردازیم.

\_ در باب «ارگاتیو بودن» لکی و اشتراک اساسی‌اش با دیگر گویشهای کوردی می‌توان به مورد زیر اشاره نمود:

معادل‌های لکی	« جملات فارسی
م اِشْتِیامِ کِرِد.	من اشتباه کردم
م نونِهه تْنِم حَارِد.	من غذایت را خوردم
تو قِصَت کِرِد.» ۲۵	تو حرف زدی

جالب توجه است که این نویسندگان، هیچگاه درباره‌ی سیستم ارگاتیو شرح و بسط آنچنانی نمیدهند و بسیار گذرا حتی از تعریف آن می‌گذرند و به هیچ شیوه هم اشاره‌ای به این اشتراک اساس لکی و سایر گویشهای کوردی نمی‌نمایند.

در اینجا هم چنین توضیح مختصری آمده:

«در زبان لکی شناسه‌ها یا ضمایر متصل به جای پیوستن به جزء فعلی به جزء

ماقبلش می‌پیوندند.» ۲۶

در پاورقی نیز آمده: «به قول دستورنویسان جدید شناسه به جزء غیر صرفی می‌پیوندند.» ۲۷ این اغماض و چشم پوشی آگاهانه، آن هم درباره چنین ساختار دستوری مهم و تاثیرگذاری در زنجیره گویشهای کوردی که خود بحث‌های مفصلی را می‌طلبد، جای ابهام و پرسش است.

- در باب مقایسه‌ی گویش لکی با زبانهای باستانی منسوخ و عدم قیاس آن با گویشهای کوردی رایج و هم جوار که در کتب این دست از نویسندگان به وفور دیده می‌شود، جدول زیر نمونه وار از نظر می‌گذرد. ۲۸

لکی	فارسی	میخی
ایره (eiræh)	اینجا	ایدا (eide)
دُرو (doru)	دُروغ	دَرَوکا (dærvæka)
اوره (uræh)	آنجا	اوا æva

سؤال نگارنده هم چنان بر این قرار است که: اگر در امتداد این جدول، ستون یا ستونهایی برای گویشهای کوردی و مقایسه‌ی آن‌ها با لکی پیش‌بینی شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ اصرار این عزیزان برای گریز از این قیاس چه دلیلی دارد؟

سورانی		لکی			فارسی
آوانگار	خط کردی	آوانگار	خط کردی	خط فارسی	خط فارسی
ʔēra	ئیره	ʔira	ئیره	ایره	اینجا
derō	درو	doru	دوروو	درو	دروغ
lawē lawra	لهوئ لهوره	ʔura	ئووره	اوره	آنجا

— در باب نشان دادن هم ریشگی لکی با سایر زبانها و همچنان گریز از قیاس با گویشهای کوردی ۲۹

فارسی	انگلیسی	لاتین	سانسکریت	لکی	فرانسه
پدر	فادر (فَدِر)	پتر	پتیری	---	---
سیتاد	استود	است	است	اس	---
لب	لیپ	---	---	لو	لور
دره	---	---	---	دره	درنش

در نقد جدول فوق باید گفت: در اینجا هم جای ستون کوردی مانند تمام موارد دیگر در جدول تطبیقی نویسندگانی که لکی، فارسی و کوردی را زبانهای مستقل از هم می‌دانند، خالی است.

### سؤال نگارنده در این باره:

زبان کوردی که مانند زبان فارسی در اشتراک فرهنگی و زبانی و جغرافیایی با دوستان لک زبان! است، چطور از زبانهای دیگری مانند انگلیسی و لاتین، سانسکریت و فرانسه غیر قابل قیاس‌تر می‌نماید؟

— در باب معرفی شاعران لک از طرف نویسندگان لک زبان! و طرح چند سؤال از جانب نگارنده:

### معرفی چند شاعر لک زبان

اگر به شعر و نوشته‌های بعضی از بزرگان شاعر و ادیب لک زبان نیم نگاهی داشته باشیم، به بزرگانی همچون خان الماس و ملا پریشان (مولوی و حافظ) و ترکه میر (عطار)، نوشاد و ملامنوچهر (خاقانی و نظامی) و شیخ امیدعلی دکامی (خواجه عبدالله انصاری و شیخ جنید) و هزاران مرد بزرگ دیگر بر می‌خوریم که هر کدام دریایی از تفکر، عرفان، شور و شیدایی و عشق بوده‌اند و پاسداران راستین زبان و ادب لک می‌باشند. « ۳۰

س - چرا مقابل نام هر یک از اساطیر ادب کوردی نام شاعری فارس زبان آمده؟  
و چه لزومی به مقایسه‌ی این شاعران بزرگ با شاعران پارسی گو بوده است؟  
ج - کما فی السابق جریان فارس زدگی طرفداران استقلال زبانی لکی به ذهن متبادر می‌شود؛ ظاهراً برای ایشان همیشه فارسی معیار و برتر از زبان لکی! خودشان است.

س - آیا این شاعران لک زبان! به زبان لکی شعر سروده‌اند؟  
ج - این شاعران در قالب گورانی که ادب کلاسیک کوردی را تشکیل می‌دهد، شعر سروده‌اند؛ گر چه گویش محاوره‌ای خودشان لکی بوده است .

س - آیا این شاعران لک خود را مستقل از کورد معرفی کرده‌اند؟  
ج - به این سوال در دو گزینه می‌توان پاسخ داد:  
الف) سرودن شعر در قالب ادبیات کلاسیک کوردی خود نشان دهنده‌ی پیوستگی ادبی لکی به عنوان زیر مجموعه در مجموعه‌ی کوردی است؛ گر چه دوستان لک زبان! به دلایل روانشناسانه و جامعه شناسانه از هر زیر مجموعه بودن می‌گریزند، اما تاریخ ادبیات کوردی این را اثبات می‌کند.

ب) این شاعران با صراحت در اشعارشان خود را کورد معرفی کرده‌اند:  
 تورکه‌میر نه تورک ، نه عه‌ره‌و له‌فزم  
 کوردی کهم سه‌واد ، حافظه‌له‌جه‌فزم  
 «ترک امیر»

تورکان ژه سه‌رین کوردان نه دامان  
 نه‌ر پای سه‌هه‌ن کوی سان غولامان  
 فه‌ی هه‌نگامه ته‌نگ جوش به‌لاشو  
 قه‌وم شا خوه‌شین نازاده به‌رشو  
 « خان الماس »

نه سلمه‌ن ژه کورد، نه سلمه‌ن ژه کورد  
 بابم کورده وه ن، نه سلمه‌ن ژه کورد  
 «شاه خوشین»

هه ر چهن ماوردم ده لیل ژه قورئان  
 ماوات یالاندر کورد یخدر ئیمان  
 « ملاپریشان »

از طرفی محمد تقی مومیوند در شعر سوگنامه ترک امیر (نجف) آزاد بخت چنین می‌سراید:

فهردش نه نه‌و به نه‌هل فارس چاو بی  
 له نه‌کراده وه نه‌بیاتش باو بی

«رضا حسنونند» در مقدمه‌ی کتاب «واژه نامه مختصر زبان لکی» برای اثبات استقلال زبان لکی چنین می‌نویسد:



« ترکی: گه گداخ

فارسی: بیا برویم

لری: بیا روئیم

لکی: بوری بچیم

با دقت در جملات چهارگانه بالا در می‌یابیم از آنجا که زبان دارای حیطه جغرافیایی استوفه‌های خاص خود است و به علت وجود واژگان مختلف و مختص خود برای دیگر افرادی که با زبان‌های خاص خود تکلم می‌کنند قابل فهم نیست، دریافته می‌شود که ترکی زبان است و واژه‌های خاص خود را دارد. زبان فارسی نیز هم چنین، اما در مورد جمله لری فوق، از آنجا که لهجه سایه کم رنگ زبان معیار و رسمی است، در این جمله تنها تفاوت آن است که حرف باء برویم حذف شده و دیگر هیچ، و در مورد جمله لکی واژه‌ها منحصرند و جز لک‌ها کسی آن را در نمی‌یابد و بر این اساس زبان بودن لکی بیشتر رنگ و بو دارد تا لهجه بودنش. « ۳۱

شایان توجه است که نویسنده جمله‌ی لکی مذکور را با دیگر گویشهای کوردی مقایسه نکرده تا اشتراکات لکی با کوردی آشکار گردد؛ مبادا که لکی در زنجیره گویشهای کوردی جای بگیرد.

باید گفت: « بووری ، بووره ، بو ، وهره » همگی به معنای «بیا» در کوردی و از یک خانواده هستند.

« بچیم» نیز از مصدر « چیین » به معنای «رفتن» در لکی است که با بسیاری از گویشهای دیگر کوردی در اشتراک می‌باشد.

### نتیجه:

از بررسی فرضیات متعدد در باب گویش لکی و همینطور با توجه به تعریف زبان کوردی به عنوان یک زنجیره و پیوستار گویشی، نیز نظریه‌ی گستردگی زمانی زبان کوردی، هم چنین بررسی لکی در بستر جغرافیایی و رد فرضیه‌ی لری تبار، نقد نمونه‌هایی از کتب نویسندگان معتقد به استقلال زبانی لکی و رد آنها به این نتیجه می‌رسیم که «لکی» با توجه به اشتراکات واژگانی و دستوری از زنجیره گویشهای زبان کوردی است.

## پیوست‌ها

### پیوست ۱

#### آوانگاری گویش لکی<sup>۳۲</sup>

الف - صامت‌ها (همخوان‌ها): همخوان‌ها بر حسب جایگاه تولیدشان که از گلو تا لب است نشان داده می‌شود:

ب / b: / بن / ben

پ / p: / اسپ / asp

م / m: / مرخ / merx

و / v: / وار / vârr

ف / f: / لف / laf

ت، ط / t: / توک / tok / طناف / tenâf

د / d: / داخ / dâx

ن / n: / نخد / naxd

ل / l: / لف / lef

ل / l: / لم / lîm /

ر / r: / رش / raš

س، ص، ث / s: / رسن / rasan / نسم / nesm / ثفت / saft

ز، ض، ظ، ذ / z: / زخال / zoxâl / ضرب / zarb / ظور / sowr / ذات / zât

ش / š: / شودر / šodar

ژ / ž: / قژ / qož

چ / č: / کچی / keči

ج / j: / مرج / Marj

ی /y/ : یال /yâl / زیم /zaym / چای /čay

ک /k : کلما /kalmâ

گ /g : گژک /gežek

خ /x : مخل /maxal

غ، ق /q : ساق /sâq / نقو /neqow

ع/ع/؟ : انار /enâr? / عشق /esq?

ب- واکه‌ها:

۱- واکه‌های ساده

ی، ید /i/ : شیک /šik / میمی /mimi

ه /e/ : سر /serr

و /o/ : گش /goš / صو /so

ه /a/ : شک /šak / شمه /šama

آ، ا /â/ : آزا /âzâ / پاسا /pâsâ

دُ /é/ : سی /sé/ / سئر /sér

۲- واکه‌های مرکب:

او /ow/ : رو /row

ای /ay/ : زیل /zayl

ای /ey/ : بیل /beyl

ای /oy/ : ژویی /žoyi

## پیوست ۲

### آواشناسی زبان کردی ۳۳

جایگاه در واژه			نشانه آوانگاری	تصویر خط کردی همخوانها	شماره
آخر	وسط	اول			
-	-	+	ʔ	ء	۱
+	+	+	B	ب	۲
+	+	+	P	پ	۳
+	+	+	t	ت	۴
+	+	+	J	ج	۵
+	+	+	Ĉ	چ	۶
+	+	+	ħ	ح	۷
+	+	+	X	خ	۸
+	+	+	D	د	۹
-	+	-	R	ر	۱۰
+	+	+	Ṛ	ر	۱۱
+	+	+	Z	ز	۱۲
+	+	+	Ž	ژ	۱۳
+	+	+	S	س	۱۴
+	+	+	Š	ش	۱۵
+	+	+	ʔ	ع	۱۶
+	+	+	Γ	غ	۱۷
+	+	+	F	ف	۱۸
+	+	+	V	ف	۱۹
+	+	+	Q	ق	۲۰
+	+	+	K	ک	۲۱
+	+	+	G	گ	۲۲
+	+	+	L	ل	۲۳
+	+	-	l̥	ل	۲۴
+	+	+	M	م	۲۵
+	+	+	N	ن	۲۶
+	+	+	W	و	۲۷
+	+	+	H	ه	۲۸
-	+	+	Y	ی	۲۹

## ب- واکه‌ها (مصوتها)

جایگاه در واژه			نشانه آوانگاری	تصویر کردی واکه‌ها	شماره
آخر	وسط	اول			
+	+	-	I	ی، یب	۱
+	+	-	Ē	ئ،	۲
+	+	-	Ā	ا	۳
+	+	-	Ō	ۆ	۴
+	+	-	U	وو	۵
+	+	-	A	ه، هه = (ـَ)	۶
-	+	-	O	و = (ـُ)	۷
-	+	-	E	ϕ = (ـِ)	۸

## پی نوشت:

- ۱- کاکاوند، مقاله «درآمدی بر شناخت و بررسی زبان کردی لکی در اقلیم لک ها، بشر تمدنی ژرف و کهن.
- ۲- Oxford Reference Wilbert Heeringa/ Dialect areas and dialect continua-۲
- ۳- نظریه‌ای درباره‌ی رابطه‌ی گویش‌های زبان کردی با تاکید بر گستردگی زمانی از دکتر رهبر اشنویی محمودزاده.
- ۴- همان
- ۵- آزاد پور، ۱۳۹۲، ۱۳-۱۲
- ۶- لازم به ذکر است، هورامی نیز دارای ویژگی ارگاتیو می‌باشد. درضمن با اینکه خصوصیت ارگاتیو در دستور کلی از ویژگی‌های اصلی این گویش است، اما متأسفانه در بین اقوام لکی که از خاستگاه خود به دلیل مهاجرت‌های ایلی جدا افتاده و در مجاورت غیر کردزبانان زیسته‌اند، از بین رفته و بسیار کم رنگ شده است؛ از جمله کردهای لک کلاردشت
- ۷- آزادپور، ۱۳۹۲، ۱۵-۱۳
- ۸- منظور «استان لرستان» در تقسیمات کشوری می‌باشد و نه الزاماً مناطق لرنشین .
- ۹- سجادی، ۱۳۸۹، ۷۷.
- ۱۰- کاکاوند، همان مقاله
- ۱۱- به استناد مصاحبه با پژوهشگران میدانی که از مناطق لک نشین کردستان عراق بازدید کرده‌اند.
- ۱۲- پژوهشهای میدانی و تطبیقی نگارنده
- ۱۳- در این مثالها کلمات لکی با رسم الخط فارسی و آوانگار پیشنهادی نویسنده برای گویش لکی نوشته شده که در نقل قول مستقیم عیناً ذکر می‌گردد.
- ترجیح نگارنده براین قرار بوده که از همان آوانگار برای جداول تطبیقی خود استفاده نماید، تا قابلیت تطبیق برای خواننده گرامی فراهم شود؛ اما از آنجا که آوانگار لکی مذکور قابلیت کافی برای آوانویسی گویشهای دیگر کوردی را ندارد، لذا نگارنده از آوانگار دکتر رخزادی که مانند دیگر آوانگارهای کردی معتبر، قابلیت آوانویسی اکثر گویشهای زبان کوردی را داراست، استفاده نموده که به پیوست ضمیمه می‌گردد.
- ۱۴- آزادپور، ۱۳۹۲، ۱۰۱

- ۱۵- همان، ۱۱۰
- ۱۶- آوانگاری «حوریا» به شکل «hwoyā» منطقی به نظر نمی‌رسد؛ احتمالاً اشتباه تایپی رخ داده است.
- ۱۷- تطبیق با گویش سورانی تنها به خاطر در دسترس بودن منابع معتبر این گویش می‌باشد و علت دیگری ندارد.
- ۱۸- آزادپور، ۱۳۹۲، ۴۵
- ۱۹- به نظر می‌رسد در آوانگاری اشتباهی رخ داده است.
- ۲۰- «ژیر» به صورت /žer/ با آوانگار پیشنهادی نویسنده قابل تطبیق نمی‌باشد. طبق این آوانگار «ژیر» به یکی از دو صورت «žir» یا «žér» باید آوانویسی شود.
- ۲۱- شرفکندی (هه ژار)، ۱۳۹۲، ۷۸۱
- ۲۲- مردوخ روحانی، ۱۳۹۳، ۵۰
- ۲۳- کاکاوند، همان مقاله
- ۲۴- در فرهنگ‌های «دیلیم دلیراوی» و «دهخدا» به این موضوع اشاره شده؛ همچنین «کریستین سن» در کتاب «ایران در دوره‌ی ساسانیان» و «حمد الله مستوفی» در کتاب «تاریخ گزیده» به مهاجرت لک‌ها از سوریه کنونی به مناطق لکستان امروزی پرداخته‌اند.
- ۲۵- حسنونند، ۱۳۹۰، ۴۶
- ۲۶- همانجا
- ۲۷- همانجا
- ۲۸- کیانی کولیوند، ۱۳۹۰، ۱۲
- ۲۹- همان، ۱۸
- ۳۰- همان، ۲۵
- ۳۱- حسنونند، ۱۳۹۰، ۱۹-۲۰
- ۳۲- آزادپور، ۱۳۹۲، ۲۰۸-۲۰۷
- ۳۳- رخزادی، ۱۳۹۰، ۴۷-۴۸

### منابع:

- ۱- آزادپور، رضا، گویش لکی، آواشناسی، دستور، واژگان، نگاران نور، ۱۳۹۲
- ۲- حسنونند، رضا، واژه نامه مختصر زبان لکی، سیفا، ۱۳۹۰
- ۳- رخزادی، علی، آواشناسی و دستور زبان کردی، کردستان، دوم، ۱۳۹۰
- ۴- سجادی، علاء الدین، میژودی ئه ده بی کوردی، کردستان، ۱۳۸۹
- ۵- شرفکندی (هه ژار)، عبدالرحمن، فرهنگ کردی- فارسی، سروش، نهم، ۱۳۹۲
- ۶- کاکاوند، محمد، درآمدی بر شناخت و بررسی زبان کردی لکی در اقلیم لک‌ها، بستر تمدنی ژرف و کهن
- ۷- کیانی کولیوند، کریم، فرهنگ کیان (فرهنگ و واژه نامه‌ی لکی)، سیفا، ۱۳۹۰
- ۸- مردوخ روحانی، محمد ماجد، فرهنگ فارسی- کردی، دانشگاه کردستان، دوم، ۱۳۹۳
- ۹- [www.oxfordreference.com](http://www.oxfordreference.com)

---

# منظومه حماسی گورانی «بهمن و فرامرز» در يك نگاه

---

■ سکینه آزادی- علی گراوند

## چکیده

میرزا الماس‌خان کندوله‌ای (ت ۱۱۱۸ - م ۱۱۹۰-۱۲۰۰)، شاعر حماسه سرای کرد، پس از گذراندن دوران نظامی‌گری در سپاه نادرشاه و تبعید به منطقه کندوله، به نظم داستان‌های حماسی و غنایی با گویش کردی گورانی پرداخت یکی از این داستان‌ها، «بهمن و فرامرز» است که حماسه‌ای منظوم با زبانی ساده در قالب مثنوی است. ناظم داستان، ظاهراً این اثر را به تقلید از بهم‌نامه «ایران‌شاه بن ابی‌الخیر» پدید آورده است.

این مقاله با هدف معرفی منظومه حماسی «بهمن و فرامرز» سروده الماس‌خان کندوله‌ای کرمانشاهی، به عنوان یکی از جلوه‌های فرهنگ بومی و یکی از پشتوانه‌های فرهنگ ملی، ویژگی‌های داستانی این منظومه را در مقوله ساختاری و محتوایی بررسی کرده است. در بخش ساختار «شکل و قالب، زبان، موسیقی، تخیل، منطق، زاویه دید، لحن، شخصیت‌پردازی و گفتگو» و در بخش عناصر محتوا «دیبچه منظومه، سخن‌گفتن با پروردگار، اشاره به روز رستاخیز، حکیمانه‌ها، سوگند، زمین‌بوسی، توصیف، فریب و نیرنگ، نامه‌نگاری، زمان، تقدیر، آلات موسیقی جنگ، انتقام و کین‌خواهی، عشق، توفیق خداوندی در کارها، عامیانه‌ها» بررسی شده است. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که ویژگی‌های یک داستان حماسی بر پایه ساختار و محتوا بر این داستان حاکم است و در ردیف داستان‌های حماسی بومی و محلی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: الماس‌خان کندوله‌ای، بهم‌ن و فرامرز، تحلیل ساختار و محتوا، زبان کردی گورانی.

## ۱. مقدمه

از دیر باز تاکنون ایران، جولانگاه شاعران، اندیشمندان و بزرگانی بوده است که با قلم توانای خویش آنچه را که بر مردمان این سرزمین گذشته، به نظم و نثر مکتوب ساخته‌اند. آنان گاه به بیان اندیشه‌های صوفیانه و عارفانه پرداخته و گاه به ذکر دلاوری‌ها و رشادت‌های این مردمان همت گماشته‌اند و به خلق آثاری ماندگار در پهنه ادب و فرهنگ دست یازیده‌اند که هریک دنیایی از هنر این مردم را در خویش جای داده است. در این میان شاعران کردزبان نیز در انتقال اندیشه‌ها و فرهنگ مردمان این دیار سهمی بسزا داشته‌اند. ادبیات حماسی و شاهنامه‌های کردی جزئی از میراث گذشتگان ماست که در گستره پهنآوری از جغرافیای ایران زمین در میان مردمان، زبان به زبان ساری و جاری گشته است. شاهنامه کردی، آینه تمام‌نمای



زندگی و تلاش مردمانی است که روزگاری دراز در این سرزمین زیسته و اندیشه و افکارشان سینه به سینه و زبان به زبان نقل گردیده و اکنون با شکوهی وصف‌ناپذیر با انبوهی از عقاید و سنن و رسوم پیشینیان به ما رسیده است.

امروزه سخن گفتن از لزوم گردآوری ادبیات بومی و منطقه‌ای و پیشگیری از تباهی این شاخه بزرگ درخت تناور فرهنگ و هنر مردم کرد، نگاهی قوم‌گرایانه نیست؛ بلکه یک ضرورت فرهنگی ملی و مردمی است. نگارنده این نوشتار نیز با هدف نگهداری و حفظ منظومه حماسی «بهمن و فرامرز» سروده‌ی الماس‌خان کندوله‌ای کرمانشاهی، به عنوان یکی از پشتوانه‌های فرهنگ ملی، با گردآوری چهار نسخه از آن به تصحیح انتقادی این اثر همت گماشت و اکنون با هدف معرفی این اثر زیبا به دوستداران علم و معرفت بر محور بررسی ساختاری و محتوایی و با هدف دستیابی به مختصات و ویژگی‌های شعری این شاعر توانا، به نگارش این مقاله دست یازید. همچنین این پژوهش می‌تواند نشان دهد که معرفی اینگونه آثار می‌تواند راهگشای تحقیقات جدید ادبی، بخصوص در مورد شاهنامه کردی باشد و بر غنای فرهنگ این خطه بیفزاید.

## ۲. شرح حال شاعر

الماس‌خان در سال ۱۱۱۸ هجری قمری در روستای بزرگ کندوله از توابع کرمانشاه دیده به جهان گشود (بوره‌که‌یی، ۱۳۶۷: ۲۸). گاهی او را الماس‌خان کندوله‌ای و گاهی میرزاالماس‌خان و در بعضی نوشته‌ها و روایات سرهنگ الماس‌خان کردستانی می‌گویند. این سه عنوان در مورد او صدق می‌کند و اینکه می‌گویند الماس‌خان کردستانی به این معنی است که او اصلاً کردستانی و در ابتدا از سرهنگان و پرچمداران سپاه والی وقت کردستان بود و در لشکر والی کردستان در جنگ‌های نادر شاه افشار با عثمانی‌ها در عراق و بغداد و سرزمین‌های مرزی کرد نشین شرکت کرده و پرچمدار بوده‌است (صالحی، ۱۳۸۰: ۱۶۱).

الماس‌خان در دوران پادشاهی نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰) وارد سپاه نادر شد و فرماندهی سپاه سنج را در جنگی که بین نادر و سپاه عثمانی در گرفت به عهده داشت و در جنگی که در صفر سال (۱۱۴۶ ه.ق) بین سپاه عثمانی به فرماندهی «توپال عثمان شاه» با نادر در گرفت بر اثر تخلف کلنل الماس‌خان تیپ سنج مجبور به عقب‌نشینی شد یا به قول سرجان ملکم باعث شکست نادر و یا طبق اظهارات میرزامهدی‌خان در کتاب جهانگشای نادری از استقرار نظم مجدد باز ماند (یزدان پناه، ۱۳۸۴: ۱۸).

نادر پس از این شکست، سرهنگ وفادار خود الماس خان را که عمری برای او خدمت کرده به طرز فجیعی مجازات نمود و به طور کلی او را از آن تاریخ به بعد مقطوع‌النسل نمود و همراه سه دخترش به منطقه ییلاقی کندوله تبعیدکرد (گجری، ۱۳۷۳: ذ). خلاصه چون الماس خان این بی‌مهری را می‌بیند صحنه جنگ و جدال را ترک می‌کند و به منطقه کندوله می‌آید و در آنجا که مکان امن و راحتی برای او می‌باشد، اقامت می‌کند شمشیر را کنار می‌گذارد و قلم به دست می‌گیرد و به شعر و شاعری می‌پردازد و به نظم حماسه‌ها سرگرم می‌شود (صالحی، ۱۳۸۰: ۱۶۴). الماس خان در نیمه دوم قرن دوازدهم یعنی حدود سال ۱۱۸۰ قمری در قید حیات بوده و احتمالاً در فاصله سال‌های ۱۱۹۰ و ۱۲۰۰ در کندوله بیلوار فوت کرده است.

**۳. عناصر ساختاری:** در ادامه، عناصر شعری و داستانی منظومه بهمن و فرامرز در ده مورد، تحت عناوین «شکل و قالب، زبان، موسیقی، تخیل، منق، زاویه دید، لحن، شخصیت‌پردازی و گفتگو» در جهت نشان دادن ارزش‌های ادبی، بررسی شده است.

**الف) شکل و قالب:** همانطور که می‌دانیم عمده‌ترین، قوی‌ترین و هنری‌ترین قالب شعری، برای بیان داستان‌های حماسی و منظومه‌های طولانی، قالب مثنوی است. الماس خان نیز داستان خود را در این قالب سروده است. داستان تقریباً بلند «بهمن و فرامرز»، به تفصیل و در ساختاری کامل و منسجم، جنگ و تقابل دائمی سپاه «بهمن» با «فرامرز و بازماندگانش» را در چارچوب داستانی زیبا ارائه می‌دهد. شاعر این داستان را همچون یک راوی با مهارت و ظرافت، به سادگی روایت می‌کند.

**ب) زبان:** یکی دیگر از ویژگی‌های این منظومه، زبان ساده و محسوس آن است. الماس خان کندوله‌ای مضامین و افکار حماسی را با استادی تمام به زبان کردی سروده است.

**ج) وزن و موسیقی:** وزن شعر کردی (برخلاف شعر فارسی که عروضی است)، به مانند اشعار فرانسوی، ایتالیایی و اسپانیایی، هجایی (عددی) است (شمیسا، ۱۳۶۶: ۱۲). منظور از هجایی آن است که به تعداد مساوی در هر دو مصراع هجا وجود داشته باشد. در این وزن، کیفیت هجا مهم نیست؛ یعنی هجای کوتاه می‌تواند در برابر هجای بلند یا کشیده قرار گیرد؛ تنها شمار آنها لحاظ می‌شود و معمولاً هر مصراع، ده هجا دارد که به دو دسته پنج تایی تقسیم می‌شوند. پس از پنج هجای نخست، یک مکث کوتاه وجود دارد؛ سپس پنج هجای بعدی، بیان می‌شود. در این وزن هجای کشیده تنها یک هجا محسوب می‌شود. الماس خان

کندوله‌ای این وزن را، هماهنگ با اندیشه خود دانسته و منظومه بهمن و فرامرز را به این وزن سروده است. توفیق شاعر در کاربرد این وزن قابل توجه و چشمگیر است.

در مورد قافیه‌پردازی این منظومه باید گفت که شاعر، کاملاً به قوانین قافیه آشنا بوده است؛ چراکه جز در مواردی اندک که قوافی مخدوش هستند، قافیه‌هایی با رعایت تمام اصول، ساخته است و به نظر می‌آید آن موارد اندک نیز به دلیل کم‌سوادی کاتبان یا تحریف به دلیل استنساخ‌های متعدد بوده است. برای دیدن نمونه‌هایی از این قوافی معیوب رجوع شود به ابیات ۲۱۸، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۹ و ...

د) **تخیل:** الماس‌خان، هرچند قصد نگارگری نداشته؛ اما با بهره‌گیری مناسب از «تخیل»، صنایع بدیعی و بیانی و فنون ادبی که البته مرهون طبع لطیف اوست، شعر خود را جذاب و دلپذیر کرده است. بسیاری از تصاویری که او به کار برده برای ملوس کردن معنی و ایضاح مطلب است. بهره جستن درست از تخیل را می‌توان از نقاط قوت شعر وی به شمار آورد. در صور خیالی بیانی از انواع صنایع تشبیهی [تشبیه بلیغ (۳۷/۲۳۲)]، تشبیه بلیغ‌اضافی (۴۲/۳۱۹)، تشبیه جمع (۳۸/۲۴۰) و ...، انواع استعاره [استعاره مصرحه (۳۹/۲۶۱)، استعاره تهکمی (۶۷/۷۴۴)، استعاره کنایی (۸۳/۱۰۳۵) و ...]، انواع مجاز [(۲۷/۷۹)، (۶۴/۶۹۷)، (۷۹/۹۵۷) و ...] و انواع کنایه [(۴۵/۳۶۸)، (۶۴/۶۹۵)، (۸۳/۱۰۲۴)، (۱۲۳/۱۷۴۹) و ...] و در صور خیالی بدیعی از آرایه‌هایی چون: مراعات نظیر (۸۱/۹۹۹)، حس‌آمیزی (۶۸/۷۶۵)، جناس تام (۱۲۰/۱۶۷۶، ۱۲۱/۱۷۱۹)، نغمه حروف (۲۷/۷۸، ۴۰/۲۸۴، ۶۰/۶۲۷)، التفات (۶۰/۶۱۹-۶۱۴)، ردالعجز الی الصدر (۸۱/۹۸۸-۹۸۷)، تکرار (۳۵/۱۹۳، ۳۹/۲۴۷، ۳۸/۲۴۷)، اغراق (۱۱۱/۱۵۲۵، ۹۰/۱۱۴۹، ۱۰۵/۱۴۲۵، ۷۵/۸۹۰) و ... بهره برده است.

ه) **منطق:** «منطق هر داستان عامل پیوند اجزای آن به یکدیگر است» (سرامی، ۱۳۸۸: ۸۹۷). در بحث از منطق حاکم بر رویدادهای این داستان می‌توان گفت منطق حاکم بر مناسبات اجزاء، واقع‌ها و خردمندان و انعطاف‌پذیر است. وقایع داستان، دقیقاً شرح شده و بی‌نیاز از تأویل است و خواننده به آسانی رویدادهایش را باور می‌کند. از دیدگاه انفعالی که از خواندن و شنیدن آن به خواننده دست می‌دهد، تراژیک و غم‌انگیز است؛ هرچند آمیزه‌ای از غنا در خود دارد.

و) **زاویه دید:** این داستان به شیوه زاویه دید سوم شخص (دانای کل) روایت شده است؛ یعنی شاعر، راوی است. گاهی زاویه دید تغییر می‌کند؛ یعنی در مواردی گفتار، از زبان قهرمانان، خطاب به یکدیگر صورت می‌گیرد (یعنی در رجزخوانی‌ها، گفت‌وگوی بین

شخصیت‌ها و ...) و آنجایی که شاعر، قصد موعظه و اندرز دارد، زاویه دید به اول شخص منتقل می‌شود.

(ز) **لحن:** «لحن» طرز برخورد نویسنده نسبت به موضوع و شخصیت‌های داستان است. در حماسه و تراژدی لحن، شکوهمند فاخر و آهنگین است (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۵۲۱). لحن بیان منظومه مورد بحث، آنجا که حماسی است، پرصلابت و فاخر می‌گردد و آنجا که به بیان عشق و دلدادگی آذربرزین و پریوش می‌پردازد، لطیف می‌گردد. آنجا که زال مویه می‌کند، سوزناک و غم‌انگیز می‌شود؛ به طور کلی می‌توان گفت که لحن در این منظومه، پویاست؛ یعنی با تغییر موضوع داستان، لحن نیز دگرگون می‌شود.

(ح) **شخصیت‌پردازی:** شخصیت‌پردازی از نکات مهم مورد بحث در این داستان حماسی است. چون این منظومه، حماسی و پهلوانی است؛ طبعا اکثر شخصیت‌های آن را پهلوانان تشکیل می‌دهند. جز در مواردی اندک که از شخصیت‌های فراطبیعی نام برده شده است؛ شخصیتی چون اژدها که در پایان منظومه، ظاهر شده و بهمن را پس از کشته شدن توسط آذربرزین، به کام خود فرو می‌برد یا ملائک که فقط در بیانی اغراق‌آمیز در میدین قتال از بسیاری کشتگان، متحیر می‌شوند، سخن به میان می‌آید. از ویژگی‌های شخصیت‌ها در این منظومه حماسی، تنوع و رنگارنگی است. به طور کلی در این منظومه بیش از ۱۰۷ شخصیت حضور دارند و تقریباً همگی شخصیت‌هایی ایستا هستند. شخصیت‌های این منظومه داستانی در دو دسته شخصیت‌های اصلی و فرعی بررسی می‌شوند.

- **شخصیت‌های اصلی:** این شخصیت‌ها در داستان، حضور همیشگی دارند که برجسته‌ترین آنها بهمن‌شاه، فرامرز، زال، بانوان (آذرگشسب و گیسایبانو)، آذربرزین، رستم تباردار هستند. اکنون در ذیل به معرفی چند تن از شخصیت‌های برجسته این منظومه پرداخته می‌شود:

**بهمن:** او پسر اسفندیار و شخصی بسیار کین‌توز است. به انتقام خون پدر، فرامرز را بردار می‌کند؛ سپس به زابلستان تاخته و زال را به اسارت می‌برد، آذربرزین را به نیرنگ اسیر می‌کند و نهایتاً در جنگی که بین او و آذربرزین رخ می‌دهد، هزیمت می‌شود و در دربند کوه بر سر دوراهی قرار می‌گیرد. پشت سرش آذربرزین و مقابلش اژدهایی می‌بیند. با خود می‌گوید اگر در کام اژدها فرو روم بهتر از این است که آذربرزین با کشتن من، انتقام خون پدرش را بگیرد. با این تصمیم خود را به دهان اژدها می‌اندازد. ناگهان در دهان اژدها، کمرگاه بهمن نمایان می‌شود. آذربرزین شمشیر را برکمرگاه او می‌زند و قبل از بلعیده شدن، او را به سزای عملش می‌رساند.

فرامرز: او فرزند رستم است. بهمن طی نامه‌ای او را به جنگ می‌خواند. او نیز با سپاهی سی‌هزار نفری به مقابله با بهمن می‌رود. سپاه بهمن آنان را محاصره کرده، راه دست‌یابی به آب و نان را بر آنها می‌بندد و از سپاه فرامرز، ده نفر زنده می‌ماند. او ده نفر را درون سنگری جای داده و خود نزد بهمن می‌رود و تقاضای نان و آب برای باقی مانده سپاهش و جو برای اسبانش می‌کند؛ اما بهمن، تقاضای او را رد می‌کند. جنگ، از سر گرفته می‌شود و آن ده نفر توسط سپاه بهمن، تیر باران و کشته می‌شوند. فرامرز در اثر گرسنگی و زخم‌های بی‌شمار به تکه‌سنگی تکیه می‌زند و نیمه‌شب جان می‌سپارد. سحرگاه، سپاه بهمن او را محاصره و جسد او را تیرباران می‌کنند؛ سپس بهمن بر جنازه او حاضر می‌شود و چند تازیانه بر فرق سرش می‌کوبد و دستور می‌دهد، تا در میدان شهر جنازه او را بر دار آویزند. جاماس وزیر، بهمن را سرزنش می‌کند و با ذکر دلآوری‌های فرامرز از او می‌خواهد تا فرامرز را از دار پایین آورد. او نیز از کار خود خجل گشته و فرامرز را غسل و کفن کرده و در دخمه‌ای شاهانه به خاک می‌سپارد.

زال: از زال در این منظومه، شخصیتی می‌بینیم که با شنیدن مرگ فرامرز، بی‌نهایت بی‌تاب شده و مویه‌ای سوزناک سر می‌دهد. در حمله بهمن به زابل، اسیر می‌شود و بهمن او را در قفس می‌گذارد و به اسارت می‌برد.

آذربرزین: پسر فرامرز است که در سن چهارده سالگی، از هندوستان برای دیدن پدر به ایران می‌آید. با اوصافی چون «قهرمان هیبت»، «نریمان آسا»، «فریدون شکوه»، «سرو آزاد» و ... توصیف می‌شود. او در حالی که از مرگ پدر بی‌خبر است، سوار بر کشتی به ساحل ایران نزدیک می‌شود. با نیرنگ بهمن به شیوه‌ای ناجوانمردانه گرفتار و در نزد زال محبوس می‌شود. بهمن او را به قلعه‌ای در مازندران تبعید می‌کند که در بین راه رستم تبار، به سپاه بهمن حمله می‌کند و او را از بند می‌رهاند. هنگامی که بهمن با دادن وعده سرداری لشکر به آذربرزین، می‌خواهد او را تطمیع کند که از خون پدر بگذرد؛ او در جواب می‌گوید: اگر خداوند یاری کند و فرشته اقبال با او یار باشد، انتقام خون پدر را خواهد گرفت. در نهایت نیز بهمن را به کین پدر می‌کشد.

بانوان: آزرگشسب و گیسیا بانو هستند که اغلب اوقات از آنها با لفظ «بانوان» نام برده می‌شود. هنگام حمله بهمن به زابل، به کشمیر می‌گریزند. سپاه بهمن به تعقیب آنها می‌پردازد. از آنجا به بابل گریخته، سپس به سوی ختن می‌روند. در نهایت گرفتار بند سپاه بهمن می‌شوند و نزد زال محبوس می‌گردند. زال در معرفی آنها به آذربرزین، آنها را عمه‌های

او معرفی می‌کند.

**رستم تپردار:** او پس از نجات آذربرزین، خود را فرزند برزو و خورشیدبانو و نبیره زال معرفی می‌کند. از آن پس نیز با آذربرزین همراه می‌شود و در تمام حوادث و نبردها یار و یاور اوست.

**جاماس وزیر:** وزیر دانا و با کمال بهمن بود. شخصیت او آنجا بیشتر نمودار می‌شود که هنگام بردار کردن فرامرز، با سرزنش کردن بهمن، او را وادار می‌کند که جسد فرامرز را از دار به پایین آورده و غسل و کفن کرده و با احترام در دخمه به خاک بسپارند. مهمترین ویژگی شخصیتی او خردمندی اوست. او همیشه نقش راهنما و مشاور بهمن را بر عهده دارد. آنجا که بهمن، زابل را به خاک و خون می‌کشد و بر جای زال بر تخت می‌نشیند؛ به او یادآور می‌شود که زال به گردن او حق زیادی دارد و او را بر تخت نشانده است، به او می‌گوید که برایش ننگ است که زال را به زندان کند.

- **شخصیت‌های فرعی:** شخصیت‌های دیگری در داستان هستند که در روند پیشبرد حوادث، نقش مؤثری دارند؛ اما چون حضور آنها کم‌رنگ، کوتاه و مقطعی است، شخصیت فرعی خوانده می‌شوند. از این شخصیت‌ها می‌توان به «مره بن نوفل»، «یزداد شاه»، «سیاه زنگی»، «پاس سپهدار» و ... اشاره کرد. این دسته از شخصیت‌ها به تعدادی در اثر متعدد گشته‌اند که در انتهای اثر صفات و ویژگی‌های آنها در ذهن خواننده شکل نمی‌گیرد. با این حال نباید از نظر دور داشت که نقطه اتکای شاعر بر شخصیت‌ها و گفت‌وگوهای آنهاست.

**ط) گفتگو:** داستان‌پرداز با عنصر گفت‌وگو در خواننده نفوذ می‌کند و عواطف او را برمی‌انگیزد. «گفت و شنودهایی که میان قهرمانان داستان‌ها جریان می‌یابد، چون ابزاری در جهت تصریح هرچه بیشتر رویدادهاست» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۶). «گفت‌وگو، اغلب بخش اعظم داستان‌ها را به خود اختصاص می‌دهد؛ حتی در داستان‌هایی که تحرک و هیجانش زیاد است» (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۴۶۵). پویایی همین گفت‌وگوهاست که داستان را زنده و پر تحرک می‌گرداند و باعث می‌شود که فضای داستان روشن‌تر شده و خواننده داستان را واقعی بپندارد.

**۴. عناصر محتوایی:** در این بخش برخی از مختصات و ویژگی‌های محتوایی این منظومه بررسی شده که از مطالعه آنها می‌توان بر حقیقت و روح اثر دست یافت. این ویژگی‌ها عبارتند از:

**الف) درون‌مایه و محتوا:** این منظومه، داستانی حماسی و رزمی است و چون دیگر آثار حماسی، از نقطه‌ای آغاز می‌شود، میانه‌ای دارد و در نقطه‌ای پایان می‌پذیرد. آغاز آن، بر تخت‌نشینی بهمن و تصمیم بر کین‌خواهی از فرامرز به انتقام خون اسفندیار، میانه و نقطه اوج آن، کشته شدن فرامرز و نقطه پایان آن، کشته شدن بهمن‌شاه توسط آذربرزین پیش از بلعیده شدن توسط اژدهاست. «کین» در این داستان به تمامی، باز ستانده می‌شود. کین اسفندیار توسط فرزندش (بهمن) و کین فرامرز توسط فرزندش (آذربرزین) ستانده می‌شود. «پاره‌ای از داستان‌ها در عین حال که به خیر و خوشی پایان می‌گیرند، در افسانه مضمونشان رویدادهای دلهره‌انگیز و شگفتی‌آفرین وقوع می‌یابد» (سرامی، ۱۳۸۸: ۹۷). با توجه به اینکه مرگ بهمن در پایان منظومه، پیامد مرگ غم‌انگیز فرامرز است و فرامرز قهرمان محبوب داستان به شمار می‌رود؛ لذا مرگ بهمن در نظر خواننده، پایانی خوش شمرده می‌شود. کردارها و موضوعات داستان، عبارتند از: کین‌خواهی، جنگ، نیرنگ، خواب و رؤیا، نیایش، آیین‌ها و مراسم (استقبال کردن، خواستگاری، اجرای مراسم عقد و ازدواج، به دخمه سپردن مردگان، سوگواری کردن، مهمانی و پذیرایی از مهمان و ...)، تقدیر، مهرورزی، دفع شر دشمنان، حتمی بودن مرگ (مرگ و پوچی)، ناپایداری کار جهان.

نحوه پرداخت موضوعات، شعر الماس‌خان را حماسه‌ای زیبا و دلپذیر و ماندنی می‌سازد. منظومه «بهمن و فرامرز» به نسبت موضوع آن و همچنین شیوه نوشتاری و استفاده از سبک داستان‌نویسی، از حجم بالایی برخوردار است و اثر در ۲۲۸۱ بیت سروده شده است. این حجم کافی به نظر رسیده و خواننده احساس نمی‌کند که حرفی ناگفته باقی مانده است.

### ب) دیباچه منظومه

شاعر، منظومه خود را با مقدمه‌ای آغاز کرده است که ذهن خواننده و مخاطب را آماده شنیدن و خواندن داستان می‌کند؛ چنانکه منظومه را به نام حی ذوالجلال، آفریننده ماه و روز و سال، خالق کل مخلوقات، جهاندار پاک، سازنده سما و چهارگوشه افلاک، آراینده عرش آسمان و نگهدارنده شاه روی سرزمین، همچنین خالق خورشید که روشنایی‌بخش زمین تا گوماهی است، آغاز می‌کند؛ سپس مجلس‌نشینان را به سلام و صلوات به حضرت پیامبر (ص) و دوازده امام (علیهم‌السلام) دعوت می‌نماید؛ آنگاه برای آنها آرزو می‌کند که مجلس گرم و پررونق و عمر زیادی داشته، دنیا به کام آنها بوده و فکر نادانی در نزد آنها باطل باشد.

پس از آن، خداوند را به حرمت حضرت مصطفی، نور صاحب ذوالفقار، کل پیغمبران و سی جزء قرآن سوگند می‌دهد که نطقش را بگشاید تا بتواند به وصف یکی از شاهان ایران، یعنی بهمن‌شاه که پادشاه ایران است، همت بگمارد و خدا را به نور جمال پاک پیغمبر سوگند می‌دهد تا تیغ زبانش را پر از جوهر کرده تا بتواند به شرح رزم فرامرز بپردازد. آنگاه در دو بیت که گویی براعت استهلال منظومه است می‌گوید که دنیا بقا ندارد و هیچ‌کس بدون غم و اندوه نمی‌تواند دنیا را سپری کند:

شہمع کافووری مه‌سووزوو وه ههم      هیچ کهس وهئی دنیا نه‌نیشته وه بی خهم  
 دنیا مه‌رده‌نه‌ن نه‌داروو به‌قا      بوچم پیتان یاران هیجا  
 (۱۹ و ۱۸ / ۲۳)

پس از آن، علت سرودن داستان را به زبان کردی، بیان کرده و می‌گوید:  
 چون مه‌شهوور نه‌وی لازم‌نا ما فه‌رز      وه له‌فز کوردی به‌یان که‌رووم عه‌رز  
 (۲۱/۲۳)

### ج) سخن گفتن با پروردگار

«نیایش از کردارهای شایع حماسه است» (سرامی، ۱۳۸۸: ۵۷). اکثر دعاها و نیایش‌هایی که در این داستان آمده‌است، مربوط به مواقعی است که پهلوانی از جنگ درمانده می‌شود و تنگنای واقعه، وی را به استغاثه و دعا به درگاه حق و استمداد از وی می‌کشاند و معمولاً این نیایش‌ها کارساز می‌افتند. در نبرد بهمن و فرامرز؛ آنجا که از سی هزار نفر سپاه فرامرز؛ فقط ده نفر باقی می‌ماند، فرامرز آه سرد می‌کشد و با پنجه‌ی پر زور بر سرش می‌کوبد:

وه‌ئەشک و ئەندووە پۆ کرد ئەو بەلآ      وه‌دەرگایێ داوهر نرکەنا و نالآ  
 کهس بی‌کەسان ویت خاس مه‌زانی      ناگاہ ژە ئەحوال دەرده‌دارانی  
 وه‌ده‌تەن غولام خالقی ئەکبەر      چۆن مه‌یوو عه‌لآج ئی دهریائی له‌شکەر ...  
 (۳۲۵ - ۳۱۶ / ۴۲)

و آنجا که فرامرز از شدت گرسنگی مدهوش می‌گردد، هنگامی که به هوش می‌آید:  
 چۆن‌نا‌ما وه‌هه‌وش ده‌ست برد وه‌حاجات      وه‌دەرگایێ داوهر کردش مناجات  
 واتش ئەئی که‌ریم وه‌بی‌پزائی‌تو      رازیم وه‌پزات هه‌رچی مه‌یوو بوو ...  
 (۶۷۰ - ۶۶۶ / ۶۳)



آنگاه که آذربرزین دستگیر شده و از نیرنگ بهمین آگاه می‌گردد به مناجات با پروردگار می‌پردازد:

چه‌یران مه‌ند ژه کار چهرخ پرووزگار  
چیش نامام وه سهر ئه‌ئی په‌روه‌ردگار  
ئه‌گهر ک بابووم نه‌یوو ژه دنیا  
که‌س ئمه‌توانوو من بکه‌ئی په‌ها  
(۱۱۱۳/۸۸ و ۱۱۱۴)

و هنگامی که زال، آذربرزین را در بند می‌بیند، با بی‌تابی آه و ناله سر می‌دهد که ای فرامرز تو کجایی که برزین تو در بند بهمین گرفتار شده و یک‌یک عزیزان از دست رفته‌اش را به خاطر می‌آورد؛ اما آذربرزین او را به مناجات با پروردگار فرا می‌خواند:

به‌رزین وات وه زال ئه‌ئی بزرگوار  
ئئ شین و شیوه‌ن مه‌یوو وه کار  
ئه‌گهر خوداوه‌ند حق ژه بالائی سهر  
ژه‌ئی به‌ند گران من به‌رچووم وه به‌ر  
موناجات بکه‌ر وه خودائی جهان  
بده‌ری فورسه‌ت به‌رچووم وه ئاسان  
په‌ناه وه ده‌رگائی خالق ئه‌کبه‌ر  
ئئتماس بکه‌ر وه ده‌رگاه داوهر  
زال زه‌ر وه سووز ده‌ست برد وه حاجات  
یا حق وه حاجه‌ت عه‌زیمی شانت  
بوو مه‌لایکان هه‌فت ئاسمانت

...

دوعاش بی قه‌بوول وه ده‌رگائی داوهر  
ئماناش ئمداد حق ژه بالائی سهر  
(۱۱۵۸-۱۱۶۷/۹۰)

#### د) اشاره به روز رستاخیز

رستاخیز و غوغا و هنگامه آن از جمله مواردی است که دستاویزی برای به تصویر کشیدن صحنه‌های هولناک نبرد شده است و بدین صورت شاعر کشاکش و گیر و دار نبرد را به آشوب و غوغای قیامت تشبیه می‌کند.

ه‌ووشیار به‌ر نه کار شوور هنگامه  
چون پرووژ مه‌حشهر یه‌ومولقیامه  
(۹۸/۲۸)

پرووز په‌ستاخیز قیامه‌ت خیزا  
مه‌لایک ژه ئه‌وج سه‌ما گوریزا  
(۲۴۵/۳۸)

ژه شهب دیجوور ژه‌و زولمات تار  
شوور قیامه‌ت وه عه‌ین بی ئزاهار  
(۲۹۳/۴۱)

خورشید بی تاریک جهان پور غوبار  
 دنیای بی وه شهو نه نجوم دایار  
 واتی ئسرافیل ژهو دهم بی عیان  
 ههئ بزهن بگير نامی سهرهنگان  
 (۲۰۵۱ و ۲۰۵۰ / ۱۳۷)

### ه) حکیمانه‌ها

یکی از بهترین قسمت‌های داستان، اشارات اخلاقی و حکیمانه‌هایی است که الماس‌خان کندوله‌ای در داستان آورده است. این حکیمانه‌ها یقیناً حاصل ذوق و فکر شاعر است و متعلق به اصل داستان نیست. او جهان را بی‌اعتبار، بی‌وفا، ناپایدار و سهمناک می‌داند و به صراحت می‌گوید که در دنیا، هیچ‌کس بدون غم و اندوه زندگی نمی‌کند:

دنیا مرده‌نهن نه داروو به‌قا  
 بواچم پیتان یاران هیجا  
 (۱۹ / ۲۳)

تونیش وینه‌ئی من ههم مه‌ویت وه خاک  
 نه داروو به‌قا دنیا ئی سه‌همناک  
 (۱۲۵۰ / ۹۶)

دنیا بئ‌وه‌فا نه داروو به‌قا  
 فکر ویت بکه‌ر مه‌لعوون گومراه  
 (۱۲۶۱ / ۹۶)

### و) سوگند

سوگند از جمله مواردی است که برای تأکید مطلبی می‌توان مشاهده کرد. گاه برای تأکید بیشتر به ذات حق قسم خورده می‌شود و گاه به بزرگان دینی و گاه به چیزهایی که در میان مردمان ارزشمند هستند. در اینجا نیز علاوه بر ذات ذوالجلال و قرآن به عنوان پذیرفته‌ترین موارد برای سوگند، به روح رستم به عنوان پهلوان ملی و مقبول در میان ایرانیان و همچنین گور سام سوگند خورده می‌شود:

قسم به بینای ذوالجلال  
 شاه وات فلاهرز نه‌وه‌ئی پوور زال  
 قه‌سه‌م وه دانای بینای زولجه‌لال  
 (۴۰۱ / ۴۷)

سوگند به قرآن  
 قه‌سه‌م وه قورئان مه‌جید نه‌کبه‌ر  
 ژه نازه‌ربه‌رزین مه‌وینی زهره‌ر  
 (۷۶۱ / ۶۸)

زال در حین مناجات با حق تعالی، برای نجات آذربرزین خداوند را به شأن عظیمش و به ملائک هفت آسمانش سوگند می‌دهد.

یا حَقّ و ه حَاجَت عَه‌زیمی شانت بوو مه‌لایکان ه هفت ناسمانت  
و ه حَقّ تَه و کِه سَه ک عَه‌زیزَه زَه لات تئ نه و پرسیده بدهره نجات  
(۹۱/۱۱۶۴ و ۱۱۶۵)

سوگند به روح رستم و گور سام  
نیسه تَه و مه‌ردَه ن تو مه‌ندی و ه عام و ه تَه‌رواح پَوستَه م هه م و ه گور سام  
هه ر چئ بده‌تَه‌ره ماوه‌رووت و ه سه ر کاری پیت که‌رووم زَه بابووت بده‌تَه‌ر  
(۳۲/۱۴۸ و ۱۴۹)

سوگند به روح پاک فرامرز  
وات و ه بانوان و ه بی خوف لهرز  
قه‌سه‌م و ه تَه‌رواح پاک فلامه‌رز  
(۱۱۰/۱۵۱۴)

### ز) زمین‌بوسی

در گذشته هنگامی که زبردستان بر شاهان و بزرگان وارد می‌شدند، به نشان احترام در برابر آنان به سجده می‌افتادند و زمین را به نشان ادب می‌بوسیدند؛ چنانکه چاپار پس از ستاندن نامه‌ای که بهمن خطاب به فرامرز نوشته است:

چه‌په‌ر ستانا بووسا پرووی زه‌مین وینه‌ئ باد شمال پراهی بی و ه قین  
(۲۹/۱۰۹)

هنگامی که فرستاده بهمن نزد فرامرز می‌آید با دیدن هیبت او بر خود لرزیده و متحیر می‌ماند:

فلامه‌رز واتش په‌ئ چه‌ه‌یرانی مهر سجده و سلام هیچ نم‌ه‌زانی  
(۳۱/۱۲۶)

هنگامی که بهمن، «پاس» را روانه می‌کند تا رستم تبرداری و آذربرزین را دست‌بسته به نزد وی بیاورد:

بووساوه زه‌مین پاس سپه‌هدار به‌همه‌ن وات و ه‌نش خودا نگه‌هدار  
(۱۰۸/۱۴۶۸)

آنجا که به امر بهمن، بانوان و مرزبان را به حضور می‌آورند:  
هه‌ر سی و ه تَه‌ده‌ی سجده‌ئ شاه بردن قاعده‌ئ تَه‌ده‌ب و ه جا ناوردن  
(۱۱۰/۱۵۱۳)

### ح) توصیف

حماسه، نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگی‌ها و افتخارات و بزرگی‌های قومی یا فردی باشد به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد (صفا، ۱۳۸۳: ۲۴). شاعر با توصیفات مناسب و بهره‌گیری از تصاویر بجا، ارتباط مناسبی میان صورت و محتوا ایجاد کرده است. او بسیار به توصیف‌گری پرداخته است؛ اگرچه توصیفات او به اندازه‌ی توصیف‌های فردوسی قوی نیستند؛ اما توصیف‌های زیبایی دارد و آنچه را که توصیف می‌کند، تجسم می‌دهد و این نشان‌دهنده‌ی قدرت شاعر در بیان مطالب است. او وقتی میادین جنگ را به تصویر می‌کشد، در پی کشتار جوانان نامی، روی دشت و صحرا از خون، لاله‌زار می‌شود، از شیخه‌ی مرکبان صاحب‌سرنگون که بر دشت و هامون می‌تازند و از لاشه‌ی جنگجویان که در دریای خون چنان کشتی شناورند؛ از اجساد که بر روی هم جمع شده و پشته ساخته‌اند؛ دریای خونی که در دشت جاری شده، راهی برای عبور اسبان نگذاشته. در پی نعره‌ی سرداران که فرمان به کشتن می‌دهند، سر کشتگان، بسان تگرگ در فصل بهاران شروع به باریدن می‌کند و ... غوغای میدان جنگ یادآور غوغای رستاخیز است؛ چنان شوری بر پاست که برادر برادر را نمی‌شناسد:

په‌ئ بزه‌ن بزه‌ن مه‌ردان نام‌دار	پرووی ده‌شت هاموون ژه خوئن لاله‌زار
هاژه‌ئی په‌یکانان زه‌هرئ‌الوود ژار	چوئن په‌رگه‌رگیس تیر ماما بوار
شه‌یحه‌ئی مه‌رکه‌بان ساحب سه‌رنگوون	خالی مه‌تازان بوو ده‌شت هاموون
نال‌ه‌ئی زام‌داران ژه زه‌خم ناسوور	لاشه چوئن کشتی ژه خوئن مه‌دا ده‌ور
لار وه بان لار سهر و پا و ده‌س	ژه هوئن را نه‌وی راه‌ئی بوو فه‌ره‌س
ژه تووز و غوبار سلسله‌ئی سپا	یک ته‌به‌ق زه‌مین نیش‌ت نه پرووی سه‌ما
قیقه‌ئی هه‌ئی بکوش سان سه‌رداران	سه‌ر بی وه ته‌گه‌رگ فه‌سل به‌هاران
نال‌ه‌ئی زام‌داران سدا‌ئی نه‌ئه‌مان	برا ژه برا نه‌گرد گومان

...

قه‌دقه‌د مه‌کردن شیران وه خه‌نجه‌ر	برا ژه برا نه‌داشتش خه‌به‌ر
بی وه په‌رستاخیز چوئن پرووز مه‌حشر	وه زه‌رب گووپال گورز گاو سه‌ر ...

(۲۶۲ - ۲۴۸ / ۳۹)

از دیگر مواضع توصیف در این منظومه، توصیف مجالس بزم و باده‌گساری است. اکثر مجالس بزمی که در این حماسه برپا می‌گردند، مجالسی هستند که یا شب پیش از جنگ برپا

می‌شوند که شاعر با تفصیل بیشتری به توصیف می‌پردازد یا مجالسی که پهلوانان در شب‌های میانی جنگ برای استراحت ترتیب می‌دهند، شاعر از این مجالس به راحتی و با توصیف‌های کوتاه گذر می‌کند. در بزمی که بهمن‌شاه به هنگام برتخت‌نشستن برپا می‌کند، شاعر، میدان توصیف را فراخ می‌یابد و چنان زیبا در این میدان می‌تازد که خواننده خود را یکی از حاضران در مجلس می‌پندارد و با رقص رقاصان که دیدگانی چون آهو دارند و با ترمه قرمز رنگ، عرق از چهره خود می‌زدایند به رقص می‌آید و با صدای انواع آلات موسیقی از قبیل «چل‌چه‌نگ»، «مووسیقار»، «چه‌فانه»، «موک‌کش»، «ساز» و ... که نازنینان شوخ و شنگ می‌نوازند، گوش خود را نوازش می‌دهد و همراه باده‌گساران حاضر در مجلس بزم، مست و از خود بیخود می‌گردد (رجوع شود به ۶۹/۲۷ - ۸۵).

### ط) فریب و نیرنگ

سپاه فرامرز، همه‌جا اصول مردی و مردانگی را رعایت می‌کنند؛ اما سپاه بهمن برای پیشبرد مقاصد خود از نیرنگ و دروغ ابایی ندارند؛ چنانکه هنگام ورود آذربرزین به ایران در حالی که کشتی حامل او به ساحل نزدیک می‌شود بهمن پس از آنکه متوجه می‌شود که وی پور فرامرز است، از ترس اینکه به خون‌خواهی پدرش از آنها انتقام بگیرد، دست به نیرنگ می‌زند و یکی از سرداران سپاهش را نزد او می‌فرستد تا وانمود کند که از طرف فرامرز به استقبال او رفته و او نیز به اشتیاق دیدار پدر با او همراه می‌شود؛ آنها نیز به شیوه‌ای ناجوانمردانه او را در بند کرده و نزد زال محبوس می‌کنند (رجوع شود به ۸۷/۱۰۹۱ - ۱۱۰۹).

### ی) نامه‌نگاری

همانطور که در شاهنامه فردوسی بین پهلوانان و قهرمانان داستان‌ها یا شاهان، نامه‌های فراوانی رد و بدل می‌شود؛ در داستان بهمن و فرامرز نیز نامه‌هایی نوشته می‌شود و از لوازم نامه‌نگاری و ارسال آن، از نامه و چپر (چاپار)، قلم و قلمدان و ... سخن به میان می‌آید. گاهی این نامه‌ها توسط وزیر و گاهی توسط منشی نوشته می‌شود. در ابتدای داستان بهمن و فرامرز در حالی که بهمن بزمی ترتیب داده و مست است در بین مستی، جاماس وزیر را به حضور خواسته و فرمان می‌دهد که نامه‌ای خطاب به فرامرز بنویسد و او را به جنگ بخواند:

ژه به‌ین مه‌ستی به‌همن وه ته‌دبیر      تله‌ب کرد ده‌دهم جاماس وه‌زیر  
واتش ئه‌ی وه‌زیر دانای نوکته‌دان      فهدرا ژه سه‌هر چه‌پهر که‌ر په‌وان

نامه بنویسه پهری سیستان  
 بدهری وه دهست نهوهی دهلیران  
 بنۆسه نامه وه لای فلامه‌رز  
 پوور پیله‌ته‌ن ژه دوشمه‌ن مه‌له‌رز

...

جاماس وه‌زیر وانا وه حوزوور  
 واتش ئنشا که‌ر نامه بوو ده‌ستور  
 وه‌زیر قه‌مه‌مدان کیشا ژه که‌مه‌ر  
 نویسا ئه‌ی پوور نه‌وه‌ی زال زه‌ر  
 (۲۷/۸۴-۹۴)

بهمن نیز هنگامی که نامه را می‌خواند، خشمگین شده و دستور می‌دهد که بی‌درنگ جواب نامه را بنویسند:

پاره کرد نامه سه‌راسه‌ر وه قار  
 وات بنۆس جواب نامه بی‌مه‌دار  
 بنۆسه به‌همه‌ن ئبن ئسفه‌ندار  
 مه‌علوومه‌ن ژه‌گیان و آت بین بی‌زار  
 (۳۱/۱۳۶ و ۱۳۷)

بعد از اینکه آذربرزین و رستم تبردار به لشکر بهمین شبیخون می‌زنند و خبر به بهمین می‌رسد؛ در حالی که ناامید می‌گردد؛ جاماس وزیر به وی پیشنهاد می‌کند که بانوان را به همراه مرزبان که در بند هستند آزاد کرده و نامه‌ای به آذربرزین نوشته و او را دعوت به صلح کند و پیشنهاد سپهسالاری سپاه را به او بدهد:

واتش وه وه‌زیر بنۆسه نامه  
 به‌یان که‌ر ته‌مام شه‌رح هنگامه  
 نویسا نامه وه هزار ئامین  
 ئوه‌ل وه ناشتی دو‌ییم وه پرووی قین  
 (۱۱۰/۱۵۱۸ و ۱۵۱۹)

### ک) زمان

همانطور که می‌دانیم، حماسه، مقید به زمان نیست و از حیث زمان محدودیت ندارد. مسئله تأمل برانگیز عمر هزار و دویست ساله زال است.

هزار و دو سهد من عومرم که‌رده‌ن  
 وه‌ی ته‌وره زولمی که‌سه‌ی نه‌که‌رده‌ن  
 (۹۰/۱۱۴۹)

همان طور که می‌بینیم زمان محدودیتی ندارد: در عرض یکی دو ساعت کارزار کردن، سپاه بزرگی تار و مار می‌شود:

یک دو ساعه‌تی کردن کارزار  
 سپای بی سهردار کردن تار و مار  
 (۱۱۲/۱۵۳۷)

آغاز روز یا طلوع خورشید که در سرآغاز حوادث دیده می‌شود؛ معمولا به صورت توصیفی مینیاتوری بیان می‌گردد. در ذیل نمونه‌ای از آنها را می‌بینیم:

ٲه و شه و چٲن وه خاو تا وه عدهٲی سه‌هر      تا خورشید ٲه برج مه‌شرق کیشا سه‌ر  
 شه‌فهق شکاوا ٲه چه‌رخ ٲه‌خ‌زه‌ر      مؤزن وانا الله اکبر  
 خورشید خاوه‌ر پرووشن کرد زه‌مین      بیدار بی ٲه خاو شاه به‌همهن وه قین  
 (۲۸ / ۹۰ - ۹۲)

چوٲن خورشید ٲه برج مه‌شرق کیشا سه‌ر      نوٲر جه‌مالش عالم گرد نه‌وه‌ر  
 (۴۱ / ۳۰۴)

### ل) تقدیر

تقدیر در آثار حماسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است در این حماسه‌کردی نیز آثار تقدیر و نقش آن در سرنوشت افراد به وضوح مشاهده می‌شود:

تا نه‌یوو پرازی دانائٲ بی‌ه‌ه‌متا      به‌آگئ ٲه دره‌خت نه‌یوو جدا  
 ٲمجار وه فه‌رمان په‌بلعاله‌مین      تیغش ریژه بی که‌فت نه‌رووئٲ زه‌مین  
 (۵۷ / ۵۶۹ و ۵۷۰)

ناگاه ٲه گيجی ٲقبال وٲشووم      به‌دبه‌ختی تالٲیح لیشان بی مه‌علووم  
 بی‌خه‌به‌ر ٲه کار ٲه‌سبان وه په‌رتاب      تا ته‌نگ مه‌رکه‌ب غه‌رق بی وه غه‌رقاب  
 (۸۴ / ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵)

### م) آلات موسیقی جنگ

هنگام جنگ از آلات موسیقی جنگ استفاده می‌کنند. آلاتی از قبیل: کرنا، بوق، کوس، طبل، گاودم و ... که نواخته شدن این آلات برای بیان مقاصدی چون فرمان حرکت، آغاز جنگ، پایان جنگ و دیگر تدابیر جنگی می‌باشد.

دان وه ته‌بل کووس جووشیا سپا      سوار بی وه په‌خش گوٲره‌نگ بادپا  
 (۳۵ / ۱۹۵)

سداٲ ته‌بل جه‌نگ نالهٲی که‌په‌نا      مه‌گرد قرار نه‌ه‌نگ نه‌ده‌ریا  
 (۳۶ / ۲۱۲)

ٲئ تیپ و ٲه و سان داخل بین وه-ه‌هم      گه‌رمهٲی که‌په‌نا، نالهٲی گاوده‌م  
 (۳۸ / ۲۴۳)

### ن) انتقام و کین خواهی

در داستان‌های حماسی همیشه سخن از پهلوانی، رزم و سلحشوری است. در اکثر موارد انگیزه پهلوانان برای خلق حماسه، مبارزه با بدی و دفاع از ارزش‌های والای انسانی و یا برای ارضای حس انتقام و کین‌کشی است. قدمعلی‌سرامی، یکی از اصیل‌ترین محورهای حوادث در داستان‌های پهلوانی را کین‌خواهی ناشی از مهر می‌داند (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۵). این انگیزه‌ها بن‌مایه‌ای برای خلق داستان بهمن و فرامرز شده است. بهمن با آنکه پس از مرگ پدرش اسفندیار از حمایت رستم برخوردار گشت؛ اما این حمایت پدرانۀ ابر پهلوان شاهنامه نیز نتوانست آتش انتقام را در بهمن خاموش کند. او برای ارضای این حس، فرزند رستم یعنی فرامرز را به صورتی کاملاً ناجوانمردانه می‌کشد و او را در حالی که مرده است بر دار می‌کند. او با این کار ارزش‌های والای انسانی را زیر سؤال می‌برد و این نهایت بدی است و محرکی است برای اینکه آذربرزین را ترغیب کند که برای انتقام خون پدرش، بهمن را دشمن بدارد و صلح با وی را خفت بداند تا اینکه سرانجام در حالی که بهمن در کام اژدها گرفتار است، به محض این که کمرگاه وی نمایان می‌شود برزین خنجرش را در کام اژدها فرو برده و پیش از بلعیده شدن بهمن را به سزای عمل ناپسندش می‌رساند.

نه‌گهر ک یه‌زدان یاری که‌ئی ژه سهر مه‌نمانووم قساس من خوئی پدهر  
(۵۶ / ۲۶)

کاری که‌رووم پیت په‌ری یادگار په‌ئی خوون بابووم شای ئسفه‌ندیار  
(۱۰۵ / ۲۹)

وه تاقتی زانا کار به‌رزینه‌ن په‌ئی خوون بابووش دایم وه قینه‌ن  
(۱۸۹۰ / ۱۳۰)

### س) عشق

در منظومه‌های حماسی آثار عشق و افکار غنایی بسیار دیده می‌شود و داستان عاشقانه این گونه کتب را رونق و جلالی خاص است؛ زیرا در آنها تناوری و دلاوری پهلوانان و زیبایی و لطافت و عواطف رقیق و دل و بازوی قوی در هم می‌آمیزد و از آن میان عظمت عشق به همان درجه از قوت آشکار می‌شود که طنطنه و شکوه پهلوانی و رزم‌آرایی (صفا، ۱۳۸۳: ۲۵۰). در داستان بهمن و فرامرز نیز شاهد به بار نشستن چنین عشقی هستیم؛ چنانکه شرط پریش



دختر یزدادشاه برای ازدواج این است که حتما باید با کسی ازدواج کند که پهلوان باشد و بتواند در نبردی تن به تن او را بر زمین زده و شکست دهد. در پی آن هنگامی که پریش، شاهد نبرد آذربرزین با «سیاه زنگی» است و می‌بیند که آذربرزین با رشادت تمام او را شکست می‌دهد عاشق او می‌گردد و از خداوند برای پیروزی او بر سیاه زنگی یاری می‌خواهد. پس از این ماجرا دختر در حالی که نقاب بر صورت دارد بر سر راه آذربرزین قرار گرفته و با او به مبارزه بر می‌خیزد. از قضا نقابش پاره می‌گردد و چهره زیبایش نمایان می‌گردد، آذربرزین نام و نشان او را می‌پرسد؛ پریش پس از معرفی خود می‌گوید:

من نامم وه لات پهری مُتَحان  
تا ک شهرت ویم وه جا باوه‌ران  
فهدای زوورت بام شیر دپاری  
حه‌قا ژه مه‌ساف هه‌متا نه‌داری  
ئیسا من که‌نیز و خاک پاتم  
ژه هجر دوری بدهر نجاتم  
(۱۶۹۸-۱۶۹۶/۱۲۰)

عشق در متن این منظومه حماسی، خوش نشسته و باعث لطافت و غنای این داستان حماسی گردیده است.

### ع) توفیق خداوند در کارها

همانطور که خداوند سخن، فردوسی، توفیق را از جانب خداوند می‌داند؛ الماس‌خان نیز از جان و دل می‌خواهد توفیق پهلوانانش از جانب خداوند باشد.

نه‌گه‌رک یه‌زدان یاری که‌ئی ژه سهر  
مه‌مانوم قساس من خوئی پدهر  
(۵۶/۲۶)

سپاه جمع بکه‌یم ته‌رتیب بدیم سان  
وه ته‌فقیق حه‌ق بینائی لامه‌کان  
(۱۷۲۴/۱۲۲)

نهر بده‌ئی فورسه‌ت دانائی کردگار  
خونم ژه رکاب به‌رزین که‌م نسار  
(۱۸۵۷/۱۲۹)

### ف) عامیانه‌ها

با توجه به زبانی که این منظومه به آن سروده شده؛ یعنی زبان کردی، اکثر مخاطبان و خوانندگان منظومه به تبع آن، کردزبان هستند و یقیناً الماس‌خان به این مهم توجه داشته و اصطلاحات و تعبیر یا امثال کردی را در شعر خود با هدف ایجاد صمیمیت و نزدیک کردن شعر به ذهن عوام استفاده کرده است. به طور مثال:

در عقاید مردم مناطق کردنشین، اگر کسی سوگواری یا به مصیبتی بزرگ گرفتار باشد اگر از طرف کسی که از او کینه‌ای به دل دارد حرکتی مشاهده کند که نشان از شادی او باشد؛ مثلا جامه‌ای گل دار و به رنگ شاد بپوشد و یا صدای خنده‌اش بلند گردد و ... می‌گویند که شادکامی داده است. در داستان بهمن و فرامرز آن‌ها که بهمن‌شاه به «زربانو گشسب» می‌گوید که بیا تا بزمی برپا کنیم و شراب بنوشیم؛ بانو با لحنی تند که حاکی از خشم بسیار اوست می‌گوید:

بانوو وات وه‌نش بی شه‌رم و چه‌یا      چون بدهم فورسه‌ت مه‌جلس که‌ی ته‌و پا  
به‌عد ته‌ز فلا‌مه‌رز جهان بوو خه‌راب      نه تو ه‌مانی نه به‌زم  
سه‌راب

شادکامی مده‌دی ته‌ی شووم به‌دکار      ژه جاگه‌ی شه‌راب بنووش زه‌هرمار  
(۱۰۰۸-۱۰۰۶/۸۲)

همچنین شاعر از بن‌مایه‌های عزاداری کردها در سرودن مویه‌های زال بهره برده است. بن‌مایه‌هایی چون سر برهنه و پا برهنه شدن، یقه دریدن در مرگ عزیزان، گیس بریدن زنان و خراشیدن صورت در مرگ جوانان و بزرگان خانواده، یاد کردن از عزیزانی که در گذشته مرده‌اند؛ دقیقا این موارد را در سوگواری بانوان و زال به هنگام شنیدن خبر مرگ فرامرز می‌بینیم. بانوان گیس بریده، یقه را پاره کرده و به گل می‌نشینند و با ناخن صورت خود را می‌خراشند و چنان ناله سر می‌دهند که صدای ناله و زاریشان به فلک می‌رسد و با ناله و زاری خود دل سنگ را آب می‌کنند:

بانوو بانوان گیسوان برین      نیشتن و گل کوو یه‌قه‌شان درین  
مه‌لک مه‌حبووبان تاج زه‌ر وه‌ سهر      ویشان نان وه‌ گل ژه‌ سهر تا که‌مه‌ر  
وه‌ نیش ناخوون سوره‌ت کردن چاک      ده‌نگ زاریشان مه‌چیا وه‌ ته‌فلاک

(۷۸۳-۷۸۰/۶۹)

زال نیز چنان با سوز دل مویه سر می‌دهد و از درگذشتگانش (رستم، برزو، سهراب، جهانبخش و ...) یاد می‌کند یا از گرسنگی و بی‌کسی فرامرز می‌نالد که هنگام مرگ به تکه‌سنگی تکیه کرده؛ یا خود را قربان لحظه‌ای می‌کند که لاشخوران بی‌صبرانه بر گرد جنازه او می‌چرخند و ... سنگ سیاه و سخت کوه‌ها را ذوب می‌کند (رجوع شود به ۸۲۱-۸۸۸).  
کردها به هنگام دیدن جوان رشید و تنومند یا شنیدن اوصاف رشادت کسی (معمولا جوانان) می‌گویند: صلوات (سله‌وات)

هەر کهس ک نگاه مه کرد وه بالاش      وه بن ئختیار سلّهوات مه داش

(۱۵۹۷/۱۱۵)

شاه واتش ئه حسه ن خه لایق بی مات      مه له ک نه سه ما مه واتن سلّهوات

(۱۱۹)

(۱۶۷۴)

نمونه دیگر، استفاده از کنایات و امثال سایر می باشد:

ئاو یاری زه ل: کنایه از انجام کار بی حاصل

هەر کهس وه ئی دنیا عه لاقه داروو      ئاب یاری زه له هه م جه فای بی سوو

(۲۱۴۳/۱۴۱)

در زبان کردی ضرب المثلی هست که می گوید: «ئهر بوو وه ئاگر کووره سزنی؟»  
فلامه رز ته نها چ که سی داروو      ئهر بوو وه ئاته ش مه یوو چیش که روو

(۵۷/۲۶)

### نتیجه گیری

اشعار منظومه «بهمن و فرامرز» سروده الماس خان کندوله ای کرمانشاهی از بزرگترین میراث های ادب محلی بر جای مانده از دوره نادرشاه افشار است. این منظومه در کنار زبان ساده و روان از شیوایی نیز برخوردار است و کاربرد آرایه های بدیعی و بیانی در اشعار شاعر از سادگی و روانی سخن او نکاسته است. شاعر از دید موسیقایی توانسته است، حماسه را به زبان کردی، در وزن هجایی که هماهنگ با اندیشه اوست به درستی و بسیار پسندیده بسراید. در این مقاله با هدف معرفی منظومه حماسی «بهمن و فرامرز» به بررسی ساختاری و محتوایی اثر پرداخته شده است که از برجسته ترین ویژگی های شعر آن، زبان روایی و لحن حماسی و فاخر آن است و مهمترین اندیشه حاکم بر این منظومه، انتقام گرفتن است. در واقع شاعر در طرز بیان و در شخصیت پردازی و استفاده از آدم ها در روایت خود، بیش از هر چیز سعی در پیشبرد رویدادها داشته است و برای رسیدن به این هدف نیازمند ساخت زمینه ای محکم، باورپذیر، قابل ارائه و مخاطب پسند بوده است. بررسی انجام شده گواه این مدعاست که ویژگی های یک داستان حماسی بر ساختار و درون مایه این داستان حاکم است و در ردیف داستان های حماسی بومی و محلی قرار می گیرد.

## منابع و مأخذ

۱. بوره‌که‌ئی (صفی زاده)، صدیق؛ میژووی ویژه‌ی کوردی، بانه: ناجی، ۱۳۶۷.
۲. سرامی، قدمعلی؛ از رنگ گل تا رنج خار، چاپ پنجم، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۸۸.
۳. شمیسا، سیروس؛ آشنایی با عروض و قافیه، تهران: فردوسی، ۱۳۶۶.
۴. صالحی، ملا محی‌الدین؛ سرود بادیه، سنج: کردستان، ۱۳۸۰.
۵. صفا، ذبیح‌الله؛ حماسه سرایی در ایران، چاپ سوم، تهران: فردوس، ۱۳۸۳.
۶. کندوله‌ای کرمانشاهی، الماس‌خان؛ بهمن و فرامرز (پایان‌نامه)، تصحیح سکینه آزادی، ایلام: دانشگاه ایلام، ۱۳۸۸.
- ای \_\_\_\_\_؛ رستم و زنون الماس‌خان کندوله‌ای، تصحیح مجید یزدان‌پناه، کرمانشاه: چشمه‌ی هنر و دانش، ۱۳۸۴.
۸. \_\_\_\_\_؛ شیرین و فرهاد، تصحیح امین گجری (شاهو)، قم: سینا، ۱۳۷۳.
۹. میر صادقی، جمال؛ عناصر داستان، چاپ پنجم، تهران: سخن، ۱۳۸۵.

---

گوران بخش گسست ناپذیر

هویت کردی است

با طیب طاهری محقق و تاریخ پژوه یارسانی

---

مصاحبه تفکر انتقادی: همانگونه که استحضار دارید در خصوص مفهوم « گوران » ابهاماتی وجود دارد، در منابع این مفهوم گاه با معنای قبیله ای، گاه زبانی حتی مذهبی به کار رفته است، نظر جنابعالی در این باره چیست؟ گوران مفهومی قبیله ای است یا آیینی یا قومی؟

برخی در ریشه شناسی نام و مفهوم گوران آنرا برگرفته از واژه « گور/ گبر » به معنای غیر مسلمان میدانند، آیا میتوان ارتباطی بین گوران و گور قایل شد؟ نظر شما در باره ارتباط گوران و آیین یارسان چیست؟

در منابع متاخرتر واژه گوران و گورانی درباره برخی از « ماچو زبانان » سنی مذهب هم به کار رفته است، از جمله در اشعار ملا خدر رواری و... اگر گوران ریشه در آیین یارسان یا آیین های قبل از اسلام دارد، این امر را چگونه میتوان تفسیر کرد؟ آیا میتوان قایل به تحول مفهوم گوران از مفهومی آیینی به زبانی شد؟

نام گوران در منابع تاریخی دوره های مختلف با چه شکل و معنا و مصداقی به کار رفته است؟

همانگونه که استحضار دارید مستشرقین غربی از جمله مینورسکی و در دهه اخیر آسطوریان مفهوم گوران را ساده سازی کرده و بدون توجه به کاربردهای متفاوت آن در منابع آنرا به گروهی قومی «ماچوزبانان» تعمیم و تقلیل داده اند، آیا میتوان حکم داد که منظور از گوران در منابع گروههایی اند که به زبانی نزدیک به اورامی کنونی سخن میگفتند؟

اقدام دیگر مستشرقین غربی کورد زدایی از مفهوم گوران بوده است، گویا گورانها قومی از لحاظ هویتی جدای از کورد بوده اند که در سده های اخیر در نتیجه مهاجرت کوردها از شمال استحاله شده اند، آیا با تکیه بر منابع تاریخی اصیل میتوان چنین نظریه ای را اثبات نمود؟

شما عنوان کردید که لک، کلهر، فیلی و ایلامی و دیملی در ابتدا گوران بوده اند؛ اگر دلایلی برای این مهم هست بفرمایید و اگر به شکل اخص به یکی از این موارد بپردازید بهتر خواهد بود. مثلاً چرا باید لک را همان گوران قدیم معرفی کرده اید؟

تفکر انتقادی- «طیب طاهری» نویسنده، پژوهشگر، وبلاگ نویس، روزنامه نگار و فعال مدنی با تحقیق در زمینه ی «کرد و یارسان»، و در حوزه های دینی، فرهنگی، ادبی، فلسفی، اجتماعی است. او در شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی از خانواده‌ای یارسانی در شهرستان صحنه(سی هانه) کرمانشاه متولد شده است. طاهری از دوران دبستان مطالعه در حوزه ادبیات و عرفان را آغاز میکند و از همان کودکی به مطالعه ی ادبیات کردی، مثنوی معنوی، حافظ، قرآن و تفاسیر مربوط به آنها می پردازد. علاوه بر این، کلام‌های یارسان را به مثابه خوراک روحی و گره‌گشای چراهایش می یابد. و تا قبل از بیست سالگی سرانجام را تدوین و تصحیح میکند. از سال ۲۰۰۴ تا سال ۲۰۰۹ تمام کشورهای دارای سکنه یارسان را به جهت انجام تحقیقات میدانی به سال سفر سپری میکند. علاوه بر مصاحبه و مصاحبت با بزرگان مناطق مختلف، از کتابخانه ی کشورهای جمهوری آذربایجان، روسیه، ترکیه، سوریه، عراق نیز جهت استخراج نسخ خطی مربوطه بهره‌مند میگردد، و این مهم دستمایه میگردد تا هم اکنون آرشیوی از نسخ خطی مربوط به «کلامهای هورامی و شاهنامه کردی» را در اختیار داشته باشد. او در سن ۲۰ سالگی «سرانجام» «کتاب آیینی یارسان» را برای اولین بار به شکلی جامع و کامل تا به آن روز، و با رسم الخط کردی در هزار صفحه آماده چاپ میکند و در انستیتو فرهنگی کرد در سلیمانیه عراق به چاپ میرساند. در سال ۲۰۰۹ شرحی تحلیلی، تطبیقی بر اساس منابع دسته اول بر سرانجام مینویسد و با نام «تاریخ و فلسفه سرانجام (شرحی برنحله‌های فکری و اعتقادی کردستان)» منتشر میکند. در سال ۲۰۱۰ کتاب «زیگ آریائی- کردی» را به چاپ میرساند. این کتاب به گاهشمار در نزد کردان، بالآخر یارسان پرداخته است و در برگیرنده مسائل مربوط به علم التنجیم در این حوزه میباشد. در سال ۲۰۱۳ تقویم «روزژمیر ئاریایی کوردی» را به زبان کوردی تدوین و تنظیم میکند. این تقویم برای اولین بار متناسب با تقویم نجومی و بر اساس محاسبات گاهشمار و علم التنجیم ارائه داده شده است. در سال ۲۰۱۳ تمام دفاتر سی و شش شاعر حقیقت را در یک مجلد به شکل کامل با نام «زبور حقیقت» و با رسم الخط کردی در ۱۲۰۰ صفحه به چاپ میرساند. در سال ۲۰۱۴ کتاب «بانگ سرحدان» (شمه ای از مفاهیم

و اشراق مستتر در کلام های یارسان) که فلسفه ی بنیادین تفکر یارسان می باشد را منتشر میکند. در سال ۲۰۲۰ کتاب «پهلویان» (گوران، لک، کلهر، فیلی، دیملی) که شرح تاریخ تحلیلی منطقه پهلویان و یا بلادالفهلویین است را به زیر چاپ میبرد. از دیگر فعالیت های وی می توان به: ارائه و چاپ ده ها مقاله در نشریات مختلف؛ مدیر مسئول فصلنامه تخصصی شنرووی با شماره ISSN: ۲۰۰۳-۶۷۱X. مدیریت بنیاد دایره المعارف یارسان و سایت یارسان به عنوان تخصصی ترین مرجع علمی و فرهنگی یارسان است اشاره کرد. طاهری در ادامه کارهای تحقیقاتی خود به اروپا سفر میکند و در سال ۲۰۲۰ با مجوز رسمی از کشور سوئد «انستیتیو فرهنگی یارسان» را تأسیس میکند. در این مصاحبه به سراغ او رفتیم و به صورت مکاتبه ای درباره مسئله گوران و تاریخ اجتماعی، فرهنگی، آیینی و سیاسی کردهای گوران سولاتی را از او جویا شدیم.

طاهری معتقد است در هیچ منبع تاریخی از جدایی نژادی مردمان پهلویان با سایر کردهای زاگرس صحبت نشده است. منابع اولیه همچون: صوره الأرض، البلدان، معرفه الأقالیم مقدسی، معجم البلدان، نزهة القلوب، مسالک الممالک... تماما برای مردمان و سرزمین پهلویان که گوران بوده اند لفظ کرد و یا اکراد به کار برده اند. این لفظ، یعنی کورد بودن گورانها در گواهی شاعران، کبار و نهاد این سرزمین از چهار گوشه ی آن نیز بارها به کار برده شده است و خود را کرد گورانی خطاب کرده اند. او با انتقاد از محققانی که درباره کردهای گوران به اشتباه نوشته اند، این چنین می گوید: نظریه های جناب اساطریان را در مورد گوران نمی پسندم و آنرا غیر منطبق با تاریخ این قوم میدانم. ایشان به هر دلیلی غیر واقع سخن می گویند که صحبت در مورد نظریه های ایشان را باید در حوصله ای دیگر مطرح کرد، اما در خصوص مینورسکی میتوان گفت که محققی توانا و حاذق بوده اما متأسفانه ایشان هم در برخی از تحقیقات خود اشتباهات زیادی را مرتکب شده که برخی از این اشتباهات آنقدر فاحش است که به توهین شبیه شده است. اما در مورد کلیت پرسش که نظر این دو محقق را هم در مورد گوران نمی میکند باید از خود واژه گوران شروع کنیم که دارای مفهوم کلان تری نسبت به هورامان است.



با این تعریف که هورامان فقط منطقه ای از مناطق سرزمین پهلویان است؛ در حالی که گوران همانطور که گفته شد جغرافیای یک قوم با تاریخ و ادبیات و فرهنگی مشخص است که تمام سرزمین پهلویان را شامل می‌گردد.

**همانگونه که استحضار دارید در خصوص مفهوم « گوران » ابهاماتی وجود دارد، در منابع این مفهوم گاه با معنای قبیله ای، گاه زبانی حتی مذهبی به کار رفته است، نظر جنابعالی در این باره چیست؟ گوران مفهومی قبیله ای است یا آیینی یا قومی؟**

با سلام و عرض ادب خدمت شما... دست اندرکاران ماهنامه تفکر انتقادی، و همچنین عرض ادب و احترام خدمت خوانندگان محترمتان. بسیار سپاسگزارم از اینکه فرصتی فراهم آوردید تا مختصری در خصوص گوران صحبت شود. واقعیت امر این است که واژه ی گوران در ابتدا، یا به عبارت دیگر از زمان مادها در برگیرنده ی کلیت قومی قبیله ای، فرهنگی، هنری، زبانی، ادبی و دینی بوده است؛ اما در ادوار و اعصار مختلف در این کلیت تغییراتی حاصل می‌گردد و این واژه در دموگرافی مردمان گورانی تغییر پیدا میکند و در هر دوره ای از تاریخ تعریف آن متفاوت می‌گردد. اگر بخواهیم این چکیده را مبسوط کنیم باید به قبل از میلاد مسیح و گزارش استرابو بپردازیم؛ آنجا که از مردمان گوران در منطقه پهلویان یاد کرده است. این مردم دارای طبقات مختلف اجتماعی بوده که بر اساس گواهی دیاکونوف جملگی دارای یک فرهنگ و دین و زبان و آداب و رسوم بوده اند و مطابق با گزارش مورخین و محققین در ماد کبیر ساکن بوده اند که بعدها به پهلویان اشتهار پیدا میکند. در دوران پس از ورد اسلام و حمله اعراب گورانها به قبایل مشخصتری همچون بابونی، بازنجانی، مازنجانی و خود گوران... تقسیم می‌گردند. در این دوره تاریخی کلیت تعریف نخست دیگر برای مردمان نواحی پهلویان یا همان گورانان صدق پیدا نمیکند، بلکه این مردم از منظر دینی با یکدیگر تفاوت پیدا میکنند و عده ای در خرمدینه و عده ای در شیعه گری و حنفیه قرار میگیرند؛ اما سایر مؤلفه های زبانی، فرهنگی، آداب و رسوم و قبیله ای کماکان به قوت خودش باقی میماند. در قرون چهارم و پنجم و با ظهور شاه خوشین لرستانی این مؤلفه ها قوت میگیرد و تعریف گوران پس از سه قرن خاموشی دوباره احیاء می‌گردد. البته

نباید فراموش کرد که وجود حکومت برزیکانی در دل آل بویه که سرزمین پهلویان را در این مقطع زمانی زمامدار بوده یکی دیگر از موارد قوت گرفتن فرهنگ گورانی بوده است. از این مقطع زمانی یارسان به عنوان مبلغین فرهنگ کهن باستان ماد کبیر سردمدار این نهضت میگردند و آنرا دوره به دوره به قرنهای بعد منتقل میکنند تا به قرن هفتم و هشتم هجری میرسد. در این دوره (قرن هفتم و هشتم هجری) تعریف گوران به نسبت باستان و نیز قرون اولیه هجری متفاوتتر مینمایاند. در این دوره به واسطه هجوم مغول و نبود حکومتی مستقل در ایران و مخصوصاً غرب ایران قبایل و ایلات به جهت انسجام و برخورداری از امنیت بیشتر بر اساس همان مناسبات اولیه ای که در باستان و یا قرون اولیه بوده ایجاد استقلال میکنند. از طرف دیگر نهضت بهلول ماددستی و شاه خوشینی که به باباسرهنگ، باباجلیل و باباناووس رسیده بود و همچنین این مردم که رسالت حفظ و حراست از زبان و ادبیات، فرهنگ و هنر ماد کبیر را بر دوش داشتند در مقابل نومسلمانان قرار میگیرند، و این یکی دیگر از دلایلی است که مناسبات ایلی عشیره ای تازه ای ساخته و پرداخته شود. با ظهور سلطان اسحاق برزنجی ای در قرن هفتم وضعیت و تعریف گوران متفاوت تر ارائه میگردد. در این مقطع تاریخی نومسلمانان واژه ی گوران را دیگر فقط برای یارسان به کار میبرند، چرا که تنها مردمی که بر زبان و ادبیات، فرهنگ و هنر ماد کبیر اهتمام دارد این مردم بوده است؛ و با اینکه در بحث زبان و ادبیات هنوز اشتراکاتی مابین ایلات هست اما چون بحث اعتقادی و باوری در نزد سایر ایلات اسلام است در نتیجه این مهم در حوزه دینی تعمیم پیدا میکند؛ و این سبب میگردد تا در این سرزمین ایلات لک و کلهر و هورامی و گوران ایجاد استقلال کنند و مناسبات گورانهای اولیه محدود در اشتراکاتی چند شود.

**برخی در ریشه شناسی نام و مفهوم گوران آنرا برگرفته از واژه « گور/ گبر » به معنای غیر مسلمان میدانند، آیا میتوان ارتباطی بین گوران و گور قبایل شد؟**

بعید میدانم که گوران ربطی به گبر یا گه و ر به معنای غیر مسلمان داشته باشد؛ زیرا این واژه قبل از ظهور اسلام گواهی داده شده و اساساً ربطی به

این تقسیم بندی مذهبی نداشته و ندارد. به نظر حقیر گوران از گه وره به معنای بزرگ اقتباس شده است که جمع آن گوران است. چراکه این واژه برای مردمان ماد کبیر به کار رفته که دارای جایگاه ویژه ای در منطقه بوده اند. حتی پس از براندازی حکومت ماد، بزرگان این منطقه در حکومت هخامنشیان صاحب نفوذ بوده و به بزرگی از آنها یاد شده است. بر اساس گواهیهای استرابو و سایر مورخین، هخامنشیان آداب و رسوم و شیوه ی نشست و برخاست صحیح و بسیار علوم دیگر را از این مردم (گوران) فرا گرفته اند. سوای این مطلب، این مردم دارای سه خاندان بزرگ از مغان بوده که هر سه دارای منصب و پادشاهی بوده اند. این مغاها را کرپن های مادی نامیده اند که حکم مشاورین مذهبی- سیاسی- اجتماعی در سیستم پادشاهی منطقه را داشته اند و امورات تعلیم و تربیت مردم را نیز فراهم می آورده اند. مغان کرپن از جمله سردمداران گوران بوده اند و در علم و دانش نیز دستی داشته و آنها را حتی جادوگر خطاب کرده اند، زیرا اسرار متافیزیک و ماوراء الطبیعه را میدانسته اند. اساسا کلمه مغ به معنی جادوگر استعمال گردیده است. چون مگوشها در سحر و جادو مهارت داشتند رفته رفته در جادوگری شهره‌ی جهان شدند، چنانکه این کلمه در زبان یونانی مترادف با جادوگری به کار رفته و در پیرو آن واژه‌ی Magic جادو و ماژیسیین Magicien جادوگر از زبان کلاسیک به زبان زنده‌ی اروپا سرایت کرده است. در سنگ نوشته‌ی بیستون (کتیبه داریوش) منقور است که گوماتا Gaumata از جماعت مغها بر آن شد که خانواده‌ی هخامنشی پارس را منقرض کند ولی داریوش بر او چیره میشود و جمع بسیاری از مغها را میکشد. نیبرگ هم دین مغها را مزداپرستی با مجموعه‌ای از خدایان دانسته و گفته که می‌بایست با آریاییان میتانی همانندگی بسیاری داشته باشند؛ همچنین آئین زروانی را دین مغان مادی پیش از فرارسیدن دین زرتشت دانسته است. دیاکونوف نیز آورده که تعالیم مزدیسنا‌یی توسط سران قبیله ماد که همان مغها باشند اشاعه پیدا کرده؛ بخش‌های مهمی از اوستای قدیم و جدید، خصوصا یسنای هفت فصل و کتاب وندیداد توسط ایشان تحریر و تدوین شده است. هاشم رضی نیز آورده: در ادوار قدیم تاریخ دینی ایران باستان، روحانیان آیین‌های گوناگون،

مغ نامیده شده‌اند. مغان مادی و مغان مجوسی جدا از مغان میترایی بوده‌اند. بر اساس نسک گات‌ها، مغان میترایی همان کرپن‌ها هستند. اوشیدری در مورد کرپان آورده: کرپان عنوان کاهنان و پیشوایان مذهبی پیش از زرتشت بود. سه خاندان از این کرپان‌ها در سروده‌ها ذکر شده‌اند. این سه عبارتند از: اوسیج، کوی و بندو. که از کوی یا کی سلسله کیانی به پادشاهی میرسد. از این رو حقیر معتقد هستم گوران به معنای بزرگان آمده است و ربطی به گبر ندارد.

#### نظر شما درباره ارتباط گوران و آیین یارسان چیست؟

همانگونه که در سوال نخست عنوان شد واژه ی گوران که در بر گیرنده ی کلیت اجتماعی یک قوم از مناظر مختلف فرهنگی- اعتقادی- اجتماعی- زبانی بوده توسط عده ای و یا طبقه ای خاص از مردمان این سرزمین در ادوار و اعصار مختلف حفظ و حراست میشده است. به عنوان مثال دانشی که نزد کرپنها- که جزو قدرتمندترین طبقات اجتماعی آن روزگار بوده- وجود داشته، فقط در میان خود ایشان نقل و انتقال پیدا کرده است؛ و به واسطه ی آن علوم که در اختیار داشته اند مبادرت به تعلیم و تربیت اجتماع و دادن مشاوره به سیاستمداران کرده اند. نقش مغان مادی در دولتهای اشکانی و ساسانی نیز به همین شکل بوده است. حتی گفته میشود یکی از دلایل شکست ایران از اعراب نفوذ بیش از حد این مغان بر دستگاه حکومتی بوده و گونه ای از سوء استفاده از جایگاه نیز برایشان فراهم بوده، در نتیجه در این مقطع زمانی دچار دگرگونی اخلاقی میگردند و مردم نیز از ایشان بیزار میشوند. این مهم در زمان حمله اسکندر و سلسله سلوکیان و حتی پس از حمله ی اعراب نیز صادق است. مغان مادی زبان و ادبیات پهلوی را هم در زمان اختناق و سیاهی تسلط اعراب فقط بین خود تدریس میکردند، تا جایی که دیگر آن خط و ادبیات منسوخ میگردد. در واقع در هر عصر و دوره ای افرادی بوده اند که در خفا و به شکل محرمانه داده های فکری- فلسفی- فرهنگی- هنری را انتقال داده اند، تا اینکه بهلول ماهیدشتی یا بهلول کوفی متعلق به ماه کوفه رشته ی این خفقان را پاره میکند و بانگ زنده کردن آیینی میدهد که متعلق

به نجد ایران است. ایرانشهری که مرکزیت آن در سرزمین پهلویان و یا ماد کبیر بوده و در هر عصر و دوره ای این علم توسط بزرگ مردی از تبار گوران برافراشته میشود. بهلول در قرن دوم؛ شاه خوشین در قرن چهارم؛ باباسرهنگ در قرن پنجم؛ باباجلیل در قرن ششم؛ بابا ناوس در اواخر قرن ششم؛ سلطان اسحاق در قرن هفتم؛ شاه ویسقلی در قرن نهم؛ ذوالنور قلندر؛ محمدبیگ؛ شاه هیاس؛ سید فرضی؛ خان آتش؛ سید براهه. و به این دلیل است که هم اکنون گوران مترادف با یارسان شده است، در حالی که اگر کسی بخواهد به اساس و ریشه ی خود باز گردد حتی اگر یارسان هم نباشد میتواند گوران باشد و خود را گوران بداند.

در منابع متأخرتر واژه گوران و گورانی درباره برخی از « ماچو زبانان » سنی مذهب هم به کار رفته است، از جمله در اشعار ملا خدر رواری و... اگر گوران ریشه در آیین یارسان یا آیین های قبل از اسلام دارد، این امر را چگونه میتوان تفسیر کرد،؟ آیا میتوان قایل به تحول مفهوم گوران از مفهومی آیینی به زبانی شد؟

در نخستین پرسش سیر تحول و دگرگونی جامعه ی گوران را از منظر هویتی و همچنین ماهیتی را به اختصار شرح دادم و گفته شد گوران در قرن هفتم و هشتم هجری است که به یارسان نسبت داده میشود وگرنه تمام مردم پهلویان گوران بوده اند و دلیل اینکه گوران در این مقطع زمانی فقط برای یارسان به کار برده میشود پاسداری و حراست تمام قد یارسانها از میراث پهلویان و سرزمین ماد بوده است، هر چند سایر مردم سرزمین پهلویان از جنوب مکریان تا شمال خوزستان جملگی با همان زبان گورانی صحبت میکردند و زبان شعر هم در ادوار و اعصار مختلف همان زبان گورانی بوده است. در واقع زبان گورانی که بیانگر همان فخر و تشخص پیشین بوده توسط مردم حفظ شده و آنرا در تمام زمینه ها به کار برده اند. چه در زبان محاوره چه در زبان دین چه در زبان موسیقی و هنر... چراکه این مردم معتقد بوده اند که این زبان، زبان بزرگ مردان و پهلوانان و صاحبان فر ایزدی بوده است، و البته در نزد یارسان قداستی ویژه به خود میگیرد، تا همین قداست سبب شود اهتمام بیشتری به آن داده شود. به همین خاطر تمام شاعران چهار گوشه ۷۱

سرزمین پهلویمان از کنفدراسیون ایلی لک تا کلهرستان، از گوران و هورامان تا دشت شهرزور و کرکوک با همان ادبیات گورانی شعر گفته اند. به عنوان مثال از منطقه فیلی یا همان پشتکوه اگر از شاعران گورانی زبان مثال بیاوریم می‌توانیم به غلامرضا خان ارکوازی، محمد جافر سیمری از شاعران دوره صفویه و افشاریه، سبز مراد زینی‌وند سیمره‌ای از شاعران دوره زندیه و قاجاریه متولد جسان و پرورده سیمره، همچنین به ملا ابراهیم شهلایاروند سیمری از شعرای اواخر عهد زندیه و قارجار، دوست مراد زینی‌وند که معاصر با سید محمد خان میر(اشرف العشایر) و فرضی صفرخانی بدره‌ای از شاعران عهد قاجاریه و پهلوی اول است اشاره کنیم. و یا از منطقه‌ی لکستان اگر بخواهیم نمونه بیاوریم میتوانیم به: باباطاهر عریان، شاه خوشین لرستانی و سایر اعظم مکتب یارسان، ملاپریشان، ملا منوچهرخان کولیوند، ترکه میر، میرزا نادر هرسینی. میرزا شفیع مصدق یوسفوند از الشتر. نجف آزادبخت، ملا محمدتقی، ملا محمدحسن کولیوند، ملاحقلی سیاهپوش، نورمحمدکولیوند، خانه داجیوند هلیلانی، میرزاحسین بنان اشاره کنیم. و یا منطقه کرمانشاه و کلهرستان که از دیرباز تا کنون با ادبیات گورانی شعر گفته اند همچون: سید یعقوب ماهیدشتی، میرزا الماس خان کندوله‌یی، شاکه، خان منصور، میرزا شفیع کلیایی، سید صالح ماهیدشتی، محمدطاهر سیدزاده هاشمی.

منطقه هورامان نیز به همین شکل که از قدیم‌الایام تا کنون بر اساس همین ادبیات فاخر گورانی شعر گفته‌اند که می‌توان به شاعرانی همچون: ملامصطفی بیسارانی، شیخ احمد تخته‌ای، شیخ شهاب‌الدین کاکو زکریایی، شیخ حسن مولاناوا، احمد کلاشی، احمدبگ کوماسی، خانای قبادی، ملاخدر رواری، ولی دیوانه، ملاعمر زنگنه (رنجوری)، میرزا شفیع پاوه‌ای، ملاقاسم پایگلانی، سلیمان بیگ زنگنه، ملا احمد عارف، صیدی هورامی، سید محمد صادق صفاخانه‌ای، مولوی تاوگوزی، مولانا خالد شهرزوری، مستوره کردستانی، سید محمد سعید کردستانی، غلامشا خان والی، مهجوری کردستانی، احمدبگ کوماسی، حاج ملا احمد نودشه‌ای، شیخ حسن سازانی، شیخ عبدالله مرادویسی، شیخ محمد صالح فخرالعلماء، احمد پریسی، فقیه عبدالقادر هه‌مه‌وه‌ند، شیخ عبدالله عبابه‌یله‌ای، عبدالله بگ شرف بیانی، میرزا شفیع جامه‌ریزی، آقا عنایت، عبدالقادر

پاوه بی، شیخ عزیز جانوره، شیخ عبدالرحمن جانوره، جهان آرا خانم، شیخ محمد نسیم مردوخی، طاهر بگ جاف، عبدالله بگ هورامانی، میرزا عبدالقادر توپله بی، ملا حسن دزلی، ملامحمد صادق نگلی، شیخ عثمان نقشبندی، امین نقشبندی، محمدامین کاردوخی، ملاعبدالله کاتب، محمدامین میرزایی، محمدولی مجیدی... اشاره کرد. و یا شاعران کردستان عراق (باشوور) که عبارتند از: خلیل منور کاکه‌بی، علی گریانی، شوقی...

و این حرمت برای جایگاه تا این چند سال متأخر به قوت خود باقی بوده و به غیر از متن نوشته حاتم در سال ۱۸۰۰ می توان به هواسعلی نوروژی، شاعر معروف کورده‌لی از طایفه ماسپی اشاره کرد که در دوران حکومت غلامرخان ابوقدره والی پشتکوه زندگی می کرده اشاره کرد که مبادرت به نوشتن شعر با ادبیات تازه ایجاد شده ی مردم عادی میکند. چرا که این شیوه از پردازش در ادبیات معمول نبوده، بلکه شعر فاخر با ادبیات گوران سروده می‌شده و دارای مضامین سنگین عارفانه، عاشقانه و حماسی بوده است که علاوه بر ارزش ادبی، دارای ارزش ماهوی و وزن اهورایی نیز بوده است. هر چند در کنار این ادبیات فاخر، فولکلور، هجو، هزل، چیستان و بیت مشکه هم بوده که متعلق به کوچه بازار و عوام بوده که جایگاه مناسب اجتماعی نداشته است و گویا از لفظ و واژه‌های گورانی نیز استفاده نمی‌شده است. به همین خاطر کار هواسعلی نوروژی در زمان خودش مورد توجه نبوده و کاری بی‌اهمیت و فاقد جایگاه معرفی شده است. بر این اساس تمام شاعرانی که از چهار گوشه ی پهلویان نام برده میشود فارغ از دین و بینش با همان ادبیات فاخر گورانی شعر گفته اند چه ملاخدر و بیسارانی از هورامان یا پهلویان شمالی بوده باشد، چه ترکه میر و ملانادر هرسینی از لکستان و پهلویان جنوبی، چه ملاپریشان و چه شیخ امیر...

**نام گوران در منابع تاریخی دوره های مختلف با چه شکل و معنا و مصداقی به کار رفته است؟**  
استرابو یکصد سال قبل از میلاد در کتاب خود از گوران‌ها و مادها صحبت کرده است. در واقع این گزارش از استرابو می نمایاند که مادها و گوران‌ها با اینکه در یک قلمرو و سرزمین می‌زیسته اند اما دو طایفه و یا قبیله جدا

از هم هستند؛ خاصه اینکه در جایی دیگر تأکید می‌کند که ماد دارای قبایل مختلفی است. علاوه بر آن، بر روی یکی از مهرهای عهد ساسانی نیز کلمه‌ی گوران نوشته شده است. علاوه بر مطالب فوق می‌توان به وجود اشکانیان و ساسانیان در منطقه‌ی زیست گورانان اشاره کرد که تمام فاکتورهای فرهنگی کنونی یارسانیان را با خود منطبق می‌سازد، همچون گواهی کارنامه اردشیر بابکان که به تنبورنوازی بابک اشاره کرده است. با توجه به اینکه محل زیست و فرمانروایی و پادشاهی سلسله ساسانی بیشتر در نواحی پهلویمان بوده و اینکه در محل زیست و قلمرو گوران‌ها نیز نشو و نما پیدا کرده‌اند قدر مسلم می‌توان سلسله ساسانی را از اجداد گوران‌ها به حساب آورد. همچون گواهی‌های کلامی در متون کهن یارسان از کیانیان و سلسله ساسانی مبنی بر حقانیت و ارزشگذاری اقدامات فرهنگی هنری و علمی اینان همچون معرفی باربد به عنوان یک قدیس... تماما گواه و مؤید این نظر است که ساسانیان را از جمله اجداد گوران بدانیم. مسعودی و ابن فقیه همدانی، مقدسی... نیز هر کدام به نکاتی پیرامون این موضوع اشاراتی دارند که به آن می‌پردازیم.

مسعودی نیز در مروج الذهب لیستی از قبایل میدیا (الجبل) ارائه می‌دهد که در آن لیست «جبارقی» و سپس «جاوانی» را می‌بینیم. همچنین این لیست به شکل کامل تری در «التنبيه الأشراف» نیز عنوان می‌گردد، با این تفاوت که واژه‌ی مد نظر ما یعنی «جبارقی» به «جورقان» تغییر شکل می‌دهد، که پس از این واژه، «جاوانی» به همان شکل قبلی انعکاس داده شده است. مینورسکی در مقاله‌ی «گوران» انعکاس می‌دهد که جاوانی (جاوان رود) همان «جاف» است که در هر دو کتاب پس از «جبارقی» و «جورقان» آمده است، خاصه اینکه هم اکنون نیز در نزدیکی «گوران» با هم مرتبط می‌باشند. ایضا مطرح میکند که از دو دسته‌ی مشخصی که در زیست بوم منطقه - یعنی کرد و جبارقه (که صورت «کابارکا» و «گابارکای» آن هم آمده است) - هستند من بیشتر معتقدم که این نام اخیر یعنی «جبارقه» را برای سلف «گوران» قرار بدهیم. ابن الطاهر نیز اشاره به همکاری مابین «علاء الدوله کاکویه» و «جورقان» می‌کند که در جنگی نزدیک نهاوند به سال ۴۱۸ شکل داده می‌شود. همچنین در سال ۴۲۳ نیز از حاضر شدن «جورقان» در



نزدیکی «سابورخاست» هم صحبت میکند. «شهاب الدین العمری» یکی از دانایان مصری در حدود سال ۷۴۴ هجری مطلب مهمی در خصوص قبایل کرد مطرح میکند. ایشان در این شرح ابتدا واژه و قبیلہ ی گوران را مورد اشاره قرار می‌دهد و می‌گوید: «در کوه های همدان و شهرزور ملتی کرد زندگی میکنند که به کورانی(الکورانیه) شهرت دارند. مردمی شجاع و جنگاورند و متشکل از سرباز و کشاورزاند. در محلی زندگی میکنند که نامش «راوست الأمیر محمد» و «درتنگ» است». همانطور که گفته شد واژه ی جابارقه به جورقان تبدیل میشود، و واژه ی جورقانی که ابن الطاهر، ابن فقیه همدانی و مسعودی... به کار برده اند در مجمل التواریخ به سال ۵۲۰ هجری به «گورانان» مبدل می‌گردد. صاحب مجمل التواریخ در شرح برخورد «خوشین مسعود کرد» با بدر بن حسنویه برزکانی به نزدیکی گورانان به «بدر» اشاره می‌کند که کسی به ایشان جز گورانان نزدیکتر نبوده است. گورانان دارای زیر شاخه هایی می‌گردد به نامهای: بابونی، برزیکانی، شازنجانی، بازنجانی... مینورسکی آورده که پیوند تاریخی و زبانی گورانی با گاوباره را میتوان در دوران ساسانی و هخامنشی پی‌گرفت. احتمالاً این زبان با گاوباره یا گاوبره در روزگار ساسانی و با خاندان گئوبرووه پارسی در روزگار هخامنشی و گئوماته مادی در پیوند باشد. اما در خصوص محل زیست گورانان که گفته شده کنار دریای کاسپین بوده و از آنجا مهاجرت کرده و به نواحی غربی ایران آمده اند و همچنین دسته‌ای دیگر به نواحی آناتولی کوچیده‌اند شاید نتوان مقرون به صحت دانست، زیرا با توجه به گواهی های زیادی که در تاریخ آمده محل زیست گوران‌ها بسیار گسترده بوده، به گونه‌ای که کرانه‌های آن را میتوان از اراک کنونی در بعد شرقی تا جلولا و دشت شهرزور در بعد غربی، و همچنین از شمال خوزستان (یا محل زیست خوزی‌ها) تا جنوب مکریان و زنجان و گیلان در میل شمالی در نظر گرفت. بر این اساس مهاجرتی اگر بوده از این نواحی به سایر مناطق شکل داده شده است همچون مهاجرت دیملی‌ها به آناتولی و نه بالعکس، چراکه این جمعیت در این محدوده‌ی جغرافیایی نمی‌تواند حاصل یک مهاجرت آن هم از جانب کناره‌های دریای خزر بوده باشد. واژه‌ی گوران در اعصار مختلف در بر گیرنده ی کلیت یک مفهوم جامعه

شناسی نیست، بلکه در هر زمانی تعریفی خاص از بار مردم شناسی پیدا می‌کند. کلیت مفهوم گوران تا قرن سوم یک تعریف است. گوران از قرن سوم تا قرن دهم یک تعریف دیگر است و گوران از قرن دهم تا قرن سیزده تعریفی متفاوت تر می‌باشد. همچنین گوران در دوران معاصر بر اساس تعاریفی که تاریخ از واژه گوران ارائه می‌کند می‌توان گفت که این واژه در ادوار مختلف از باب ساختار اجتماعی و مفاهیم منطبق بر آن اندکی تفاوت با جابجایی استفهامی در بافت جمعیتی دارد.

دموگرافی سرزمین پهلویان پس از حمله ی اعراب دچار دگرگونی میگردد و مورخین پس از تاریخ هجرت، این سرزمین را شامل نواحی اردلان و شهرزور به سمت نواحی جنوبی تا شمال خوزستان دانسته اند؛ و این جغرافیا دقیقا همانی است که محل فعالیت‌های فرهنگی و مبارزاتی (نافرمانی مدنی) شاه خوشین بوده است، و تحت حاکمیت سلسله برزیکانی در دل آل بویه تعریف پیدا می‌کند. عنوان شد که گورانان همان مغان مادی بوده اند که کرپین نام داشته اند و خاندان کیانیان هم از این دسته بوده اند. یک طبقه ی مشخص اجتماعی که بر اساس گواهی استرابو با مردمان ماد معرفی میشوند. در واقع این گزارش از استرابو مینمایاند که مادها و گوران‌ها با اینکه در یک قلمرو و سرزمین می‌زیست‌هاند، اما دو طبقه و یا قبیله جدا از هم بوده‌اند؛ خاصه اینکه در جایی دیگر تأکید می‌کند که ماد دارای قبایل مختلفی است.

شاید بتوان گفت چون گورانها که از طبقه ی دینی و راهبر سیاسی-فکری مادها در سرزمین پهلویان بوده اند سبب این تفکیک شده است؛ خاصه اینکه از سه شاخه ی موجود از این مغان مادی، «کی‌ها» به پادشاهی میرسند و یک سلسله ی پادشاهی را در تاریخ به وجود می‌آورند. هر چند به غیر از کتاب استرابو در سنگ نوشته‌ها و الواح گلین آشوری هم اشاره به واژه ای هم شکل تحت عنوان گوزان شده است. مردمان این سرزمین در نزد فرد خارجی، و یا به شیوه ی کلی و کلان، با نام گوران خطاب شده اند، اما واضح است که در میان خود مردمان این قلمرو طبقات مختلف اجتماعی بوده است. این طبقات مختلف اجتماعی بعدها به شکل قبایل مشخص تری در مناطق محل سکونت خود تحت شرایط خاص ایجاد هویت میکنند و در قرون هفت و هشت

نامهای معلوم بر خود میگیرند که به ایلات کنونی در سرزمین پهلویان تبدیل میشوند، همانند: هورامی، لک، کلهر، دیملی، زنگنه، فیلی و ایلامی.

**همانگونه که استحضار دارید مستشرقین غربی از جمله مینورسکی و در دهه اخیر آسپوریان مفهوم گوران را ساده سازی کرده و بدون توجه به کاربردهای متفاوت آن در منابع آنرا به گروهی قومی «ماچوزبانان» تعمیم و تقلیل داده اند، آیا میتوان حکم داد که منظور از گوران در منابع گروههایی اند که به زبانی نزدیک به اورامی کنونی سخن میگفتند؟**

در این سوال دو نکته باید به بحث کشیده شود. ابتدا روشنگری در مورد موضع مینورسکی و اساطریان دیگر بحث گوران و هورامی. حقیر نظریه های جناب اساطریان را در مورد گوران نمیپسندم و آنرا غیر منطبق با تاریخ این قوم میدانم. ایشان به هر دلیلی غیر واقع سخن میگویند که صحبت در مورد نظریه های ایشان باید در حوصله ای دیگر مطرح گردد. اما در خصوص مینورسکی میتوان گفت که محققى توانا و حاذق بوده اما متأسفانه ایشان هم در برخی از تحقیقات خود اشتباهات فاحشی را مرتکب شده اند، که برخی از این اشتباهات آنقدر فاحش است که به توهین شبیه شده است. اما در مورد کلیت پرسش که نظر این دو محقق را هم در مورد گوران نفی میکند باید از خود واژه‌ی گوران شروع کنم که دارای کلیت کلانتری نسبت به هورامان است. با این تعریف که هورامان فقط منطقه ای از مناطق سرزمین پهلویان است؛ در حالی که گوران همانطور که گفته شد دارای کلیت یک قوم با تاریخ و ادبیات و فرهنگی مشخص است که تمام سرزمین پهلویان را شامل میگردد. اما چرا برخی هورامانی را با گورانی متفاوت میدانند بر میگردد به چند نکته: برخی اورامانی و گورانی را دو لهجه نزدیک به هم دانسته‌اند که از زمره گویش‌های باستانی شمال غربی با گویش‌های ایران مرکزی و مناطقی از فارس پیوند داشته است. پروفیسور مکنزی نیز گورانی را در زمره‌ی هورامی قرار داده است. اما برخی معتقد اند که این دو تفاوت‌هایی دارند؛ به عنوان مثال به ساختار ارگاتیو (ماضی فعل متعدی) اشاره می‌کنند و این تفاوت را یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های دستوری هورامی که از یک نظر آن را با گویش لکی در دسته غربی و گویش کرمانجی در دسته شمال غربی زبان کردی نزدیک

می سازد دانسته‌اند که این ویژگی (ساخت ارگاتیو) در حوزه گورانی به چشم نمی خورد. دوستان دومین دلیل نیز تناظر صفت و موصوف، فاعل و مفعول در جنس ویژگی دیگر ضمایر اشاره و صفت و موصوف در هورامی دانسته اند، و برای نمونه به "ناد" برای مذکر و "ئاده" برای مؤنث اشاره کرده اند. و یا در فعل "لوا" به معنای رسید دو ساخت مجزای "لوا" (مذکر) و "لوینه" (مؤنث) را دارد که در گورانی چنین چیزی وجود ندارد را مثال نمونه‌ای این تفاوت ارائه داده‌اند.

در ادامه نیز اضافه می‌کنند که نقد اساسی که بر نظریه ی همانندی گورانی و هورامی وارد می‌باشد این است که اگر مراد نظریه پردازان آن از هورامی، زبان و ادبیات گورانی‌ای است که در عموم مناطق زاگرس از کردستان و کرمانشاه تا ایلام و لرستان را دربر می‌گرفته است، پس می بایست گویش‌های اصلی منطقه (لکی، کلهری، فیلی و لری) را به عنوان اجزای اصلی تشکیل دهنده ی این زبان در کنار لهجه‌های هورامی (ماچو ماچو/ ساداتی) مورد مطالعه قرار می‌دادند؛ این در حالی است که این مهم از دید ایشان پنهان مانده و هیچ اشاره‌ای به نقش مهم این گویش‌ها و گویشوران آن‌ها که پدیدآورندگان اصلی ادبیات گسترده ی گورانی‌اند نشده است.

ضمن تأیید تفاوت‌ها در پاسخ باید به این نکته اشاره کرد که در ادبیات رسمی لحاظ کردن زبان محاوره و ادبیات محلی و یا آنچه که همانند ارگاتیو است در ادبیات فاخر و رسمی غیرمعمول و نامتجانس است، زیرا در ادبیات منظوم به کار بردن موارد غیر ضرور ساختاری که باعث پیچیدگی در زبان می‌شود نادیده گرفته می‌شود. کما اینکه این مهم (ارگاتیو- جنسیت) توسط شاعرانی که هم اکنون نیز در هورامان زندگی می‌کنند لحاظ نمی‌شود و نه جنسیت و نه ارگاتیو را در شعر لحاظ نمی‌کنند، زیرا لحاظ کردن جنسیت و ارگاتیو در شعر از زیبایی مفهوم کسر می‌کند؛ که مثال آنرا از مولوی، بیسارانی، صیدی... می‌توان آورد، در حالی که ایشان در محاوره هم جنسیت و هم ساختار ارگاتیو را رعایت می‌کرده، کما اینکه ساختار ارگاتیو نیز در بین لک‌ها کماکان همانند آنچه که در اصل بوده لحاظ می‌گردد، اما شاعران این محال که با ادبیات گورانی شعر می‌گویند و گفته اند هیچکدام این دو مورد را

در منظومات خود رعایت نکرده‌اند. در واقع زبان محاوره‌ی مردمان گوران با آنچه که قواعد و قوانین شعری است متفاوت است و نمی‌توان گفت که چون ساختار شعر با زبان محاوره تفاوت‌هایی دارد این دو (هورامی-گورانی) از هم جدا هستند و یکی نمی‌باشند. و این در حالیست که تمام این اسماء همچون هورامی، لک و کلهر به نسبت واژه گوران تازه هستند و دارای قدمت آن‌چنانی نمی‌باشند. به عنوان مثال واژه لک را برای اولین بار در قرن هشتم در کتاب منتخب التواریخ نطنزی می‌بینیم و یا واژه کلهر را قبل از ذوالفقار خان کلهر در هیچ کتاب تاریخی ندیده بودیم و همیشه این ایل را با گوران جمع می‌بستند. همچنین واژه هورامی که اولین بار در کلام‌های یارسان قرن هفتم و هشتم و همچنین کتاب ظفرنامه اثر شرف‌الدین علی یزدی از آن نام برده می‌شود، و این در حالیست که واژه گوران را می‌توانیم در قرون اولیه هجری و قبل از آن و پس از آن در کتاب‌های دیگر در قرون هفت و هشت... مشاهده کنیم. به غیر از تمام اسناد و مدارکی که قدمت زبان و تاریخ و اصالت واژه گوران را می‌نمایند گنجینه‌ی هزاران صفحه‌ای از کلام‌های یارسان در قرون سوم، چهارم... تا سیزدهم را نمی‌بایست از خاطر ببریم که در جای جای آن به لفظ گوران اشاره دارد و نه ساختار ارگاتیو دارد و نه جنسیت در واژه؛ البته در دل هورامان هم کتابت شده‌اند. اما در خصوص اینکه چرا محققین و مستشرقین وقتی که گوران را مورد مذاقه قرار داده‌اند به لکی و کلهری و فیلی در زیر مجموعه گوران نپرداخته‌اند به این دلیل بوده که این گویشها از زمان ورود مستشرقین و محققین دارای استقلال بوده و متکلمین این گویشها شیوه‌ای متفاوت نسبت به گورانی مینمایانیده‌اند. لکی و کلهری و فیلی را شاید بتوان گفت از همان قرون هشت و نه هجری شکل می‌گیرد و رفته رفته از مادر خود گورانی فاصله پیدا میکند. در بحث جزایر زبانی که مکنزی مطرح کرده است را قبلاً به این شکل گفته بودم که اگر بین تمام گویش‌های کردی پهلویمان شباهت واژگانی هست به دو دلیل بوده: یکی آنکه ریشه تمام این لهجه‌ها بر زبان و ادبیات گورانی است، و این شاخه‌هایی است که از این درخت سر در بر آورده‌اند، و دیگر به خاطر جغرافیای پیوسته‌یی بوده که بیلاق قشلاق و کوچروی در آن پر رنگ بوده است. در این بین نباید سازمان ایلی زنگنه که

خود در ابتدا زبان و ادبیات گورانی را حافظ بوده را از قلم انداخت. این ایل از صفویه تا قاجار به عنوان حاکمان کرمانشاهان- تأثیرگذارترین شهر منطقه کرمانشاه- که ادبیات نوین گفتاری را ترویج میدهند سهم بسزایی در ایجاد زبانی جدید که تا حدی از گورانی فاصله می‌گیرد داشته است. هر چند افرادی همچون مکنزی و مینورسکی گفته اند که هورامی-گورانی همانند جزایری جدا در دریای کوردی میباشند، اما واقعیت امر این است که بخش پهلویان که از جنوب مکریان تا نواحی دشت خوزی‌ها را شامل میشده گوران بوده و جزیره مانند نبوده است، بلکه در یک مقطع تاریخی (قرن سوم) طوایفی از این منطقه (پهلویان) به نواحی جزیره و یا همان زاگرس شمالی کوچیده اند و تحت نام دیملی معرفی میگردند، که بعدها از همین مردم در نواحی موصل تحت نام شبک استقرار پیدا می‌کنند، و یا باجلانهای که به خانقین و کرکوک مهاجرت میکنند. شبهه ی جزایر زبانی را به این شکل مورد مذاقه قرار می دهیم که اگر چنانچه در حال حاضر جزایر کوچکی همانند: دیملیها، شبکها، ماچوها در موصل و کرکوک و خانقین، زنگنه ها و باجلانها، کندوله، گوره جو، زرده، روستاهای اطراف قصرشیرین...در کردستان همانند جزایر زبانی میباشند دو دلیل را میتوانیم برای آن خاطر نشان کنیم. ابتدا مهاجرت و دوم ادغام و وامگیری واژه است. به این شکل که از سرزمین پهلویان با همان زبان و ادبیات گورانی مهاجرت شکل گرفته است. دوم اینکه چون جاده ابریشم از سرزمین پهلویان میگذشته و زوار عتبات عالیات سالها در این مسیر آمد و رفت کرده اند در نتیجه زبان مردمان آن دچار دگرگونی میگردد و رفته رفته از اصالت اولیه خود فاصله میگیرد. و اگر چنانچه در برخی از مناطق زبان گورانی حفظ شده ناشی از بکری و حفظ این اصالت توسط خود مردم بوده است؛ کما اینکه در یکصد سال گذشته این جزایر بسیار بوده و میتوان گفت که بیشتر از نیم جمعیت یارسان در این منطقه با زبان و ادبیات گورانی صحبت می‌کرده اند؛ و در دویست سال پیش قاطبه ی مردم یارسان گوران زبان بوده اند؛ و تا قرن دهم جملگی مردم بلاد الفهلویین گوران زبان بوده که رفته رفته در کلهری و لکی و فیلی ادغام می‌شوند، که بحث جزایر زبانی به این شکل اعتبار استفهامی خود را از دست می‌دهد. و اما هورامان بنا به

چند دلیل از تحریف زبانی در امان میماند: ابتدا اینکه همانند پهلویان جنوبی (محل زیست لک و کلهر و فیلی) سر راه زوار عتبات عالیات نبوده و هیچ خارجی را در خود تجربه نکرده است، در نتیجه ادغام و وامگیری واژه در آن وجود نداشته. دوم اینکه پس از شاه خوشین پایگاه یارسان به پهلویان شمالی (شهرزور-هورامان) انتقال داده میشود و با ظهور سلطان اسحاق شدت حراست، نشر و بسط زبان به اوج خود میرسد؛ به گونه ای که هر کس از نواحی دیگر به هورامان می آمده ابتدا در مدرسه ای به فراگیری زبان گورانی میپرداخته و پس از مدتی همانند زبان مادری این زبان را تکلم میکرده است. هر چند ژاک دموورگان نیز به کوههای صعب العبور هورامان نیز اشاره کرده است، اما دو دلیل نخستی که مطرح شد بنیادین میباشد.

**اقدام دیگر مستشرقین غربی کورد زدایی از مفهوم گوران بوده است، گویا گورانها قومی از لحاظ هویتی جدای از کورد بوده اند که در سده های اخیر در نتیجه مهاجرت کوردها از شمال استعانه شده اند، آیا با تکیه بر منابع تاریخی اصیل میتوان چنین نظریه ای را اثبات نمود؟**

این سوال را میتوان در ادامه سوال قبل و پاسخ مربوطه پی گرفت. اینکه چرا برخی از مستشرقین و محققین گوران را جدای از کورد دانسته اند بر میگردد به عدم شناخت ایشان و ناآگاهی. شخصی همانند مکنزی بدون آنکه متعلق به این سرزمین باشد و یا در بین این مردم زندگی کرده باشد شخصی هورامی زبان را در اروپا پیدا میکند و با ایشان تحقیقات خود را تکمیل میکند. حکایت همانی است که به همراه مترجمش به روستایی میرسند و میپرسد این روستا اسمش چیست؟ مترجم هم میگوید نازانم. طرف هم مینویسد به روستای نازانم رسیدیم. هر چند عالیجنابان مستشرق متد تحقیق را در اختیار دارند، اما قرار نیست که هر چه ایشان در مورد ما نوشته اند و یا مینویسند وحی منزل باشد و مورد قبول. پس این پرسش را باید اینگونه مطرح کرد که آیا مردمان پهلویان (گوران، هورامی، لک...) کرد هستند یا خیر؟! در پاسخ باید گفت که در هیچ منبع تاریخی از جدایی نژادی مردمان پهلویان با سایر کردهای زاگرس صحبت نشده است. منابع اولیه همچون: *صورة الأرض*، *البلدان*، *معرفة الأقالیم مقدسی*، *معجم البلدان*، *نزهة القلوب*، *مسالك الممالک...*

تماما برای مردمان سرزمین پهلویان که گوران بوده اند لفظ کرد و یا اکراد به کار برده اند. این لفظ، یعنی کورد بودن گورانها در گواهی شاعران، نهاد و کبار این سرزمین از چهار گوشه ی آن نیز بارها به کار برده شده است و خود را کرد گورانی خطاب کرده اند. همچنین در کلامهای یارسان نیز انعکاس داشته و در جای جای کلامهای یارسان در اعصار و ادوار مختلف گواهی داده شده که گوران کورد است. همچنین در منابع و کتب و تذکره های کهن و جدید نیز لفظ کوردی برای پهلویان به کار برده شده است؛ همچون: نورالأنوار توداری که اورامی ها را کرد دانسته اما تمیزی هم قائل بوده و آن اینکه از واژه گورانی زبان استفاده کرده است.

در واقع بر اساس تمام شواهد و قرائن، اسناد و مدارک می توان مردمان پهلویان را کرد دانست. اما از هزاران سال پیش تا کنون می توان اسناد و مدارک زیاد دیگری هم ارائه داد که این منطقه همیشه و در ادوار و اعصار مختلف با سایر نواحی زاگرس در تفاوت بوده است. و این تفاوت از بار فرهنگ، دین و باور، فکر و اندیشه و چگونگی شرایط اجتماعی بوده است. این تفاوت از زوایای مختلف در اسناد و متون متواتر آمده است؛ همچون: منابع تاریخی و تذکره های محلی، تحقیقات محققین، و همچنین آنچه در افواه و اسناد روایی مذکور است. محققین و مستشرقین نیز این جدایی را در تحقیقات خود خاطر نشان ساخته اند. کتاب «کردها و کردستان» با ترجمه آقای ابراهیم یونسی در صفحه ۵۴ آورده است: امروزه قزلباش های ترکیه، کاکایی های عراق و مردم هورامان ایران و ساکنان نواحی مرکزی زاگرس تا جنوب شاهراه خانقین - کرمانشاه بدین زبان تکلم می کنند. در سال ۱۹۲۱ شاهد کار مشترکی از ئاکریستسن و م. بیندیکتسن بودیم که کار تحقیقاتی آنها نیز در آخر به این رسیده بود که هورامی کردی نیست و از دسته زبان های ایرانی بوده که در یک اقلیم ساکن بوده اند اما به واسطه هجوم کردها پخش و پلا شده اند. دیوید مک داوول نیز آورده که هیچ یک از این دو فرقه اهل حق و علوی مطلقا مرکب از مردم کرد نیست... علویان و مردم اهل حق هر دو برای دودمان صفوی، که با واسطه های اعتقادات خلاف اعتقادات عامه به حکومت رسید حرمت خاصی قائل اند.



در اسناد روایی نیز همیشه کورد بودن و یا هورامی و گورانی بودن ورد زبان مردم بوده. لیزنبرگ نیز آورده: حیثیت گویش دربار در تجارت و سایر تماس‌های غیررسمی و شهرت از گورانی به عنوان یک رسانه ادبیات پیشرفته، غالباً در سطح عمومی اشتهار دارد و ممکن است مدت‌ها پس از ناپدید شدن نفوذ سیاسی دادگاه اردلان ادامه یافته است. حتی امروز هورامی‌ها شهرت و زیرکی و مهارت‌های هنری برتری در بین ساکنان سلیمانیه دارند، البته باید مراقب باشیم که نبینیم شرایط خاص اجتماعی و تاریخی که در واقع نتیجه آن را تعیین میکند مخاطب گردد، اما حداقل این تاریخ دانش زمینه ارتباط قابل قبولی برای تماس زبانی که می‌دانیم داشته باشیم فراهم می‌کند رخ داده است. لیدی شل نیز در خصوص تفاوت مابین گوران و کردها در سال ۱۸۵۶ آورده: نواحی کوهستانی ایران به اقوام ایرانی اصیل از لک‌ها و کردها تعلق دارند که زبان بومی خود را حفظ کرده‌اند. به نظر می‌رسد همراه با ترک‌ها و برخی زبان‌های ایرانی تنها ساکنان ایران هستند. همچنین در جایی دیگر از کتاب خود در مورد یارسان که آنرا به اشتباه علی‌اللهی خوانده آورده: شمار فراوانی از مردم ایران طرفداران فرقه علی‌اللهی هستند که محدود به قبایل اصیل ایرانی از قوم لک می‌شوند و متمایز از کردهایی هستند که تحت عنوان نژاد ایرانی قلمداد شده‌اند. همچنین در جایی دیگر آورده: یک لک تأیید می‌کند که کرد هم مانند خودش به ایران قدیم تعلق دارد، اما از اینکه یک خانواده باشند حاشا می‌کند. یک کرد نیز با چنین منظری به ماجرا نگاه می‌کند. در اسناد تاریخی، کورد را همیشه در کنار گوران یا جورقان ذکر کرده‌اند، همانند گزارشی که ابن فقیه همدانی از کرد و جابارقی در قرن چهارم ارائه کرده است. هر چند در ترجمه فارسی امانتداری نشده اما در نسخ عربی تفاوت این دو را مشخص عنوان کرده است. اقوام ساکن در جغرافیای مذکور در قبل از مهاجرت آریایی‌ها نیز دارای تفاوت بوده‌اند. لولوبی‌ها و کاسی‌ها با مردمان نایری و میتانی و گوتی... از منظر فرهنگی و زبانی و اعتقادی جدا بوده‌اند. مردمان نواحی جنوبی زاگرس از بار تمدن، و رسیدن به شهرستانیت دارای قدمت و اصالت و تاریخ مکتوب است، که می‌توان به وجود شهرهای آباد منطقه در زمان مادها اشاره کرد که این نواحی را ماد کبیر نام نهاده‌اند.

شهرهای آباد و شهرستانیت منطقه در زمان هخامنشیان. در زمان اشکانیان و متأخرترین آن زمان ساسانیان با شهرهای اریوجان، سیروان و سیمره، مهرجانقذق... حتی پس از حمله ی اعراب دو پایگاه مهم ماهین (ماه کوفه و ماه بصره) را به جهت جمع آوری خراج در این منطقه قرار می‌دهند، که این خود ناشی از متمدول بودن و وجود شهرستانیت در این منطقه میباشد. همچنین نمی‌توان اهمیت دینور را در قرون اولیه ی صدور اسلام تا قرن‌ها بعد به عنوان مرکز علم و دانش در تمام زاگرس نادیده گرفت. علاوه بر نکات ذکر شده این منطقه محل نشر تفکر و انقلابات فکری و جنبشهای اجتماعی بر علیه نظام ارباب رعیتی و اقتدارگرایی حکام خودکامه بوده است، و بزرگان زیادی را در این سامان می‌توان نام برد که یا در این محل متولد و نشو و نما پیدا کرده‌اند و یا آنکه دیگری این محل را به واسطه ی روحیه ی مبارزه طلبی مردم به پایگاه مبدل کرده است؛ که می‌توان به خرمیه، قیام علویان، یارسان، نوربخشیه، مشعشعیه، حروفیه... اشاره کرد. این تفاوت همیشه در طول تاریخ گواهی داده شده است به گونه‌ای که این تفاوت در کلام‌های یارسان نیز آمده و به آن اشاره شده است. زبان شناسان و محققین نیز این تفاوت را از بار زبانی مورد ارزیابی قرار داده و آن را جدا معرفی نموده‌اند که می‌توان به مینورسکی، مکنزی... اشاره کرد. و البته نکته اصلی یعنی بی‌مهری کردهای نواحی شمالی به این مناطق را هم نباید فراموش کرد؛ اینکه کوردهای سوران زبان، نواحی اردلان را که بخشی از گوران بوده‌اند را متأثر از خود کرده‌اند جای انکار نیست؛ و یا اینکه نواحی دشت شهرزور و کرکوک و سلیمانیه که جملگی گوران بوده‌اند و حالا متأثر از سوران یا همان کردی میانه هستند را نمیشود انکار کرد. اینکه در شبکه ای متعلق به ایشان سعی می‌گردد تا سورانی و کرمانجی در اولویت نخست باشد. اینکه سعی می‌گردد تا زبان و ادبیات گورانی حذف گردد و آنرا آسیمیه کنند (آگاهانه یا نا آگاهانه). اینکه سعی می‌گردد تا فرهنگ، باور و اندیشه‌ی گورانی را تحریف کنند و به شکلی بی تفاوت به آن نگاه کنند قابل انکار نیست. چراکه اظهرمن الشمس است و میتوان هرکدام را ساعتها به بحث کشاند. حتی در این یک سال متأخری که انستیتو فرهنگی یارسان برای مطالعه در این حوزه تأسیس شده است و

چون نخواستیم در سیاست ورود پیدا کنیم، در نتیجه برای آنکه بتوانند با این انستیتو مقابله و آنرا با شکست مواجه کنند انواع و اقسام حرف و حدیثها و سفارشات را ساختند... چرا؟ چون خودمان را زیر مجموعه آنها معرفی نکردیم!! و البته ده ها دلیل دیگر که ناشی از خودخواهی ایشان است... که چه کنم: گفتگو نبود آیین درویشی/ورنه با تو ماجراها داشتیم.

از دیگر مواردی که میتوان در بحث فرهنگی از آن یاد کرد گویش پهلوی کنونی (لکی، کلهری، فیلی و ایلامی) است که آنرا فارسی لهجه دار خطاب می‌کنند؛ به گونه‌ای که اگر فردی از منطقه پهلویان با یک سورانی یا کرمانج با زبان مادری خود صحبت کند فوراً مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد که کردی صحبت کن. و این در حالیست که مردمان پهلویان به علت آمیختگی با فارسها در مقاطع مختلف تاریخ از زمان مادها تا کنون و بنا به دلایل زیادی همچون مراودات علمی، فرهنگی، هنری، وجود رجال حکومتی در این منطقه و آمد و رفت بزرگان علم و سیاست، فرهنگ تعامل و حسن معاشرت... سبب شده تا زبان و ادبیات اینان با مردمان زاگرس شمالی متفاوت باشد و متأسفانه برخی از کردهای نواحی شمالی این تفاوت را برعکس فهمیده‌اند تا موجبات استهزاء فراهم گردد.

این ذهنیت حتی در جریان روشنفکری و احزاب شدت بیشتری به خود می‌گیرد به گونه‌ای که تمام مبارزین حزبی از زاگرس شمالی، هیچ‌کدام از مکریان و اردلان رو به پایین نیامدند و هیچ تمایلی به برقراری ارتباط با زاگرس جنوبی نداشته و البته هنوز هم آن ارتباط ایجاد نشده است؛ و همیشه به شکل رسمی کردستان را تا کامیاران معرفی نموده‌اند و نه بیشتر. حتی در این دوره که بحث احترام به تکر و تنوع فرهنگی جزوی از مؤلفه های مدرنیته به حساب می‌آید اما باز میبینیم که برخی از جریانات مدعی نیز این تفاوت و تبعیض را به شکل زیرکانه ای لحاظ میکنند و نمیخواهند که این تفاوت را باورمند بپذیرند، و بدون آنکه علم و آگاهی نسبت به این منطقه داشته باشند سعی در القاء سیاست و فکر خود دارند. و متأسفانه تمام تلاش خود را هم به کار گرفته‌اند تا صدایی در این خصوص نشنوند. از بار فرهنگی و ادبی نیز به همین شکل می‌توان به عدم پردازش روشنفکران و ادیبان و

محققین زاگرس شمالی به زاگرس جنوبی اشاره کرد که هیچ‌گاه به زاگرس مرکزی پرداخته نشد و بالعکس. و البته تلاش برای نادیده گرفتن زبان و ادبیات گورانی (هورامی، لکی، کلهری، فیلی) از جانب برخی از ناسیونالیست‌های همگون ساز هم دیده و هم شنیده شده است. از این رو در سالهای متأخر برخی از مردم هورامانی، لک، کلهر، گوران از سرزمین پهلویان در مقابل این حجه‌ها واکنش نشان داده و حتی کورد بودن خود را هم انکار کرده اند. پس تمام گفته‌های مستشرقینی که به هر دلیلی گوران را جدای از کرد معرفی کرده اند را دستمایه قرار میدهند تا بتوانند ایشان را متوجه اشتباهات خود کنند، و یا اینکه تکلیفی به جهت پرداختن به خود برای خود حاصل کنند. حقیر دلیل این خود زنی فرهنگی یا انکار هویتی را عملکرد ناصحیح میدانم که باید با دلجویی مرتفع گردد؛ زیرا صدها سند و مدرک میتوان بر کردستانی بودن سرزمین پهلویان ارائه داد و آن شبهه ناپذیر است. مضاف بر آن، جایی که برای اولین بار در تاریخ کردستان نامیده شده است را نمیتوان کردستان ندانست.

**شما عنوان کردید که لک، کلهر، فیلی و ایلامی و دیملی در ابتدا گوران بوده اند؛ اگر دلایلی برای این مهم هست بفرمایید و اگر به شکل اخص به یکی از این موارد بپردازید بهتر خواهد بود. مثلاً چرا باید لک را همان گوران قدیم معرفی کرده اید؟**

اینکه برخی از افراد قدمت و اصالت مردمان منطقه و خصوصاً کنفدراسیون ایلی لک را پیش می‌کشند و آن را در زاگرس بی‌مثال معرفی می‌کنند یک واقعیت انکار ناشدنی و تاریخی است؛ اما ایراد و اشکال این است که این افراد آن را به نام لک مصادره به مطلوب می‌کنند؛ در حالی که واژه لک همانند کلهر دارای قدمت آنچنانی نیست و اولین منبع تاریخی که از واژه لک به عنوان مردمانی در خطه لرستان یاد کرده منتخب التواریخ نطنزی است و این در حالیست که همین مردم لک همان گورانان قدیم هستند و می‌توان قریب به اتفاق ایشان را در قرون قبل یارسان دانست، اما بنا به دلایل زیاد در طول تاریخ از یارسان بازمانده و به شیعه‌گری روی آورده‌اند. نمونه‌ی افرادی همچون: یوسف خان امیر بهادر، سید محمود جلالوندی و... که در

مقاطع مختلف تاریخی از یارسان خارج شده‌اند و ایل و تبار خود را هم با خود همراه ساخته‌اند کم نیستند.

بارون دوبد نیز گواهی طایفه‌هایی همچون آزادبخت را داده که یارسان بوده‌اند. و یا راولینسون در سفرنامه خود توصیه می‌کند که هر مسافر اروپایی به منظور دیدار آثار تاریخی به منطقه پشتکوه می‌رود کمتر خود را نشان دهد و بیشتر در میان عشایر که اغلب علی‌اللهی هستند به سر ببرند. دیوید مک داول در این خصوص آورده: مذهب اثنی عشری در سده‌ی شانزدهم در ایران شیوع یافت و دور نیست که پیش از این زمان کردان شیعه به طور عمده پیرو مذهب اهل حق بوده باشند. اخیراً بیشتر قاعده بر این جاری بوده که خاندان‌های حاکم محل، یحتمل برای بهبود بخشیدن به وضع و موقع سیاسی خود در حکومت، از مذهب اهل حق به سود تشیع دست می‌کشند و مردم مراتب فرودست جامعه را از آن‌ها پیروی می‌کنند. همچنین کنت دوگبینو گزارش کرده که به نظرم دشوار می‌رسد که در مقبره‌های بی‌شمار مقدسین که سراسر ایران را پوشانده است و مردم دایماً به زیارتشان می‌روند چند آرامگاه بزرگان اهل حق وجود نداشته باشد که به زیارتگاه شیعیان شده است.

وجود ایل زنگنه با خاستگاه اولیه‌ی پلنگان و درتنگ و حلوان تا نواحی دشت کاکاوند که در ایام کهن با گویش گوران تکلم می‌کرده‌اند از دیگر دلایل قرابت و هم‌ریشه‌ای لک و گوران است که بنا به دلایل ذکر شده از خاستگاه زبانی خود فاصله می‌گیرند. این ایل حامی کریم خان زند و مؤثر در به قدرت رسیدنش بوده که تعدادی از این جماعت، و به همراه وی نیز به شیراز کوچ می‌کنند. پس از انقراض حکومت زندیه از شیراز به نواحی تهران، قزوین، کرمانشاه و شمال ایران مهاجرت می‌کنند و هم‌اکنون به مافی و زند و خواجه وند و تیموری... نام برده می‌شوند و اکثراً یارسان می‌باشند. بخشی از این ایل در اواخر قرن هشتم به نواحی بختیاری کوچ می‌کنند و شاخه‌ای از طایفه کرد حسین خانی جنوب را تشکیل می‌دهند؛ مراد کرد همچنین عنوان داشته که بختیاری شعبه‌ای از کرد می‌باشند که تا زمان عضدالدوله دیلمی کردها تا حومه اصفهان سکونت داشته‌اند که پس از آن

به نام لر نامبردار شدند. این ایل (زنگنه) با مهاجرت به سایر نواحی همچون کرکوک گویش مادری خود را حفظ کرده و برخی از ایشان نیز هم اکنون به هورامی-گورانی تکلم می کنند.

یکی دیگر از دلایل اثبات اینکه لک ها را همان گوران با همان گویش گورانی که ادبیات و مردمان کنونی هورامان میراث دار آن هستند بدانیم گواهی تاریخ از سپاه و نزدیکان خاندان حسنویه و در رأس آن بدر است که در همه جا از گورانان صحبت به میان آورده است. و این در حالیست که مقرر فرمانروایی حسنویه در لر کوچک و سرماج در نزدیکی هرسین بوده که تماما لک زبان می باشند، و اگر ما هورامان کنونی و منطقه ی گوران حال حاضر که به جورقان نامگذاری شده و حموی خاستگاه آن را در حلوان ذکر کرده را مد نظر قرار بدهیم وجود سپاهی متشکل از گورانان در سرماج و لکستان کنونی اندکی غیر قابل تصور خواهد بود مگر آنکه لک را همان گوران بدانیم؛ که بر اساس واقعیت های دیگر همچون ایل زنگنه و مورفولوژی واژه و ادبیات رایج در منطقه و کلام های یارسان پذیرفتنی خواهد بود. بیشوب ایزابلا که در سال ۱۸۹۰ به کردستان و لرستان سفر کرده اینچنین نوشته: «گویش لره‌های فیلی کمی با کردهای کرمانشاه مغایرت دارد.» و این کمی مغایرت به منزله ی استقلال زبانی نیست، بلکه خاصیت زبان کردی با تمام گویش های آن در این تفاوت است که حتی این تغییر و تفاوت در لهجه را می توان روستا به روستا مشاهده کرد. مشترک بودن واژه های کاربردی مابین گویشوران لک و کرمانج میانی که به بالای نود درصد هم می رسد، و خاستگاه این ایل در زاگرس- که توسط مورخین و نویسندگان پیشین گواهی داده شده است- ما را بر آن می دارد تا ایل لک را یکی از ایلات بزرگ کردستان بدانیم؛ خاصه اینکه از بار فرهنگی، آداب و رسوم، باورها... نیز می توان فصلی مشخص به جهت تأیید و اثبات بیشتر باز کرد، چراکه لباس، رقص، موسیقی، نام گذاری ها... با مناطق کرمانج میانی و حتی کرمانج شمالی یکی است که پرداختن به هر کدام از موارد فوق کتابی خواهد شد. پس اگر افرادی همچون محمد دبیر مقدم بر اساس تعاریف مربوط به زبان، گویش، لهجه و گونه، لکی، هورامی، کردی، گیلکی... را مستقل معرفی کرده مبنا را زبان فارسی قرار داده نه اینکه

کردی را به عنوان زبان با گویش های موجود در آن تعریف کرده باشد. مینورسکی نیز آورده: «تمام این اشارات اینچنین می نمایانند که در نیمه ی یکم سده ی یازدهم دست کم بخشی از «جورقان» در دروازه ی شمالی لرستان مستقر بوده اند و آن هم آنچنان نشان می دهد که مرتبط با «جبارق» باشد که پیشتر ابن فقیه بحث آن را مطرح کرده بود». همچنین حمید ایزدپناه نیز ذکر می کند: «لکی هم زبان گفتگو و هم زبان شعر لرستان و سرود یارسان یا اهل حق است». و نیز در جایی دیگر از همین کتاب عنوان کرده که سرودهای مذهبی یارسان و یا داستان های شاهنامه تماما به لکی سروده شده است». و عنوان کرده: در حقیقت واژه «لکی» نیز با اضافه کردن حرف (ی)، نسبت این زبان را به طایفه های لک بیان می کند و آن را باید «به جا مانده و یا همان زبان پهلوی باستان دانست که با گذشت زمان، کمتر آسیب فرهنگی دیده است».

زبان لک ها که همان گورانی بوده بنا به دلایل ذکر شده رفته رفته سهل می گردد و جای لغات اصیل آن را واژه های فارسی پر می کند. این دگرگونی زبانی سبب به وجود آمدن گویشی مستقل می شود به نام گویش لکی در زبان کردی؛ و این موضوع با اندکی تعمق در تاریخ، خاستگاه، فرهنگ، آداب و رسوم، ادبیات، فولکلور، موسیقی، رقص، نوع لباس و زبان... به خوبی قابل درک و مشاهده است.

دایره المعارف مصاحب نیز ذیل واژه ی لک ایشان را کرد معرفی نموده است. دانشنامه ی جهان اسلام نیز لک ها را جزو کردان معرفی نموده است. همچنین دایره المعارف بزرگ اسلامی لک ها را از طوایف کرد دانسته. دهخدا نیز لک ها را جزو ایلات کرد ایران که در کلیایی، کرمانشاه، همدان، اصفهان، کردستان، اسفندآباد، چهارکاو و علی وردی مسکن دارند دانسته است. محمد مردوخ نیز کردستان را به شش ولایت منقسم نموده که ولایت ششم را اینچنین معرفی نموده است: «ولایت لرستان که شهرهای عمده آن بروجرد، خرم آباد، سیمره، ملائره، نهاوند و تویسرکان است.» محمد امین زکی بیگ نیز که در سال ۱۹۱۶ به لرستان سفر می کند اظهار می دارد مردم آنجا به زبان کردی با من صحبت کرده اند. یاقوت حموی نیز آورده:

«اکراد قبایلی هستند که در کوه های بین خوزستان و اصفهان زندگی می کنند و محل این قبایل را بلاداللور یا لرستان می نامند.» این گفته ی یاقوت مشخصا در مورد لرهای کوچک و بزرگ است که ایشان هم به شکل کلی همانند سایر نویسندگان همچون شیخ محمد خال... که دیگر از قبیله و ایل یاد نکرده مستقیم آنها را قوم کرد دانسته اند. سکندر امان اللهی نیز آورده: «لکی با گویش گورانی و گویش کرمانشاهی همبستگی فراوان دارد.» و این همبستگی در ابتدا یکی بوده است. متأسفانه برخی از افراد لک در سالهای متأخر بدون در نظر گرفتن اصالت منطقه هر آنچه که به دستشان برسد را با واژه ی لک تعریف میکنند؛ هر چند واژه ی لک را میتوانیم نماینده گوران در منطقه بدانیم اما هنوز واژه ی گوران منسوخ نشده که بخواهیم واژه ی لک را جایگزین آن کنیم. صرف نظر از اقدامات غیر توجیهی که برخی اشخاص تقویم استخراج شده ی ژئوفیزیک تهران را آورده و فقط اسم ماههای آنها را تغییر داده و میراس ناملموس جمهوری اسلامی نیز این موضوع را سیاسی کرده و بنا به درخواست این افراد که کمترین آگاهی نسبت به این علم دارند را به نام تقویم لکی ثبت کرده اند، در حالی که این تقویم و شرح مفصل آن که متعلق به تمام گورانشا و سرزمین پهلویان است را حقیر با نام زیگ آریایی- کردی بارها چاپ کرده ام. و یا ثبت گلونی به نام لک که آن سرو خمیده ی فرهنگ گوران و متعلق به تمام مردم سرزمین پهلویان است... و سایر مواردی که غیر توجیهی مینمایاند و نمیبایست در حق سایر ایلات و مردم پهلویان اجحاف کرد و هر آنچه که هست را در خورجین خود کرد.

\* مصاحبه تفکر انتقادی



---

# لرستان و فرهنگ و تاریخ لری

مصاحبه با رامین گارا، محقق و نویسنده کرد

---

■ مصاحبه کننده: هاشم علی ویسی

جایگاه فرهنگ و تمدن زاگرس و شاخه‌های بسیار غنی لر خرم‌آبادی، لر بختیاری، لک و غیره بیانگر دیرینه بودن آن است. ساکنان این سرزمین همواره امروز هم همانند هزاران سال پیش در این دیار ساکن هستند. رامین گارا، نویسنده و محقق کرد که سال گذشته اثر خویش به نام «تاریخ لرستان» را منتشر نمود، معتقد است که در زاگرس از شمال تا جنوب در سراسر تاریخ هزاران ساله فقط خلقی با شاخه‌های فرهنگی قدیمی و غنی سکنا گزیده‌اند. مناطق لرستانات بعنوان زاگرس میانی و جنوبی جزو قدیمی‌ترین فرهنگ‌ها و تمدن‌های تاریخی بوده‌اند.

گارا معتقد است که غنای فرهنگی و تمدنی و دستاوردهای متعدد لرستان اجازه نداده که در قریب یکصدسال گذشته خلق لر آسمیله و در نظام ایدئولوژیک حاکم بر ایران بطور کامل نوب گردد. قوی‌بودن زبان و فرهنگ لری موجب پایداری آن گشته و بیداری و آگاهی هویتی و دمکراتیک می‌تواند به نجات آن از تیررس سیاست آسمیلاسیون نظام مرکزی ایرانی، بیانجامد. موضوعاتی از قبیل تاریخ لرستان از نوسنگی تا عیلام و لرستان امروز و نیز آیین‌های کهن، زبان و آثار مکتوب برجای‌مانده، حکومت‌های محلی خودگردان و موسیقی و روحیه زاگرسی این خلق موجب مقاومت آن در برابر سیاست‌های آسمیلاسیون حاکمیت ایران شده است.

امروز، راهکارهای هویت‌خواهی لری و رشد فرهنگی و زبانی و کسب اراده سیاسی لری چگونه استحصال می‌گردد؟ این مقولات را با رامین گارا به بحث و گفتگو گذاشته‌ایم که می‌تواند هم در شناخت هویت تاریخی روشنگر باشد و هم به بسیاری پرسش‌ها در خصوص اوضاع جامعه کنونی لرستانات و آزادیخواهی آن یاری‌رسان گردد.

پرسش: جایگاه فرهنگ و تمدن زاگرس در پیش از تاریخ و دوران تمدن را اگر ممکن است بیان بدارید و بفرمایید چه داشته‌هایی زاگرس را این قدر با اهمیت کرده که جایگاه خاصی در حوزه فرهنگ، تمدن و جغرافیا داشته باشد؟

رامین گارا: بله! چون از فرهنگ و تمدن بحث به میان آوردید، لازم است به تفاوت تعاریف متفاوت از فرهنگ و تمدن بپردازم تا غلط مبحث صورت نگیرد. اساساً اکثر قریب به اتفاق نظریه‌پردازان، معنای فرهنگ و تمدن را درهم آمیخته و یکی می‌دانند، درحالی که من با استناد به تعاریف عبدالله اوچالان (آپو) آن دو را متمایز از هم می‌دانم. در تعریف عمومی فرهنگ می‌توان آن را بصورت کلیتی متشکل از همه ساختارها و معناهایی که جامعه انسانی طی روندی تاریخی تشکیل داده، تعریف نمود. به عبارتی فرهنگ تمامی داشته‌های یک قوم و یک ملت در طول تاریخ می‌باشد. تمامی نهادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ساختار را تشکیل می‌دهند و تمامی قوانین و اصول و پرنسپ‌هایی که به روی تحول باز باشند معنای فرهنگی هستند. حال چون خلق‌ها و ملیت‌های تحت ستم همه چیزشان به اشغال درآمده، از داشته‌های ساختاری و معنایی فرهنگی خود محروم گردانده شده‌اند که در این حالت فقط با «نسل‌کشی فرهنگی» روبرو هستند. لرها هم بعنوان قدیمی‌ترین شاخه فرهنگی زاگرس تحت اشغال ایرانی‌شهری فارسیسم قراردارند لذا دچار نسل‌کشی فرهنگی هستند. در کل کردها نسل‌کشی فرهنگی می‌شوند. و اما تمدن. بسیاری معنای فرهنگ و تمدن را با هم یکی می‌دانند درحالی که فرهنگ بسیار فراگیر بوده و کلیت موجودیت تاریخی یک خلق را دربرمی‌گیرد اما تمدن به برخی حوزه‌های محدود نسبت داده می‌شود که فرهنگ را نباید جزو آن دانست. در تعریف تمدن باید گفت که وقتی سه‌گانه «طبقه، شهر و دولت» شکل گرفتند و فرهنگ عمومی جوامع در مقطع آن سه‌گانه قرارگرفت، تمدن نامیده شد. تمدن مرکزگرا نوع جداگانه‌ای از ساختارها، معناها، اخلاق و احساسات و زیبایی‌شناسی را در جامعه توسعه می‌دهد که نقش منفی دارند ولی ساختارها و معناها فرهنگ تمدن دمکراتیک یا دوره نوسنگی، نقش مثبت ایفا می‌کنند. سومریان برای نخستین بار این مقطع و دوره تاریخی را آغاز کردند. در دوره تمدن، رابطه حاکم و محکوم یا برده شکل می‌گیرد نه رابطه مساوات‌طلبانه. بنابراین تمدن مرکزگرا از نظر ما امری منفی است. تمدن یعنی شکل‌گیری نهادهای سلطه‌گر درحالی که نباید از دوران سومر تا به امروز چنین نهادهایی شکل می‌گرفتند. نباید «تمدن مرکزگرا» شکل می‌گرفت چون امری منفی و ذاتا بد است. می‌بایست «خصلت دمکراتیک»

دوران نوسنگی تداوم می‌یافت و لذا با برآمدن عشیره، قوم و ملت، تمدن دمکراتیک شکل می‌گرفت نه تمدن مرکزگرا و انحصارگر. همه این انحرافات، منشأ تمامی بدبختی‌های جامعه بشری هستند.

اگر این مقوله را در خصوص لرها پیاده نماییم، می‌بینیم که با برآمدن تمدن عیلام که پروتولر هستند، تمدن مرکزگرا و انحصارگر در جامعه آنها هم پیروی شد و به انحراف رفتند. زیرا دوره نوسنگی زاگرس که ماقبل تمدن است، طلایی‌ترین دوران تاریخ بشریت است. با سربرآوردن تمدن عیلام، لرها نیز دچار خصلت‌های نهادی «طبقاتی، شهری و دولتی مرکزگرا و انحصاری» شدند. اینجا منظور از انحصار، انحصار قدرت و سرمایه بصورت نهادمندی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در بطن تمدن است.

حال به این مقوله از پرسش مطروحه شما پردازیم که فرهنگ و تمدن لری در تاریخ چگونه رشد کرده؟ لرها یا همان کردها در زاگرس فرهنگ‌شان را بسط و گسترش دادند. باید به این نکته اشاره کنم که اشاعه فیزیکی انسان از آفریقا بسوی همه قاره‌های دیگر صورت گرفت ولی اشاعه فرهنگی از زاگرس آغاز شد. انسان‌های آفریقایی هم فرهنگ داشتند، اما رشد فرهنگی نظام‌مند در زاگرس یا هلال حاصلخیز به وقوع پیوست و به سایر نقاط دنیا اشاعه یافت. اگر امروز بخواهیم فرهنگ لری را در اعماق تاریخ جستجو نماییم و به آن عظمت ببخشیم بایستی به دوران نوسنگی و حتی ماقبل آن هم برگشت. وقتی به این دوران برگردیم، لاجرم باید بپذیریم که پس اصل زاگرسی‌ها یکی و یگانه است. این یعنی اینکه نمی‌توانیم از این قانون تاریخی حاشا کنیم و لر را از کرد جدا بدانیم. در غیر اینصورت کل عظمت آن از دست می‌رود. از عیلامیان تا کاسی‌ها و لرهای امروزی را نمی‌توان از خلق زاگرس که نطفه اولیه فرهنگ نظام‌مند نوسنگی را شکل دادند، جدا دانست. نه عقل اجازه این را می‌دهد نه علم و منطق. از منظر دیگری نیز می‌توان به قضیه نگاه کرد و آن این است که نطفه فرهنگ نظام‌مند برای نخستین بار در مزوپوتامیای شمالی شکل گرفت نه جنوبی. بنابراین زاگرس میانی و جنوبی هم رشد فرهنگی و تمامی عناصر آن را از مزوپوتامیای شمالی یا زاگرس شمالی با خود به آنجا انتقال دادند. علم و منطق تاریخ اجازه نمی‌دهد به این یگانگی فرهنگ زاگرس میانی و جنوبی با شمالی نیاندیشیم. اگر این

یگانگی رد شود، پس ریشه‌های تاریخ لر را زده‌ایم، چون نوسنگی را از آن حذف نموده‌ایم. ما معتقدیم که تاریخ بصورت شفاف به ما می‌گوید که مردمانی با یک فرهنگ مشترک و یگانه در زاگرس شکل گرفته‌اند. اگر خوب بنگرید با بازگشت به ادوار ماقبل نوسنگی، همه پیشرفت‌ها متعلق به مزوپوتامیای شمالی بوده‌اند سپس بسوی سایر نقاط زاگرس جنوبی اشاعه یافته‌اند. برای مثال ادوار «موستری (۷۰ الی ۵۰ هزار سال)، برادوستی (۳۸ هزارسال) و زارزی (۲۰ هزارسال) عصر ماقبل نوسنگی هستند. عنوان موستری فرانسوی است ولی عناوین برادوستی و زارزی که در بخش شمالی هلال حاصلخیز قراردارند، عناوین گُردی هستند. غار شاندر در هولیر متعلق به عصر موستری است. غارهای خورمووه (خرم‌آباد) نیز بقایای هر سه دوره را در خود دارند اما به اندازه غار شاندر قدمت ندارند. بیشترین قدمت تاریخی یافته‌ها در غارهای لرستان به ۴۰ هزار سال پیش برمی‌گردد. غار شاندر، ارجنه، یافته، کنجی و بسیاری غارهای زاگرس اثبات‌گر یگانه‌بودن فرهنگ زاگرسی در عین تنوع و تکثر بومی هستند. انقلاب «زبان اشاره‌ای» از ۲۰۰ هزار سال تا ۵۰ هزار ق.م که در زاگرس شکل گرفت، یک عظمت تاریخی است. سپس انقلاب زبان نمادین و سپس انقلاب روستا و زراعت بزرگترین انقلاباتی است که فرهنگ زاگرسی از شمال کردستان تا جنوبی‌ترین نقاط بختیاری امروز متحقق ساخته‌اند. این انقلابات بصورت ساختارها و معناهای فرهنگی به سراسر دنیا حتی چین اشاعه و انتقال یافتند. این است عظمت تاریخ لر در زاگرس. به هیچ‌وجه نمی‌توان زاگرس را بصورت چندپاره و بیگانه از هم تصور نمود. امروز دشمن برای گسستن خلق‌های یگانه این کار را می‌کند. برای مثال لر را قومی مجزا از خلق زاگرس تعریف می‌نماید تا آسمیله و از خودبیگانه سازد. زاگرس مهد فرهنگ و پیشرفت‌های بشری است و تمدن غیرمرکزگرا و ضدانحصاری با ساختاری متمایز از ساختارها و معانی تمدن سومری رشد داده که خوب البته امروز از آن به فرهنگ یاد می‌شود نه تمدن. زاگرس مهد تمدن هست، اما خود تمدن یعنی آنچه که از سومر تا امروز روی داده، نیست. اگر انقلاب زبان، روستا و زراعت در نوسنگی زاگرس به وقوع نمی‌پیوست، هرگز جامعه طبقاتی، شهری و دولتی تمدن سومری شکل نمی‌گرفت. پرتولرهای ماقبل تمدن سومری، تمدنی نبودند، اما عیلام و کاسی‌ها در درون آن تمدن جای‌گرفتند و به آن آلوده شدند.

رشد تمدن مرکزگرا نیز مآلا و جبرا به معنای پیشرفت نیست، پسرفت است پس باید امروز بجای آن تمدن دمکراتیک عاری از طبقه و دولت و با تصحیح ساختار شهر به میان آید.

حال باید پرسید که زاگرس چه داشته‌هایی داشت که امروز اینهمه اهمیت دارد؟ زاگرس مهد فرهنگ از پارینه‌سنگی تا نوسنگی و نیز انقلابات زبان، روستا و زراعت است. همه این انقلابات بصورت ترتیبی سال و قرن و دوره تاریخی، بارانی از مدرنیته‌های دمکراتیک بودند. نباید آن را از جنس مدرنیته سرمایه‌داری امروزی دانست. مثلا رشد زبان نمادین، ساختن ابزارآلاتی چون میکرولیت‌ها یا سنگ‌های تراش‌نخورده و خورده بعنوان چاقو و نیز بعدها در دوران نوسنگی اختراع هزاران ابزارآلات مانند دوک، دستار، گاوآهن و رشد شیوه‌های زراعت همه و همه بارانی از مدرنیته‌ها بود. یک عظمت به تمام معنی. فرهنگ آری در زاگرس که امروز علم تاریخ ایرانشهری متأثر از شرق‌شناسی آن را «آریایی» عنوان می‌کند، همان فرهنگی است که رشد کرد. آری یا آریایی، نژاد نیست، فرهنگ است. آن همه رشد فرهنگی از حیث ساختاری و معنایی در نوسنگی هزاران برابر رشدهای صنعتی دوره سرمایه‌داری ارزش و اهمیت دارد. از نظر کیفیت و کمیت بالاتر از دوره ۴۰۰ ساله سرمایه‌داری قرار می‌گیرد. آن داشته‌های فرهنگی هرگز سلطه‌گرانه مرکزی، دولتی، طبقاتی و انحصارگرانه نبودند. تمامی آثار باستانی و تاریخی لرستان و زاگرس حکایت از تعدد و عظمت داشته‌های آن روزگاران دارند. ایرانشهری از طریق انحصار علم باستانشناسی و حاکمیت سیاسی، آن داشته‌های لرهای زاگرس را به خود نسبت داده و قالب کرده. امروز دمکراسی و آزادی بعنوان ساختارها و معناهای فرهنگی درصددند بر روی همان ریشه‌های اصیل و راستین با علاوه‌کردن رشدهای علمی امروز اما خارج از نظام سرمایه‌داری احیا گردند. چه بسا امروز نمی‌توان مفاهیم دمکراسی و آزادی جوامع را خارج از مفاهیم دمکراتیک و آزادیخواهانه دوره نوسنگی احیا نمود فقط در میزان رشد علمی تفاوت‌هایی به میان می‌آید. امروز اگر فرهنگ و موجودیت لری بر روی همان ریشه‌های اصیلش نروید، پس باید آن را از خودبیگانه و بی‌هویت تلقی نمود.

پرسش: در دوره ماقبل تمدن چه اقوامی در کوهستانهای زاگرس می‌زیسته‌اند و نقش و جایگاه تاریخی آنها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

گارا: اگر مبنا را ماقبل تمدن بگذاریم، تنها قومی که بصورت مکتوب نام آنها در تاریخ مانده و از همه قدیمی‌تر است، هوری‌ها هستند. هم کاوش‌های باستان‌شناختی و هم علم تاریخ و تحقیقات محققین برجسته جهان این را اثبات نموده‌اند. هوری‌ها پروتوتیپ همه اقوام زاگرس و مزوپوتامیای علیا و بخشی از سفلا هستند. سپس بعدها اقوام هیتیت، عیلامی (هوژی) و کاسپی، لولوبی، کورتی، میتانی پا به عرصه جهان گذاشتند. اینجا البته باید یک برخورد علمی در مقوله پروتوتیپ داشت. پروتوتیپ به این معنا نیست که آن اقوام مطابق درک امروزی از نژاد و منشأ صدرصد گرد تلقی شوند. این قاعده شامل همه خلق‌ها و ملیت‌های جهان می‌شود. برای مثال هوری بعنوان پروتوگُرد که همه گُردها حتی لرها را نیز دربرمی‌گیرد را نباید صدرصد خالص گُرد بدانیم. حال شاید هم خالص باشد شاید هم تا حدی نه. برخورد صحیح این است که آن را بصورت پروتوتیپ، سرمنشأ گُردها قلمداد کنیم. سایر اقوام قدیم چون عیلام، کاسی، کورتی و غیره هم همینطور اما هرچه از منشأ بسوی روزگار امروز نزدیک‌تر شویم، این اصیلت حتمی‌تر و خالص‌تر می‌گردد. از این منظر، خالص‌بودن قوم همانند عشیره، قبیله و کلان نیست. اگر خوب دقت کنید، ملت هم چنین خصوصیتی دارد حتی بیشتر از قوم. قوم بیشتر متشکل از اتنیسیته‌هایی است که قلمروهای جداگانه و یا مدیریت جداگانه اجتماعی دارند، اما از حیث زبان، تاریخ و فرهنگ یکی هستند. ملت اما تفاوتش با قوم این است که بصورت شفاف از چند قوم جداگانه با فرهنگ‌های متفاوت تشکیل می‌گردد. در سرآغاز و دوره قرون وسطی، نطفه ملت اینگونه شکل‌گرفت و در دوران سرمایه‌داری پس از رنسانس، چند قوم متفاوت را در یک قلمرو حاکمیتی مشخص یک ملت تلقی کردند با این تفاوت که فرهنگ و زبان قوم مسلط برای مثال فارس را بر سایر اقوام تحمیل کردند. امروز دیگر همه تعاریف و ویژگی‌های ملت را بر یک قوم بارنموده‌اند. فارس را یک ملت، گُرد را یک ملت، بلوچ را یک ملت و غیره. ملت، برساخته دست نظام سلطه‌گر سرمایه‌داری است ولی امروز دیگر بعنوان یک ساختار به واقعیت

تبدیل شده و بجای رد آن، الزامیست که با آن برخورد دمکراتیک داشت و متحولش ساخت.

از این حیث لرها و یا هر خلق دیگر در ایران می‌توانند دارای دو تابعیت ملی باشند. هم ملت لر، هم فراملت ایران. این را دانشمندان پذیرفته‌اند. اوجالان این تعاریف دمکراتیک را برای پذیرش دمکراتیک پدیده ملت ارایه داده و بیش از دیگران آن را تبیین و تشریح نموده. پس نتیجه می‌گیریم که روند صیوروت و تکامل کلان و قبیله تا ملت، اقوام بسیار ماقبل تمدن را به صورت ملت امروزی رسانده. نباید دچار غلط مبحث شویم چون ملت در نظام سرمایه‌داری با ملت دمکراتیک در تمدن دمکراتیک تفاوت ماهوی دارند. ملت سرمایه‌دارانه یعنی تحمیل همه‌چیز یک قوم مثلاً فارس بر سایر اقوام، اما ملت دمکراتیک هیچ تحمیلی از قبیل زبان، فرهنگ، مذهب، تاریخ، دین، پرچم و نژاد را نمی‌پذیرد. تمامی آن خصوصیات منفی که در پدیده ملت و ساختار آن موجود است، در اقوام ماقبل تاریخ نیز تا قرن شانزدهم میلادی وجودنداشت. بنابراین امروز با احیای فرهنگی و هویتی خلق‌های مختلف در قالب ملت دمکراتیک، درواقع نوعی بازگشت به خصوصیات سابق اقوام زاگرسی صورت می‌گیرد البته با پیشرفت‌های امروزی. رهایی لرها از زیر سلطه نظام ایدئولوژیک حاکم بر ایران یعنی احیای فرهنگی در قالب ملیت امروزی اما روئیدن بر ریشه‌های اصیل اقوام زاگرسی. دانشمندانی از جمله گوردن چاپلید به شکوه‌مندی دوران نوسنگی زاگرس - مزوپوتامیا اشاره نموده و شیفته آن شده‌اند. اقوام عیلام از جمله هوژی و کاسی و شاید چندین قوم دیگر که امروز نامشان را نمی‌دانیم، با ساختاری غیر از ساختار ملت سرمایه‌دارانه و ملی‌گرایی برآمدند ولی در بستر تمدن مرکزگرا و انحصاری به تقلید از سومریان و اسلاف آن.

می‌توان دو خصوصیت را برای ملیت‌های زاگرس برشمرد: یکی تعدد گویش‌های زبانی و دیگر تعدد اتنیسیته‌ای. فرهنگ زاگرسی از این دو حیث آنقدر غنی است که هم می‌توان همه آنها را یک ملت واحد و یگانه نامید، هم یک فراملت. هم می‌توان آنها را چند زبان بزرگ و غنی توصیف نمود هم یک زبان با تعدد گویشها. بخاطر همین تعددهاست که این منطق را درپیش گرفته‌ام. علم هم این را پذیرفته. مثلاً زبان فرانسه آنقدر غنی است که هم می‌توان آن را یک زبان



واحد نامید اما اگر بگویم زبان‌های فرانسه، بازهم آن تعبیر اشتباه نیست. زبان گُردی هم شبیه زبان فرانسه است. دارای قریب ۵۵ گویش و لهجه است که این خصوصیت در زبان فارسی بسیار کم است. بنابراین با نقب‌زدن به دوره ماقبل تمدن و تمدن، پی می‌بریم که اقوام زاگرس از هوریاها و هیتیت‌ها در شمالی‌ترین نقطه مزوپوتامیا گرفته تا کورتی‌ها و عیلامی‌ها در جنوبی‌ترین نقطه را، هم می‌توان یک قوم دانست هم یک فراقوم یا قوم بزرگ. هزاران سال زمان طی شده تا با برآمدن فرهنگ و تمدن محلی در جنوبی‌ترین نقاط زاگرس، تمایزها و خصوصیات منحصربه‌فردی در عیلامی‌ها به نسبت هوری‌ها شکل گیرد. البته باید توجه داشت که به دلیل نزدیکی بیشتر و خصوصیات جغرافیایی، کاسی‌ها بیشتر به هوری‌ها و کورتی‌ها نزدیک مانده‌اند. بسیار نزدیک. عیلامی‌ها از ۹ هزار قبل از میلاد برای نخستین‌بار ردپایشان را در تاریخ نشان داده‌اند ولی اعقاب هوری‌ها در ۱۲ هزارسال قبل از میلاد که اثبات‌گر آن هم مکان تاریخی «گوبکلی‌تپه (به گُردی خراب‌رشک)» می‌باشد، بسربرده‌اند. ستون‌های منقر و زیبا و بسیار بزرگ آن مکان نشان می‌دهد که تمدنی دمکراتیک و متفاوت بدست اعقاب هوری‌ها در قالب روستا و کنفدراسیون قبایل در ۷ هزارسال قبل از تمدن سومری که در قالب شهر سربرآورد، بسیار عظیم‌تر بوده. حتی می‌تواند موجب بازنویسی تاریخ نوسنگی شود. زیرا آنهمه پیشرفت سرسام‌آور، حتما دارای پیشینه‌ای قدیمی‌تری بوده. پس می‌توان نوسنگی را تا ۲۰ هزار قبل از میلاد هم دانست و همه آن را فرهنگ تمدن دمکراتیک قبیله‌ای اقوام زاگرس - مزوپوتامیا خلق نموده. اگر این ریشه عظیم را از تاریخ لرها سلب کنیم، به هویت تاریخی و موجودیت امروزی آنها حقارت کرده‌ایم. فاشیسم می‌کوشد آن تاریخ زاگرسی را از لرها سلب نماید. تصور از اقوام پروتوتیپ لرها تنها به این صورت ممکن است بصورت دیگر، ستم در حق آنهاست.

پرسش: از نظر شما این اقوام مهاجر بوده‌اند و نهایتا در سلسله کوهستانهای زاگرس سکنا گزیده‌اند یا اینکه مردمان ساکنین اصلی این دیار بوده‌اند؟  
گارا: تاوقتی که اوجالان مانیفست تمدن دمکراتیک خویش و تزاها و تئوری‌هایشان در خصوص کل تاریخ را ارایه نداده‌بودند، همه مورخین تصور

می‌کردند که خلق‌های زاگرس و مزوپوتامیا از خارج یا از استپ‌های جنوب روسیه به آنجا سرانیز شده‌اند. این تز هنوز هم از سوی ملی‌پرستان معتبر است و شرق‌شناسان طی دو‌یست‌سال گذشته این تصور و علم غلط را در ذهن و مغز همگان جاداده‌اند. شرق‌شناسان جاززدند که اقوام زاگرس و فلات ایران در ۳ هزار قبل از میلاد از شمال به آنجا سرانیز و مهاجرت کرده‌اند، درحالی که تحقیقات نشان می‌دهد که در حافظه تاریخ هرگز چنان مهاجرتی یافت نمی‌شود و هیچ سند و مدرکی هم در دست نیست. بعدها افرادی چون گوردون چایلد و خیلی‌های دیگر تحقیقاتی را از نو آغاز کردند و اقرارکردند که گردها از خارج نیامده‌اند بلکه همیشه در زاگرس ساکن بوده‌اند اما نتوانستند کاملاً اثبات نمایند. تحقیقات آنتولوژیک، زبان‌شناسی، فرهنگ‌شناسی و خیلی حوزه‌های دیگر اثبات‌گر این مدعاست که همه خلق‌های زاگرس از آناتولی تا سرحدات بختیاری در پی مهاجرت به این سرزمین سرانیز نشده‌اند. اوجالان این را بر مبنای کاوش‌های باستان‌شناختی و غیره اثبات نموده. درواقع تاریخ حقیقی را از نو بازنوشت و این امر هویت لرها در زاگرس را بیشتر تثبیت و شفاف ساخت. بدان اصالت بخشید. اصالتی که برساخته خود تاریخ باشد نه توهمات امروزی دانشگاهی. امروز کاوش‌های باستان‌شناختی و تاریخی نشان داده که برای نخستین‌بار نام عیلامی‌ها در ۹ هزار قبل از میلاد شکل‌گرفته ولی برای مثال نام فارسها در ۵۵۰ قبل از میلاد برده شده. خود کوروش در گل‌نبشته‌اش نامی از هخامنشی نبرده است. پارس‌ها در قرن هفتم قبل از میلاد به عیلام مهاجرت کرده‌اند. قبل از آن، هیچ نامی از آنها در تاریخ برده نشده. گریشمن تاریخ‌نویس و شوونیس‌های نظام حاکم ایدئولوژیک ایرانی برای پارس‌ها تاریخ‌سازی جعلی کرده‌اند اگرچه نام پارسوماش که شبیه نام پارس‌هاست برای نخستین‌بار در سال ۶۹۲ قبل از میلاد توسط «هوبان ایمنه» شاه ایلامی برده شده است. بنابراین این ادعا که پیش‌پیش فرزند هخامنش در ۶۷۵ تمامی عیلام را تصرف نموده، صحیح نیست و شرق‌شناسان آن را به دروغ ترویج داده‌اند. اگر هخامنشی‌ها همه جا را زیر حاکمیت خود در آورده‌اند، پس چرا تمدن الیمایی که از اعقاب لرها هستند در ادوار هخامنشی، سلوکی و اشکانی کماکان قدرتمند و مجزا بودند؟! گفته می‌شود که هخامنش

و پیش‌پیش در سال ۶۴۰ قدرت گرفته‌اند، درحالی که «شوتروک ناخونته» شاه عیلام در همان سال برتخت سلطنت نشست و سالنامه‌های بابلی این را صریحا روایت کرده‌اند. بنابراین قدرت‌گیری شاهانه هخامنش قبل از انقراض عیلام مردود است. «پی‌برریان» در تألیف خود به نام تاریخ امپراتوری هخامنشی آورده که چیزی از تاریخ انزان در دورانی که به اسلاف کورش کبیر منتسب می‌کنند، نمی‌دانیم. تاریخ از تسلیم‌شدن عیلام به آشور خبر می‌دهد اما از تسلیم‌شدن انزان به پارسیان نه. امروز هنوز هم در مناطق عیلام، لرها سکونت دارند. بنابراین نه سلف لرها یعنی عیلامیان و کاسیان و نه اخلاف هوری‌ها و کورتی‌ها هیچ‌کدام در پی مهاجرت به زاگرس نیامده‌اند بلکه همیشه ساکنان قدیمی آنجا بوده و هستند. البته مشخص نیست که پارس‌ها در پی مهاجرت به فلات آمده‌اند یا نه. امروز گفته می‌شود که فارس‌ها هم جزو فرهنگ قدیم آریایی هستند. می‌دانیم وقتی که عیلام سقوط کرد، به دست مادها افتاد نه پارس‌ها و اگر پارس‌ها حکومتی محلی داشتند به یمن مادها بود. این نشان می‌دهد که همه آن اقوام بشدت به هم وابسته و نزدیک بوده‌اند. برخی بدون سند تاریخی، ادعا می‌کنند که پارس‌ها در ۳ هزار ق.م از خارج به فلات آمده‌اند و خود تاریخ مکتوب و دانشگاهی امروز فارس‌ها هم همین‌تر را قبول دارد. به نظر من این درست نیست، شاید پارس‌ها به اندازه عیلامیان و کاسیان و کورتی‌ها و غیره قوی و گسترده نبوده‌اند، اما شاید قبایلی چندگانه بوده‌اند که زیر سایه گوتی - مادی به منصفه ظهور رسیده‌اند ولی گوتی - مادی نیستند. آرامنه و بلوچ نیز چنین سرنوشت داشته‌اند. تمامی اسناد تاریخی درخصوص پروتولرها در زاگرس آنقدر مستند و قوی هستند که کسی یارای حاشا کردن از آن را ندارد. اگر لرهای امروزی را به آن اقوام پروتوتیپ عیلامی و کاسی نسبت ندهیم، پس چیزی از هویت و ارزش تاریخی آنها باقی نمی‌ماند ولی اگر آن را بصورت علمی بپذیریم، ارزش لر را بازیافته‌ایم. پس لرها همیشه ساکنان زاگرس بوده‌اند و فرهنگ زاگرسی نیز یک ریشه و منشأ یگانه دارد. غیر از این، هیچ ادعای نژادپرستانه و شرق‌شناسانه‌ای قابل‌قبول نیست، زیرا آن همه پیشرفت به هزاران سال نیاز داشته و ملزم می‌گرداند که تصور نکنیم از خارج مهاجرتی صورت گرفته باشد.

پرسش: پیوند و اشتراکات نژادی و فرهنگی و زبانی این خلق‌ها چگونه بوده است، در این رابطه نقطه نظرات خود را بیان فرمایید؟

گارا: به مفاهیم مهمی اشاره کردید. مفهوم نژاد امروز بسیار بحث‌برانگیز شده. تبعیض‌های نژادی، اصلا محلی از اعراب ندارد، زیرا تعدد نژادی در روزگار امروز همانند تعدد خورشیدها در آسمان است. همانطور که یک خورشید در آسمان امروز مشاهده می‌شود، انسان امروزی هم فقط یک نژاد است که «هموساپینس» یا انسان عاقل و باهوش نام دارد. سایر نژادها همچو هموارکتوس، هموایبیلیس، نئاندرتال و غیره کاملا منقرض شده‌اند و ممکن است فقط ژن‌هایی از آنها امروز بصورت مشترک در وجود ما هموساپینس‌ها وجود دارد. بنابراین گُرد، فارس، آلمانی، فرانسوی، آمریکایی و مصری و غیره همه یک نژاد هستند. تبعیض‌نژادی نخست حاصل تمدن مرکزگرای سومری بصورت ضعیف‌تر اما نتیجه تمدن سرمایه‌داری ۴۰۰ ساله بصورت بسیار شدیدتر است. فلذا فرهنگ‌ها و زبان‌ها می‌توانند متفاوت باشند، اما نژاد نه. گفته می‌شود که نژاد هموساپینس از آفریقا به سراسر جهان اشاعه فیزیکی یافت سپس آن دسته که در فلسطین و اسرائیل سکنا گزیدند یک فرهنگ و آن دسته که در مزوپوتامیا و زاگرس استقرار یافتند، یک فرهنگ را شکل دادند و به تمام جهان گسترش دادند. تمامی آنچه در اروپا، آسیا، آفریقا و حتی چین به‌مثابه فرهنگ اشاعه یافت، از رودخانه فرهنگی زاگرس منشعب شده. علم و منطق این را به ما می‌گویند. لذا هوری‌ها از اولین آن فرهنگ‌سازان بوده‌اند که ما نامشان را می‌دانیم. ولی دوره فرهنگ‌سازی حداقل تا دهها هزار سال از نوسنگی هم به عقب بازمی‌گردد ولی بسیار ساده است. آنچه در جهان اشاعه یافت، فرهنگ نوسنگی بود اگرچه فرهنگ فلسطین - اسرائیل هم وجود داشت ولی پیشرفته نبود. همه ابزارها و معناها و ساختارهای فرهنگی و تمدنی ریشه در فرهنگ نوسنگی دارند. ادعا می‌شود که چین خودش بصورت مجزا فرهنگش را بر ساخته، اما این صحیح نیست. آن فرهنگ فقط ۵ هزار سال ق.م قدمت دارد پس انشعابی از رودخانه نوسنگی است اما بصورت بسیار منحصربه‌فرد قدرت مجزاگرداندن خود را یافته. فرهنگ و نژاد لر را تا اینجا مشخص ساختیم. آیا بهتر است بنا به اسناد معتبر تاریخی ریشه لر را به آن دهها هزارسال ربط دهیم یا نه به اقوامی خارج از هوری‌ها

ربط دهیم که ۳ هزار سال ق.م به زاگرس آمده‌اند که البته مستند هم نیست. غیرممکن است یک قوم بیگانه از استپ‌های جنوب روسیه به زاگرس آمده باشد، اما به یکباره آن همه پیشرفت ایجاد کرده‌باشد. پس یافته‌های غارهای لرستان و بختیاری چه؟ آنها که حکایت از یک روایت دیگر دارند.

مقوله زبان را هم باید با یک تز مبتنی بر روایات مستدل تاریخی تفسیر نمود. شرق‌شناسان و پان‌ایرانیست‌ها ادعا می‌کنند که اقوامی که از شمال به زاگرس و فلات در ۳ هزار ق.م مهاجرت کرده‌اند، جزو گروه زبانی «هندواروپایی» هستند. عنوان هندواروپایی برای زبان‌های و گویش‌هایی که در دسته فرهنگ آریایی جای می‌گیرند، صحیح نیست. عناوین یا آری (آریایی) و یا زاگرسی صحیح‌تر می‌باشد. وقتی فرهنگ از دوران نوسنگی به بعد به اروپا و هند اشاعه یافته، نمی‌توان گروه زبانی را عکس آن تفسیر نمود. قاطبه دانشمندان معتبر جهان که نوسنگی را کاوش کرده‌اند، داده‌ها و اسناد لازم برای روند پیشرفت زبان را هم به دست داده‌اند. به همین دلیل است که چایلد می‌گوید گردها ساکنان قدیمی زاگرس هستند نه مهاجران از خارج. لرها هم در چارچوب آن گروه زبانی فرهنگ آری قرار دارند که به نادرست «هندواروپایی» نامیده‌اند. رشد فرهنگ موجب رشد زبان هم می‌شود. خوب همه ابزارها و وسایل روستا و زراعت در زاگرس و مزوپوتامیا اختراع شدند، پس زبان هم آنجا رشد کرده نه در اروپا و هند که در دوران نوسنگی هنوز در عصر سنگی متأخر بسربرده‌اند. خویشاوندی زبان هوری‌ها، گوتی‌ها، کاسی‌ها و عیلامیان توسط تحقیقات بسیاری از جمله دیاکونوف و اسپایزر اثبات شده است. در حوزه لری، کاسی‌ها و الیمایی‌ها قدیمی‌تر از پارس‌ها هستند پس زبان فارسی بشدت از عیلامی، کاسی و الیمایی تأثیرپذیرفته است. برعکس آن، صحیح نیست چون خلاف روند زمانی تاریخ است.

پرسش: همانگونه که می‌دانید تاریخ‌نویسان ایرانی در مورد تاریخ این اقوام سعی بر آن دارند که خیلی گذرا و کوتاه در این مورد روایت‌گری کنند، و سعیشان بر این است که جایگاه تاریخی و نقش اساسی که این تمدن ایفا نموده را به حاشیه رانده و از منظری ایدئولوژیک به آن بنگرند، دلایل این کم‌اهمیت جلوه‌دادن فرهنگ و تمدن زاگرس را چگونه می‌بینید؟

گارا: تاریخ دولت ایرانی ۲۵۰۰ سال است که آن هم از حیث سلطه پارسی - فارسی به نصف می‌رسد چون در این مدت‌زمان فقط فارس‌ها حاکم نبوده‌اند تنها یک سوم آن متعلق به خود فارس‌هاست. تاریخ دولت - ملت هم کمتر از یک قرن است. از دویست‌سال پیش تاکنون با ورود انگلیسی‌ها و کمپانی هندشرقی، استثمار و استعمار و ملی‌گرایی همه خاورمیانه را آزار می‌دهد و به لبه پرتگاه زوال رسانده. تاریخ‌نویسی شرق‌شناسانه ایرانی هم که در مورد اقوام کهن زاگرس و ایران قلم‌فرسانی می‌کند، توسط ایرانی‌ها نه بلکه اروپاییان شرق‌شناس پایه‌ریزی شده. تا صدسال پیش هیچ ایرانی‌ای نمی‌دانست اقوام کهن چه نام دارند و یا هخامنشی وجود داشته یا نه. کم‌کم تحقیقات باستان‌شناسی گسترش یافت و با کشف سالنامه‌ها و الواح و کتابی سومری، آکادی و بابلی و سپس عیلامی، خیلی چیزها روشن شد. مثلاً در مورد مادها و کاسی‌ها خیلی نمی‌دانستیم اما آن کشفیات خیلی از مسایل را روشن ساخت. کلیت آن تاریخ را شرق‌شناسان بصورت جعلی تنظیم نمودند که امروز به مرور جعلیاتشان افشا می‌گردد. با ظهور دولت ملی در زمان رضاخان پهلوی، پان‌ایرانیسم هم وارد مرحله‌ای دیگر شد و روند انکار تاریخ و هویت اقوام و ملیت‌ها شدت گرفت. این انکارگری را مورخان ایرانی از مستشرقین اروپایی به ارث برده‌اند. امروز با دانشگاهی‌کردن آن و با این ادعا که دانشگاه به آن نظریات یا بهتر بگویم جعلیات مشروعیت رسمی می‌بخشد، درصدد نزدیک‌شدن به نقطه کامل آسمیله‌کردن خلق‌های زاگرس هستند. این جعلیات مدعی است که همه خلق‌های ایران یک پروتوتیپ دارند و آن، پارس‌های دوران هخامنشی است. اگر این روند نابودی هویت فرهنگی در ایران و خاورمیانه متوقف نشود، بسیاری خلق‌ها و زبان‌هایشان با فرهنگ نابشان در زباله‌دان تاریخ جعلی شرق‌شناسی و پان‌ایرانیسم ریخته خواهد شد. این یک فاجعه است. دولت - ملت خصیصه‌اش این است که کل فرهنگ اقوام و خلق‌ها را انکار و فرهنگ حاکم در کشور مربوطه را بر آنها تحمیل کند. نظام ایدئولوژیک حاکم بر ایران عبارت از انکار هویت‌ها و آسمیله‌کردن آنها خاصه خلق‌های زاگرسی. آسمیلاسیون نیز با نابودی تاریخ و زبان آغاز می‌شود و با حاکمیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نهادینه می‌گردد. به‌دلیل اینکه نظام دولت - ملت نتوانسته خلق‌های زاگرس را به زانودرآورد، پس

به تکامل نرسیده است. امروز عطش فاشیسم ایرانی به این خاطر است که در تشکیل دولت - ملت بدون مشکل موفق نگشته‌اند و خلق‌های زاگرس بخاطر غنای فرهنگی هر آن ممکن است آزادی‌هایشان را کسب نمایند و دیوار سلطه آنها فروریزد.

پرسش: اگر ممکن است در رابطه با وجه تسمیه لر و این که اولین بار در چه متونی به این واژه اشاره شده است و در رابطه با حوزه پراکندگی و جغرافیای لر توضیح بدین، و سیاست‌هایی که در راستای تغییر دموگرافی و بافت جمعیتی این دیار صورت گرفته به چه هدف و مقصودی بوده؟

گارا: ملی‌گرایان و پان‌ایرانیست‌ها وجه تسمیه لر را نامفهوم و تاریک تلقی می‌کنند تا پرده‌ای سیاه روی آن بکشند و بی‌معنا سازند. با این کار از حیث روان‌شناختی و جامعه‌شناختی، راه را بر آسمیلاسیون لر باز می‌کنند. می‌خواهند فرهنگ لری را از ساختار و معنا تهی سازند. وجه تسمیه لر در اسناد تاریخی بسیار شفاف می‌باشد. تا قرن چهارم هجری قمری هیچ‌یک از مورخین نام لر را در آثارشان نیاورده‌اند. امروزه برای یافتن قدیمی‌ترین اسناد تاریخی راجب به ملیت‌ها و جغرافیایها و سلسله‌ها به کتابی، سالنامه‌ها و الواح سومری - بابلی مراجعه می‌شود. آن کتابی و الواح پروتولرهای قدیم را عیلامی و کاسی نامیده‌اند. کاسی‌ها شاخه‌ای از گوتی‌ها یا گوتیوم هستند که آنها نیز ریشه در هوری دارند. بعدها کاسی‌ها تمدن الیمائی را تأسیس می‌کنند و استقلال محلی خود را همیشه حفظ کرده‌اند. به احتمال زیاد واژه «خوزی» یا «هوژی» از همان ریشه هوری به جای مانده است. فقط در زبان فارسی تغییر تلفظ داده شده اند و حروف «خ» و «ز» تغییر یافته‌اند. قریب ۵۰ کلمه و نام خاص که با ترجمه آکادی در متون آشوری و بابلی محفوظ است و همچنین مقداری اسامی خاص که در اسناد تجاری و اقتصادی بابلی باقیمانده به انضمام کتیبه‌های شاهان کاسی مانند آگوم دوم مربوط به هزاره دوم ق.م، متعلق به کاسی‌اند. واژه کاسی با واژه‌های «مکوتی، کورتی (گُردی)، کاشی، کاردونیا، کاردوخ» و چندین عنوان دیگر از قبیل «کاک، کاکو و کاکا» که در لجه‌های گُردی مشترکند، هم‌خانواده است. نام‌های «کوتی و کورتی» به «کاسی» مبدل شده و نام قوم

آن هم شده. حمدالله مستوفی در قرن ششم هجری «کاهکاهی» را یکی از شعب لر قلمداد نموده که با کاسی و کاکا شباهت دارد. بنا به گفته راولینسون واژه کاسی به شکل کوسایوری نیز بوده و در زمان اسکندر، یونانیان آن را به مردمان زاگرس و دره سیمره اطلاع می‌کرده‌اند که امروز همچنان گُردها آنجا ساکنند.

در خصوص وجه‌تسمیه و ریشه لر نمی‌توان به عیلام و ماد توجه نکرد زیرا از آن طریق به اصل گُردی خود پیوند می‌خورد. عیلامیان سرزمین خود را «هل‌تم‌تی» یا سرزمین خورشید نامیده‌اند و کشور ماد نیز «هل‌مه‌ته (هگمتانه)» نام داشته. این دو عنوان بسیار بسیار به هم شبیه و هم‌معنا هستند. بنا به گفته «مارسلا روم‌پُف»، باستان‌شناس هلندی، نام بختیاری و فرهنگ آن ریشه در عیلام دارد و این خلق بازماندگان همان تمدن هستند. پس از تمدن الیمائی با گذشت چند صد سال و در قرن چهارم ه.ق تازه وجه‌تسمیه «لر» مطرح و فراگیر می‌گردد. یاقوت حموی که فارس بوده، نوشته «لرها قومی از گُردها هستند». «استخری» نخستین جغرافیدان ایرانی هم همانند همه مورخین عرب کاملاً به گُردبودن لرها و وجه‌تسمیه لر و جغرافیای آن اشاره کرده. شفاف‌ترین و قطعی‌ترین آنها، «حمدالله مستوفی»، کاتب دربار در قزوین است که به لرها اشاره کرده و گفته از «ده گُرد» برخاسته‌اند. قبل از او، «ابولقاسم کاشانی» مورخ دوره ایلخانان، در اثرش به نام «زبده‌التواریخ» نخستین کسی است که قبل از همه به وجه‌تسمیه «لر» اشاره کرده. در آن چند قرن پس از اسلام سرزمین لرها را «جبال» یا «جبال‌اکراد» می‌نامیدند. «ابن‌فضل‌الله العمری» متوفی در ۷۴۹ ه.ق نیز بابتی متشکل از چهار فصل در مورد اکراد نوشته: ۱ در مورد اکراد. ۲- در مورد لر ۳- در مورد شول. و چهارم در مورد شبانکاره که تاریخ گواهی می‌دهد همه اینها یکی هستند. مسعودی نیز در کتاب «التنبيه و الاشراف» نام همه طوایف گُرد که لرها را هم دربرمی‌گیرد، نوشته.

امروز همه مورخین به نظرات حمدالله مستوفی مراجعه می‌کنند. او در مورد نام لر آورده که «در مانرود دهی است که آن را گُرد خوانند و در آن حدود بندی است که آن را به زبان لری «کول» خوانند و در آن بند، موضع است که آنرا



«لر» خوانند. چون اصل ایشان از آن موضع برخاسته‌اند، از آن سبب ایشان را لر گفته‌اند». همچنین ریشه آن واژه را به «کوه پردرخت» و یا اینکه نام طایفه‌ای بوده باشد نیز پیوند داده ولی خود گفته که قول اول صحیح‌تر است. شرف‌خان بدلیسی مورخ شهیر کُرد نیز در اثر خود به گفته‌های حمدالله مستوفی استناد کرده و لر را شاخه‌ای از کُرد دانسته. بعدها سردار اسعد بختیاری نیز که قبل از دوره آسمیلاسیون یعنی دوره رضاخانی و دولت ملی کتابش را نوشته، لرها را صراحتاً بخشی از اکراد می‌داند. سپس «کریم نیکزاد بختیاری (۱۳۵۴.ش)» نیز گفته که «با استناد به همه آثار و اسناد تاریخی روشن می‌شود که بختیاری‌ها با اکراد و الوار از ریشه و نژاد مشترک پهلوی برخوردارند.»

در مورد وجه‌تسمیه بختیاری هم گفته می‌شود که یا از عنوان «مختاری» برگرفته شده یا از نام عزالدوله بختیاری که البته اینها خیلی مشخص نیست. سردار اسعد بختیاری عنوان بختیاری را به اردشیر بابکان و ساسانی بازگردانده که هم ساسانیان و هم عزالدوله بنا به روایات تاریخی کُرد بوده‌اند. سردار اسعد در صفحه ۱۳۶ کتاب خویش که به نسب کُردها پرداخته، لرها را یکی از چهارشاخه اصلی اکراد نامیده. خود سردار اسعد در صفحه ۱۴ از کتابش به شرح طوایف اکراد و لرها بصورت مشترک پرداخته است و ریشه نژادی آنها را به مادها بازگردانده. می‌دانیم که لر بزرگ را اکرادی که از کردستان واقع در سوریه آمده بودند، تأسیس کردند این یعنی یک‌ریشه‌بودن.

در مورد قلمرو جغرافیایی هم باید گفت که قلمرو اکراد از آناتولی تا خلیج بویژه سرحدات بوشهر و هرمزگان نوشته شده است. امروز در هرجا که زاگرس امتداد یافته، هنوز هم لرها ساکنند. در استان مرکزی، اصفهان، کرمان، شیراز تا کرانه‌های خلیج. وقتی حکومت‌های مرکزی و طبقات حاکم فارس در شیراز قدرت می‌گیرند مدام با لرها بر سر حاکمیت و سلطه جدل داشته‌اند. امروز جمعیت لرها را ۵ الی ۶ میلیون اعلام می‌کنند. اما اگر سرشماری دقیق و بی‌طرفانه انجام شود، شاید از ده میلیون هم بگذرد. از ورامین و ساوه گرفته تا کرمان و خوزستان قلمروی چنان وسیع است که ظرفیت آن جمعیت زیاد را دارد. من اشاره کردم که در قریب به یک‌قرن گذشته تلاش‌های نظام‌های حاکم ایرانی برای تشکیل دولت - ملت شکست خورده. شرط نخست موفقیت این

ملت ایرانی، آسمیله کردن همه ملیت‌ها خاصه لرها در درجه اول و نیز اتکا بر دمکراسی با پذیرش همه فرهنگ‌های غنی، می‌باشد. امروز می‌بینیم که حاکمیت ایران نتوانسته ملیت‌ها را آسمیله نماید و حتی فرهنگ‌های غنی را با توسل به راهکار دمکراسی نپیچیرفته. پس با نوع دولت- ملت اروپایی فاصله زیاد دارد. ملت ایران وقتی شکل می‌گیرد که همه اکراد، خاصه لرها آسمیله شوند ولی هنوز نشده‌اند. رضاخان به نسل‌کشی فیزیکی دست زد و امروز نظام جمهوری ولایی به نسل‌کشی فرهنگی که وحشتناک‌تر است دست می‌زند. هدف اساسی، دولت- ملت ایرانی بوده که در آن دولت بر ملت حاکم است و این روند موجب جنگ‌ها، بحران‌ها و آسیب‌های جبران‌ناپذیر شده.

پرسش: در رابطه با حکومت‌های خودگردانی که در خطه زاگرس و لرستان و بختیاری شکل گرفته و اینکه این برهه از تاریخ حامل چه دستاوردهای تاریخی، هویتی و فرهنگی بوده است چه تفسیری دارید؟

گارا: تا زمان صفویه، دوره خودگردانی قوی و همیشگی لرها تلقی می‌گردد. صفویه لرستان را اشغال و والی‌گری را ترویج دادند از صفویه تا ظهور پهلوی و دولت ملی، دوره نیمه‌خودگردانی لرها نامیده می‌شود. صفویه به همه ملیت‌ها و خلق‌ها در ایران حمله کردند و زمینه‌های حیات ایلی خودگردان و اراده‌مند سیاسی را تغییر دادند. آنها دیگر حاکمان لرستانات را خودشان از میان یک فرد غیرلر منصوب می‌کردند. صفویه یک دولت ملی زود هنگام و چندصدسال قبل از دولت ملی دوران رضاخان شکل داد. بشدت مرکزی بود. تا آن روز چنان نظام حاکمیتی وجود نداشت. همه ما قضیه پشتکوه و پیشکوه لرستان را می‌دانیم این یعنی تجزیه لرستانات. شولی‌ها و شبانکاره‌ها در قرون اولیه پس از ظهور اسلام خودگردانی الوار بودند. وقتی سلغریان یا سنقریان در فارس حاکم بودند، شبانکاره بر سراسر سرزمینی که امروز لرستانات می‌نامند، حکم می‌رانند و جالب است که آن سرزمین را کردستان خطاب کرده‌اند و رود کردستان در آن جاری بوده. سردار اسعد در کتاب تاریخ خود در مورد درخواست ابوطاهر از حاکم سنقریان برای تصرف کردستان آورده: «اتابک سنقر هم به او لشکری داد و وی را روانه کردستان (شبانکاره یا لرستانات) نمود». گاهی گفته کردستان و گاهی گفته لرستان یعنی این دو نام یک سرزمین بوده‌اند چون شبانکاره همان

گُردهای لُر بوده‌اند. هزاراسپ خودگردانی لر بزرگ را بنیان نهاد. با آمدن صفویه و تا دوران شاه‌طهماسب دیگر نامی از ولایات لر در آثار تاریخی برده نشده و بیشتر بصورت خودمختاری‌های تحت سلطه صفویه بسر برده‌اند. در زمان حمله افغان‌ها که به برچیدن صفویان انجامید، علیمردان‌خان بختیاری حاکم لرها بود. در کتاب «رستم‌التواریخ» اثر «رستم‌الحکما» آنجا که به وقایع عهد نادر و قیام علی‌مردان‌خان بختیاری پرداخته به تواتر از علیمردان‌خان با صفت «خان گُرد» یاد می‌کند. باید با صراحت گفت که زندیه که کریم‌خان زند از لک‌های همدان بودند، فراتر از خودگردانی، حاکمیت کل ایران را بدست آورد. آن دوران، اکثریت ساکنان شیراز لر بودند و زندیه آن شهر را پایتخت قراردادند. در اواخر قاجار و با اوج‌گیری مشروطه که قشون بختیاری وارد تهران شدند، سردار اسعد وزیر جنگ و بعدها نایب‌السلطنه هم می‌شود. منظوم این است که با ارتقای مقام سردار اسعد، لرها بار دیگر پس از زندیه سراسر ایران را حکمرانی می‌کنند. پس از شکست مشروطه اما به یکباره ورق برمی‌گردد و هم خودگردانی هم حاکمیت بر ایران از دست بختیاریها خارج و سریعا با نسل‌کشی دهشتناک به دست رضاخان روبرو می‌شوند. وقتی رضاخان سردار اسعد سوم را به دار آویخت، آزادی و خودگردانی و استقلال اراده و همه چیز لرها نیز پایان یافت. امروز آن خودگردانی باید به لرها بازگردانده شود. بنابراین لرها در زاگرس همیشه خودگردانی و استقلال مدیریتی داشته‌اند ولی دولت‌ملی ایرانی و رضاخانی به آزادی همه ملیت‌ها پایان داد. هویت لرها انکار گردید و هویت فارسی به آنها قالب شده است. سیاست آسمیلاسیون پهلوی را جمهوری ولایی هم امروز مو به مو اجرا می‌کند. بنابراین لرها بیش از سایرین در خطر آسمیلاسیون قرار دارند. بازیابی هویت لری - زاگرسی تنها وظیفه لرها در امروز است. لذا به کمتر از خودگردانی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نباید راضی شوند.

پرسش: راجب به نقش حکومت‌ها در جینوسایدهای فیزیکی و فرهنگی علیه دیار لرستان بختیاری و کهگیلویه و بویراحمد حوزه تمدنی زاگرس میانی و جنوبی و سایر مناطق لرها(زاگرس میانی و جنوبی) بسیار صحبت شده؟ با توجه به نقش شدیداً منفی و مزدورانه حکومت مستبد پهلوی اول در این خصوص توضیح بدین؟

گار: ما به تمدن مرکزگرای پنج هزارساله سومری اشاره کردیم که تا به امروز ادامه یافته. این تمدن چیزی جز کشتارهای مکرر و جنگ‌های بی‌پایان نیست. از سومر تا به امروز، دوره تاریخی انحصارگری است که شامل سه دوره می‌باشد. از سومر تا پایان امپراتوری روم یک دوره. از روم تا آمستردام هلند در قرن شانزدهم دوره دوم. و از آمستردام تا به امروز که دوره سرمایه‌داری است، دوره سوم انحصارگری ادامه یافته است. تمدن‌ها و حاکمیت‌ها مدام بر سر انحصارات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و نظامی یا به عبارتی بر سر انحصار قدرت و سرمایه، به کشتار و جنگ دست‌زده‌اند. بارزترین کشتارها علیه لرها نیز بدست تیمور لنگ انجام گرفت اما نتوانست خودگردانی را از لرها بطور کامل سلب نماید. سپس صفویه ظهور کرد و به کشتار دست زد ولی خودگردانی را به نیمه‌خودمختاری مبدل کرد. عثمانی‌ها هم در زمان حمله محمود افغان به صفویه، تا اصفهان پیشروی کرده و به کشتار لرها دست زدند. سپس جنگ‌های صفویه و عثمانی به تجزیه لرستان و جداسدن آن از کردستان برای نخستین‌بار انجامید. در ۱۷ می ۱۶۳۹ میلادی یعنی قرن هفدهم پیمان قصرشیرین لرستان را با کشتار و سپس تجزیه از کردستان روبروساخت. صفویه ملیت، دین، مذهب و زمان را آماج حملات خود قرار دادند و تا به امروز این رویه ادامه دارد. هولناک‌ترین نسل‌کشی علیه لرها توسط رضاخان و دولت ملی ایرانی صورت گرفت. امیراحمدی مشهور به قصاب لرستان برای همیشه به خودگردانی، آزادی و اراده سیاسی لرها پایان داد. یک دوره تراژیک از تاریخ لر پس از رفتن سردار اسعد‌ها آغاز شد و امروز می‌رود که با آسمیلاسیون لر و ادغام آن در فارس به آخرین موفقیت‌های نسل‌کشانه‌اش دست‌یابد. البته بیداری هویتی و اجتماعی لر امروز در حدی است که گویا با حفظ زبان و فرهنگ و هویت خویش می‌توانند به اراده و استقلال سابق خویش با رشد و پیشرفت به نسبت زمانه کنونی، دست یابند که خودگردانی پیشرفته‌تر است. همه لرستانات پتانسیل جلوگیری از جینوسایدها و مبدل شدن به خودگردانی را دارد ولی نظام ایدئولوژیک حاکم ایران با تمام قدرت در پی جلوگیری از آن است.

پرسش: زاگرس در طول تاریخ همواره مورد حمله حکومت‌ها و دولت‌های مستبد منطقه قرار گرفته و در این راستا مردمان زاگرس همواره مقامت و رشادت‌های بزرگی از خود نشان داده‌اند تا در مقابل هرگونه جینوساید فیزیکی و فرهنگی و سیاست‌های آسیمیلیسیون مقابله کنند. شما به عنوان کسی که در این زمینه تحقیقات مطالعات جامعی داشته‌اید چگونه می‌توان در مقابل این حمله‌ها و سیاست‌های انکار و امحا و اسیمیلیسیون که همچنان ادامه دارد، عمل کرد؟

گارا: زاگرس در طول تاریخ خویش مهد رشد فرهنگ قوی بوده که به منشأ سایر فرهنگ‌های دنیا مبدل شده سپس آن فرهنگ‌ها در قاره‌های دیگر ویژگی‌های منحصر به فرد و متفاوت خویش را بروز داده‌اند. سلطه نظام حاکم ایرانی صدها سال است به هجوم علیه خلق‌های زاگرس ادامه می‌دهد، اما هنوز موفق نشده. البته سیاست آسیمیلیسیون در میان اقشاری از لرها و گیلک-مازنی بیش از سایر خلق‌ها به موفقیت برای ادغام کردن دست یافته. ولی این صحیح نیست که بگوییم بیداری لرها علیه نسل‌کشی فیزیکی و فرهنگی وجود ندارد. اتفاقاً امروز لرها یک جامعه آگاه می‌باشند. اینکه چرا تاکنون این فرهنگ زاگرسی لرها نابود نشده، به قدمت تاریخی و جغرافیایی آن و غنای زبانی، فرهنگی، آیینی و بسیاری عناصر دیگر بازمی‌گردد. زبان‌ها و گویش‌های زاگرسی قوی‌تر و غنی‌تر و حتی پرقدمت‌تر هستند، به همین دلیل تاکنون حفظ گشته‌اند. نظام ایدئولوژیک حاکم ایرانی که بسیاری عناصرش ساخته و پرداخته دست ملی‌پرستان و پان‌ایرانیست‌هاست، آنقدر غنا ندارد که از پس زبان‌ها و فرهنگ‌های زاگرسی برآید. از طرف دیگر، چون فرهنگ‌ها و زبان‌های زاگرسی به رشد ایران خدمت کرده‌اند، ایران امروز توان نوب‌کردن کامل آنها را ندارد. فرهنگ رواداری و مساوات یا به عبارت امروزیین فرهنگ دمکراسی زاگرسی تاکنون فرهنگ ایرانی را تغذیه نموده، پس نمی‌تواند کمر همت به نابودی عناصری بزند که خود از آن تغذیه نموده. بنابراین قدمت و غنا و ارزشمندی فرهنگ لری که از قضا امروز هم بسیار کاربرد دارد، موجب شده که کماکان از گزند نابودی محفوظ بماند. بنابراین راهکار اصلی مقابله با نسل‌کشی فرهنگی، بازپس‌گرفتن و تفویض خودگردانی به لرها است. مهم آزادی لرها است حال چه در قالب جغرافیای موسوم به ایران و یا مستقل از آن. رهیافت دولت-ملت مستقل لری امروز

خیلی ممکن نیست و شاید هم بخاطر گسست از فرهنگ‌های دیگر به زیانش باشد. چون دولت-ملت امری منفی است و لاجرم گسست‌ها را موجب می‌شود. رهیافت دیگر، فدرالیسم لری در چارچوب ایران نیمه‌دمکراتیک است. اساساً فدرالیسم یک خودگردانی بسیار ضعیف است زیرا بازهم فدره لری مجبور می‌شود تابع مرکز ایران باشد. وجهه مرکزی‌بودن در فدرالیسم بازهم باقی است لذا خیلی چنگی به دل نمی‌زند. متفاوت از این دو، کنفدراسیون بعنوان رهیافت سوم ارزشمندترین است. چون بدون استقلال جغرافیایی از ایران، لرها می‌توانند تمام آزادیهایشان را بدست آورند و دیگر مدیریت سیاسی کنفدره نیز مرکزگرا و تابع بدون‌چون‌وچرای مرکز و پایتخت نیست فقط با آن هماهنگ است. این تنها راه برای همه خلق‌های زاگرس است. لرستان بزرگ در چارچوب زاگرس نیاز به چنین سیستمی خودگردان دارد و امروز باید برای آن مبارزه کرد.

پرسش: با توجه به اینکه در دیار زاگرس آیین و باوری یارسان به درازای تاریخ خود را نمایان کرده، و در این حوزه ما با سامانی عزیز از ادبیات کردی گوران از زنان و مردان این دیار برخورد داشته‌ایم، که متأسفانه این سامان به طرق مختلف مورد هجمه قرار گرفته و به حاشیه رانده شده، نقش و جایگاه مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی این سامان را در دیار زاگرس چگونه ارزیابی می‌فرمایید؟

گارا: اعتقاد من این است که صفویه به قلم‌و‌قلم آیین‌های قدیمی زاگرسی در درجه اول پرداخت. تا آن زمان زاگرس اکثراً یارسانی بودند. صفویه بعنوان یک دولت ملی علوی درباری ظهور کرد و حملاتی بسوی کردستان تا بختیاری را آغاز نمود. این هجوم‌های بی‌رحمانه بسیاری از مردمان آن دیار را مجبور به گرایش به اسلام کرد. بنابراین چون حوزه و قلمرو گسترش زبان تا به امروز به ادیان و مذاهب گره خورده بود، زبان‌گردی گورانی هم بشدت ضربه دید. همیشه وقتی ادیان و آیین‌ها ظهور کرده‌اند، کتب مقدس خود را نگاشته‌اند اما به زبانی خاص. زرتشتی به زبان مادی نوشته که اساساً پهلوی - گورانی نام داشته. نظرات متفاوتی درخصوص زبان تاریخی گوردی گورانی وجود دارد. برخی از مفسران امروزی بنا به تحقیقات مفصل خویش ابراز می‌دارند که حوزه زبان گورانی از حیث قلمرو جغرافیایی، کل زاگرس و مزوپوتامیا و بخشی از فلات

ایران را دربرگرفته است. یعنی از آناتولی در ترکیه امروزی تا نزدیکی‌های خلیج و بلوچستان به زبان گورانی تکلم کرده‌اند. بنا به این نظر، همه گویش‌های لری، کرمانجی، کلهری، زازا، هورامی و سورانی با دهها لهجه متفاوت‌شان که قریب ۵۵ نوع است، در کاتاکوری زبان گورانی جای گرفته‌اند. همچنین، هم زبان اشکانی‌ها که پهلوی یا فیلوی بوده و هم زبان ساسانیان غیر از گورانی نبوده. تا زمانی که سورانی بصورت نوشتاری رشد کرد، زبان گورانی در میان زاگرسیان غالب بود. ولی با ممنوع‌کردن آیین‌های قدیمی زاگرسی چون یارسانی و زرتشتی، خودبه‌خود آثار مکتوب به زبان گورانی هم ممنوع و کم‌کم به حاشیه رانده شد. اگر خوب توجه کنیم می‌بینیم که هزاران اثر یارسانی به زبان گورانی از بختیاری تا کرماشان امروز باقی مانده است. آثاری مکتوب به زبان گورانی که اکثراً بصورت شعر است در بخش‌های دیگر کردستان هم یافت شده است. برخی محققین نیز معتقدند که حوزه زبان گورانی تنها از کرماشان تا کهگیلویه و بویراحمد را دربرمی‌گیرد. بنا به داده‌های تاریخی و اسنادی که در دست است، گویا نظر اول صحیح‌تر است. برای مثال حوزه گسترش زبان گورانی را امروز باید به نسبت حوزه گسترش زبان در دوران مادها، اشکانیان و ساسانیان تعیین نماییم. فارسی به‌شدت از زبان گورانی تأثیر پذیرفته و از آن تغذیه نموده. همانطور که امروز زبان فارسی حوزه تأثیرپذیری گسترده در تمام ایران و زاگرس دارد، زبان گورانی هم در همه دوران‌ها و ظهور دولت‌ملی در دوران پهلوی اول، تأثیرپذیری بلامنازع دارد. گویا در دوران فردوسی و حافظ زبان فارسی متأثر از گورانی به رشد لازم رسیده و به موازات آن زبان ابراز وجود کرده سپس به دلیل وجود حاکمیت سیاسی، چیرگی هم یافته.

بدون تاریخ یارسانی نمی‌توانیم به تاریخ گورانی هم بپردازیم. این، جدا از آن است که به دوران مادها و بعد از آن ربط دهیم. امروز اکثریت آثار مکتوب به زبان گورانی بیشتر مربوط به آیین یارسان و شاعران گوران است. کمتر به نثرهای باقیمانده برمی‌خوریم. اساساً زبان توصیف و تشریح در یارسانی، بصورت شعر است. امروز صدها اثر شاعران یارسانی و غیریارسان گوران برجای مانده‌اند که از حیث کمیت و کیفیت چند برابر آثار باقی‌مانده فارسی است. پیران یارسانی شاعر یا «باوه‌های شاعر» و شاعران گوران نقش بسیار

مهمی در رشد زبان گورانی داشته‌اند. نخستین اشعاری که امروزه در زمره زبان گورانی برجای مانده مربوط به صدر اسلام است که به ایران و زاگرس حمله می‌شود. در سال ۱۹۳۰ میلادی قطعه‌پوستی در سلیمانیه یافت شد که آن اشعار روی آن نوشته شد بود و برخی گفتند ساختگی است ولی اخیرا اثبات شده که ساختگی نیست. به زبان فیلولی نوشته شده که همان گورانی می‌باشد. پس از آن، گویا قدیمی‌ترین اشعار به زبان گورانی ابیاتی منتسب به «بهلول دانا» یا «مادی» است. با ظهور بهلول، زبان گورانی و آیین یارسان به هم گره می‌خورند. بهلول برای جلوگیری از نابودی آیین کهن زاگرسیان، آیین یارسان را کانون مبارزات خود قرار می‌دهد و زبان گورانی را زبان اصلی آن. رشد آیین یاری در مرحله‌ای به بابک خرم‌دین و سپس به بهلول دانا ربط دارد. بهلول در سده دوم هجری آیین یاری را در لرستانات ترویج داد ولی کانون اصلی آن هورامان شد. می‌دانیم که گویش هورامی هم در زبان گورانی از مادها تا به امروز یگانه و کانونی بوده و هست. امروزه محققین ایرانی برای درک اوستا ناچارند به هورامان در کردستان سفر کنند و زبان هورامی را یاد بگیرند. این کارها را افراد زیادی هم کرده‌اند. گورانی زبان واحد زاگرسیان بوده اگرچه چرا بهلول به زبان گورانی شعر سروده؟! همچنین باباها و یاران بهلول در لرستانات به رشد آیین یاری و زبان گورانی کمک شایانی نمودند. بابالره لرستانی، بابانجوم لرستانی، باباحاتم لرستانی و بابارجب لرستانی» در سده دوم هجری از یاران بهلول بودند و امروزه نام و شهره آنها کماکان باقی است. پس از آنها، مطرح‌ترین شخص، باباسرهنگ دودان است که در ۳۳۴ هجری کوهستان شاهو را کانون آیین یاری قرارداد. در ۱۰۱۵ میلادی نیز شاخوشین لرستانی و در ۱۰۵۵ نیز باباناوس جاف ظهور کردند. هم عصر با این دو بزرگ یاری، ابن‌سینا و امام‌محمد غزالی بسربرده‌اند که به آیین یاری تاخته‌اند و آن دوره شروع دوران تاریک ایران به واسطه اقدامات غزالی و خواجه‌نظام‌الملک است. فشارهای دینی آنها، موجب تنگ‌تر شدن عرصه بر آیین یاری هم شده. بهلول دانا و باباسرهنگ دوره نخست رشد آیین یاری و زبان گورانی است، اما دوره «سان‌سهاک برزنجی» از سال ۵۳۸ الی ۶۳۸ هجری آغاز مرحله دوم آیین یاری است. در دوره وی، آیین یاری بطور کامل ممنوع



و ناچاراً وارد دوره سخت‌تری از تقیه می‌شود و علم نیز از ارزش می‌افتد زیرا همه عناصر اسلامی تحمیل می‌گردند. آیین یاری غیر از اهمیت دادن به یارسانی و زبان گورانی، به حضور آزادانه زنان در اجتماع و مدیریت آن هم اهمیت می‌دهد. برای مثال «دایه خزان سرگتی، ریحانه خانم لرستانی، لیزاخانم جاف، جلاله‌خانم و خاتون دایراک رمزبار» از زنانی بودند که در مدیریت مستقیم جامعه همانند باباها نقش اصلی داشتند. دایه توریز هورامی از شاعران و تنبورنوازان نامی بود. کتاب «سرانجام» و کلام‌های پرشمار یاری به زبان گورانی، عظمت آن را نشان می‌دهد. سان‌سهاک علم نجوم را در آیین پیشرفت می‌دهد و مطمئنم که گاهشماری لکی که بسیار قدیمی است، مورد توجه ایشان بوده. وی دانشمندی به تمام معناست که آیین، زبان، شعر و نجوم را بصورت حیرت‌انگیزی رشد داده. پس از سان‌سهاک دوره رهبریت «سیدبراکه» آغاز شد.

سردار اسعد در کتاب خویش اشاره کرده که تا زمان صفویه همه ساکنان لرستان و شوشتر به اسلام نگراییده‌اند. در لرستانات و سراسر زاگرس باباها یا بوه‌های یاری نقش کلیدی داشته‌اند. در هر چهاربخش کردستان در طول تاریخ باباهای زیادی ظهور کرده‌اند و رشد آیین، زبان و ادبیات را به هم مرتبط ساخته‌اند. در لرستانات، مازندران، هولیر، موصل، حلب و بسیاری مناطق دیگر باباهای زیادی هستند که اشعارشان به یادگار مانده است. «پیرصادق مازندران، پیرناصر بختیاری، باوه‌نجف لرستانی، پیرزید خوزستانی، باوه‌بزرگ لرستانی، پیریوسف کرمانج، پیرطاهر اصفهانی، پیرکمال ماملانی، پیراحمد لرستانی، پیرتاج‌الدین فارس، پیرحسن کاشانی، پیرمحمود بغدادی، پیرعبدالعزیز بصره‌ای، پیرسلیمان اردلانی، پیرخالق اردبیلی، پیرمنصور شوشتری، پیرخلیل موصلی، پیرحسین استانیلی، پیرفیروز هندی، پیرتاماز کرمانی، پیررحمت بمبئی(درهندوستان)، پیرقانون شامی، پیرحاتم همدانی، پیرنازدار شیرازی، پیرطیار خراسانی، پیراحمد گنجه‌ای، پیرنجم‌الدین پارسی، پیرسلیمان سیستانی، پیرقابیل سمرقندی، پیرحسین دیاربکری(درشمال کردستان)» از پیران یاری هستند که از سوره تا دیاربکر و مازندران و لرستان سپس شهرهای ایران و هندوستان را دربرمی‌گیرد و سرودن اشعار

آیینی گورانی از حوزه جغرافیایی زاگرسی هم فراتر رفته. شهر شوشتر به شهر چهل‌پیر یارسانی مشهور است اما در نظام‌های حاکم ایران خصوصا جمهوری اسلامی اماکن مقدس یا مرقد آن پیرها را به امامزاده تغییر داده‌اند. خلق لر هنوز هم آنها را پیران یارسانی می‌دانند. این پیران دارای اشعار و آثار و دیوان به‌جای مانده‌هستند و امروز سند معتبر یارسانی و گورانی می‌باشند. نظام ایدئولوژیک حاکم بر ایران از طریق زبان مسلط خود به زبان گورانی حمله کرد و از طریق شیعه‌گری به آیین و متافیزیک یارسانی تاخت. از معماری گرفته تا ادبیات و فولکلور و سنت‌ها همه آماج حمله و نابودی قرار گرفته‌اند. امروزه اما در سراسر لرستانات مذهب شیعه محوریت یافته ولی فرهنگ همچنان لری است و با هم مختلط گشته‌اند که لازم است بسوی دمکراتیزه‌بودن گام بردارد.

پرسش: موسیقی و ادبیات فولکور و همواره نقش جایگاه عمیقی در لرستان و بختیاری و به کل حوزه تمدنی زاگرس داشته است تا در مقابل سیاست‌های آسمیلاسیون و استثماری و استعماری دولت‌های مرکزی از هویت خود دفاع کنند، ارزیابی شما در این رابطه چیست؟

گارا: موسیقی و ادبیات برای هرملتی با فرهنگ آن، یکی از ابعاد دفاع مشروع در مقابل سیاست‌های آسمیلاسیون هستند. در آیین یاری جایگاه موسیقی بسیار والاست و با روحانیت آیینی درهم آمیخته است. ساز تنبور یا تنوره یاری همراه با کلام‌ها یا اشعار آیینی یاری و با استفاده از زبان گورانی نواخته می‌شود. موسیقی یکی از حوزه‌های قوی حفظ فرهنگ لری می‌باشد. توشمال‌ها بازماندگان همان فرهنگ تاریخی در عرصه موسیقی هستند که با تمامی جامعه ارتباط معنایی برقرار کرده‌اند. موسیقی و ادبیات در قالب شعر و شاهنامه لری تاکنون بزرگترین سپر در برابر فشارهای زبان و ادبیات فارسی بوده‌اند و در حفظ زبان و فرهنگ لری و احساسات ناب آن نقش اساسی دارند. گوشه شوشتری امروز در سراسر لرستان و ایران گوشه‌ای شناخته‌شده است. موسیقی چمری که در حوزه سوگواری جای می‌گیرد، میان اردلان، کلهر و لر مشترک است. انواع موسیقی عنایی، حماسی،

سوگواری، فصول، ترانه‌های کار، طنز و مذهبی در چارچوب موسیقی لری یافت می‌شود. ترانه‌های «گل‌درو(دروکردن دسته‌جمعی)» و «هوله(خرمن‌کوبی)»، «مشک‌زنی»، «شیردوشی» و «چوپانی» در سراسر زاگرس میان گُردها خاصه لرها و کلهرها و لکها و هورامی‌ها مشابه است. حتی واژه‌های گل‌درو و هوله در زبان سورانی و اردلانی هم مشترک است. سروده‌های آیینی یارسان یا کلام‌ها و نیز شاهنامه لری نیز همراه با نواهای موسیقی خاص لری خوانده شده‌اند. همین امروز لرستان با عنای موسیقی و ترانه و سرودهایش یک قطب غنی موسیقی می‌باشد. تنبور که در آیین یاری لرستان مقدس است و نیز شیپور بر روی ظروف نقره متعلق به هزاران سال پیش حک شده‌اند. واژه «هل‌پرکه» در سراسر لرستانات و سایر نقاط کردستان مشترک است. آخرین ترانه‌های حماسی لرها به دوران نسل‌کشی لرها بدست رضاخان، شکست علیمردان‌خان و قدم‌خیر مربوط هستند. به زبان موسیقی و ترانه، روند زوال فرهنگ ایلی اصیل لرستان را بازگو می‌کنند. هیچ‌کس نمی‌تواند اشتراک بسیار زیاد موسیقی و زبانی لری با گُردی را انکار کند. در ترانه‌ها واژه‌هایی مانند «هه‌ی، خدا، اری و عزیزم و هاوار» مشترک هستند. به هرحال هویت موسیقی و ملودیک لری با موسیقی فارسی کاملاً متفاوت و مجزاست. شاید موسیقی مناطق لرستان به گُردی بیشتر نزدیک است، ولی اینکه گفته می‌شود که موسیقی بختیاری به فارسی نزدیک است، در واقع یک نوع تبلیغ منفی برای آماده‌ساختن اذهان جهت آسمیله‌کردن است. امروز لازم است فرهنگ و هنر و موسیقی و ادبیات و زبان لری بر روی آن ریشه‌های اصیل خویش مجدداً بروید و شکوفا شود.



---

# واژه‌سازی در زبان کوردی

---

نامدار جابری ■

در کتاب "بینه‌ماکانی و شه‌سازی و وشه‌رونان له زمانی کوردیدا" صفحه ۲۰ به قلم آقای کامران رحیمی چنین میخوانیم:  
۷. واچه ده‌نگاره‌کان;

زمانی کوردی به‌تیکرا، حه‌وت واچی ده‌نگدار و دوو واچی نیوه‌ده‌نگداری هه‌یه. ئامانه، له دۆخیکی ئاساییدا کۆسپ نیین. به‌لام هه‌ندیک جار، له پرۆسه‌ی وشه‌سازیدا گیروگرفت دروست ده‌که‌ن. بۆ نمونه، له زمانی کوردیدا ئه‌گه‌ر بخوازین له ناو، ئاو‌ه‌لناو دروست بکه‌ین پیویسته، پاشگری <<ی>> له‌گه‌ل ناو بیین. وه‌کوو:

زمان + ی = زمانی ... / نیشتمان+ی = نیشتمانی....

به‌لام ئه‌و وشانه‌ی کۆتاییان به‌ واچی ده‌نگداره یان نیوه‌ده‌نگداره، له دۆخی ئیزافه‌دا، ده‌بی واچیکی بیده‌نگ، وه‌کوو ناو‌جی، له‌نیوانیاندا دابنیشی. وه‌ک:

زانستی + ی = زانستی

Zanistî+î = zanistî + y + î

که هه‌ندێ جار له‌کاتی ده‌بریندا و به‌ زۆری له‌ کاتی نووسیندا یه‌کێک یان هه‌ر دووئییه‌که (y,î) وه‌لاده‌خری. به‌واتایه‌کیتتر هه‌ر به‌شیوه‌ی ئاو‌ه‌لناو(زانستی zanistîy) ده‌نووسریت. نمونه‌یه‌کی تر:

مرۆقایه‌تی + هه‌ک + ان = مرۆقایه‌تییه‌کان

Mirovayetî +eke +an = mirovayetî +y + ekan

هه‌ر وه‌ک دیاره، ده‌برینی ئه‌م وشانه، به‌ هۆی به‌دوای یه‌ک هاتنی چه‌ند واچی ده‌نگدار و نیوه‌ده‌نگدار، سه‌خته. هه‌روه‌ها له‌گه‌ل لاختی بره‌گه‌ی زمانی کوردیشدا ناپوو‌ریت. چۆنکوو له‌ زمانی کوردیدا دوو پیتی ده‌نگدار ناتوانن له‌ په‌نای یه‌ک دابنیشن. له‌ زمانی فارسیشدا ئه‌م گرفته‌ ده‌بیزری. وه‌ک:

روان شناسی + ی = روان شناسییی...

در این بحث نویسنده اشاره به یک شیوه واژه‌سازی در زبان کوردی می‌کند که بدین صورت است:

وقتی در زبان کوردی یک واژه، پسوند (یی آ) میگیرد شکل صحیح آوردن این پسوند بسته به این دارد که حرف آخر واژه‌ی ما صدادار یا بی صدا است.

اگر واژه ما به حرف بی صدا ختم شود شکل صحیح آن بدین شکل است:  
واژه + پسوند "یی آ"  
ولی اگر واژه‌ی ما به حرف صدادار ختم شد چه می شود؟  
اینجا شکل واژه‌سازی کمی فرق می کند که شکل درست آن بدین صورت است:

چون پسوند "یی آ" در گروه حروف صدادار است و حرف آخر واژه ما هم حرف صدادار است از حرف نیمه‌صدادار "ی ی" استفاده می شود.

یک قاعده دستوری در زبان کوردی میگوید هیچ گاه در یک کلمه دو حرف صدادار کنار هم نوشته نمی شوند.  
مثل همان مثال اول نویسنده:  
= Zanistî+î

اینجا حرف آخر zanistî و پسوند آ هر دو حروف صدادار هستند و نمی توان کنار هم نوشت پس شکل صحیح آن بدین صورت است:  
zanistî + y + î

تا اینجا نویسنده کتاب شکل واژه سازی بر اساس این قاعده کاملاً درست بیان کرده‌اند.

وی همچنین بیان کرده‌اند در زبان کوردی (کورمانجی، کورمانجی، ناوه‌راست (سورانی)، کلهوری، هورامی، زازاکی، پهلای و...) دو حرف صدادار کنار هم نوشته نمی شوند.  
اما چند نکته:

یک نکته اینکه، این قاعده در تمام گویش‌های کوردی یکسان نیست و اعمال نمی شود. مثلاً در کورمانجی شمال در برخی کلمات دو حرف صدادار کنار هم نوشته می شوند مانند:

Na'axivim حرف نمی زنم

در اینجا حرف دوم و سوم جز گروه حروف صدادار هستند ولی کنار هم نوشته شده اند

Diazirîne آزار می دهد

در این مثل باز هم همان شکل اول است و حرف *a* حروف صدادار هستند.

پس نتیجه میگیریم این قاعده در زبان کوردی (همه‌ی گویش‌های کوردی) یکسان نیست.

نکته دیگر اینکه نویسنده کتاب بیان کرده اند "آمدن دو حرف صدادار باهم سخت و ناچور است" به همین خاطر برای سهولت کار باید از حرف نیمه صدادار "y" استفاده کنیم. این حرف درست و منطقی است.

اما گاهی شکل واژه سازی با کمک پسوند *â* و حرف نیمه صدادار *ya* در همه گویش‌ها یکسان نیست.

مثلا در کورمانجی شمال و پهلای (جنوب ایلام) یک قاعده دستوری دیگه به این قاعده (دو حرف صدادار کنار هم نمی آیند) اضافه می شود که می گوید: هرگاه حرف آخر واژه‌ی ما به حرف صدادار *â* ختم شود و بین پسوندی که با حرف صدادار شروع می شود حرف نیمه صدادار *ya* قرار بگیرد حرف صدادار *â* در آخر واژه به حرف *â* (کسره کوتاه) تبدیل می شود.

مثال:

$$\text{zanistî} + y + \hat{a} = \text{zanistîyî} = \text{zanistiyî}$$

حتا در صرف افعال هم چنین است.

مثال:

$$B\hat{a} + ye = bîye = biye$$

حال این مثال رو با مثال دوم مرؤفایه‌تیییه‌کان در اول متن نویسنده کتاب مقایسه کنید.

در پایان ضمن سپاس از جناب کامران رحیمی نویسنده و پژوهشگر توانای کورد بخاطر تالیف این کتاب ارزشمندشان، اگر عمری بود و عمری ماند در آینده به تمام مطالب کتاب خواهم پرداخت.



---

# پتانسیلها و چالشهای ترجمه زازاکی برای احیای زبان

---

اسات شانلی

ترجمه: عرفان کرمی



### چکیده

سیاست زبان‌کشی ترکیه در برابر زبان‌های اقلیت‌ها باعث بدتر شدن استفاده از زازاکی شده تا جایی که در یکی از گزارش‌های یونسکو درباره زبان‌های سراسر جهان که در سال ۲۰۰۹ منتشر شد، این زبان به عنوان «آسیب‌پذیر» شناخته شد. فعالیت ترجمه به‌ویژه توسط گروه واته (کردی: Vate) که برای احیا و استانداردسازی زازاکی تأسیس شده است، افزایش یافته است. برای کشف سهم ترجمه در فرآیند احیا، نمونه‌هایی از مجموعه ترجمه و فعالیت گروه واته مورد بررسی قرار می‌گیرد. به اثر ترجمه‌شده Sinemaya Bêvenge توجه ویژه‌ای شده است. این تصویر مختصر از ترجمه زازاکی نشان می‌دهد که این ترجمه پتانسیل کمک به احیای یک زبان اقلیت را دارد، به‌ویژه از طریق غنی‌سازی و مدرن کردن واژگان آن.

کلمات کلیدی: زازاکی؛ سینما؛ زبان آسیب‌پذیر؛ زبان‌کشی؛ احیای زبان

### چکیده به کورمانجی

Potansiyel û zehmetiyên wergera zazakî ji bo vejandina zimanî

Polîtîkaya Tirkîyeyê a qirkirina-zimanî ya li hember zimanên kêmaran bû sedem bo bikaranîna zazakî ew qas kêmbibe ku ji teref yek ji raporên UNESCOyê ya li ser hemû zimanên dinyayê ya ۲۰۰۹an de çapbûyî, weke zimanêke "hasas" were dîzaynîkirin. Li hember zordariya li ser ziman, çalakîyên wergera wê zêde bûn; bi taybetî ji teref Koma Vateyê ku ji bo vejandin û standardîzekirina zazakî hatiye avakirin. Ji bo kifşkirina beşdariya wergerê ya proseya vejandinê, hin nimûneyên ji berhevoka wergeran û çalakîyên Koma Vateyê hatin lêkolan; baldariyeke taybet hat dayîn bo xebata wergerê ya Sinemaya Bêvenge. Ev ravekirineke kurt a wergerên zazakî nişan dide ku potansiyeleke wê heye bo beşdariya vejandina zimanêke kêmar bike; bi taybetî jî bi dewlemendkirin û modernkirina leksîk/ferhengî.

### چکیده به سورانی

#### بایه‌خ و ناسته‌نگه‌کانی وه‌رگێرانی زاری زازاکی بۆ بوژاندنه‌وه‌ی زمان

سیاسه‌تی زمانکوژی تورکیا له‌باره‌ی زمانی که‌مینه‌کان، له‌ به‌رامبه‌ر به‌کاره‌ینانی زاری زازاکیدا تا راده‌یه‌کی زۆر خراپتر بووه، هه‌تا له‌ یه‌کیک له‌ راپۆرته‌کانی یونسکو‌دا سه‌باره‌ت به‌ زمانه‌کان

له سه‌رانسه‌ری جیهاندا که له سالی ۲۰۰۹د بلاقراوه‌ته‌وه، به زمانیکی 'لاواز' ده‌ستنیشان کراوه. سه‌ره‌پای ئه‌و سته‌مه‌ی که له‌م زاره کراوه، چالاک‌ی وه‌رگیرانی زمانه‌که په‌ره‌ی سه‌ندووه، به‌تایبته له‌لایهن گروپی فاته، که دامه‌زراوه له پیناو زیندوو‌کردنه‌وه و به ستاندارد‌کردنی زاری زازاکی. بو لیکۆ‌لینه‌وه له کاریگه‌ری وه‌رگیران له پرۆسه‌ی زیندوو‌کردنه‌وه‌ی زماندا، کۆمه‌لیک نمونه له کۆکراوه و چالاکیه‌کانی گروپی فاته هه‌سه‌نگیندراون. گرنگی تایبته دراوه به به‌ره‌می وه‌رگیراوی سینه‌مایا بیقه‌نگه. ئه‌م وینا‌کردنه‌ی پوخته‌ی وه‌رگیرانی زاری زازاکی ئه‌وه‌مان نیشان ده‌دات که توانای هاوکاری‌کردنی هه‌یه له زیندوو‌کردنه‌وه‌ی زمانه که‌مینه‌کاندا له ریگه‌ی ده‌وله‌مه‌ند‌کردن و به مۆدیرن‌کردنی فه‌ره‌نگه‌که‌ی.

### چکیده به زازاکی

Neweraganikerdişê ziwani de potansiyel û zehmetiyê çarnayîşê zazakî

Siyasetê Tirkîya yo ziwankiştux hemverê ziwananê kêmeteweyan bî sebeb ke xebitnayîşê zazakî hende apey şiro ke serra ۲۰۰۹î de raporê UNESCO yê ziwananê dinya de sey “ziwano birinbar” name bî. Herçiqas ke ziwani binê teda de yo, fealiyetê çarnayîşê ci biyê zêde. bitaybetî hetê Grûba Xebate ya Vateyî ra ke seba neweraganikerdiş û standardîzekerdişê zazakî ameya awankerdene. Seba ke tesîrê çarnayîşan prosesê neweraganikerdişî ser o bêro analizkerdene, nimûneyanê korporaya çarnayîşan û fealiyetanê Grûba Vateyî ser o cigêrayîş yeno kerdene. Ney de giranî dîyena bi eserê çarnayeyî “Sinemaya Bêvenge”. No teswîrê çarnayîşanê zazakî yo kilm musneno ke potansiyalê çarnayîşan est o ke ziwaneke kêmeteweyî newe ra ganî bikero. bitaybetî zî bi zengînê û modernîzekerdişê xeznaya çekuyanê ci.

### مقدمه

کردها که برای دهه‌ها تحت سیاست‌های همگون‌سازی شدید دولت ترکیه قرار گرفته‌اند، به مبارزه شدید برای حفاظت از میراث فرهنگی و زبانی متمایز خود ادامه می‌دهند. در مقایسه با جامعه گسترده کردهای کورمانجی، جامعه زازا مسلماً کمتر شناخته شده است و با پایداری زبانی شکننده مواجه است که با تهدید تسلط ترک‌ها مواجه است. جمعیت زازاها عمدتاً در بخش شرقی

ترکیه ساکن هستند و بیشتر گویشوران زازاکی خود را کرد می‌نامند. این گروه به غیر از زازا سه ام دیگر نیز دارد: کرمانجکی، دیملی یا کردکی. بر این اساس، نام‌های Di- Kirmancki، Zazaki، milki یا Kirdki برای اشاره به این زبان به کار می‌روند. در شهر Sêwregi (ترکی: سورک) مردم از دیملی و در Eleziz (ترکی: الازیغ) و برخی از مناطق استان Amed (ترکی: دیاربکر) مردم زبان خود را زازاکی می‌نامند. محمد س کایا، که ساختار اجتماعی جامعه را به طور گسترده مورد مطالعه قرار داده است، به ما یادآوری می‌کند که هیچ آمار رسمی در مورد مردم زازا وجود ندارد، زیرا کردها یک تابو هستند. تخمین زده می‌شود که حدود سه میلیون کرد زازا زبان در جنوب شرقی ترکیه زندگی می‌کنند. از اوایل دهه ۱۹۲۰، یکسان‌سازی شدید کورمانجی و زازاکی که توسط دولت ترکیه اجرا شد، به شدت مانع توسعه زازاکی و فعالیت‌های ادبی مانند ترجمه شد و پس از استقرار جمهوری، زبان و هویت کردی به همراه منطقه جغرافیایی کردستان به تدریج انکار شد و لفاظی‌های رسمی دولتی مدعی عدم وجود کرد در ترکیه شد. جمهوری ترکیه سیاست و رویه کشتار عمدی زبان کردی را دنبال کرد؛ در نتیجه، زازاکی در گزارش زبان یونسکو در سال ۲۰۰۹ که در اطلس زبان‌های جهان در سال ۲۰۱۰ منتشر شد، به عنوان زبانی آسیب‌پذیر طبقه‌بندی شد. در آن گزارش، زبان آسیب‌پذیر به زبانی توصیف می‌شود که در آن بیشتر کودکان یا خانواده‌های یک جامعه خاص به زبان مادری خود به عنوان زبان اول صحبت می‌کنند، اما این زبان به حوزه‌های اجتماعی خاصی مانند خانه محدود می‌شود. زبان‌هایی در رده "ایمن" نیستند که به عنوان آسیب‌پذیر، در معرض خطر یا انقراض طبقه‌بندی می‌شوند، و هدف نهایی استفاده مجدد از آنها توسط طیف گسترده‌ای از اعضای جامعه، از جوان تا پیر است. اجرای یک فرآیند احیاء بستگی به حمایت دولتی دارد که بر گروه‌های اقلیت در داخل مرزهای خود حکومت می‌کند، همانطور که سو رایت تأکید کرد:

تعدادی از راهبردهای احیاء نیاز به تأیید دولت دارند و ممکن است نیاز به تغییراتی در قوانین دولتی داشته باشند. اجرای آنها به حمایت مالی گسترده از مالیات عمومی نیاز دارد. احیای زبان اقلیت، سیاست‌گذاری زبان و برنامه‌ریزی زبان در سطح بومی است و فعالیت‌هایی که شامل آن می‌شود، برنامه‌ریزی وضعیت، برنامه‌ریزی مجموعه و برنامه‌ریزی کسب است که معمولاً توسط دولت انجام می‌شود: یعنی تعیین زبان به عنوان رسانه در برخی نهادها (برنامه‌ریزی وضعیت)؛ مناسب ساختن زبان برای آن هدف، با کدگذاری و استانداردسازی آن (برنامه‌ریزی پیکره). آموزش سخنرانان برای استفاده از آن به دو صورت نوشتاری و گفتاری (برنامه‌ریزی اکتسابی).

نقش ترجمه در احیای زبان مورد تاکید بسیاری از محققان قرار گرفته است. اثنی اوکونل پیشنهاد می‌کند که "ترجمه احتمالا یک فعالیت زبانی مهم و گاهی حتی یک استراتژی بقای حیاتی برای فرهنگ زبان اقلیت و زبان‌های اقلیت است." و مایکل کرونین توجه را به اهمیت پایداری فعالیت برای زبان‌های اقلیت جلب می‌کند:

زبان‌های اقلیت اساسا رابطه متناقضی با ترجمه دارند. از آنجایی که زبان‌هایی که در دنیای چندزبان‌های فعالیت می‌کنند، باید به طور مستمر ترجمه کنند تا بقا و ارتباط خود را به عنوان زبان‌های زنده حفظ کنند. با این حال، خود ترجمه در واقع ممکن است ویژگی زبان‌هایی را که با آن ترجمه می‌کنند، به‌ویژه در موقعیت‌های دیگلاسیا به خطر بیاندازد. بنابراین وضعیت ترجمه در فرهنگ یک زبان اقلیت بسیار مبهم است.

با این وجود، ترجمه به عنوان بخشی از مستندات زبانی، همانطور که در تجربیات چند زبان اقلیت دیده می‌شود، می‌تواند نقش مهمی در روند احیا بازی کند. به عنوان مثال، در مورد زبان باسک، ترجمه پیوند تنگاتنگی با احیای مجدد داشته و همچنین به نماد نوسازی آن تبدیل شده است، و الهام‌بخش آثار متعددی در بازسازی ساختار واژگانی و توسعه فهرست‌ها و گفتمان‌های جدید است. که در مورد ترجمه زازاکی نشانه‌هایی از پیشرفتی مشابه نمونه باسکی وجود دارد. به دنبال تجربیات و ابتکارات تعدادی از مترجمان زازا که در ادامه این تحقیق به اشتراک گذاشته شده است، مشاهده می‌شود که دایره واژگان زازاکی گسترش یافته و نوسازی زبان به یکی از برنامه‌های اصلی آنها تبدیل شده است.

در این مقاله، من استدلال می‌کنم که علیرغم عدم حمایت دولت از زبان‌های اقلیت در ترکیه، فعالیت ترجمه فعالان زبان به توسعه و احیای زازاکی کمک کرده است. هدف این مقاله بررسی برخی از جنبه‌های ترجمه به زبان مورد مطالعه و پتانسیل آن برای احیای مجدد است. ترجمه کتابی درباره سینما با عنوان *Sinemaya Bêvenge* (سینمای خاموش) که توسط نویسنده این مقاله ترجمه شده است، مورد توجه ویژه قرار گرفته است. در بخش اول این مقاله، پیشینه وضعیت آسیب‌پذیر زازاکی ارائه شده است. اول، تاریخچه فرآیند همسان‌سازی در ترکیه را مورد بحث قرار می‌دهم و ثانيا، گزارشی از مجموعه ترجمه زازاکی ارائه می‌دهم و به شرایط چالش برانگیز فعالیت ترجمه می‌پردازم. بخش سوم مقاله، گروه واته، پیدایش و سهم آن در استانداردسازی و احیای زازاکی را معرفی می‌کند. بخش آخر به ترجمه اثر فوق‌الذکر در مورد سینما اختصاص دارد که در آن از نوشتاری و استانداردسازی پذیرفته‌شده گروه واته استفاده شده است. یادآوری این

نکته به خوانندگان ضروری است که علیرغم تلاش‌های ترجمه‌ای آن گروه یا دیگر احیاگران زازاکی، آثار ترجمه به آن زبان کم‌اند. همچنین به نظر می‌رسد موضوعات ترجمه به کردی و پیوندهای زبان کردی و سینما چندان مورد مطالعه قرار نگرفته است که یکی از چالش‌های اصلی پژوهش حاضر است.

## زازاکی - زبانی آسیب پذیر ۱. سیاست همسان‌سازی در ترکیه

اغراق نیست اگر بگوییم یکی از خشن‌ترین سیاست‌ها در قبال زبان‌های اقلیت‌ها در ترکیه اعمال شده است، جایی که تمام دستگاه‌های دولتی برای از بین بردن زبان کردی چه گفتاری و چه نوشتاری بسیج شدند. درست بعد از تاسیس، جمهوری ترکیه سیاست‌های زبان‌کشی را به اجرا درآورد. لغو مدارس، بنیادهای مذهبی و نشریات کردی در سال ۱۹۲۴ یکی از شاخص‌های اولیه این سیاست بود. کمپین‌های زیادی توسط سازمان‌های دولتی راه اندازی شد که به جای زبان مادری به زبان ترکی صحبت می‌کردند. «شهروند، ترکی صحبت کن!» (Vatandaş, Türkçe konuş!) کمپین معروفی بود که هدف آن از بین بردن دید عمومی و شنیدن زبان‌هایی غیر از ترکی بود. این یکی از مهم‌ترین تلاش‌های ترک‌سازی در سال‌های اولیه جمهوری تلقی می‌شد. محمد س. کایا همگونی اجباری را جامع توصیف می‌کند و از سیاست‌هایی مانند جایگزینی نام روستاها، خیابان‌ها، کوه‌ها و رودخانه‌های کردستانی یاد می‌کند. معادل‌های ترکی، ممنوعیت نام‌های کردی برای نوزادان و حذف محتوای کردی از کتب تاریخ. با اینحال، کردها اسامی کردی را جدا از اسامی دولتی هم برای نام افراد و هم برای مکان‌ها حفظ کردند و امروزه بودن دو اسم برای آن‌ها در جامعه عجیب نیست که یکی کردی است و یکی ترکی. از سوی دیگر، تأکید بر این نکته ضروری است که قدرت نظامی مؤثرترین ابزار و مکانیسم ادغام در دست دولت ترکیه باقی ماند که بر همسان‌سازی و انکار هویت کردی به عنوان تنها شکل قابل قبول موجود در دولت جدید و بخشی از آن بودن اصرار داشت. یکی از نمونه‌های شناخته شده استفاده از قدرت نظامی برای از بین بردن هویت کردی، نسل‌کشی درسیم (کردی: Dêrsim) بود که در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۸ انجام شد. به گفته دلشا دنیز، «عملیات نظامی درسیم (...) در درجه اول برای اعمال سیاست‌های ترکی شدن و اسلامی سازی آغاز شد.

پس از کودتای نظامی ۱۹۸۰، قانون اساسی ۱۹۸۲ استفاده از زبان کردی را ممنوع کرد. طبق ماده ۶۶ آن قانون اساسی، هر کسی که تابعیت ترکیه را داشته باشد، ترک تعریف می‌شود.

زمانی که رئیس‌جمهور فقید تورگوت اوزال قانون ۲۹۳۲ را در آوریل ۱۹۹۱ لغو کرد، قانونی که صحبت به کردی را ممنوع کرده بود، لغو شد، در حالی که ممنوعیت انتشارات و برنامه‌های پخش به زبان کردی با قانونی شدن کردی در سال ۲۰۰۲ لغو شد. با این حال، در همان زمان، محدودیت‌هایی که برای جلوگیری یا محدود کردن استفاده از زبان در نظر گرفته شده است، تا امروز ادامه دارد. در سال ۲۰۰۹، حزب حاکم عدالت و توسعه (AKP، Adalet ve Kalkınma Partisi) اقداماتی را برای اصلاح موضع ترکیه در قبال زبان کردی، عمدتاً برای تحقق معیارهای عضویت در اتحادیه اروپا انجام داد. دولت TRT ۶ را به عنوان یک کانال کردی تأسیس کرد. پس از آن، دپارتمان‌های کردی در دانشگاه‌های آرتوکلو، مونزور، بینگول و دجله تأسیس شد و زبان کردی به عنوان درس انتخابی در مدارس ابتدایی معرفی شد. با این حال، می‌توان ادعا کرد که این اصلاحات اساساً برای جلب حمایت کردها از حزب عدالت و توسعه انجام شد، زیرا حزب سیاست‌های خود را به شیوه‌ای تکنوکراتیک تنظیم کرد، از آنها با استناد به برنامه‌های الحاق به اتحادیه اروپا دفاع کرد، و نشان نداد که سیستم سیاسی در ترکیه واقعاً به یک بازنگری اساسی نیاز دارد.

پیروزی انتخاباتی حزب دموکراتیک خلق‌ها (HDP، Halkların Demokratik Partisi) در ژوئن ۲۰۱۵ چالشی مستقیم برای هژمونی رئیس‌جمهور رجب طیب اردوغان ایجاد کرد. او در آوریل ۲۰۱۵ قرارداد دو‌مبارغه را که بین دولت ترکیه و نمایندگان طرفدار کردها در دفتر نخست‌وزیری در استانبول در ۲۸ فوریه ۲۰۱۵ منعقد شده بود، لغو کرد. این توافق شامل ده ماده بود که هدف آن حل مسئله کردها بود. پس از کودتای نافرجام نظامی در ژوئیه ۲۰۱۶، وضعیت اضطراری توسط دولت اعلام شد و سرکوب HDP و همچنین فشارها بر زبان و فرهنگ کردی تشدید شد. این امر منجر به بسته شدن انجمن‌های زبان و فرهنگ کردی، فشار بر انتشارات، کانال‌های تلویزیونی و رادیویی و همچنین ممنوعیت کتاب‌ها و صفحات اینترنتی شد. کردی-در (Kurdi-Der)، انجمن نویسندگان کرد در دیاربکر و ژیان تی‌وی (Jiyan TV)) یک شبکه تلویزیونی دو زبانه کردی بود که عمدتاً به زبان زازاکی پخش می‌شد از قربانیان این ستم‌ها بودند. بسیاری از دانشگاهیان کرد نیز از سمت خود برکنار شدند. از میان صدها فارغ التحصیل رشته زبان و ادبیات کردی، تنها تعداد بسیار کمی به عنوان معلم زبان کردی منصوب شده‌اند. چنین اقداماتی از سوی دولت حزب عدالت و توسعه، صداقت اقداماتش را مورد سوء ظن قرار می‌دهد.

تلاش‌های احیا، که پس از انتشار گزارش فوق‌الذکر یونسکو تشدید شد، نتوانست به تغییر استفاده از زبان زازاکی به ترکی پایان دهد. با این وجود، افزایش تعداد مجلات و روزنامه‌ها و

همچنین انتشار کتاب از جمله آثار ترجمه شده قابل توجه است. به عنوان مثال، روزنامه‌هایی مانند ناویل (کردی: Newepel) (۲۰۱۱) و روزنامه‌ی زازاکی (کردی: Rojnameyê Zazaki) (۲۰۱۳) و مجلاتی مانند شه‌وچله (کردی: Şewçila) (۲۰۱۱) و ما (کردی: Ma) (۲۰۱۳) منتشر شدند. علاوه بر این، برخی از خبرگزاری‌ها مانند ژن نیوز (خبرگزاری زنان) و خبرگزاری فرات (کردی: Firat ANF)، آژانس خبری فرات به زبان کردی) و وبسایت خبری کردی Rûpela Nû (صفحه جدید) شروع به ارائه گزینه زازاکی در میان زبان‌های خود کردند. در عین حال آثاری از سوئدی، آلمانی، فارسی یا انگلیسی به مجموعه ترجمه زازاکی اضافه شده است. تنوع در تعداد زبان‌های مبدأ و تشدید تلاش‌های احیا تقریباً به طور همزمان تکامل یافت. آنها را می‌توان به عنوان تلاشی برای جلوگیری از تغییر زبان به سمت ترکی از طریق جلب توجه جامعه به ادبیات جهان از طریق زبان خود تفسیر کرد. تا آن زمان، به دلیل سال‌های طولانی همگون‌سازی، ترکی نقش زبان واسطه را برای کردهای همسان‌سازی شده یا دوزبانه، کسانی که هم کردی و هم ترکی صحبت می‌کنند، برای دستیابی به ادبیات جهان بازی می‌کرد. فعالیت‌های ترجمه زازاکی نقش واسطه‌ای ترکی را قطع کرد و اعتماد خوانندگان را به زبان خود افزایش داد و ارتباط مستقیمی بین زازاکی و زبان‌های ادبیات جهان مانند فرانسوی یا انگلیسی ایجاد کرد.

## ۲. طرح کلی فعالیت ترجمه زازاکی

یکی از عوامل مهم در آسیب‌پذیری زازاکی، انتقال دیر هنگام از شفاهی به نوشتاری به خط عربی است که تنها در سال ۱۸۹۲ اتفاق افتاد. علیرغم ادعای مصطفی دهقان نسخه خطی زازاکی که در سال ۱۷۹۸ نوشته شده است، صحت این ادعا به ویژه به دلیل عدم انتشار نسخه کامل نسخه خطی مذکور توسط دهقان تا کنون قابل بحث به نظر می‌رسد. اولین متون زازاکی را می‌توان در *Forschungen über die Kurden und die Iranischen Nordchaldäer* شرق‌شناس پیتر لرچ یافت که در سال ۱۸۵۷ منتشر شد. اولین کتابی که به آن زبان ترجمه شد انجیل در سال ۱۹۰۰ بود. اما تاکنون هیچ نسخه‌ای از آن کتاب کشف نشده است. به غیر از این، دو ترجمه از کورمانجی به زازاکی توسط عمر علی که در کتاب *Kurdische Texte* آلبرت فون لو کوک ذکر شده است را می‌توان اولین نمونه‌های ترجمه‌های زازاکی به زازاکی در نظر گرفت. این متون به احتمال زیاد اولین نمونه‌های ترجمه‌های بین‌گوشی کردی را نیز تشکیل می‌دهند. در همین حال، بنا به گفته احمد کرکان، اولین متنی که از گویش کورمانجی به زازاکی ترجمه شد، روباه و مرغ است که توسط شیخ عبدالرحمان ترجمه و در مجله چرا (کردی: Çira) منتشر شد. از آنجایی که توضیح توسعه چنین



فعالیت ترجمه‌ای در میان کردها از حوصله این تحقیق خارج است، فقط می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که ترجمه بین گویش‌های کردی و بافت تاریخی آنها یکی از موضوعاتی است که کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. با توجه به محدودیت جدی مجموعه ترجمه زازاکی، کمتر از صد اثر موجود است و اینجا اثرات زبانار زبان‌کشی بر توسعه زبان واضح است. در نتیجه آن سیاست، هم کورمانجی و هم زازاکی برای بقای خود عمدتاً بر سنت شفاهی تکیه کرده‌اند. حماسه‌خوانان/نقال‌های شفاهی، دیرباز (کرمانجکی/زازاکی) و دنگبیژ (کورمانجی)‌ها به زنده ماندن زبان کمک کرده‌اند. در همین حال، متین یوکسل خاطرنشان می‌کند که «اجراهای ده‌نگیژی را می‌توان به عنوان انبارهای ثبت عناصر غیرقابل بایگانی فرهنگ کردی نیز در نظر گرفت.

پس از وقفه‌ای طولانی در فعالیت ترجمه که بیش از هفت دهه به طول انجامید، دو شعر از احمد عارف، شاعر کرد، توسط مالمیسانیچ در سال ۱۹۷۸ از ترکی به زازاکی ترجمه شد. دو شعر از ناظم حکمت که در مجله دوزبانه تریژ (کردی: Tirêj) چاپ شده است. در سایر مجلات دو زبانه کردی مانند برهم (کردی: Berhem) و هیوی (کردی: Hêvi)، زبان مبدأ ترجمه‌های زازاکی به فارسی و فرانسه گسترش یافت. برهم یک مجله کردی دوزبانه بود که از سال ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۱ در استکهلم منتشر می‌شد و هیوی از ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۲ در پاریس منتشر می‌شد. بیشتر ترجمه‌ها در دهه ۱۹۸۰ توسط فعالان سکولار یا چپ انجام می‌شد که آثار نویسندگان چپ کرد یا ترک را انتخاب می‌کردند. پذیرش دیرهنگام ترجمه کتاب به زازاکی نشان می‌دهد که سیاست همسان‌سازی تا چه اندازه مانع توسعه ادبی زبان شده است.

به عنوان مثال، اولین کتاب ترجمه شده به زازاکی، Memik Axa Wo Dêrsimij (ممیک آقا درسیمی)، در سال ۱۹۹۴ منتشر شد. نویسنده، حیدر اشیک، یک زازا از شهرستان درسیم بود که به خاطر آثارش در زمینه تاریخ کردی، به ویژه نسل‌کشی درسیم شناخته می‌شود. این رمان توسط Belge Yayınları در سال ۱۹۹۰ منتشر شد و ترجمه زازاکی آن توسط انتشارات APEC در سوئد در سال ۱۹۹۴ منتشر شد. قابل ذکر است که از آن زمان به گفته موتلو جان هیچ رمان دیگری از ترکی به زازاکی ترجمه نشده است. مجموع ترجمه‌های کتاب از ترکی به زازاکی بیش از بیست عدد نیست. زازاخوانان آسانتر و سریعتر از زازاکی به آثار به زبان ترکی دسترسی پیدا می‌کنند که شاید یکی از دلایل عدم تمایل آنها به جستجوی ترجمه از زبان غالب کشور به زبان مادری باشد. به نظر می‌رسد کمیاب بودن چاپ مجدد کتاب‌هایی که از ترکی به زازاکی ترجمه شده‌اند، گواه این بی‌میلی است. قیاسی از ترجمه از ترکی به زازاکی را می‌توان با مثال کاتالانی که مونتسرات باکاردی به اشتراک گذاشته است انجام داد:

(...) در آغاز قرن بیستم، اقلیت روشن فکری که مایل به خواندن *La Regenta* یا *Buscón* بودند، در موقعیتی قرار گرفتند که این کار را مستقیماً به زبان اسپانیایی انجام دهند (...): ترجمه دیگر لازم نبود. و به وضوح، در صورت غیرضروری، بخشی از توجیه اساسی خود را از دست می‌دهد و به نوعی مشروعیت زدایی می‌شود.

به نظر می‌رسد سرعت گرفتن در تغییر زبان مخاطبان زازا به سمت ترکی بر نیاز به ترجمه از زبان غالب تأثیر منفی گذاشته است. همچنین، به نظر می‌رسد که در نتیجه عدم دسترسی به آموزش به زبان مادری، اکثر زازاخوانان تمایل به خواندن ترجمه از زبان‌های دیگر به ترکی دارند تا ترجمه به زازاکی. با این حال، از نقطه نظر احیای زبان، فعالیت‌های ترجمه می‌توانند هژمونی زبان غالب را زیر سوال ببرند و فعالان زبان اقلیت نباید از ترجمه از زبان غالب اجتناب کنند. از این رو، به نظر می‌رسد که کمبود ترجمه از ترکی به زازاکی، شکافی است که باید در فرآیند ترجمه و احیا پوشش داده شود. علاوه بر این، همسان‌سازی شدید و ترویج مداوم زبان ترکی تقریباً در تمام حوزه‌های اجتماعی-اقتصادی فرصت کمی برای کردها در زندگی روزمره باقی می‌گذارد. جاستینا اولکو که به دلیل مطالعات خود در مورد احیای زبان‌های در خطر انقراض شناخته می‌شود، اظهار می‌دارد که «مزایای اقتصادی و تجاری‌سازی یک بعد غالباً نادیده گرفته شده در برنامه‌های احیای زبان است، علیرغم اینکه از اهمیت کلیدی برخوردار است: بسیاری از زبان‌ها دقیقاً به دلیل عدم استفاده درست و درک ارزش اقتصادی کنار گذاشته می‌شوند». ترکی که هنوز تنها زبان رسمی کشور است، طی دهه‌ها به اصلی‌ترین زبان تجاری مورد استفاده در زندگی روزمره در اکثر شهرهای کردستان تبدیل شده است. ویرانی اقتصادی جامعه کردی، که به دنبال تخلیه اجباری دولت بین سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۷ بدتر شد، می‌تواند به عنوان یکی از دلایل اصلی این تغییر زبانی در مناطق شهری در نظر گرفته شود. تخمین زده می‌شود که ۳۵۰۰ روستا تخلیه شده و حدود سه میلیون نفر، عمدتاً کردها، آواره شده‌اند. در اینجا، یادآوری این نکته مهم است که «یک متغیر کلیدی در ارزیابی احتمالات برای احیای زبان، وجود یا عدم وجود بودجه دولتی برای احیای زبان است». دولت ترکیه هیچ گونه حمایت مالی برای احیای کردها ارائه نمی‌کند. در مقابل، همانطور که در بخش‌های بعدی نشان داده خواهد شد، تلاش می‌کند تا تلاش‌ها در این راستا را مختل کند. امروزه، ترکی زبان اصلی تجاری در دو مرکز شهر عمدتاً زازا، یعنی درسیم و چولینگ است. در شهرهایی مانند هینی، پیران یا سیورگی، زازاکی گاهی اوقات در مغازه‌ها، رستوران‌ها یا کافه‌ها استفاده می‌شود. از نظر بازار نشر، چهار انتشارات اصلی وجود دارد که عمدتاً به زبان زازاکی منتشر می‌کنند: واته، روشنا (کردی: Roşna)، تیژ (Tij) و ویر (Vir). در این میان، برخی از

ناشران تحت سلطه‌ی کورمانجی مانند پیوند (کردی: Peywend)، جی‌اندجی (J&I)، نوبهار (کردی: Nûbihar)، دارا (کردی: Dara) و اوستا (Avesta) چند کتاب نیز به زبان زازاکی منتشر کرده‌اند. جدای از ظلم و ستم دولت ترکیه، محدودیت خوانندگان زبان کردی در ترکیه و هزینه‌های بالای چاپ به دلیل نرخ تورم بالا در سال‌های اخیر از دیگر دلایل مشکلات اقتصادی است که روند احیا را با مشکل مواجه کرده است.

علاوه بر این، کردی کورمانجی، که از تسلط ترک‌ها نیز رنج می‌برد، تهدید دیگری برای زازاکی به شمار می‌رود. این امر به‌ویژه در سیاست کردی قابل مشاهده است. حزب طرفدار کردها HDP، که فعالیت‌های خود را انجام می‌دهد و بیانیه‌های خود را عمدتاً به زبان ترکی انجام می‌دهد، از کورمانجی به عنوان زبان دوم خود استفاده می‌کند، اما زازاکی تقریباً هرگز استفاده نمی‌شود، حتی اگر زبان مادری رهبر مشهور زندانی حزب، صلاح‌الدین دمیرتاش باشد. رسانه‌های اجتماعی کردی حزب از کورمانجی استفاده می‌کنند، در حالی که زازاکی فقط در جشنواره‌های کردی در پیام‌های جشن کوتاه استفاده می‌شود. بی‌علاقگی رسانه‌های حکومت اقلیم کردستان، مانند شبکه‌های خبری رووداو یا کردستان ۲۴ که در ترکیه نیز بسیار فعال هستند، نسبت به زازاکی موضوعی است که توسط زازاکی‌زبانان نیز مطرح شده است. تعداد کتاب‌های ترجمه شده از کورمانجی به زازاکی نیز بسیار کم است. برخی از این معدود آثار عبارتند از *Dêrsim Raywanî* و *Cografya* نوشته نویسنده ارمنی آندرانیک و ترجمه از ارمنی به کورمانجی توسط تیمور خلیل در سال ۲۰۰۹ و یک سال بعد از کورمانجی به زازاکی توسط روشن لزگین. *Dêrê Santa Ragnhilî* نام اصلی *Li Dêrê*، نوشته حسن مته، و ترجمه احسان اسپار و شاهکار احمد خانی، مم و زین، توسط مراد چانشاد به زازاکی ترجمه شده و توسط انتشارات روشنا در سال ۲۰۱۸ منتشر شده است. آثار ترجمه شده تا آنجا که ما می‌دانیم، تاکنون کتابی از دو گویش کردی دیگر، سورانی و هورامی، به زازاکی یا بالعکس ترجمه نشده است. ترجمه‌های اولیه عمدتاً بین دو-گویش یا از زبان ترکی بودند. با این حال، در سال‌های اخیر چند کتاب از سوئدی، آلمانی، فارسی، انگلیسی و عربی ترجمه شده است. در میان ترجمه‌های زازاکی، ژانر غالب ادبیاتی مانند شعر، داستان کوتاه و رمان است. علاوه بر ترجمه‌های قرآن، که شامل تفسیر روشنایی (کردی: *Roşnay*) *Tefsîrê* (۲۰۱۶)، ترجمه ملا محمد هزنی و انتشارات مؤسسه کردی در آمد است، چند کتاب دینی دیگر از ترکی به زازاکی ترجمه شده است که از جمله آنها می‌توان به *Rîsaleya Îxlasi* اثر سعید نورسی (نام اصلی: *İhlas Risalesi*) اشاره کرد و *Rîsaleya Birariye* (نام اصلی: *Kardeşlik Risalesi*) که

توسط سردار بدرخان ترجمه و توسط انتشارات زهرا در سال ۲۰۱۴ منتشر شده است. اثری دینی دیگری که باید به آن اشاره کرد Mijdiyana Mesih İsay Çimdê Lukay Ra (انجیل به روایت سنت لوکا) که توسط انجمن کتاب مقدس در ترکیه تهیه و در سال ۲۰۲۰ منتشر شد. همچنین دو کتاب نظری از ترکی ترجمه شده و به سینما و تئاتر می‌پردازد: *Sinemaya Bêvenge* (۲۰۱۵) اثر نلگون آسل که در ابتدا با عنوان *Sessiz Sinema* («سینمای خاموش») منتشر شد و توسط نویسنده به زازاکی ترجمه شد و *Hunerê Dramî* (۲۰۱۵) توسط اوزدمیر نوتکو که در ابتدا با عنوان *Dram Sa* منتشر شد. ("هنر درام: مقدمه‌ای بر تئاتر") که توسط دنیز گوندوز ترجمه شده است.

از آنجایی که زازاکی هنوز فرم استاندارد ندارد، به دنبال تلاش‌های ترجمه‌ای که در بالا ذکر شد، یادآوری نقش استانداردسازی در فرآیندهای احیا برای درک چالش‌های ترجمه زبان مورد مطالعه ممکن است مفید باشد. گرنوبل و ویلی استانداردسازی را به عنوان بخشی ضروری از ایجاد سواد زبانی بومی و در نتیجه بخش مهمی از تلاش‌های احیای زبان توصیف می‌کنند. استانداردسازی نقش اساسی در احیای زازاکی نیز ایفا می‌کند، همانطور که در تلاش‌های گروه واته دیده می‌شود. برای روشن شدن نقش داشتن فرم استاندارد، زازاکی را می‌توان از نظر ترجمه به سایر زبان‌های استاندارد با دو گویش اصلی استاندارد کردی، سورانی و کورمانجی مقایسه کرد. استانداردسازی این دو گویش پیشرفته‌تر است و آثار ادبی متعددی قبلاً از این گویش‌ها به زبان‌های خارجی از جمله یونانی، لهستانی و انگلیسی ترجمه شده است. با این حال، در سراسر این مطالعه، هیچ کتاب ترجمه شده از زازاکی به زبان استاندارد، اعم از کردی یا خارجی، یافت نشد.

علاوه بر فقدان فرم استاندارد، یکی از دلایل عدم وجود ترجمه به زبان‌های خارجی، عدم تطابق بین زبان زازاکی و هویت کردی است که به نوبه خود بر شناخت آن از سوی خارجی‌ها تأثیر منفی می‌گذارد. به نظر می‌رسد که در ترکیه اصطلاح کرد معمولاً با گروه کورمانجی ترکیب می‌شود و هویت گروه زازا اغلب در این زمینه مورد مناقشه است. بنابراین، خارجیانی که به بررسی وضعیت کردها در ترکیه می‌پردازند، با اکثریت کورمانجی آشنا می‌شوند، اما با اقلیت زازا آشنا نمی‌شوند. در نتیجه این امر مانع از دانش زازاکی در میان خارجی‌ها می‌شود. علاوه بر این، اختلاف بر سر هویت قومی گروه زازا با یک ایده جدایی‌طلبانه که در دیاسپورا به وجود آمد تقویت شد. در دهه ۱۹۸۰، تعدادی از زازازبانان در سوئد و آلمان که قبلاً خود را کرد معرفی کرده بودند، شروع به صحبت از زازاها به عنوان گروهی متمایز از مردم با فرهنگ خاص خود کردند

و تاریخچه‌ای متمایز از کردها ارائه شد. ارجان چاکلیان ادعا می‌کند که گروه جدایی‌طلب تمایز زبانی را در مرکز بحث هویت قومی قرار داده و می‌افزاید که بسیاری از جنبه‌های مشترکی را که جامعه زازا با سایر گروه‌های کرد مشترک است نادیده گرفته است. در این میان، هم می‌توان نتیجه‌گیری‌های زبان‌شناسی تاریخی (زازاکی با کورمانجی ارتباط نزدیکی ندارد)، و هم نتیجه‌گیری بسیاری از گویشوران بومی (زازاکی‌زبانان کرد هستند و زبان آن‌ها متعلق به یک نهاد بزرگ‌تر کردی است) را پذیرفت. رویکرد حداقلی به مسئله هویت نه تنها باعث دوقطبی عمیق‌تر در درون جامعه با توجه به سیاست آن شد، بلکه راه را برای دوگانگی در فرآیند استانداردسازی هموار کرد که امکان فرهنگی و تلاش برای احیای مشترک و ترجمه را کاهش داد. به عنوان مثال، الفبای ژاکوبسون گروه زازائی شامل حروفی مانند *ğ*، *ŋ* و *ñ* است که در ترکی نیز استفاده می‌شود و دارای ۳۲ حرف است که به نظر می‌رسد ناشی از نگرش ارتجاعی آن نسبت به کردی باشد، در حالی که طرفداران گروه کردی واته از الفبای کردی ۳۱ حرفی جلادت بدرخان استفاده و تلاش می‌کند که سه حرف مذکور را حذف کند. از آنجایی که زازاکی یک زبان غیراستاندارد است و ترجمه بیشتر بین زبان‌هایی انجام می‌شود که قبلاً دارای سیستمی از هنجارهای زبانی هستند، تعداد آثار ترجمه شده به زازاکی و از آن محدود است. به لطف افزایش علاقه به فعالیت ترجمه در میان کردها، اکنون یک مجله کردی به نام لورگر (کردی: Lewergerl) وجود دارد که صرفاً به فعالیت‌های ترجمه اختصاص دارد که انتشار خود را در سپتامبر ۲۰۲۲ آغاز کرد. علاوه بر این، در مجلاتی مانند واته، اورو (کردی: Ewro)، زارما (کردی: Zarema) یا انتقاد و ادبیات (کردی: Wêje û Rexne)، برخی از مقالات منتشر شده است. قبلاً به جنبه‌های مختلف ترجمه در زمینه بردی و ترجمه‌هایی از زبان‌های دیگر به کردی پرداخته‌اند، مانند مقاله «Açarnayîş û Açar-nayox» («ترجمه و مترجم») نوزات والری، که در آن نظریه‌های مختلف ترجمه را به اشتراک می‌گذارد و بر نقش مترجمان در ادبیات تاکید می‌کند؛ یا مقاله «تبعید فکری» ادوارد سعید که توسط أمر دلیکایا با عنوان «Di Wêjeyê de Sirgûnî û Rewşenbîrî» از انگلیسی به کورمانجی ترجمه شده است. یا شعر «باربارا» ژاک پرور که توسط بنگین روشن از فرانسوی به زازاکی ترجمه شده است.

### ۳. گروه واته و نقش آن در ترجمه و احیای زازاکی

گروه مطالعاتی واته (Grûba Xebate ye Vateyî) به زبان زازاکی، که توسط تعدادی از دانشگاهیان و فعالان زبان در سوئد در سال ۱۹۹۶ تأسیس شد، به دلیل تلاش‌های خود برای

استانداردسازی و نوسازی زبان، از جمله گروه‌های احیاگر زازا محسوب می‌شود. تولیدات ادبی قابل توجه اعضای آنها بسیار تاثیرگذار بوده است. این گروه از سال ۱۹۹۶ تا ۳۳۲۰۲۱ جلسه برگزار کرد و در این جلسات تلاش کرد تا کارهای لازم برای استانداردسازی زازاکی نوشتاری را انجام دهد. متداول‌ترین واژه‌های مورد استفاده در زبان روزانه انتخاب و استانداردسازی شدند، ریشه‌ها و پرکاربرد یا کم‌کاربرد بودن واژه‌ها در نظر گرفته شد. سو رایت در میان راهبردهای توسعه زبان، تولید فرم نوشتاری زبان، تشویق به فراگیری زبان، سواد، بودجه، تشویق تولید اثر ادبی و ترجمه اسناد اداری را فهرست می‌کند. پیتز کی آستین نیز به فعالیت ترجمه از نظر تلاش‌های احیا اشاره می‌کند. وی خاطرنشان می‌کند که:

احیای زبان می‌تواند روش‌ها، شیوه‌ها و ابزارهای مستندساز زبان را بپذیرد و از دانش و استفاده زبان‌آموزان از پدیده‌های زبانی و فرهنگی با کیفیت بالا ضبط سمعی و بصری ایجاد کند و آنها را با رونویسی، ترجمه، یادداشت‌ها، فراداده و فرااسناد همراهی کند.

همانطور که توسط احسان اسپار، یکی از بنیانگذاران گروه واته تاکید شده است، استانداردسازی زازاکی هدف اصلی گروه است. از جمله تلاش‌هایی که با تمرکز بر مطالعات واژگان و اصطلاحنامه، واژگان، قواعد دستوری و املا، و همچنین در خلق ادبیات مدرن به زبان کردی/زازاکی صورت می‌گیرد. دنیز گوندوز هم نوسازی و هم استانداردسازی زبان را از اهداف اساسی گروه ذکر کرد. او تأکید کرد که مشارکت او در ترجمه کتابی در مورد نمایشنامه، که قبلاً به آن Hunerê Dramî اشاره شد، الهام گرفته از ایده کمک به نوسازی زبان بود. همچنین به گفته وی «توسعه دانش درباره زازاها و اندیشه ملی کرد، به‌ویژه در میان کسانی که با پیشینه کردی خود موافق نیستند» از مهمترین وظایف این گروه است. تا کنون، انتشارات واته، که در سال ۲۰۰۳ تأسیس شد، چندین فرهنگ لغت و همچنین مقدار قابل توجهی از مجموعه ادبی این زبان را منتشر کرده است که کمک زیادی به احیای زازاکی کرده است. علاوه بر این، مجله واته که از سال ۱۹۹۷ منتشر می‌شود، به تازگی هفتاد و دومین شماره خود را منتشر کرده است. این کانال اصلی گروه برای انتقال ایده‌های احیاگر، و پیشنهادها، دستوری و واژگانی است. تلاش‌های این گروه در ترجمه، از جمله انتشار کتاب‌ها و متون ترجمه‌شده در مجله واته نشان می‌دهد که ترجمه برای احیای زبان ضروری است و باید به عنوان بخشی از سیاست زبان اقلیت در نظر گرفته شود. علاوه بر این، فعالیت ترجمه به خوبی در این گروه ریشه دارد. یکی از اعضای مؤسس آن، مالمیسانیچ، همچنین نخستین مترجم مدرن زازاکی است که از سال ۱۹۷۸ آثار ادبی را از زبان‌های کورمانجی، فرانسوی و فارسی و ترکی به زازاکی ترجمه کرده است. در

عین حال، با توجه به این واقعیت که احیای زبان اغلب بر انتقال زبان به کودکان متمرکز است، باید به نقش این گروه در ترجمه ادبیات کودک نیز اشاره کرد. احسان اسپار و حیدر دلژن از اولین و پربارترین مترجمان زازا در این زمینه هستند. هر دو با ترجمه‌های خود از زبان سوئدی و کورمانجی سهم قابل توجهی در ژانر ادبیات کودک داشته‌اند. همانطور که توسط ویرنس اشاره شده است، نتایج مطلوب فعالیت‌های ترجمه در یک زبان اقلیت می‌تواند عامل تعیین کننده در فرآیند استانداردسازی آن باشد:

ترجمه‌ها اغلب جزء اصلی پایه‌های استانداردسازی زبان‌ها در سراسر جهان، چه بزرگ و چه کوچک، بوده‌اند. برای مثال، در مورد آلمانی، ترجمه کتاب مقدس پایه‌هایی را ایجاد کرد که آلمانی استاندارد (یا هوچدویچ) بر اساس آن توسعه یافت. با این حال، با زبان‌های اقلیت، این نقش ترجمه مرتبط‌تر می‌شود، به‌ویژه زمانی که ادبیات نوشتاری اصلی کمیاب بوده یا وجود نداشته است. سپس، ترجمه‌ها تنها مبنایی هستند که می‌توان بر اساس آن مدل استاندارد را ساخت. می‌توان بیان کرد که هم انتقال دیرهنگام زازاکی به نوشتن و هم روند آهسته استانداردسازی فعلی، مقایسه مورد آن با تجربه آلمانی را دشوار می‌کند. با این حال، تصادفی نیست که توسعه تلاش‌های استانداردسازی زازاکی و افزایش ترجمه همزمان شد. این نشان می‌دهد که فعالیت ترجمه به فرآیند استانداردسازی کمک می‌کند. همزمان، با ادامه تلاش‌های گروه واته برای استانداردسازی زازاکی، کمک‌های آن به ترجمه آثار به زازاکی نیز ادامه دارد.

#### ۴. Sînemaya Bêvenge – ترجمه کتابی درباره سینما به زازاکی

کرونین در کتاب خود که به ترجمه و پیوندهای آن با سینما اختصاص دارد، ادعا می‌کند که نادیده گرفتن استفاده از مطالعات ترجمه در سینما به معنای نادیده گرفتن استفاده از رسانه بسیار جذاب و مؤثر برای درخواست پاسخ در مورد طیف گسترده‌ای از موضوعات است که مستقیماً با تجارت ترجمه مرتبط است. سینما به عنوان یک پدیده مدرن، به یکی از قوی‌ترین ابزار بیان هم برای افراد و هم برای جوامع از جمله جامعه کرد تبدیل شده است.

علیرغم اینکه ظهور فرهنگ کردی در فیلم‌ها به سال ۱۹۲۶ با فیلم صامت زازا ساخته هامو بکنازاریان کارگردان ارمنی برمی‌گردد، مواجهه کردها با مدیوم سینما بسیار دیر بود آنهم به‌خاطر شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که کردها تجربه کردند. فیلمسازان کرد سرانجام در زمانی که جهان صدمین سالگرد تولد سینما را جشن می‌گرفت، روی صحنه رفتند و سینمای کردی را به عنوان یک مفهوم به‌وجود آوردند. با پیدایش MED TV و شبکه‌های کردی که بعدها تأسیس

شدند، سینمای کردی گامی فراتر برداشت و کارگردانان کرد، به‌ویژه آنهایی که فیلم‌های کوتاه می‌ساختند، سکویی پیدا کردند تا فیلم‌های خود را به مخاطبان عرضه کنند. ماجراجویی زازاکی در فیلمسازی نیز بدیع است. علیرغم آن شرکت دیرنگام، امروزه فیلم‌های کوتاه زیادی به زبان زازاکی وجود دارد، مانند Sipê («سفید») به کارگردانی کامر اردوغان که در سال ۲۰۱۲ منتشر شد. Vîr ("خاطره") ساخته برهان آتش، منتشر شده در سال ۲۰۱۷؛ Cênîya Nêeysayî («زن نامرئی») اثر لوطفی اردم، در ۲۰۱۶؛ و همچنین چند فیلم بلند مانند Perre Dima So ("پدر را دنبال کن")، به کارگردانی نورای سهن، که در سال ۲۰۰۴ اکران شد. یا Hewno Bêreng ("رویای بی‌رنگ")، ساخته مهمت علی کنار، منتشر شده در سال ۲۰۱۸.

برای کمک به سینمای کردی از طریق ارائه مطالب متنی به زبان کردی، در سال ۲۰۱۵ انجمن Akademiya Sinemayê ya East Middle ("انجمن آکادمی سینمای خاورمیانه") پروژه‌ای را با عنوان "زبان مادری و مطالعات فرهنگی" انجام داد که توسط اتحادیه اروپا تأمین مالی شد. این انجمن یکی از سازمان‌های فرهنگ و هنر کردی است که فعالیت‌های آن توسط دولت ترکیه در پی کودتای نظامی نافرجام سال ۲۰۱۶ محدود شده است. در بخشی از این پروژه، ۹ کتاب به زبان کورمانجی و دو کتاب به زازاکی ترجمه شد. وجه مشترک کتابها، اعم از سینمایی و نمایشی، غلبه جنبه توصیفی و هدف آموزشی آنها بود و به همین دلیل برای دانشجویان فرهنگستان انتخاب شده بود. از منظر احیای زبان می‌توان گفت که این آثار به پیکره فرهنگ واژگان سینمای کردی کمک کردند. یکی از کتاب‌های این پروژه Sessiz Sinema بود که به زازاکی با نام Sînemaya Bêvenge ترجمه شد. این اولین کتابی است که در مورد سینما به زبان زازاکی ترجمه شده است. فصل اول کتاب به تاریخ سینما می‌پردازد که عمدتاً به مراحل می‌پردازد که راه را برای اختراع سینماتوگراف هموار کردند، در حالی که فصل‌های دیگر به طور گسترده به دوران فیلم صامت با تمرکز بر هالیوود (ایالات متحده)، سینمای آلمان، سینمای فرانسه و شوروی می‌پردازد.

کتاب بسیار توصیفی بود و بر جنبه‌های فنی فیلمسازی متمرکز بود، به همین دلیل است که اصطلاحات گسترده‌ای از فیلم مورد نیاز بود. بنابراین یکی از بزرگترین چالش‌های ترجمه مربوط به اصطلاحات لغوی بود. به عنوان مثال، قبل از ترجمه این اثر، تنها یک مقاله کوتاه در مورد اصطلاحات فیلم به زبان زازاکی توسط گروه واته در شماره سی‌وهشتم مجله واته منتشر شده بود. این مقاله نوشتارهایی مانند kaybaz/e (بازیگر مرد/بازیگر زن) ایجاد شده از kaye به معنای بازی یا باز/ baz، پسوندی که معنای انجام یا انجام کاری را به اسم می‌دهد را ترویج



می‌کند. مثال دیگر سرول به معنای قهرمان اصلی بود که ترکیبی از دو اسم سر به معنای سر و رول که از رول ترکی وام گرفته شده است. به غیر از زازاکی، هم ترکی و هم کردی کورمانجی از «رُل» استفاده می‌کنند که از نظر ریشه‌شناسی از «رُل» فرانسوی وام گرفته شده. با ورود نونشناسی به زبان‌ها، زبان‌های اقلیت باید با اصطلاحات جدید همگام شوند. با این حال، آنها باید این کار را با دقت انجام دهند و به ساختار زبان خود احترام بگذارند و اصالت را قربانی نکنند، همانطور که در مقاله گروه واته در مورد اصطلاحات فیلم صادق است. سؤالات واژگانی فقط به زازاکی محدود نمی‌شد، بلکه برای کورمانجی نیز معتبر بود. علاوه بر مطالب موجود مانند لغت نامه‌ها، کتاب‌ها یا مجلاتی که به دقت بررسی شده بودند، سه کارگاه با حضور کارگردانان سینما و بازیگران صحنه مانند زینل دوغان و رکتین گون در تئاتر شهر دیاربکر برای رسیدگی به این موضوع تشکیل شد. ایده پشت این کارگاه‌ها این بود که درباره چه اصطلاحاتی صحبت کنیم و تصمیم بگیریم که از چه اصطلاحاتی استفاده کنیم و نظر افرادی را که دست‌اندرکار تئاتر و سینما بودند، جویا شویم. این امکان تصمیم‌گیری دقیق‌تر در مورد شرایط مورد نظر را فراهم کرد. علاوه بر مسائل واژگانی، اختلافات ساختاری یا معنایی بین زبان‌های مبدأ و مقصد نیز می‌تواند به چالش بزرگی در طول فرآیند ترجمه تبدیل شود. به عنوان مثال، ترجمه دقیق مفهوم هویت غربی، به ویژه آمریکایی، به چینی و سایر اصطلاحات و عبارات مرتبط به نحوی که با مفاهیم اصلی سازگار باشد، بسیار دشوار است. با توجه به یکی از چالش‌های معنایی *Sinemaya Bêvenge*. جملات در زبان مبدأ (ترکی) اغلب بسیار طولانی بودند. در زازاکی، ایده‌ها معمولاً با جملات کوتاه‌تری هم در گفتار و هم در نوشتار بیان می‌شوند. بنابراین، هنگامی که جمله‌ای به دلیل طولانی بودن از نظر معنایی گیج‌کننده بود، بدون تغییر معنای آن تقسیم می‌شد. با این حال، این پروژه جاه‌طلبانه ترجمه به دلیل ظلم به انجمن که پس از کودتای ۲۰۱۶ تشدید شد، در رسیدن به سطح مورد انتظار شکست خورد. قرار بود این کتاب‌ها از طریق کنفرانس‌ها و سمپوزیوم‌ها به عموم مردم معرفی شوند، اما سرکوب روند تجاری‌سازی را با مشکل مواجه کرد. با این وجود، من این کتاب را در مجله ادبیات و هنر او رو با مقاله‌ای تحت عنوان «*Kitabê Sinemaya Bêvenge Ser o*» معرفی کردم. روند ترجمه این کتاب به صورت مینیاتوری آینه چالش‌های فراوانی است که امروزه زبان کردی و به ویژه زبان زازاکی با آن مواجه است. این نشان می‌دهد که علی‌رغم ظلم‌ها و چالش‌ها، مجموعه ادبی زازاکی با کمک ترجمه در حال گسترش است و از این رو احیای آن بی‌وقفه پیش می‌رود.

### نتیجه:

دو سال پس از ظهور اولین کتاب ترجمه شده به زازاکی (۱۹۹۴)، تأسیس گروه واته گام مهمی در جهت غنی‌سازی و تنوع بخشیدن به فعالیت‌های ترجمه زازاکی بود. علیرغم وقفه چندین دهه فعالیت ترجمه، عمدتاً به لطف تلاش‌های گروه واته در استانداردسازی بود که نقش ترجمه به ویژه در غنی‌سازی مجموعه‌های ادبی و تنوع در ژانرهای آثار ترجمه قابل توجه شد. به نظر می‌رسد ایده مدرن‌سازی زبان، زمینه‌ای مشترک برای گروه واته و فعالان زبان زازاکی است که هر دو هدف یکسانی دارند. مترجمان، نه تنها از درون گروه، بلکه برخی از خارج، قوانین پیشنهادی استفاده استاندارد گروه واته را پذیرفتند و در آثار خود پیاده کردند. به عنوان مثال، در Sinemaya Bèvenge که از ایده آشنایی زازاکی با سینما و همچنین کمک به نوسازی زبان مادری الهام گرفته شده بود، برخی از روش‌های راه‌حل‌های دستوری پیشنهادی این گروه به کار گرفته شد. بنابراین، فعالان زبان و دانشگاهیان که به زازاکی علاقه دارند باید تجربیات ترجمه را برای ایده‌ها و استراتژی‌های مفید برای احیای زبان را بیشتر کنند. کمبود انتشارات انتقادی اختصاص یافته به هر دو ترجمه زازاکی و کورمانجی، که در جریان این مطالعه آشکار شد، قطعاً مانعی برای احیای موفقیت آمیز است. با این وجود، پس از انتشار گزارش یونسکو در مورد آسیب پذیری زازاکی، و با وجود عدم حمایت کامل دولت، جامعه زازا تلاش‌های قابل توجهی برای دفاع و احیای این زبان انجام داده است. با این حال، لازم است نتیجه‌گیری کنیم که سیاست‌های زبان‌کشی در ترکیه دلیل اصلی به خطر افتادن زبان‌های اقلیت‌ها است. در صورت ادامه چنین سیاست‌هایی، وضعیت زبان زازاکی احتمالاً در آینده نزدیک از آسیب‌پذیر به در معرض خطر خواهد رفت. برای جلوگیری از این امر، دولت باید سیاست زبانی خود را دموکراتیک کند، به ظلم و ستم رسانه‌ها، انتشارات، زبان و موسسات فرهنگی کردی پایان دهد و زبان کردی را در آموزش اجباری کند.

## منابع

- Alan, Serkan. "Kürtçe öğretmenliğe sadece üç yeni kontenjan: 76'dan 79'a çıkacak." *Gazete Duvar*, 1 May 2021. Available online at <https://www.gazeteduvar.com.tr/kurtce-ogretmenlige-sadece-uc-yeni-kontenjan-76dan-79a-cikacak-haber-1520924> (last accessed on 9-10-2022).
- Alvarez, Román, and Maria Carmen África Vidal, eds. *Translation, Power, Subversion*. Clevedon: Multilingual Matters, 1996.
- Arslan, Müjde. *Kürt Sineması: Yurtsuzluk, Sınır ve Ölüm*. Istanbul: Agora Kitaplığı, 2009.
- Aslan, Senem. "Citizen, Speak Turkish!": A Nation in the Making." *Nationalism and Ethnic Politics* 13 no. 2 (2007): 245-272.
- Austin, Peter K. "Language Documentation and Language Revitalization." In *Revitalizing Endangered Languages: A Practical Guide*, eds. Justyna Olko and Julia Sallabank, 199-212. Cambridge: Cambridge University Press, 2021.
- Bacardí, Montserrat. "Translation from Spanish into Catalan during the 20th Century: Sketch of a Chequered History." In *Less Translated Languages*, eds. Albert Branchadell and Lovell Margaret West, 257-268. Philadelphia: John Benjamins, 2005.
- Beltekin, Nurettin, and Ahmet Kırcan, eds. *Sözden Yazıya Zazaca*. Istanbul: Peywend, 2019.
- Bruinessen, Martin van. *The Kurds in Movement: Migrations, mobilisations, communications and the globalisation of the Kurdish question*. Tokyo: Islamic Area Studies Project, 1999.
- Çağlayan, Ercan. *Zazalar: Tarih, Kültür ve Kimlik*. Istanbul: Istanbul Bilgi University, 2016. Can, Mutlu. *Bibliyografyaya Kirmancki (Zazaki) 1963-2017*. Istanbul: Vate, 2018.
- Casier, Marlies, Joost Jongerden, Nic Walker. "Turkey's Kurdish Movement and the AKP's Kurdish Opening: A Kurdish Spring or Fall?" In *The Kurdish Spring, Geopolitical Changes and the Kurds*, eds. Mohammed M. A. Ahmed and Michael M. Gunter, 135-162. Costa Mesa: Mazda, 2003.
- Christofis, Nikos. "The state of the Kurds in Erdoğan's 'new' Turkey." *Journal of Balkan and Near Eastern Studies* 21 no. 3 (2019): 251-259.
- Çiftçi, Ayça. "The Politics of Text and Context: Kurdish Films in Turkey in a Period of Political Transformation." PhD dissertation, Royal Holloway, University of London, 2015.
- Cronin, Michael. "Altered States." *Translation and Minority Languages: TTR (Traduction, Terminologie, Rédaction)* 8 no. 1 (1995): 85-103.
- Cronin, Michael. *Translation and Globalisation*. New York: Routledge, 2006. Cronin, Michael. *Translation Goes to Movies*. New York: Routledge, 2008.
- Dehqan, Mustafa. "A Zazaki Alevi Treatise from Diyarbakir." *Journal of the Royal Asiatic Society* 20 no. 3 (2010): 1-12.
- Delikaya, Ömer. "Di Wêjeyê de Sirgûnî û Rewşenbîrî." *Wêje û Rexne*, 2 (2014): 153-161.

- Deniz, Dilşa. "Re-assessing the Genocide of Kurdish Alevi in Dersim, 1937-38." *Genocide Studies and Prevention: An International Journal* 14 no. 2 (2020): 20-43.
- Erbay, Vecdi. "Silencing the Kurds: Shuttered media and cultural institutions." *Index on Censorship: A Voice for the Persecuted*, 13 April 2017. Available online at <https://www.indexoncensorship.org/2017/04/silencing-kurds-shuttered-media-cultural-institutions> (last accessed on 9-10-2022).
- Espar, J. Ihsan. "Kırmancanın (Zazacanın) standart bir yazı diline kavuşması için yapılan çalışmalar: Vate Çalışma Grubu ve Vate dergisi." *Vate*, 24 November 2021. Available online at <http://vate.com.tr/kirmanccanin-zazacanın-standart-bir-yazi-diline-kavusmasi-icin-yapilan-calismalar> (last accessed on 11-10-2022).
- Foucault, Oscar Diaz. "Translation Policy for Minority Languages in the European Union: Globalisation and Resistance." In *Less Translated Languages*, ed. Albert Branchadell and Lovell Margaret West, 95-104. Philadelphia: John Benjamins, 2005.
- Ghaderi, Farangis, and Clémence Scalbert Yücel. "An Etat Présent of the Kurdish Literature in English translation." *The Translator* 27 no. 2 (2021): 150-166.
- Grenoble, Lenore A., and Lindsay J. Whaley. *Saving Languages: An Introduction to Language Revitalization*. New York: Cambridge University Press, 2005.
- Gürçaglar, Şehnaz Tahir, Saliha Paker, John Milton, eds. *Tradition, Tension and Translation in Turkey*. Philadelphia: John Benjamins, 2015.
- Haig, Geoffrey, and Ergin Öpengin. "Kurdish: A Critical Research Overview." *Kurdish Studies* 2 no. 2 (2014): 99-122.
- Hassanpour, Amir. *Essays on Kurds: Historiography, Orality, and Nationalism*. New York: Peter Lang, 2020.
- Hassanpour, Amir, Jaffer Sheyholislami, Tove Skutnabb-Kangas. "Kurdish: Linguicide, resistance and hope." *International Journal of the Sociology of Language* 217 (2012): 1-18.
- Human Rights Watch. *Restrictions on the Use of the Kurdish Language*. New York: Human Rights Watch, 1999.
- Hung, Eva., ed. *Translation and Cultural Change*. Philadelphia: John Benjamins, 2005.
- Jacobson, C. M. *Zazaca Okuma-Yazma El Kitabı*. Bonn: Verlag für Kultur und Wissenschaft, 1997.
- Kaya, Mehmed S. *The Zaza Kurds of Turkey: A Middle Eastern Minority in a Globalised Society*. New York: I. B. Tauris, 2011.
- Kırkan, Ahmet. "Zazacaya Çevrilen Eserler ve Bunların Çeviri Bilimsel İncelemesi." *The Journal of Mesopotamian Studies* 7 no. 1 (2022): 25-42.
- Koçer, Suncem. "Kurdish Cinema As A Transnational Discourse Genre: Cinematic Visibility, Cultural Resilience, And Political Agency." *International Journal of Middle East Studies* 46 no. 3 (2014): 473-488.
- Kreyenbroek, Philip G., and Stefan Sperl, eds. *The Kurds: A Contemporary Overview*. London: Routledge, 2005.
- Kurpiewska-Korbut, Renata. "The Socio-Political Role of Modern Kurdish Cultural Institutions." In *Rediscovering Kurdistan's Cultures and Identities: The Call of the Cricket*, ed. Joanna Bocheńska, 107-149. Cham:

Palgrave Macmillan, 2018.

Le Coq, Albert von. "Übersetzung der Erzählungen 'Dünya güzele' und 'Yusib aziz' aus dem Kurmangi ins Zaza." In *Kurdische Texte*, vol. 2, 63-67. Berlin: Reichsdruckerei, 1903.

Letsch, Constanze. "Kurdish publishing house struggles with bans as state repression escalates." *The Arab Weekly*, 28 September 2019. Available online at <https://theArabweekly.com/kurdish-publishing-house-struggles-bans-state-repression-escalates> (last accessed on 11-10-2022).

MacDonald, David, and Carole A. O'Leary, eds. *Kurdish Identity: Human Rights and Political Status*. Gainesville: University Press of Florida, 2007.

Maisel, Sebastian., ed. *The Kurds: An Encyclopedia of Life, Culture, and Society*. Santa Barbara: ABC-CLIO, 2018.

Malmısani, M. *Kurmanca ile Karşılaştırmalı Kirmanca Zazaca Dilbilgisi*. Istanbul: Vate Publishing House, 2015.

Moseley, Christopher., ed. *Atlas of the World's Languages in Danger*. Paris: UNESCO Publishing, 2010. O'Connell, Eithne. "Translation and Minority Language Media: Potential and Problems: An Irish Perspective." In *Minority Language Media: Concepts, Critiques and Case Studies*, ed. Mike Cormack and Niamh Hourigan, 212-228. Clevedon: Multilingual Matters, 2007.

Olko, Justyna, and Julia Sallabank, eds. *Revitalizing Endangered Languages: A Practical Guide*. Cambridge: Cambridge University Press, 2021.

Olko, Justyna. "Economic Benefits Marketing and Commercializing Language Revitalization." In *Revitalizing Endangered Languages: A Practical Guide*, ed. Justyna Olko and Julia Sallabank, 140-155. Cambridge: Cambridge University Press, 2021.

Roşn, Bengin. "Barbara." *Vate* 28 (2007): 165-166.

Şanlı, Esat. "Kitabê Sinemaya Bêvengê Ser o." *Ewro* 1 (2016): 103-118.

Sheyholislami, Jaffer. *Kurdish Identity, Discourse, and New Media*. New York: Palgrave MacMillan, 2011.

Skutnabb-Kangas, Tove, and Robert Phillipson, eds. *Linguistic Human Rights: Overcoming Linguistic Discrimination*. New York: De Gruyter Mouton, 1994.

Valêri, Nevzat. "Açarnayîş û Açarnayox." *Ewro* 1 (2016): 99-102.

Vali, Abbas., ed. *Essays on the Origins of Kurdish Nationalism*. Costa Mesa: Mazda Publishers, 2003. Varol, Murat. "Zaza Edebiyatında Tirêj Dergisinin Yeri." *Mukaddime* 6 no. 1 (2015): 139-149. Varol, Murat., ed. I. *Uluslararası Zaza Dili Sempozyumu*. Bingöl: Bingöl Üniversitesi Yayınları, 2011.

Vate Study Group. "About Us." *Vate*. Available online at <https://vate.com.tr/about-us/vate-study-group> (last accessed on 11-10-2022).

Vate Study Group. "Termê Sinema." *Vate* 38 (2012): 9-28.

Viernes, Guillem Belmar. "The Role of Translation in the Revitalization Process of Minority Languages: The Case of Basque." *Sustainable Multilingualism* 10 no. 1 (2017): 36-54.

Wright, Sue. *Language Policy and Language Planning: From Nationalism to Globalisation*. New York: Palgrave Macmillan, 2016.

Yıldız, Kerim. *The Kurds in Turkey: EU Accession and Human Rights*. London: Pluto Press, 2005.

Yıldızhan, Veysel. “Nuştoxê Çimeyanê Tewr Verênanê Kirmanckî û Nuşteyê Înan (1798-1903).” In “Zazaca ve Zazalar; Edebiyat, Kültür ve Dil.” Special issue. *The Journal of Mesopotamian Studies*, no. 5 (2020): 112-135. DOI: 10.35859/jms.2020.769689.

Yüksel, Metin. “Dengbêj, Mullah, Intelligentsia: The Survival and Revival of the Kurdish-Kurmanji Language in the Middle East, 1925-1960.” PhD dissertation, University of Chicago, 2011.

Zeydanlıoğlu, Welat. “Turkey’s Kurdish Language Policy.” *International Journal of the Sociology of Language* 217 (2012): 99-125.

Zilan, Bilal. “The Work on Standardization of the Vate Group.” Available online at [https://www.academia.edu/31644969/Vate\\_%C3%87al%C4%B1%C5%9Fma\\_Grubu\\_ve\\_Zazacay%C4%B1\\_Standartla%C5%9Ft%C4%B1rma\\_%C3%87al%C4%B1%C5%9Fmalar%C4%B1\\_The\\_Work\\_on\\_Standartization\\_of\\_the\\_Vate\\_Group\\_](https://www.academia.edu/31644969/Vate_%C3%87al%C4%B1%C5%9Fma_Grubu_ve_Zazacay%C4%B1_Standartla%C5%9Ft%C4%B1rma_%C3%87al%C4%B1%C5%9Fmalar%C4%B1_The_Work_on_Standartization_of_the_Vate_Group_) (last accessed on 11-10-2022).

---

# معیارسازی در کوردی جنوبی

---

ژیار جهانفرد ■

افکار، اندیشه‌ها، باورها، احساسات و... از طریق زبان و به صورت گفتاری و نوشتاری منتقل می‌شوند. زبان گفتاری از طریق اصوات منتقل می‌شود و به خودی خود ماندگار نیست، اما زبان نوشتاری به دلیل مکتوب شدن ماندگار است و انتقال بین نسلی افکار، احساسات و ... از طریق نوشتار ممکن شده است. در بسیاری از زبان‌ها، الگوهای زبان نوشتاری و زبان گفتاری با همدیگر تفاوت‌هایی دارند و این تفاوت‌ها تهدیدی برای زبان نیست. در زبان گفتاری، بنابر دلایلی از جمله اصل کم‌کوشی زبانی، واژه‌ها دچار سایش شده و واج‌هایی تضعیف یا حذف می‌شوند. زبان پویا است و تغییرات زبان امری عادی است، اما برای نوشتار به الگوهای نیاز است که ثابت باشند تا همواره بتوان از آن‌ها استفاده کرد. وجود الگوهای ثابت در نوشتار، ثب تولیدات زبانی و آموزش زبان را راحت می‌کند. در این نوشتار، به برخی از واژه‌سازی‌ها، سایش‌ها و تفاوت لهجه‌های کوردی جنوبی و الگوی پیشنهادی برای دستیابی به نوشتار معیار پرداخته شده است.

حدود یک دهه است (یک دهه در هنگام نگارش نخست) که درحوزه‌ی کوردی جنوبی، پروسه‌ی زبان و ادبیات کوردی جنوبی به شکلی جدی وارد حیاتی تازه‌تر شده است که این روند رو به رشد، امیدی است در جهت جلوگیری از نابودی این گویش. نکته قابل توجه این است که در این حوزه بیشترین خلق ادبی در ژانر شعر و آن هم شعر کلاسیک بوده است.

امروزه نیازهای زبانی جامعه کورد بیشتر از گذشته است و شعر به تنهایی نمی‌تواند پاسخ‌گو باشد. از طرف دیگر، در کوردی جنوبی که موضوع این مقاله است، به دلیل نبود فرهنگستان و مراکز علمی، تنوعات و تفاوت‌های زبانی در جهت دست‌یابی به الگوهای معیار در نوشتار مورد بررسی قرار نگرفته است. به همین منظور جلسات متعددی توسط جمعی از شاعران و نویسندگان<sup>۱</sup> به منظور ساختارمند کردن هر چه بیشتر کوردی جنوبی برگزار شد. هدف ما ساختارشکنی غیر اصولی نیست، بلکه بر اساس ساختار کلی زبان کوردی گامی به سوی زبان معیار نوشتاری و قاعده‌مند کردن کوردی جنوبی برداشته‌ایم تا از طریق الگوهای نوشتاری معین، نوشتن و آموزش به این گویش را قاعده‌مند کنیم. شاعران و نویسندگان حدود یک دهه است که به زبان خود می‌نویسند، اما هریک تولیدات خود را تنها بر اساس لهجه‌ی خود می‌نویسند که با نگاهی به آثار نویسندگانی از شهرهای مختلف همچون ایلام، کرمانشاه، اسلام‌آبادغرب، صحنه، ایوان، گیلانغرب و... این عدم همگرایی در نوشتار آشکار است.

۱ - همیشه در تمام نشست‌ها و انجمن‌های کوردی لزوم نوشتار واحد در کوردی جنوبی به عنوان یک مبحث اصلی عنوان می‌شد، اما هیچگاه گامی عملی در این زمینه برداشته نشد تا این که در جلسه‌ای در زمستان ۱۳۸۸ که در شهر کرمانشاه برگزار شد، تعدادی از نویسندگان کرمانشاه برای استاندارد کردن کوردی جنوبی گرد هم آمدند و در بهار ۱۳۸۹ در ایلام دومین نشست بین تعدادی از فعالین کرمانشاه و ایلام برگزار و توافقاتی شد و ادامه آن در کرمانشاه پیگیری شد و در ادامه به ویرایش و تولید متن انجامید. در نشست مذکور به این نتیجه رسیدیم که مسائل موجود را در یک نشست و چند روز نمی‌توان به تمامی حل نمود و باید با هم فکری و هم دلی بیشتر نویسندگان و زبان‌شناسان کورد همراه باشد.



برای تولید منابع آموزشی و به صورت کلی مکتوب کردن تولیدات زبانی به کوردی جنوبی، لازم است از میان تنوعات موجود یک شیوه را به عنوان گونه نوشتاری معیار انتخاب کنیم و در این راه لازم است به ساختار کلی زبان کوردی و دیگر گویش‌های زبان کوردی نیز توجه کنیم.

## ۱ - واژه‌سازی

با توجه به پیشرفت علوم مختلف، شاهد ساخت واژه‌های جدیدی هستیم که در برخی از زبان‌ها از همان واژه‌ها استفاده می‌شود و در برخی دیگر، متناسب با ساختار زبان خود، برای آن واژه‌ها معادل‌سازی و واژه‌سازی می‌کنند. در کوردی جنوبی، به دلیل عدم وجود فرهنگستان، مراکز علمی و زبان‌شناسی، با پیشرفت علوم و تغییرات روز، واژه‌سازی انجام نشده است و به دلیل تاثیر آموزش و پرورش و رسانه‌های مختلف که همگی تنها به زبان فارسی هستند، شاهد استفاده از واژه‌های فارسی در کوردی جنوبی هستیم. واژه‌سازی در کوردی جنوبی یا به صورت فردی توسط نویسندگان انجام شده و یا واژه‌هایی که در دیگر گویش‌های زبان کوردی وجود دارد و یا ساخته شده است، توسط نویسندگان به کار برده می‌شود. در زیر نمونه‌هایی از واژه‌سازی آمده است:

- نووسه‌ر/نۆسه‌ر / نقیسکار (نویسنده)
- وه‌رگێپان (ترجمه)
- وه‌رگێپ (مترجم)
- وشه (کلمه، واژه)
- پیت (حرف)
- پینۆس (خودکار، قلم) تینۆس (دفتر)
- م‌ژار : (موضوع) و...
- در ادامه نیز به چند مورد واژه‌سازی که به نظر ناکارآمد هستند، اشاره می‌شود:
- ریکپ: به جای رینس (رسم الخط)
- ریکخراو: به جای سازی (انستیتو، NGO، سازمان)
- که‌زای: به جای جیناو (ضمیر)
- بی‌پێچ و پلچ: به جای ساده (ساده)
- توپ و پین: به جای تووپان (فوتبال)
- یاریکه‌ری توپ و پین: به جای تووپانکه‌ر (فوتبالیست)
- به‌رواری به جای ریکه‌فت (مورخه)

توجه به زایا بودن واژه‌ی ساخته شده، اهمیت زیادی دارد. برای نمونه واژه سازمان از دو بخش (ساز + مان) به وجود آمده است که بخش اول آن بن فعلی حال از مصدر (ساختن) می باشد و بیشتر از چندین واژه در زبان فارسی از آن به وجود آمده است نظیر: (سازش، سازگار، سازنده، ساخت و ساز و...) ولی واژه (ریکخراو) قابلیت زایش آنچنانی ندارد؛ در حالی در گویش کرمانجی شمالی از (سازی) استفاده می‌کنند و قابلیت زایایی دارد.

در میان گویشوران شهر های جنوب شرقی کوردستان به فوتبال / تووپان<sup>۱</sup> / و به فوتبالیست / تووپانکه‌ر / می گویند و نیازی به ساخت واژه‌ی جدیدی نیست.

- (به‌روار) اسم منطقه‌ای در بادینان (جنوب کردستان) است و در مقاله‌ای در روزنامه‌ی (روژا نوو) که به دست عبدالرحمن ذبیحی می‌رسد، در پایین مقاله به‌روار به عنوان مکان نوشته می‌شود. ذبیحی از آن تاریخ به بعد از واژه به‌روار به عنوان مورخه استفاده می‌کند و در فرهنگ واژگان کوردی جای می‌گیرد که بعدها خود ذبیحی به این اشتباه در کتاب (قاموسی زمانی کوردی) اشاره می‌کند.

### واژه های نیز هستند که در گذشته استفاده شده‌اند و امروزه می‌توان آن‌ها را احیا کرد و

#### یا کاربرد آن‌ها را گسترش داد، همچون:

- گاوشه: به جای (بازجوئی)
- گازران: به جای (کابوس)
- چۆزمان: به جای (قائده)
- دوچه‌وه‌کی: به جای (تبعیض)
- جمشت: به جای (جنبش)
- پیت، هۆرم، ریژهن: به جای (برکت)<sup>۲</sup>
- هۆرده‌به‌شی یا ورده‌به‌شی: به جای (جزئیات)
- تاقی<sup>۳</sup> (تحقیق) تاقیکار (محقق) تاقیکردن (تحقیق کردن)

در اینجا لازم به ذکر است علی‌رغم کم و کاستی هایی که در واژه‌سازی وجود دارد، گویشوران کوردی جنوبی می‌توانند از بسیاری از واژه‌هایی که در کوپری زانیاری (فرهنگستان زبان کوردی)

۲ - نام بیشتر بازی‌ها در جنوب شرقی کوردستان، دو پسوند (ان) و (ه‌کی) می‌گیرند، مانند:

۱) تووپان، زوروان، قه‌مچان، خه‌تخه‌تان (۲) کلاوروانه‌کی، زه‌ره‌مشته‌کی و...

۳ - در کوردی جنوبی (کلهری)، برای هر واژه‌ای معادلی جداگانه وجود دارد: (پیت: برکت و دارایی)، (هۆرم: این واژه بیشتر برای برکت در لینیات می باشد - هُمسال وه بوونه‌ئ شیر فره‌یه‌وه، هۆرمیش فره‌س)، (ریژهن: این واژه بیشتر برای مایعات به کار برده می‌شود)

۴ - این واژه در اصل همان (تحقیق) عربی می باشد، اما بخاطر اینکه در بیشتر گویش‌های زبان کوردی به همین شیوه شکسته و تلفظ می‌شود و ترکیبات و مشتقات زیادی از این واژه ساخته شده، می‌توان از همین واژه استفاده کرد.

و دیگر انستیتوهای زبان‌شناختی در کوردی کرمانجی ساخته‌اند، استفاده کنند. زیرا وندهای سه گویش کوردی شمالی(کرمانجی) کوردی میانی(سورانی) و کوردی جنوبی(کلهری) با هم اشتراک دارند و این امر موجب نزدیکی هرچه بیشتر گویش‌های زبان کوردی می‌شود.

## ۲ - سایش واژگان

۲ - ۱ بعضی از واژه‌ها در گذر زمان دچار سایش شده‌اند که بهتر است صورت زیرساختی آن‌ها در نوشتار استفاده شود.

نه + بق	نه‌بق	نه‌ق
نه + هیشت	نه‌هیشت	نه‌یشت
نه + هات	نه‌هات	نات
نه + هاوردن	نه‌هاوردن	ناوردن

۲ - ۲ سایش حرف (ب) در میان واژگان به ویژه در افعال:

شاریگ + بق	شاریگ‌بق	شاریگۆ
مائیگ + بق	مائیگ‌بق	مائیگۆ

۲ - ۳ سایش فعل در حالت منفی‌ساز:

نیه‌هیلی	نیه‌هیلی	نیه‌یلی
نیه + برش	نیه‌برش	نیه‌ورش

۲ - ۴ سایش واژگان پیشوندی در هنگام منفی شدن:

نه‌ه‌ه‌ل‌گرت/ه‌ه‌ل‌نه‌گرت	ه‌ه‌ل‌نه‌گرت(نه‌ه‌ل‌گرت)	نه‌ل‌گرت
نیه‌ه‌ه‌ل‌گری/ه‌ه‌ل‌نیه‌گری	ه‌ه‌ل‌نیه‌گری(نیه‌ه‌ل‌گری)	نیه‌ل‌گری

۲ - ۵ سایش افعال پیشونددار در بعضی از لهجه‌های کوردی جنوبی:

دهر + هاوردن	دهرهاوردن	دراوردن، دراورتن
دهر + هات <sup>۱</sup>	دهرهات	درات، دراد

### ۳ - الگوی نوشتاری واژگان

۳ - ۱ کلماتی که در تلفظ گویشوران بعضی از مناطق دچار تغییر شده اند و به صورت قراردادی یکی از آنها در متون به کار گرفته می شود. نظیر:

ترجمه فارسی	نوشتاری	گفتاری (محاوره‌ای)
حرف، صحبت	قسه	قسیه، قسه
توانستن	توانین <sup>۲</sup>	توهنسن، توانستن، تانسن، تۆنسن، توهنین، تۆنین، تیه‌نن، توانین
دو	دو / دوئی	دُ، دئی، دوئی، دوو
می‌خواهم	توام / خوازم <sup>۳</sup>	توام، تووام، توهم، خوازم
گردنه	مله	ملیه، مله
دختر	دۆت، دۆهت <sup>۴</sup>	دۆهت، دت، دد، گۆهت، جۆهت، دۆت
چه، چی	چه <sup>۵</sup>	چوه، چه، چ
زیاد، بسیار، خیلی	فره	فریه، فه‌ره، فره

### ۴ - الگوی نوشتاری حروف

۴ - ۱ تلفظ کردن بعضی از حروف در مناطق جنوب شرقی کوردستان تا حد کمی تغییر کرده‌اند. در کوردی جنوبی «ۆ» بجز چند مورد استثنا تلفظ نمی شود و حرف «o» بیشتر به «ü وو» تبدیل می شود:

تلفظ کوردی شمالی و میانی	تلفظ کوردی جنوبی
roj روژ	rûj رووژ
zorim زۆرم	zûrim زوورم
goranî گوژانی	gûranî گووورانی
newroz نه‌ورۆز	newrûz نه‌ووووز

برای معیارسازی زبان، تا جایی که ساختار این گویش از بین نرود، بهتر است در نوشتار از شکل فراگیر استفاده کنیم، هر چند که در کوردی جنوبی (رووژ، زوورم، گووورانی، نه‌ووووز) تلفظ می شود ولی برای نزدیک شدن گویش‌های زبان کوردی در آینده می‌توان در متون علمی و ادبی آن را به شکل های (روژ، زۆرم، گوژانی، نه‌ورۆز) نوشت. زیرا برخی از این واژگان کلید واژه هستند و نیاز است از یک شیوه نوشتاری مشترک استفاده شود.

۴ - ۲ بعضی از حروف فقط تلفظشان در رسم الخط لاتین مشخص می شود، برای مثال در کوردی شمالی و جنوبی ضمه بجز برخی مناطق، تلفظ نمی شود، اما در نوشتار کوردی لاتین به یک شکل نوشته می شود، مانند:

گل	گول gul ٦	گول gwil
پسر	کور kur	کویل kwir

#### ۵ - عملکرد حرف اضافه در کوردی جنوبی:

له کرماشانا ک هاتم : از کرماشان که آدمم	له	از (فارسی)
مالتان ها ده نیلام: خانه شما در ایلام است/ پشته پشته: پشت در پشت / له نامه دا هاتم نه پرا کرماشان: از دیار بکر به سوی کرماشان آدمم	ده ، له، نه ل	در (فارسی)
وه دیلان بوش: به دیلان بگو	وه	به (فارسی)

#### ۶ - استفاده از حروف حلقوی (ع) و (ح) در گویش کوردی جنوبی:

۶ - ۱ در کوردی جنوبی و لکی دو واج (ع) و (ح) تلفظ نمی شوند، اگر هم واژه ای از زبان عربی به زبان کردی (غیر از سورانی و هورامی) آمده است، طبق ساختار و دستگاه واجی زبان کوردی، این دو واج و به صورت (ئ/ا) و (ه/ا) تلفظ می شوند. مانند:

محمد: مامه د/مه مه د

احمد: نامه د/نه همه د

نعمت: نامه ت، نیتمه ت/ نیتمه ت

عذاب: نه زاو

عرض: نه رز

حال: هال

و...

اما در گویش کوردی میانی همانند زبان عربی این دو واج، تلفظ می شوند. اکنون این دو واج با دو نشانه حروفی در زبان کوردی تعریف شده اند و دو حرف از الفبای گویش کوردی سورانی محسوب می شوند. اکثر نویسندگان کوردی جنوبی هم به شیوهی قراردادی این حروف را به عنوان بخشی از الفبای زبان کوردی پذیرفته اند، البته نه به صورت همگانی بلکه فقط در اسم های خاص. مانند:

محمد: محمه د

علی: عه لی

عرب: عه رب

۵. البته این روند در بین نویسندگان این گویش متفاوت است. برخی دیگر به هیچ وجه از (ع) و (ح) در نوشتارشان استفاده نمی کنند.

۶ - ۲ حرف «ی» در کوردی جنوبی (کرماشان و ایلام)، لکی، اردلانی و... معادل دو واکه و واج مصوت «ê» و صامت «ÿ» است. اگر علامت ۷ را روی حرف برداریم معنایش در اغلب افعال تغییر می کند. مثلا در کوردی جنوبی (توایی: می خواهد)، (خوهی: می خورد)، (کهی: می کند) همچنان در برخی واژه‌های دیگر بغیر از افعال این واج «ÿ» وجود دارد، طبق تحقیق و بررسی که در گویش مذکور انجام داده‌ایم به این نتیجه رسیدیم که این واج قبل و بعد از حروف صدادار (ه) و (ا) جای میگیرد. بیش از درصد تلفظ این واج در زبان کردی تبدیل (گ) و (د) به (ئ ê) است. وقتی این واج (گ) و (د) قبل و بعد از حروف صدادار (ه - ا) قرار بگیرند، به حالت طبیعی تلفظ نمی شوند و به واج «ÿ» تبدیل می شوند، که همین قانون هم در گویش و لهجه‌های هورامی و اردلانی و بابانی و جافی موجود است که در گویش هورامی این واج تبدیل به (ڙ) می شوند که تلفظ اش خیلی با «ÿ» متفاوت نیست.

نمونه‌ای از کوردی جنوبی:

سه گ seg: سه ی seÿ

پی‌گ piyag: پی‌ی piyaÿ

میژگ mêjig: میژی mêjÿ

خواردگه xwardige: خواردییه xwardÿe/ xwardiÿe

خدر xidir: خیر xêr

زندی zindî: زینی zînê

شازاده şazade: شازییه şazaÿe

نهدیری nedêrê: نهیری neÿrê

کات = که ked: که ی keÿ

در حال حاضر نیازی نیست که حرف ÿ به الفبای زبان کردی اضافه شود و می‌توان از ساده‌ترین نشانه که همان y است استفاده کرد، مانند:

سه‌ی sey / پی‌ی piyay / میژی mêjÿ / خواردییه xwardêye / خیر xêr / زینی zînê / نه‌یری neÿrê /

شازییه şazaye و ...

این حرف در کوردی تعریف نشده و نوشتنش در کوردی جنوبی باعث جدایی این گویش با گویش‌های دیگر کوردی می شود. هرچند اگر هم نوشته نشود، برخی از افعال تغییر معنا پیدا می‌کنند و در این صورت با توجه به بافت، می‌توان متوجه معنی آن شد.

به عنوان مثال در صرف مصدر خواستن در زمان حال اخباری که به صورت (توام/ تواید/ توایی) است، می‌توان دوم شخص را به شکل (تواید) و سوم شخص را به شکل (توای/ تواد) نوشت.

یا اینکه از افعال مناطق دیگر کوردی جنوبی مانند قصری و... استفاده کنیم.

نمونه‌ی قصری - کرماشانی: کهم kem / کهید keyd / کهد ked

توام / tiwam / تواید / tiwayd / تواد / tiwad  
خوهم / xwem / خوهد / xweyd / خود<sup>۱</sup>

۶ - ۳ در کوردی جنوبی، هنگامی که دو حرف (و) و (ی) در پی هم قرار می گیرند ادغام می شوند و به صورت حروف (ۆ) تلفظ و نوشته می شود، مانند:

گفتاری (محاوړه‌ای)	پیشنهادی برای نوشتار	ترجمه فارسی
زهۆ <sup>۷</sup>	زه‌وی-	زمین
وهۆ	وه‌وی-	عروس
کامپۆتر	کامپیوتر <sup>۸</sup>	کامپیوتر
رادۆن	رادیو	رادیو

(ۆ) یکی از مشخصه‌های زبان کوردی جنوبی است و به جز چند واژه که اشاره شد و در لهجه‌های دیگر همچون گهواره‌ای، مابقی واژگانی که (ۆ) دارند به همان صورت نوشته می‌شوند. مانند: (بۆش، به‌رۆ، سۆر، دۆر، تۆ، رۆن و...).

## ۷ - سایش، حذف و تبدیل واجی

۷ - ۱ نمونه‌ای از واژگانی که در زبان محاوره‌ای سایش پیدا کرده‌اند و به واج دیگر تبدیل شده‌اند:

گفتاری (محاوړه‌ای)	نوشتاری	ترجمه فارسی
کیه‌نی / تیه‌نی / چیه‌نی / چه‌نی	کانی	چشمه
تی‌ه‌ریک / ت‌ه‌ریک / چی‌ه‌ریک / چه‌ریک	تیه‌ریک	تاریک
ی‌ه‌زام / ی‌ه‌زانم / نیام	نی‌ه‌زانم	نمی‌دانم
درات	ده‌رهات	در آمد
تیه‌ل / تیل / چیه‌ل / چه‌ل	تیه‌ل	تلخ
دراورت	ده‌رهاورد	در آورد
تۆه‌نم / تۆنم / چۆه‌نم / تانم	توانم	توانم
دیانم / تیام / تیه‌م / تیم / چیه‌م / چه‌م	تیم <sup>۹</sup> ، تیه‌م	می‌آیم

۶. نمونه‌ی (بدره‌ای): که‌م kem که‌ی key کا ka . نمونه‌ی کلیایی: که‌م kem / که‌ی key / کا ka

۸ - جملات سایشی

۸ - ۱ نمونه‌ای از جملات کوردی جنوبی محاوره‌ای که دچار سایش شده‌اند و شکل نوشتاری آنها در ستون مقابل آمده است، مانند:

وهرگیران وه فارسی	نوشتاری	گفتاری (محاوره‌ای)
(۱) بگو همین بوده است	(۱) بۆش ههر یه بۆه	(۱) بۆ هه یه وّه
(۲) راست می گوید	(۲) راس ئۆشّی	(۲) رازۆشّی
(۳) آن را در دهن گذاشته و خورده بود	(۳) ئەو نابۆدهئێ ئەودهەم و خواردبۆدهی	(۳) ئەو ناۆده‌یۆ دەم و خواردۆهئێ
(۴) اگر با او صحبت بکنم	(۴) ئەگەر وه‌ل ئەو‌ا قسه بکه‌م	(۴) ئە وه‌ل ئەو‌ا قسه بکه‌م
(۵) اگر نبود	(۵) ئەگەر نه‌بۆ	(۵) ئە نه‌ۆ
(۶) انسانی بودکه نمی شود با او خرفی زد	(۶) ئایه‌میگ بۆ ک نه‌بۆ دو وشه وه‌گه‌ردئیا قسه بکه‌ی	(۶) ئایه‌میگۆ ک نه‌ۆ د که‌لیمه قسه وه‌ردیّه و بکه‌ی
(۷) به منزل شما می آیم	(۷) تیه‌م (دیام) ئێرا مآل ئیوه	(۷) چیه‌م(چه‌م) را مآلۆه
(۸) او برای شما نیامده بود، این کار هم نمی کرد	(۸) ئەو نه‌هاتبۆ ئێرا ئیوه.	(۸) ئەو ناتۆ راۆه

۹ - به کار گیری افعال مشترک در نوشتار، گامی به سوی زبان معیار

از لحاظ دایره واژگان تفاوت چندانی در بین لهجه‌های گویش کوردی جنوبی وجود ندارد. در بین لهجه‌های این گویش بجز گذشته و حال استمراری، در زمان‌های دیگر نیز تفاوت‌های کمتری وجود دارد. با بررسی همه‌ی لهجه‌ها و تنوع‌ها در کوردی جنوبی و در نظر گرفتن ساختار کلی زبان کوردی و دیگر گویش‌های کوردی، می‌توان به الگوی مشخصی در صرف فعل دست یافت. نشانه‌ی استمراری : در میان بیشتر گویشوران کورد، اصولاً پیشوند (د) به عنوان پیشوند استمراری آورده می‌شود.

در گویش کرمانجی پیشوند (د) به کار می‌رود. مانند: دکرد  
 در منطقه موکریان و بابان پیشوند (ده) به کار می‌رود. مانند: ده‌کرد  
 در منطقه اردلان پیشوند (ئه) به کار می‌رود. مانند: ئه‌کرد  
 در گویش لکی و هورامی پیشوند (مه) به کار می‌رود. مانند: مه‌کرد  
 در لهجه‌های بیجاری و ایلامی در گویش کوردی جنوبی نیز پیشوند (د) به کار می‌رود، مانند: دکرد<sup>۷</sup>). لهجه کرمانشانی از گویش جنوبی بجز چند موارد همانند (تیم/تیه‌م/تیام/دیام، تیرم، تیه‌رم،

۷ - گویشوران کوردی جنوبی که در بغداد به کورد فیلی معروفند، دو پیشوند استمراری (ئه) و (د) را به کار می‌برند، مانند: (ئه‌کردم/دکردم / ئه‌خواردم، دخواردم و...)



تیاتم، توشم، دؤنم، تیه‌رز، تیه‌رزئی) که نشانه‌ی استمراری (د) یا سایشی از این نشانه همچون (ت) و (ئ) به کار می‌رود، در بقیه موارد این نشانه استمراری در زمان حال حذف و در زمان گذشته از (یا) استفاده می‌شود. مانند: در زمان گذشته (کردیام، بردیام، چیام، خواردیام و...) و در زمان حال (که‌م، به‌م، چم، خوه‌م و...)

در زبان فارسی پیشوند (می) در زمان‌های گذشته و حال نشانه‌ی استمراری است. مانند: (می‌کرد)

نشانه‌ی استمراری در زمان گذشته در میان بخشی از گویشوران کوردی جنوبی همانند (گیلانغرب، اسلام‌آباد غرب، سرپل‌ذهاب، ایوان و...) بغیر از چند استثنا که بیشتر اشاره شد، استفاده نمی‌شود و در حالت حال نیز در اکثر لهجه‌های کوردی جنوبی حذف می‌شود. به عنوان مثال در مرکز شهر کرمانشان از نشانه (یا) برای زمان گذشته و در لهجه شهر ایلام از (د) استفاده می‌شود، اما در هر دو لهجه برای زمان حال هیچ نشانه‌ای استفاده نمی‌شود، بجز چند مورد استثنا. در مناطقی که گذشته ساده و گذشته استمراری به صورت مشابه صرف شوند، تنها از طریق بافتی که فعل در آن به کار رفته است می‌توان ساده و یا استمراری بودن فعل را تشخیص داد. در آموزش قاعده‌مند زبان لازم است که الگوی ساخت گذشته ساده و گذشته استمراری از هم تفکیک شوند.

### لزوم استفاده از نشانه‌های استمراری «د» و «یا»:

فعل‌های گذشته و حال استمراری در بعضی از لهجه‌های کوردی جنوبی در زیرساخت دارای نشانه «د» یا نشانه (یا) استمراری بوده‌اند که باعث تفکیک دقیق زمان فعل شده‌اند. اما به دلیل نداشتن زبان نوشتاری در کوردی جنوبی، در بعضی مناطق دچار سایش شده و این نشانه‌ها از قلم افتاده‌اند.

نشانه (د) استمراری یا سایش یافته آن که به صورت (ت) است در برخی از افعال در لهجه کرمانشانی نیز گفته می‌شود. ناگفته نماند که در برخی از لهجه‌های دیگر ایلام و کرمانشان، هرچند گویشوران خیلی کمی دارند، پیشوند گذشته و حال استمراری (ئه، مه) را در اول این افعال استفاده می‌کنند.

در نتیجه برای مشخص و مجزا کردن دو زمان گذشته‌ی ساده و گذشته‌ی استمراری، لازم است از نشانه‌ی استمراری استفاده شود، در میان نشانه‌های استمراری موجود، «د» به دلیل اینکه هم در گویش‌های دیگر زبان کوردی مانند کرمانجی و سورانی نشانه‌ی استمراری است و هم در گویش کوردی جنوبی لهجه‌ی بیجار و لهجه‌های در استان ایلام از «د» استفاده می‌شود، انتخاب مناسبی در نوشتار معیار در کوردی جنوبی است که باعث همگرایی همه‌ی گویش‌های کوردی می‌شود.

همچنین اگر «د» مورد پذیرش گویشوران قرار نگیرد، میانوند استمراری «یا» در زمان گذشته استمراری که در کرماشان کاربرد دارد، پیشنهاد می‌شود.

### ۶- صرف افعال در کوردی جنوبی:

**گذشته ساده**

<b>منفی کردن</b>	
من نه کردم	من کردم
تو نه کردی اذات	تو کردی اذات
نه و نه کرد	ته و کرد
تیمه نه کردیمن	تیعه کردیمن
ئبوه نه کردبن	ئیوه کردبن
تهوان نه کردن	تهوان کردن

در کوردی جنوبی، ضمیر اول شخص (من) و برای سوم شخص (تو) هم گفته می‌شود

۳ - ۶ گذشته ساده:

**حال کامل**

<b>منفی کردن</b>	
نه کردمه	کردمه
نه کردی اذات مه	کردی اذات مه
نه کرد پیه	کرد پیه
نه کردیمنه	کردیمنه
نه کردیننه	کردیننه
نه کردنه	کردنه

۳ - ۷ حال کامل:

۳ - ۸ گذشته استمراری:

گذشته استمراری	
معنی کردن	معنی کردن
تیه کردیام = تیه کردم	گود یام = گود کردم
تیه کردیای اید = تیه کردی	گود یای اید = گود کردی اید
تیه کردیا = تیه کرد	گود یا = گود کرد
تیه کردیایمن = تیه کردیمن	گود یایمن = گود کردیمن
تیه کردیاین = تیه کردیاین	گود یاین = گود کردیاین
تیه کردیان = تیه کردن	گود یان = گود کردن

۳ - ۹ گذشته کامل بعید

گذشته کامل - بعید	
معنی کردن	معنی کردن
ته کردبۆد	کردبۆم
ته کردبۆدات	کردبۆدات
ته کردبۆا	کردبۆا
ته کردبۆیمن	کردبۆیمن
ته کردبۆین	کردبۆین
ته کردبۆن	کردبۆن

در اکثر لهجه های کردی جنون تیار در گذشته بعید و همچنین در هنگام خلق کردن، حذف می شود. اما در منطقه خانیق (کردی) فقط می رود و به همین خاطر در این زبان از لهجه خانیقی استفاده شده است.

۳ - ۱۰ گذشته التزامی

گذشته التزامی	
معنی کردن	معنی کردن
ته کردام	بکردام
ته کردی اید	بکردی اید
ته کردا	بکردا
ته کردایمن	بکردایمن
ته کرداین	بکرداین
ته کردان	بکردان

۳ - ۱۱ وجه شرطی، التزامی دورتر

### وجه شرطی، التزامی دورتر

منفی کردن	
نه کردیاتیم	بگردیاتیم
نه کردیاتای اید	بگردیاتای اید
له کردیانیا	بگردیانیا
نه کردیاتایمن	بگردیاتایمن
نه کردیاتابن	بگردیاتابن
له کردیانیان	بگردیانیان

زمان التزامی که بیشتر بکار می آید: ۱. تاکید، طعن و ... می آید؛ ۲. تاکید، تکرار، تکرار و ... این زمان در زبان آلمانی ۲. گذشته Bieder استفاده می شود.

۳ - ۱۲ حال اخباری

### حال اخباری

منفی کردن		مثبت کردن	
لیه که م	که م =	که م	که م =
لیه که پدات	که پد =	که پد	که پد =
لیه که ی	که ی =	که ی	که ی =
لیه که یمن	که یمن =	که یمن	که یمن =
لیه که بن ان	که بن =	که بن	که بن =
لیه که ن	که ن =	که ن	که ن =

در همه بلکنهای، گردنهای و شخزایی برای حال اخباری از قاعده بی اعراد که را شده شخص و شمار استفاده می شود.

۳ - ۱۳ حال التزامی

### حال التزامی

منفی کردن	
نه که م	یکه م
نه که پد	یکه پد
نه که ی	یکه ی
نه که یمن	یکه یمن
نه که بن ان	یکه بن
نه که ن	یکه ن

### ۳- ۱۴ فعل مرکب

### فعل مرکب

منفی کردن	
به‌رزده و نه‌کردم	به‌رزده و نه‌کردی
به‌رزده و نه‌کردی	به‌رزده و نه‌کرد
به‌رزده و نه‌کردیم	به‌رزده و نه‌کردین
به‌رزده و نه‌کردید	به‌رزده و نه‌کردند
به‌رزده و نه‌کردند	

این چنین الگوی همانند فعل ساده صرف می‌شوند.

### ۳- ۱۵ فعل امری

### فعل امری

منفی کردن	
که	که
که	که

### ۳- ۱۶ گذشته و حال ملموس

در این زمان از قید (له‌پسای) استفاده می‌شود که این قید مستمر بودن انجام کار را نشان می‌دهد. در زبان فارسی برای این زمان از (داشتم) برای گذشته و از (دارم) برای حال استفاده می‌شود. مانند: (داشتم می‌آمدم. دارم می‌آیم).

### گذشته و حال ملموس

گذشته	حال
له‌پسای می‌آمدم	له‌پسای می‌آیم
له‌پسای می‌رفت	له‌پسای می‌روم
له‌پسای می‌بود	له‌پسای می‌باشم
له‌پسای می‌نشد	له‌پسای می‌نشتم
له‌پسای می‌گفتم	له‌پسای می‌گویم
له‌پسای می‌دانستم	له‌پسای می‌دانم

این الگوها را برای سایر افعال نیز می‌توانید استفاده کنید.

۳- ۱۷ مصدرهای جداشدنی

مصدرهای جداشدنی

صرف کردن	نه وهاتن نه وگردن نه لئه وگهردیان
<p>۱. عن هاتمه و / عن نه وهاتم ۲. نه وهاتن کار بیمه نییه                      ۱. نه لئه وگهردی / نه لئه وگهردی ۲. نه وگردن خاس لبه                      ۱. وهختی هه لگهردی باه و / وهختی هه لئه وگهردی باه                      نه لئه وگهردیان هه ر وهختی بوود هه ر خاسه</p>	

۳ - ۱۸ فعل‌های پیشوندی

فعل‌های پیشوندی

منفی کردن	جه نکرین جه لاتن دهر جین ادهر نه جین دها کردن / دانه کردن
<p>نه هه نکرین / جه لئه نکرین                      نه هه لاتن / جه لئه هاتن                      نه دهر جین ادهر نه جین                      نه دها کردن / دانه کردن</p>	

نتیجه

همانطور که پیشتر آمد، با قاعده‌مند کردن زبان نوشتار در کوردی جنوبی، مکتوب کردن تولیدات زبانی و آموزش این زبان راحت می‌شود و دستیابی به این الگوها نه از روی سلیقه و خواست شخصی، بلکه با توجه به ساختار خود زبان و رجوع به زیرساخت آن انجام می‌گیرد. در همه‌ی زبان‌ها، فرهنگستان‌ها و مراکزی به صورت علمی در زمینه‌ی اصلاح رسم‌الخط، واژه‌سازی، تدوین منابعی همچون فرهنگ واژگان و آموزش دستور زبان و... فعالیت می‌کنند. در گویش کوردی جنوبی چنین مراکز و موسساتی وجود ندارد و مکتوب کردن تولیدات زبانی نیز سابقه‌ی زیادی ندارد و در خلال نوشتار و بخصوص آموزش است که احساس نیاز به وجود الگوهای نوشتاری مشخص، بیشتر حس می‌شود. با نگاهی به دیگر گویش‌های زبان کوردی، مشخص است که هرکدام خود دارای تنوعات و لهجه‌هایی هستند، اما در آموزش و نوشتار از یک الگو استفاده می‌کنند و در گویش کوردی جنوبی نیز می‌توان چنین کاری کرد. استفاده از ویژگی‌های زبانی همه‌ی لهجه‌ها برای دستیابی به الگوهای معیار نوشتاری در گویش کوردی جنوبی، باعث می‌شود اکثریت گویشوران آن را بپذیرند.

## Footnotes

۱ - رایج در منطقه ی سنجابی و...

۲ - برگرفته از منطقه ی گوران و...

۳ - برگرفته از ایلامی و بیجاری

۴ - رایج در لهجه کلیایی و...

۵- رایج در لهجه کرماشانی و...

۶ - حرف صدادار (و u) در زبان کوردی و به ویژه گویش کرمانجی شمال و جنوبی(کلهری) تلفظ نمی شود، این حرف در گویش کلهری اگر بعد از پنج حرف (گ، ک، ق، غ، خ) بیاید، شکی در آن نیست که تغییر می کند و به شکل (w) (wi نیم مصوت) تلفظ می شود. همچنان در کرمانجی شمال به شکلی (u) تلفظ نمی شود و به (wi) یا (ü) تبدیل می شود:

سورانی Gul / کلهری gwil / کرمانجی gũil و

سورانی Kur / کلهری kwirr

سورانی Xulam / کلهری xwilam

سورانی Xuda / کلهری /xwida / کرمانجی xwidê

حرف (u) بغیر از پنج حرف (g,k,q, x,x) اگر بعد از هر حروف دیگری بیاید، به هیچ شیوه تلفظ نمی شود، مانند:

سورانی Turk / در کلهری tirk / در کرمانجی tirk

سورانی Dunya / کلهری dinya / کرمانجی dinya

سورانی Zulf / کلهری zilf / کرمانجی zilf

و...

البته بخاطر معیارسازی رسم الخط کردی، ما به این نتیجه رسیدیم که تا جای که بتوانیم گامی بطرف زبان کردی و رسم الخط رسمی برداریم. به همین خاطر بعضی از تلفظ های ویژه جنوبی، همچون gwil و kwirr و... حذف کرده و از این به بعد هم به شکل gul و kur آنها را نگارش می کنیم تا حداقل استارتی در راستای معیارسازی بوده باشد.

۷- البته (ۆ) فقط ادغام (و) و (ی) نیست، با نگاهی به مثال های زیر می توان تبدیل (ۆ/ وھ) به (ۆ) را هم مشاهده کرد، مانند:

ئابرو abirro : ئابرو. پۆز poz : پۆز . پراسۆ piraso : پراسۆ. تروسکه tiroske : دۆت/دۆهت dot/doht : دۆهت/دۆت. چۆن çon : چۆن. دۆز doz : دۆز. رۆت rot : رۆت. تۆهه tohm : تۆم/ تۆهه. جۆه coh/cih : جۆه. نۆه noh نۆه(۹). و...

۸ - واژگانی همچون کامپۆتر، رادۆن و... نشانه ی برای اثبات کردن این حروف ادغامی می باشد.

۹ - در کوردی کرمانجی هم به همین صورت پیشوند (د) به (ت) تبدیل شده است. مانند(دیم = تیم)

۱۰ - چیهه/ چهه، چیهنی، چیهریک و... این واژه در مناطقی همچون گیلانغرب و اسلام آباد غرب تلفظ می شوند.





---

پژوهشگر ایلامی کامران رحیمی:  
زبان و فرهنگ کوردی بدون آموزش  
باقی نخواهد ماند

---



پژوهشگر ایلامی در نخستین جلسه تاسیس انجمن فرهنگی زانست عنوان کرد: زبان و فرهنگ کردی بدون آموزش باقی نخواهد ماند.

به گزارش ژیار و به نقل از خبرگزاری کردپرس، کامران رحیمی مؤسس انجمن فرهنگی و انستیتو زانست ایلام در نخستین جلسه این انجمن ضمن تأکید بر فعالیت‌های صرفاً فرهنگی این انجمن عنوان کرد: اگر چه در تمام مناطق کردنشین روزانه دهها دیوان شعر و اخیراً هم داستان منتشر می‌شود اما خلأ جدی در حوزه آموزش زبان کردی و تدریس آن وجود دارد.

او گفت: زبان باید در تمام بدنه اجتماع اعم از متون حقوقی، روزنامه نگاری، علمی، امور سیاسی، اداری و... حضور داشته و در تمام ابعاد باقی بماند و نباید آن را صرفاً به شعر و داستان محدود کرد. رحیمی تأکید کرد: آموزش و تدریس زبان محلی حقی است که قانون اساسی جمهوری اسلامی بر آن صحنه گذاشته است و ما باید برای آموزش زبان کردی از این ظرفیت بزرگ قانون اساسی استفاده کنیم و خود مطالبه گر آن باشیم.

او از برخی تنگ‌نظری‌ها در باب تدریس ادبیات غنی کردی انتقاد کرد و گفت: مطابق مصوبه شورای عالی تدوین کتب درسی هر معلمی در مقطع متوسطه می‌تواند چهار درس را به ادبیات اختصاص دهد.

این پژوهشگر ایلامی خاطرنشان کرد: انجمن و انستیتو زانست دارای مجوز قانونی می‌باشد لذا انتظار داریم که با آن برخورد سلیقه‌ای نشود و مسئولین با اختصاص مکان دائم به آن و حمایت‌های مالی، این انجمن را در رسیدن به اهداف فرهنگی و آموزشی خویش کمک کنند که اگر چنین شود آثار علمی و آموزشی در زانست تولید می‌شوند و الگویی بسیار مناسب برای سایر مناطق کردنشین خواهد بود و جز این اگر باشد، باید گفت که شاهد رفتاری دوگانه و مخالف با قانون اساسی خواهیم بود. رحیمی ضمن بیان این که از برنامه‌های انجمن زانست تولید کتب آموزشی، زبان‌شناسی و تلاش برای رسیدن به زبان کردی معیار است، به برشمردن برخی موانع بر سر راه آموزش زبان کردی پرداخت و گفت: نداشتن کتاب آموزشی درسی به زبان کردی، نبود مدرس دارای گواهینامه تدریس زبان کردی، پراکندگی و عدم انسجام زبان کردی معیار در حوزه جنوب و... برخی از موانعی است که انجمن و انستیتو زانست می‌تواند در رفع آنها گام‌هایی اساسی بردارد.

حاضران در جلسه:

دکتر بهروز جمالوندی، علیه قیصریگی، طاهره الهداد، فریبا جمالوندی، روحالله اکبری، زینب شفیعی، محمد میرزایی، علی حسین پور، معصومه فیلی، صدیقه حسینی، داریوش همتی، جمیله یارمحمدی، فرشته علیرضایی، سکینه آزادی، فریبا جمالوندی، زهره تیژه، کلثوم منصور زاده، یاسر بابایی، محراب آقایی، محدثه رثوفی، نامدار جابری، عباس محمدزاده و کامران رحیمی.

---

زبان مادری  
حمایت مصطفی ملکیان از آموزش و  
ترویج زبان مادری

---



اندیشمند معاصر و فیلسوف اخلاق و نظریه پرداز نواندیش دینی، با تاکید بر اینکه آزادی آدمیان اصل اولیه زیست اجتماعی محسوب می شود گفت: این آزادی فقط زمانی که موجب خدشه و یا لطمه وارد کردن به دیگران شود، قابل تحدید است لذا آزادی سخن گفتن و آموزش و ترویج زبان مادری هرگز تحدیدبردار {محدودیت} نیست.

به گزارش ایسنا، مصطفی ملکیان امروز (۱۰ مهرماه) در آیین افتتاح نهمین نمایشگاه بین المللی کتاب در استان کردستان، در رابطه با حقوق زبان مادری اظهار کرد: همیشه در کشورهایی که اقلیت های زبانی و قومی وجود دارد مسئله حق آموزش و ترویج زبان مادری یکی از مباحث حقوقی و اخلاقی بوده است. وی افزود: چهار دلیل مؤید شناخت حقوق زبان مادری و پاسداشت آن در مقام اجرا است، که ادله های اخلاقی و حقوقی از دلایل اول و دوم و ادله های مصلحت اندیشانه از دلایل سوم و چهارم این مبحث محسوب می شوند.

اندیشمند معاصر و فیلسوف اخلاق و نظریه پرداز نواندیش دینی، عنوان کرد: دلیل اول که از منظر اخلاقی مورد بحث است این است که آزادی هیچ کسی در هیچ حوزه ای قابل تحدید کردن و محدودسازی نیست مگر اینکه آزادی آن کس به آزادی دیگران لطمه و خدشه ای وارد کند.

وی با تاکید بر اینکه آزادی آدمیان اصل اولیه زیست اجتماعی محسوب می شود ادامه داد: این آزادی فقط زمانی که موجب خدشه و یا لطمه وارد کردن به دیگران شود، قابل تحدید است. این سخن دلیل اخلاقی داشته و در همه جا شمول دارد و آزادی سخن گفتن و آموزش و ترویج زبان مادری هرگز تحدیدبردار نیست. ملکیان بیان کرد: دلیل اول تکیه بر مفهوم آزادی داشت و دلیل دوم تکیه بر مفهوم عدالت دارد، یکی از خصیصه های عدالت این است که ویژگی های غیرارادی نمی تواند مبانی محرومیت و یا مزیت در مقایسه با دیگران باشد.

این اندیشمند افزود: این نکته، از عدالت توزیعی نشات می گیرد به این معنا که شاخصه هایی که خود صاحبان ویژگی در آن دخالتی ندارند، نمی تواند در توزیع فرصت ها موثر باشد، لذا زبان مادری نمی تواند مبنای محرومیت و یا مزیت قرار گیرد، بر همین اساس زبان مادری کسانی که یک اقلیت زبانی است، نباید مبنای

محرومیت آموزش و ترویج آن زبان شود.

وی ادامه داد: در دلیل سوم و چهارم که با مصلحت اندیشی سروکار دارد، باید گفت همانطور که در عالم موجودات زیستی، سلامت اکوسیستم های زیستی نه به تکثر بلکه به افزایش تنوع بستگی دارد، در باب اکوسیستم های فرهنگی و اجتماعی نیز این مهم صدق می کند، و در جامعه ای که مکتب ها، آیین ها و ایدئولوژی های مختلف وجود داشته باشد، سلامت فرهنگی و اجتماعی نسبت به جوامع تک مکتبی و تک مذهبی بیشتر است.

ملکیان با تاکید بر اینکه سلامت اجتماعی و فرهنگی هر جامعه ای به تنوع مکتب ها و مسلک ها و مذاهب است، تصریح کرد: این سخن در باب زبان نیز صدق می کند و هر چه تنوع زبانی در یک جامعه بیشتر باشد حیات زبانی آن جامعه سالم تر و با نشاط تر خواهد بود. لذا حفظ تنوع زبانی برای سلامت اکوسیستم فرهنگی و اجتماعی مصلحت اندیشانه است و نباید اجازه داد هرگز زبانی منقرض شود و تحقق این مهم آموزش و ترویج زبان است.

وی افزود: اگر همه زبان های جهان را از بین ببریم و همه به یک زبان صحبت کنیم دیر یا زود خسارت فرهنگی عظیم آن زبان فراهم می شود. این اندیشمند معاصر بیان کرد: همیشه اقوام، ملل و قبیله ها زندگی در جامعه ای را می پذیرند که در آن نیازهاشان برآورده شود.

وی اعلام کرد: راه مقابله با ترس از مرکز گریزی قوم یا اقوامی، این است که نیازهای آن قوم در جامعه برآورده شود، در این صورت دلیلی برای مرکز گریزی نیست.

وی با تأکید بر اینکه نیاز مادری یکی از نیازهای اساسی هر قوم است، خاطرنشان کرد: در این راستا برای جلوگیری از مرکز گریزی نیاز است که زبان مادری هر قومی حفظ شود و کسی نگاه اهانت آمیز و تحقیر، به زبان دیگری نداشته باشد و کاری کنیم که زبان هر قومی محترم شمرده و این امر نه تنها در شعار بلکه در مقام و عمل نیز مشاهده شود.



---

# سیاست‌های زبانی پهلوی اول در کردستان و پیامدهای آن

---

حسین رسولی ■

حکومت کردستان در نامه محرمانه ای به وزارت جلیله داخله به تاریخ ۷/۱۲/۱۳۱۰ با اشاره به اینکه در کردستان فقط در مدارس و ادارت دولتی زبان فارسی صحبت می شود، می نویسد: «برای اینکه در آتیه تمام اهالی مجبور به تکلم به زبان فارسی بشوند ایجاد مدارس متعدده در بلوکات و شهر و فرستادن معلم از مرکز ضروری است که در نتیجه تربیت اساسی، بعدا به هیچوجه آشنا به زبان کردی خود نباشند» این سند به خوبی نشان می دهد هدف اصلی دولت پهلوی از تأسیس مدارس متعدد در مناطق کردنشین نه تنها ترویج زبان فارسی بلکه تضعیف زبان کردی بوده است، همچنین در نامه مستقیم و محرمانه اداره معارف و اوقاف کردستان به وزارت معارف در تاریخ ۲۵/۱۰/۱۳۱۲ با اشاره به اینکه اهالی کردستان دارای زبان مخصوصی هستند و کمتر کسی مخصوصا در «قراء و قصبات» به خوبی فارسی می فهمد، از وزارت معارف می خواهد «به هیچوجه معلم و مستخدم کرد در مدارس کردستان استخدام نگردند و کسانی که مشغول می باشند به نقاط دیگر خارج از کردستان منتقل گردند» همچنین خواستار افزایش حقوق معلمان غیربومی شاغل در کردستان می شود «تا بتوان معلمین نسبتا لایق مسن را از یزد و اصفهان و فارس و تهران به کردستان منتقل نمود» و در پایان اظهار امیدواری می کند «در صورتی که موارد فوق مطمح نظر قرار گیرد، رجاء واثق است که معارف در ظرف مدت ده سال می تواند روح وطن پرستی (ایران پرستی) را در ساکنین کردستان تقویت و نیز زبان عمومی را تبدیل به فارسی نمود». یکی از مأموران حکومتی که در ۱۳۱۳ش برای بررسی اوضاع سیاسی و فرهنگی به ساوجبلاغ مگری فرستاده شده در نامه محرمانه خود به رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی، ضمن بیان اهمیت سیاسی جغرافیایی محل می نویسد: «سزاوار است که اقدامات جدی در این ناحیه به عمل آید تا سکنه اش به هر قیمت به ایرانیّت خالص استحاله شوند و در آتیه ممکنه خطر سیاسی و اقتصادی برای مملکت فراهم نگردد». برای انجام این مقصود از وزارت معارف می خواهد که بر تعداد دبستانها افزوده «به شرط آنکه آموزگاران از آغاز همه فارسی زبان باشند. این بنده دستور دادم که معلمین کردزبان را تغییر دهند و بر تکمیل مدارس ابتدایی آن نیز افزوده شود.

ممنوعیت استفاده از زبان کردی و پافشاری و تأکید در تدریس دروس به زبان فارسی حتی در سالهای آغازین تحصیلی، باعث نفرت و بیزاری دانش آموزان از تحصیل و عدم استقبال آنان از مدارس جدید شد، «هیمن»، از روشنفکران و شاعران کرد که نقش مهمی در تحولات سیاسی پس از سقوط رضاشاه در مهاباد داشت، در خاطرات خود به این مسأله اشاره می کند: «من در زندگیم روزهای تلخ و سیاه بسیاری دیده ام اما هیچ کدام از آنها تلختر و سیاهتر از آن روزی نبود که به مدرسه رفتم، معلم مدرسه که خود در اصل یک نفر کرد بود و بعدا فهمیدم که فارسی هم خوب



بلد نیست، به فارسی و با عصبانیت با کلماتی مرا مورد خطاب قرار داد که هیچی از آن حالی نشدم و همکلاسی هایم به من خندیدند، تا مدتی شبها زیر پتو از ترس رفتن به مدرسه گریه می کردم و روزها از روی ناچاری و با زور به مدرسه می رفتم». همچنین برخی از معلمان با سابقه نیز به خاطر اجبار در تکلم به فارسی از شغل معلمی استعفا دادند از جمله ملاحسین شکیبا که پس از آنکه مجبور شد با برادر خود که به تازگی به ریاست اداره معارف کردستان رسیده بود با زبان فارسی صحبت کند، از شغل معلمی استعفا داد.

متن کامل این مقاله که برگرفته از رساله دکتری نویسنده با عنوان «سیاستهای فرهنگی پهلوی اول در کردستان است و در نشریه مطالعات فرهنگی سال ۸، شماره ۳۰، زمستان ۱۳۹۵ چاپ شده است، در فایل پیوست در اختیار خوانندگان گرامی قرار می گیرد.

### توضیح کردستان نامه:

پس از انتشار یادداشت نخست دکتر حسین رسولی درباره سیاستهای زبانی پهلوی اول در کردستان که متکی بر اسناد آرشیو ملی بود، شماری از خوانندگان درخواست کردند که اصل اسناد این یادداشت منتشر شود. از آنجا که یکی از این اسناد ناخوانا و ناقص بود، در پاسخ به خواسته مخاطبان اصل سند به همراه متن تایپ شده ارائه می شود. کردستان نامه از جناب آقای دکتر رسولی که زحمت این کار را کشیدند نهایت تشکر و سپاس را دارد.

گزارشی از اوضاع جغرافیایی ساوجبلاغ مکرری و تقاضای تأسیس مدرسه و ترویج زبان فارسی در منطقه مزبور و سایر نقاط آذربایجان.

۲۱/۴/۱۳۱۳

محرمانه؛ ریاست محترمه دفتر مخصوص شاهنشاهی

در موقع سرکشی به دبستانهای ساوجبلاغ مکرری اهمیت سیاسی و جغرافیایی این محل بسیار جالب توجه گردید زیرا این محل از یک طرف نزدیک به دو سرحد همسایه ترکیه و عراق است و از طرف دیگر بعد از افتتاح راه مستقیم آذربایجان- زنجان- تهران که در دست اقدام است یکی از مراکز مهم تجارتي خواهد گردید. دیگر آنکه سکنه آن همه کرد زبان هستند که هم از حیث زبان و هم از حیث مذهب و عادات و آداب با سایر سکنه ایرانی نژاد فرق دارند. سزاوار است که اقدامات جدی در این ناحیه به عمل آید تا سکنه اش به هر قیمت به ایرانیت خالص استحاله شوند و در آتیه هیچگونه خطری سیاسی و اقتصادی برای مملکت فراهم نگردد. برای انجام این مقصود آنچه که تکلیف وزارت معارف است آن است که بر تعداد دبستان های آن افزوده و در آتیه بسیار

نزدیک یک دبیرستان نیز در آنجا افتتاح نماید به شرط آنکه آموزگاران هم از آغاز همه فارسی‌زبان باشند. این بنده دستور دادم که معلمین کرد زبان را تغییر دهند و بر تکمیل مدارس ابتدایی آن نیز از هذه السنه [امسال] اقدام شود. انشالله به زودی دبیرستان نیز تاسیس گردد.

ولی آنچه که تکلیف سایر وزارتخانه‌ها است آن است که هم در این ناحیه و هم در سایر نواحی آذربایجان مأمورین ترک زبان و کرد زبان نفرستند، زیرا مأمورین مذکور قهراً با اهل محل به زبان ولایتی سخن گفته و زبان فارسی که باید به حکم احتیاج بین عامه مردم انتشار یابد چنانکه باید توسعه نخواهد یافت.

در پایان این راپورت پیشنهادی به نظر قاصر رسید که اگر رأی جهان آرای ملوکانه به صواب اقتضا نماید اسم ترکی این قصبه سرحدی [ساجبلاغ] که عنقریب شهری خواهد شد، به نام فارسی خالص تبدیل یابد و برای نام آن سه لغت به نظر رسید که ذیلاً به عرض می‌رسد.

اولاً آباد؛ شهر چون شهر قدیم آن که بعد از تاراج مغول خراب شده است هنوز به ویران شهر معروف است اگر به فال نیک نام آن را آباد شهر گذارند کلمه زیبایی است. انشالله از ظل عنایت ملوکانه شهری آباد خواهد گردید.

ثانیاً سرداب چون لغت ترکی ساجبلاغ که نام یکی از بلوکات جنوب غربی طهران نیز هست معنای «چشمه سرد» است می‌توان لغت مذکور را ترجمه نمود و سرداب را اختیار کرد که کلمه مطبوع و زیبایی است و سابقاً نیز اسامی بسیاری از بلاد ایران به کلمه آب خاتمه می‌یافت، مانند.

\_ [ناخوانا]\_ زهاب\_ سراب\_ زراب\_ شورآب و غیره

ثالثاً مهاباد به یادگار نام افسانه یکی از سلسله‌های پادشاهان قدیم که مهابادیان نام داشته و ظاهراً همان سلاطین نیز باشند که در غرب ایران حکومت می‌نموده اند این شهر را ممکن است به این نام خوانند. این کلمه زیبایی است و چون بسیاری از شهرهای ایران هم از دیرباز به کلمه آباد خاتمه یافته است این اسم به گوش‌ها و زبان‌ها گران نخواهد آمد. متمنی است هر دو قسمت این راپورت را به عرض خاک پای همایونی ارواحنا فدا برسانید تا رأی جهانمطاع مبارک چه اقتضا فرماید.

(نظر سوم اجابت شد و ساجبلاغ به مهاباد تبدیل گردید)

---

# درآمدی بر شیوه‌های واژه‌سازی معاصر

(نمونه‌های مواردی: زبانهای انگلیسی، کردی و فارسی)

---

نویسنده: کامران رحیمی  
مترجم: جعفر سریش‌آبادی - بیجار



## زبان و زمان

زبان، به عنوان پدیده‌ای اجتماعی، ارتباط مستقیمی با زمان دارد. با گذشت زمان، بسیاری از آداب و رسوم و باورهای اجتماعی دستخوش تغییر و تحول می‌شوند و زبان نیز به عنوان پدیده‌ای اجتماعی، نمی‌تواند از این روند جدا باشد.

ظاهراً «واژه» اولین سطح از زبان است که در فرایند تغییر و تحول قرار می‌گیرد، به همین جهت، اهالی فرهنگستان به نحو مناسبی می‌توانند از این تحول معنایی برای واژه‌سازی استفاده کنند. واژه در گذر زمان با چهار حالت مواجه می‌شود که عبارت اند از:

۱- برخی از واژگان به جهت مسائل و تحولات سیاسی، دینی و فرهنگی از فهرست کلمات زبان سترده می‌شوند، و احتمالاً این زدایش، برای همیشه باشد؛ به عنوان مثال، وقتی زبان ادبی کردی از «گورانی» به «سورانی» و «کرمانجی» تغییر یافت، بسیاری از واژگان زبان ادبی گورانی متروک و مهجور ماندند و در دایره زبان نوپای جدید قرار نگرفتند؛ به عنوان نمونه: ویر(یاد)، نه‌مانو (نماند)، مه‌چم (می‌روم)، په‌ی (برای)، جه، ژه (از)، خاس(خوب)، یاوام(رسیدم)، ساچنا(ساخت)، و ... . همچنین می‌توان به تغییر دین مردم ایران از زرتشتی به اسلام اشاره کرد که باعث از بین رفتن بسیاری از واژگان مربوط و متناسب با کیش زرتشتی شد.

۲- برخلاف مورد اول، برخی از واژگان، عمری طولانی و جاودان گونه دارند به گونه ای که در چندین دوره به حیات خود ادامه داده‌اند، نظیر: دیل (اسیر)، روژ (روز)، شایی (شادی)، شه-وگار (شب هنگام)، به-ش (سهم، قسمت)، چاف/چاو/چه-م(چشم)، هیفی/ هیوا، همی (امید) و ... .

۳- پاره ای از واژگان، بر اثر تحول و دگردیسی سیاسی، فرهنگی و معیشتی جامعه، با حفظ معانی گذشته، معانی نو و امروزی را می‌پذیرند. این فرایند، مناسب‌ترین شیوه در امر واژه‌سازی است که به چند نمونه اشاره می‌شود:

هیل / hêll: این واژه در گذشته و حتی امروز به معنای شیار شخم بوده است. امروزه علاوه بر آن به معنی خط و سطر نوشته نیز به کار می‌رود.

جوان/cwan: در اصل به معنی جوان است که امروزه در سورانی با حفظ معنی گذشته، به معنی زیبا و قشنگ هم هست؛ چه، ایام جوانی سن طراوت و زیبایی است.

خال/xall: نشانه‌ی معروف سیاه رنگ بر پوست، که امروزه علاوه بر آن، در معنی «نکته» و «نقطه» هم به کار می‌رود.

سوور/sûr: به رنگ سرخ گفته می‌شود. امروزه غیر از معنی مشخص آن، در کردی «فیلی» به معنی «داغ» است، زیرا بسیاری از اشیا به ویژه آهن به واسطه‌ی گرم شدن، سرخ می‌شوند.

زین / zîn: امروزه، علاوه بر معنای سنتی آن که همان نشستگاه چرمی اسب است، در مفهوم صندلی و محل نشستن راکب دوچرخه و موتور هم گفته می‌شود.

۴- بر خلاف واژگان فوق، واژگان این دسته، معنی قبلی خود را از دست داده و معنی جدیدی را می‌پذیرند؛ نظیر: گه-ور / gawr، که ریشه‌ی این کلمه به «گهور» یا «گور» و یا «گبر» به معنی زرتشتی برمی‌گردد (معین، ۱۳۷۵: ج ۳)، واژه‌ی «گوران» هم که نام‌گویی قدیمی از زبان کردی است از همین کلمه گرفته شده است. چنان چه ابولفتوح رازی در «روضه‌الجنان» می‌نویسد: «اما یهودیان و مسیحیان و گوران یا باید مسلمان شوند و یا جزیه بدهند» (ابولفتوح رازی، ج ۲: ۲۳۶). امروزه «گه‌وره» معنی گذشته‌اش را از دست داده و فقط به معنی «بزرگ» است. رند / rind: در اصل به معنی زرنگ و مکار است، اما امروزه در کردی «کرمانجی» به معنی، خوب و زیبا به کار می‌رود.

چکیده-ی بحث آن است که با حفظ جوانب لازم و پرهیز از افراط، می‌توان از واژگان کهن برای ساخت واژگان در معنی و مفهوم نزدیک بهره برد.

### شیوه‌های واژه‌سازی معاصر

در گذشته واژه‌سازی عموماً به روش‌های سنتی و طبیعی صورت می‌گرفته است، اما در این اواخر به سبب این که نویسندگان، زبان‌های دیگری را هم فراگرفته‌اند، شیوه‌ی ترجمه-ی کلمه به کلمه (calque) در بیشتر زبان‌ها رایج شده است. دیگر این که واژه‌گزینی به واسطه-ی پیشرفت علم و تکنیک و هنر و... در هر زمینه‌ای زایش داشته است، در این جا به مهم‌ترین شیوه‌های واژه‌گزینی و واژه‌سازی در مهم‌ترین زبان‌های اروپایی که با زبان کردی سنخیت دارند، اشاره می‌شود:

### ۱- وام‌گیری (borrowing)

در این روش، واژه یا واژگان، مستقیماً از زبان بیگانه اخذ می‌شوند و ممکن است تا اندازه‌ای تلفظ این وام واژه‌ها در زبان وام‌گیرنده تغییر یابد، نظیر: فوتبال، والیبال، سینما، تلفن و ... این روش، امروزه در بین زبان‌های زنده‌ی دنیا به خاطر مبادلات فرهنگی و بازرگانی و ... امری طبیعی محسوب می‌شود؛ به عنوان نمونه، زبان انگلیسی به همان اندازه که به زبان‌های دیگر واژه وام داده، به همان اندازه هم از زبان‌های دیگر تأثیر گرفته است، به عنوان نمونه: alcohol (عربی)، boss (هلندی)، croissant، (فرانسوی) lilac، (فارسی)، piano (ایتالیایی)، pretzel (آلمانی)، tycoon (ژاپنی) و yogurt (ترکی) (جورج‌یول، ۱۳۸۴: ۷۹).

پیداست هر ملتی که از وام گرفتن واژه و داد و ستد با زبان‌های دیگر بپرهیزد، زبانش درمانده-تر و امانده-تر می‌شود و گستره-ی واژگانش محدودتر. آن چه برپیکره-ی زبان، آسیب اساسی و جدی وارد می‌کند، نه وام واژه که تأثیر پذیری صرفی و نحوی از زبان بیگانه است و شاهد این مدعا نحوه‌ی

تلفظ واج های «گ وچ» در گویش‌های مرکزی کردستان به ویژه موکریانی و هولیری است که ترکانه تلفظ می شوند و نیز تاثیر دستگاه واجی عربی در دو آوای «ح و ع» است که بر کردی مرکزی و شمالی سایه افکنده است و باز نشانه‌ی جمع «ها» در فارسی است که به لهجه مهابادی وارد شده است؛ به عنوان نمونه: «ساله‌هایی» .

این در حالی است که وام واژه تنها به يك منظور و در يك معنی به کار می‌رود، اما واج، آوا یا تکواژ و هر قاعده‌ی نحوی و صرفی بیگانه‌ی دیگر، در بلند مدت با هزاران واژه در می‌آمیزند و ریخت طبیعی و کارکرد زبان را دستخوش تغییرات غیر قابل پیش‌بینی می‌کنند.

از سوی دیگر وظیفه‌ی اصلی واژه، نشان دادن منظور و مفهوم است، اما ممکن است بعد از مدتی این واژه دیگر نتواند در آن زبان چنین نقشی را بازی کند و رفته‌رفته به آرشیو رفته، بایگانی شود. طرز تفکر جزمی و متعصبانه در مورد وام‌گیری واژه هیچ نتیجه‌ای غیر از محدود کردن زبان در بر ندارد. زیرا کلمات بسیاری هستند که در کردی معادل ندارند و اگر هم معادل‌سازی شده‌اند چندان زیبا و خوشایند و با مسما نبوده اند .

پیشنهاد می‌شود کلماتی همچون: ساختار، ساخت، ساختمان، و... از زبان فارسی وام‌گرفته شود تا در صورت لزوم و در فرصت مناسب معادل مناسبی برای آن‌ها ساخته شود، کما این که در فارسی، واژه‌هایی همچون «هلیکوپتر» و «غیر مترقبه» پس از چهل سال کاربرد، در همین اواخر واژه‌های «بالگرد» و «پیش‌بینی نشده» جایگزین آن‌ها شده است. همچنین فرهنگستان زبان و ادب فارسی واژه‌ی دو بخشی «خبر» را از عربی وام‌گرفته و از این «وام واژه» ده‌ها ترکیب جدید ساخته است، مانند: خبری، خبرنگار، خبرنگاری، خبرچین، خوش‌خبر، باخبر، خبردار، خبردادن، خبرداشتن، خبرگیر، خبرساز، خبردهی، خبرسانی، بی‌خبر و... .

وام‌گیری واژه به شیوه‌ای دیگر رایج است و آن ترجمه‌ی لفظ به لفظ (loan- translation) یا (calque) است؛ مثلاً: سوپرمن انگلیسی، ترجمه‌ی لفظ به لفظ (ubermensch) آلمانی است. یا «ده-زگاکانی راگه-یاندن» در زبان گُردی ترجمه‌ی لفظ به لفظ انگلیسی (mass media) است. و واژگان «وتووویژ، وتار، ته-ندازه-یار، ته-واوکه-ر» ترجمه‌ی لفظ به لفظ کلمات «گفت‌وگو» و «گفتار» فارسی و «مهندس» و «متمم» عربی هستند.

## ۲- ابداع (coinge)

در این شیوه، نام بازرگانی کالا و یا شرکت سازنده‌ی محصول، به خود محصول اطلاق می‌شود. این شیوه بیشتر در کشورهای صنعتی متداول است؛ مثلاً: بنز، تویوتا، آسپرین، ایزوگام، که از طریق واردت کالا از غرب رایج شده و یا برف و ریکا و پفک که نام تجاری کالاهایی هستند که امروزه در معنای خود محصول به کار می‌روند .

### ۳- ترکیب (compounding)

در این روش، از ترکیب دو واژه‌ی مستقل، واژه‌ی نوینی ساخته می‌شود. این روش در زبان‌های آلمانی و انگلیسی و گُردی و فارسی کاربرد بسیاری دارد؛ به عنوان مثال، در کردی این ترکیب‌ها بدین شیوه ساخته شده‌اند: ده-ستکه-وت (دستاورد) نويخواز (نوگرا)، ریووار (رهگذر)، ناسنامه (شناسنامه).

### ۴- ادغام (blending)

در این روش، همچون روش ترکیب، دو واژه با حذف بخش‌هایی از آن‌ها با هم ادغام می‌شوند؛ به عنوان مثال: در آمریکا محصولی وجود دارد به نام gasoline که از alcohol به دست می‌آید. این دو واژه به شیوه‌ی «ادغام» تبدیل به (gasohol) شده‌اند. (جورج یول، ۱۳۸۳: ۷۹). همچنین، در فارسی «فوتبال سالنی» را «فوتسال» می‌گویند و در کردی تا حدودی می‌توان به واژگانی اشاره کرد که به صورت طبیعی ساخته شده‌اند، نظیر: جوامیر (جوان + ئه‌میر)، تامه‌زو (تام + ئاره‌زو)، میرزا (ئه‌میر + زاده)، پاشا (پاد + شاه)، مانیش (مانگ + نیش: نام کوهی در ایلام).

### ۵- کوتاه سازی (clipping)

در این روش، بخش‌های پایانی واژه حذف می‌شوند؛ به عبارت دیگر، فقط بخش اول یا دوم واژه باقی می‌ماند. البته «کوتاه‌سازی» روش ویژه‌ای در واژه‌سازی نیست و این شیوه بیشتر جهت سهولت در تکلم در واژگان چند هجایی به کار می‌آید. به عنوان مثال، واژه‌ی lab کوتاه شده‌ی laboratory، یا tv مختصر شده‌ی television و در فارسی رادیات کوتاه شده‌ی رادیاتور است.

### ۶- مصدر جعلی یا ساختگی

در این شیوه، از اسم یا صفت، مصدر می‌سازند. این شیوه یکی از کارآمدترین شیوه‌های واژه‌سازی در این دوره محسوب می‌شود، به ویژه در واژه‌سازی علمی که از خیلی قبل در زبان کردی به شیوه‌ای طبیعی وجود داشته است. گرچه ادیبان سنتی به این خاطر که این روش برخلاف قواعد دستوری زبان بوده است آن را «مصدر جعلی» نام نهاده‌اند. اما به نظر نگارنده این روش نه تنها جعلی نیست بلکه با جوهره‌ی زبان کردی بسیار هماهنگ است از این رو نام مصدر ساختگی (چاوگی ده‌سکرد) را بر آن نهاده‌ام (رحیمی، کامران، دستور جامع زبان کردی گویش فیلی، ۱۳۸۱، ۷۷). این روش پرکاربرد تا حدودی به شیوه‌ی پس‌سازی (back for mation) در زبان‌های اروپایی نزدیک است؛ برای نمونه، در انگلیسی از اسم television فعل televise و هم چنین در فرانسه فعل televiser درست شده است. در عربی هم واژه‌های تلفن و یتلفن به کار می‌روند و در زبان کردی نیز از اسم یا صفت افعالی پدید آمده‌اند به عنوان مثال: در کرمانجی از «خه‌بات» و «حه‌ل» فعل‌های دخه‌بتین (مبارزه کردن) و

دحلی (حل شدن) ، در سورانی از «کورد» و «خولق» فعل-های کورداندن (کردی شدن) و خولقاندن (خلق کردن)، در فیلی از «خه‌له‌ت» (غلط/هه-له) فعل خه-له-تانن (فریب دادن، مشغول کردن) واز «ته-له-ف» فعل «ته-له-فانن» درست شده است.

### ۷- اشتقاق صفر (zero derive ation)

واژه در این روش ، از حیث شکل و ساختار ،هیچ تغییری پیدا نمی کند، تنها نقش دستوری آن عوض می‌شود؛ به عنوان مثال ، «زانست» و «خواست» که در اصل بن ماضی از مصدرهای «زانستن» و «خواستن» در شاخه‌ی کردی جنوبی هستند، در گویش سورانی به عنوان اسم و در معنی «علم» و «درخواست» به کار می‌روند ، چنان چه در جملات ذیل آمده است:

کوردی فیلی: «پراگم زانست چه بوی مُجا خواست بچوو (برادرم دانست چه اتفاقی افتاده پس خواست برود).

در این جمله «زانست» و «خواست» فعل‌اند، اما همین واژگان در کردی سورانی به اسم و صفت تبدیل شده‌اند؛ به عنوان مثال: خواستی کوری زانستی زمانی کوردی، فیرکاری گشتی زمانی کوردیه (درخواست مجمع علمی زبانی کردی، آموزش همگانی زبان کردی است).

### ۸- سر واژه‌ها (acronyms)

در این روش از حروف اول ترکیب یا گروه اسمی، واژه‌های نو ساخته می‌شود. کاربرد این روش بیشتر برای عبارات و ترکیباتی است که از چند واژه به وجود آمده‌اند، به عنوان مثال: رادار که از حروف اول واژگان گروه اسمی radio detecting and ranging ترکیب شده است. در کردی نیز نزدیک به نیم قرن است که این شیوه رایج شده است اما بیشتر برای خلاصه کردن اسم احزاب به کار می‌رود ؛ مثل: ژ، ک- پ. د. ک- پ. ک. و ... .

### ۹- قیاس (Analogg)

در این روش، بدون توجه به معنی و مقوله‌ی دستوری ، واژه در قیاس با ساختار واژه‌های دیگر ساخته شود ؛ به عنوان مثال، واژه‌ی «سرما» در مقایسه با کلمه‌ی «گرما» درست شده است ، حال آن که ریشه‌ی کلمه‌ی سرما، سرد است نه سرم (سرم+ا) یا واژه‌ی نوساخته‌ی «دژواز» مطابق با ساختار واژه‌ی «جیاواز» ساخته شده است .بی آن که ماهیت دستوری تکواژه «واز» مشخص شود.

### ۱۰- اشتقاق (derivation)

در این شیوه ، واژه با وندهای زبان (پیشوند، پسوند، میانوند) ترکیب شده ، واژه‌ی نوساخته



می‌شود؛ به عنوان نمونه: وتار، سه‌روک، کومار، نووسهر، بیسه‌ر، خوینه‌ر، نیشتمان، روانگه و... این شیوه به دلایل زیر، از سایر روش‌های واژه‌گزینی مناسب‌تر به نظر می‌رسد:

۱-۱- از حیث تعداد هجا از سایر روش‌ها کوتاه‌تر است؛

۲-۱۰- بخش غیر مستقل زبان، یعنی وندها مورد استفاده قرار گرفته و در معانی جدید حیاتی تازه می‌یابند؛

۳-۱۰- ریشه‌ی واژه در واژگان مشتق یکی است؛ به همین خاطر در یادگیری چنین واژگانی کافی است که معنی ریشه دانسته شود؛ به عنوان نمونه، واژگان: زانا، زانایی، زانیار، زانیاری، زانستگا، زانکو، زانست، زانستی، زانستیانه، نه‌زان، نه‌زانکاری و... از ریشه‌ی «زان» گرفته شده‌اند؛

۴-۱۰- توانایی‌ها و قابلیت‌ها و ظرفیت‌های این شیوه از سایر شیوه‌ها بیشتر است؛

۵-۱۰- روش اشتقاق با خصایص و روح زبان‌های آریایی نظیر: کردی، فارسی، آلمانی، انگلیسی و... هم‌خوان است؛ به طوری که همین خصیصه منجر به تمایز زبان‌های آریایی از زبان‌های دیگری چون سامی، عبری، عربی، ترکی، چینی، مغولی، و... شده است.

### ۱۱- گسترش معنایی

در این روش، واژه با توسع معنایی، معانی تازه و جدید و نزدیک به معنی اصلی را می‌پذیرد. در کردی نیز، هم‌چون فارسی و انگلیسی این روش بیشتر از نیم‌سده است که برای واژه‌سازی به کار می‌رود؛ مثلاً، واژه‌ی «ده‌نگ» در اصل به معنی «صدا» است اما امروزه معادلی است برای phone در علم زبان‌شناسی و همچنین معادلی برای واژه‌ی vote (رای) می‌باشد یا واژه‌ی «زاراوه» که در اصل از «زار» به معنی «دهن» گرفته شده (هه‌ژار، ۱۳۷۵، ۳۵۲) و امروزه برای dialect و idiom هم به کار می‌رود.

زبان کردی به واسطه‌ی گویش‌های گوناگون، جغرافیای وسیع، انبوه گویشوران و هم‌چنین مذاهب مختلف (شیعه، سنی، یارسان، ایزدی، علوی) و فرق و طریقت‌های عرفانی و... توانایی‌های بسیاری را داراست که می‌توان آن را از قوه به فعل درآورد. گفتنی است در این شیوه، می‌باید هر واژه در بردارنده‌ی یک معنی باشد.

۱۲- بهره‌گیری از زبان‌های کهن

در این روش می‌توان، در هنگام لزوم از زبان‌های باستانی اوستایی و پهلوی به مثابه‌ی میراث اقوام ایرانی و نه قومی خاص با شرایط زیر بهره‌گرفت:

۱- باید زمانی از این شیوه بهره‌جست که هیچ‌یک از روش‌های واژه‌سازی مورد اشاره و حتی ذخایر واژگانی سایر گویش‌های کردی راهگشا نباشد؛

۲- جهت معادل‌سازی واژه‌های علمی از این شیوه بهره‌گرفته شود؛

۳- خوش آهنگ و همخوان با نظام آوایی کنونی زبان کردی باشد .  
 فرهنگستان دوم زبان و ادب فارسی ، سال‌ها پیش با بهره‌گیری از این شیوه ، واژه‌های زیر را ساخت:  
 از اوستایی :  
 « ترا+بری» برای transportation، « پردیزه » برای campus، « آوا » برای vowel، و «واج» برای  
 . phoneme  
 از پهلوی :  
 «آمار » از amar – « ارز » از arz ، « استان » از estanan ، «پرستار» از parastar ، « وزیر» از  
 vicar و «پزشک» از bacack.  
 در این راستا زبان شناسان گُرد نیز کوشیده‌اند از پهلوی بهره‌بگیرند و واژگانی چون: بنیات از bun-  
 dat، دژ از dush و پیرست از pehrest را بسازند .  
 علاوه بر این ها ، زبان های انگلیسی و فرانسوی نیز از میراث مشترک زبان های باستانیشان چون  
 لاتین واژه های مشهوری چون : ارگان از organon- آکادمی از akademeia، پان از pantos و جغرافیا  
 از jedgrafiga یونانی و همچنین آنتیک از entiquis و آکواریوم از aguarium لاتینی و ... ساخته اند.

\*\*\*

#### منبع:

این جستار، ترجمه‌ی بخشی از کتاب اصول و قواعد واژه‌سازی در زبان کردی است  
 ر.ک: بنه‌ماکانی و شه‌سازی له زمانی کوردی، کامران ره‌حیمی، گوتار، ۱۳۸۸.

\* کامران رحیمی- مدیر انستیتو زانست زاگرس. ایلام

---

**چرا زبان کردی به زبان دین و دولت در  
حکومت‌های کردی سده های میانه تبدیل نشد؟**

---

■ د. اسماعیل شمس

طرح این پرسش و گزینش یک فرضیه برای پاسخ به آن، موضوع سخنرانی امروز من در همایش " نقش شافعیان در گستره تمدن ایران اسلامی " در دانشگاه کردستان بود. در این سالها که درباره سلسله های کردی کار می کنم، مسئله عدم اهتمام آنها به زبان و فرهنگ مادری خود، یعنی زبان کردی برایم به پرسشی بزرگ تبدیل شده بود. این دولتها درست همزمان با صفاریان و سامانیان در شرق ظهور کردند که زبان فارسی را به زبان دولت و دیوان و دربار تبدیل کردند و از سیطره زبان عربی بیرون آمدند. با وجود این، دولتهای کرد و به تبع آن علمای کرد همچنان در زیر پرچم زبان عربی باقی ماندند؛ کتیبه های خود را به آن زبان نوشتند؛ با همان زبان، سکه ضرب کردند و کتابهایشان را با آن تألیف کردند. با توجه به مطالعات پیشین در حوزه تاریخ فقه و اندیشه های کلامی ذهن من کم کم متوجه تأثیر عامل مذهب بر چنین وضعیتی شد و به این نتیجه رسیدم که حاکمیت قرائتی خاص از دین و مذهب در دولتهای کردی یکی از علل مهم این پدیده بود. هنگامی که برگزار کنندگان کنفرانس درخواست کردند که در آن مشارکت کنم، به رغم عدم علاقه، احساس کردم که با توجه به حضور اصحاب دانشگاهی و حوزوی فقه و مذهب در این کنفرانس، زمان و فرصت مناسبی برای طرح این موضوع فراهم آمده است.

موضوع سخنرانی بررسی تطبیقی پیامدهای گسترش مذاهب شافعی و حنفی بر زبان رسمی دولتهای حسنویه و سامانی در سده ۴ قمری است. سده چهارم سده ای است که پایان یک کشمکش نظامی، سیاسی، دینی، فرهنگی و نظامی چند قرنه در آن رقم خورد و وضعیت تازه ای در نتیجه تضادهای پیشین عنصر عربی و عجمی پدید آمد که تا به امروز با اندکی تغییرات کمابیش ادامه یافته است. در این سده، زبان تازه ای در شرق ایران ساسانی شکل گرفت که مانند زبان فارسی باستان و پهلوی، زبان عربی، زبان کردی و دیگر زبانهای قلمرو ساسانیان پیش از حمله عرب نبود؛ در عین حال آمیزه ای از همه این زبانها بود. این زبان تازه، همان زبانی بود که به زبان رسمی دربار و دولت سامانی تبدیل شد و به همین مناسبت، زبان فارسی دری یا درباری نامیده شد. فرضیه اصلی این پژوهش آن است که یکی از مهم ترین عوامل رسمیت

یافتن این زبان تازه در دربار سامانی، حاکمیت مذهب حنفی و عدم رسمیت نمونه کردی آن در دربار حسنویه و دیگر دولتهای کردی سده چهارم، حاکمیت مذهب شافعی بود.

در نتیجه برخی روایات و فتاوای امام ابوحنیفه مبنی بر جواز قرائت قرآن به زبان فارسی و ادای نماز به این زبان، زبان فارسی به زبان دینی تبدیل شد و همین تقدس یافتن زبان، آن را به زبان فرهنگی و نوشتاری تبدیل کرد. آلوسی، صاحب تفسیر روح المعانی که خود کرد است، از قول ابوحنیفه می نویسد که جواز قرائت قرآن به غیر عربی در نماز اختصاص به فارسی دارد، زیرا که فارسی بعد از عربی برترین زبانها و زبان اهل بهشت است

در مقابل، رسمیت یافتن مذهب شافعی در قلمرو دولت حسنویه و دیگر دولتهای کردی و حرمت قرائت قرآن و نماز به زبان غیر عربی در فقه شافعی مانع آن شد که زبان کردی جایگاهی در دین و دینداری پیدا نماید و به جای آن علمای کرد بیش از هر قوم و مردم دیگری با نگرش و تدریس به زبان عربی در خدمت فقه شافعی و دیگر مذاهب قرار گرفتند.

علمای فارسی زبان با تلاشی شگرف که در این سخنرانی گوشه هایی از آن آمده است چنان قدسیتی به زبان فارسی بخشیدند که شایع کردند تمام پیامبران الهی پیش از حضرت اسماعیل به زبان فارسی سخن گفته اند و حتی پیامبر اسلام(ص) هم به این زبان سخن گفته است. در این چارچوب، سلمان فارسی را به عنصر مشروعیت بخش زبان فارسی و تبدیل آن به زبان دین و فرهنگ و دولت تبدیل کردند.

با وجود این علمای کرد که آنها هم البته صحابه ای مانند جاوان کردی را همانند سلمان فارسی در اختیار داشتند، نه تنها به پشتوانه دینی او هیچ تلاشی برای تبدیل زبان کردی به زبان دین؛ که به شکل طبیعی زبان دولت و دیوان هم می شد، نکردند، بلکه خود به راوی برخی روایات جعلی تبدیل شدند که زبان کردی را زبان جنیان و جهنمیان می دانستند.

به این ترتیب در آغاز قرن سرنوشت ساز چهارم، زبان کردی نتوانست به زبان دین و فرهنگ و تمدن تبدیل شود. علمای کرد نیز تمام تدریس و تبلیغ و تألیف خود

را به زبان عربی و در دوره های متأخرتر به زبان فارسی انجام دادند و یک بار هم از خود نپرسیدند که چرا نباید به زبان مادری خود بنویسند. تبدیل زبان کردی به زبان دین، قرن‌ها بعد و در دوران عثمانیان و به همت کسانی چون احمد خانی و ملا خضر رواری صورت گرفت که برای نخستین بار چنان پرسش مهمی را طرح کردند و داستان آن البته جداگانه است و بحث درباره آن فرصتی دیگر می‌طلبد.

---

# زوان کوردی و شیکاری جهشت فرههنگی کوردی خوارگ

---

کامران ره حیمی ■

### مقدمه

این مقاله از نخستین کوششها در جهت نگارش مطالب ژورنالیستی اجتماعی - انتقادی به کردی جنوبی محسوب میشود که ۲۲ سال پیش در نشریه پیک ایلام مابین سالهای ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۰ منتشر شد. نظر به این مهم، نویسنده کوشیده است ضمن معیارسازی گویش میانجی و ارتباطی، از قابلیتها و توانیهای سایر گویشها، جهت انتقال معانی و مفاهیم جدید به واژه سازی و واژه گزینی بپردازد که به ترتیب با علامت یک ستاره(\*) و دو ستاره (\*\*\*) مشخص شده‌اند. لازم به ذکر است این مجموعه مقالات که برای اولین بار به صورت گسترده و با مطالب متنوع منتشر شد توسط دکتر علی حیات نیا تحت عنوان «زوان نیمه» در سال ۱۳۹۴ از سوی انتشارات زاگروس به زیور طبع آراسته شد. دیگر آن که مطابق نظرات دکتر جلادت بدرخان و پروفسور توفیق وهبی در یک قرن پیش و مصوبه فرهنگستان کوردی (کوری زانیاری کوردی) در سال ۱۹۴۵ در بغداد و مجمع علمی زبان کوردی (کوری زانستی زمانی کوردی) در سال ۱۳۸۱ در تهران، واجها و حروف خاص کوردی صرفاً با نوک فلش یعنی ۷ مشخص شوند و برای یکدستی و اتحاد از سایر علایم استفاده نشود. از سوی دیگر، قاطبه نویسندگان پر کار در ایلام، جهت یکدستی رسمالخط کوردی و پیروی از مصوبات فرهنگستان و پرهیز از هرج و مرج به نیت و انگیزه‌ی همگرایی و ممانعت از ایل و گویش زدگی و عدم افزایش حروف کوردی با توجه به ظرفیت کیبورد در این مقاله و دهها کتاب دیگر از حرف «ۆ» به جای حرف «و» استفاده کرده‌اند. در اتخاذ این تصمیم پیشرو، دلایل عقلانی و علمی بدین شرح مدنظر بوده‌است: نخست، این واج امروزه به دلیل عدم وجود کاراکتر عمومی در کلیه محیطها یا نقض فنی به شکلهای «یو، وی، و، و، و» نوشته میشود؛ دوم، ماهیت خط قراردادی است و ارتباطی به علم ندارد. از منظر سخت افزاری، شرکت مایکروسافت واو دو نقطه را در صفحه کلید تعبیه نکرده است و از لحاظ نرم افزاری، از جمله مشکلات فنی گاه و بی گاه این حرف در سایر نرم افزارها نظیر ایندیزان، اکسل، صفحات اینترنتی و اندورید و... این است که یا با کلیه فونتها همخوانی ندارد یا توانش و مانور اجرایی در کلیه آپشنها مانند سورت و... ندارد. محدودیت دکمه های صفحه کلید برای تعریف آواها و واجهای متعدد گویشهای کوردی به شکل حرف که بالغ بر ۵۰ مورد است، از دیگر نمونه



های این دشواری است. به طور نمونه در کردی سورانی دو نوع آوای «گ» و «ج» آغازین وجود دارد و واج «ا» خمیده تلفظ میشود و به عبارت دیگر این واج تلفظ نمیشود اما مبدعان این خط برای همگرایی با سایر گویشها و کلیت زبان کردی از این خصایص گویشی خود چشم پوشی کرده‌اند. همچنین در کرمانجی خراسان دو نوع «ت» وجود دارد و در کردی جنوبی علاوه بر واج مستقل «نگ» [n] دو نوع آوای «گ» پایانی وجود دارد؛ یکی از ضرورت‌های اجرای مقوله اساسی و مهم آموزش و تدریس زبان و ادبیات در مدارس و مراکز آموزش عالی معرفی الفبای متحد و یکدست برای کلیه گویشهای هم سو است زیرا ترویج تعدد حروف گویشها در کتابهای درسی برای دانش آموزان چه از دیدگاه اقتصادی و چه از نگاه عملی و عقلانی قابل قبول نمیباشد، اینکه برای هر شهر و شبه گویش کتاب مستقل تدوین شود و از سوی دیگر آموزگار نمیتواند به تدریس و املاي واحد بپردازد. او هفتدار به صورت پیشفرض در ویندوزهای ۸ و ۹ و ۱۰ تعبیه شده و مورد حمایت میکروسافت است. از همه مهمتر این حرف نماینده دو واج صامت و مصوت در جنوب است که دو تلفظ کاملاً متفاوت دارند و در آوانگار بین المللی (IPA) اولی را به صورت «Ч» و دومی را به صورت «ṭā» نشان میدهند. بنابراین، در واقع یک شکل یکسان نیز ندارند؛ در ضمن این واج برخلاف نظر زبانشناسان محلی، مختص کردی جنوبی نیست بلکه واجی عمومی و بومی زاگرسنشینان است و در کلیه روستاها و برخی محلات سنندج به عنوان مرکز کوردستان ایران، شاهیندژ، منطقه عمومی لیاخی و دهگلان و بارزان و گویش زازایی و در بخش عمدهای از گویشوران کرمانجی متداول و ملفوظ است؛ بدیهی است آواشناسی و واجشناسی حرفشناسی سه مقوله جدا از هم هستند در دو مورد اول مبنا بر تمایز و طبقه‌بندی استوار است زیرا واج مقولهای انتزاعی و ممیز معنی و ذهنی است در حالی که خط، سایه زبان و ملموس برای همگرایی و اشتراکات ابداع میشود. دیگر اینکه، در ایلام گویشوران کورده‌لی (پهل‌های) به عنوان جمعیت اول استان ایلام و لکها به عنوان جمعیت اول کوردان جنوب واج «ö» نیز وجود دارد که با توجه به محدودیت صفحه کلید و اصل مهم آموزش همگانی، پیشنهاد میشود این واج نیز با حرف «ؤ» نوشته‌شود. اما با این گفته منتقدان موافقم که حرف «ؤ» معادل واو معدوله در کردی میانی و شمالی است و ممکن است به خطای تلفظی منجر شود. با این

حال، با تمام مزایای که در باب خط متحد گفته شد ایراد اساسی محسوب نمیشود از سوی دیگر میتوان با یک تذکر یا یک جمله در پاورقی متون کوردی جنوبی، خواننده را با تلفظ خاص این واج آشنا کرد که هم خطای تلفظی مرتفع شود و هم اتحاد خط سرتاسری رعایت شود. در ضمن در تمام ملل، کارکرد الفبا برای اتحاد و افزایش اشتراکات و گسترش حوزه نفوذی زبان است اما متاسفانه در میان ما الفبا، سنگری برای هویت ایلی و لهجهگرایی شده‌است. به عنوان نمونه در زبان فارسی حرف «و» نماینده سه واج «O,U,V» است و به ندرت در خوانش دچار مشکل میشوند و در سایر زبانها برای آموزش همگانی مانند انگلیسی و فرانسوی به خصوص چینی، وضعیت بر همین منوال است. کوتاه سخن این که موضوع مذکور یک نظر پیشنهادی، قابل نقد یا پذیرش است و نزدیک به یک دهه علاوه بر تست و آموزش کلاسی، کارایی فنی خود را اثبات کرده‌است..

دۆشن روژی روژگاری ده ده‌وران وهرین، ههر دهی ئیلام خوه‌مانه چل ئەڤدال ئازا و عاقل و قسه‌خوهش بۆنه، که کاریان فه‌قهت گرده‌نشینی و باس خودا و په‌یغامبه‌ر و قسه‌یل خاس بۆه.

تا روژی، تیخ سه‌رده‌وا، ته‌خت و به‌ختیان شیونی؛ زقوم ده‌یه‌ئ لا، بی مالی ده لای تره‌و، زوور پیمان دیاری. تا جی که ده‌ناچاری په‌لام به‌نه ئشکه‌فتی. ئمجا ژه وه‌یشت ورسگی و روّتی‌لی که‌فنه چه‌بکه‌م، چه‌بکه‌م. زه‌مین یه‌خ و ئاسمان ره‌ق، پیر ئەڤداله‌یل ناچار که‌ئ، گشت هاو‌ریه‌یل وموریده‌یلی ده‌ده‌ور خوه‌ئ کووه‌و بکه‌ئ. ئەڤداله‌یل چۆ جار جارن، دۆمائی که‌می قسه‌ و باس و زکر و هوو هوو، چۆ چه‌مهری ده‌ده‌ور یه‌ک جه‌مه‌دون. پیر روّ‌خه‌ئ وه‌یه‌کی له‌یارانی ئۆشی: «یه‌سه‌دۆنی زقوم و ورسگی ده‌په‌سا به‌ن به‌ن گیانمان برن، تو که له‌گشت بۆچگتری ئه‌لس باوشی هیزم و چیلگ گرده‌و بکه، تا ئاگره‌و بکه‌یم». پیانگ دوگه‌زی نام قه‌ئ چه‌ریانگ، که‌می ده‌خویه‌و دوی که ئە‌را چه‌ده‌ناو‌ه‌میان وه‌وی وت. ئە‌را یه‌له‌ژی‌ر کار دهر بچوو وه‌نه‌وه‌دلی و ناراحه‌تی ده‌س ئە‌ل شان ره‌فییقی دهنه‌ئ و دۆشی: «وه‌شه‌رتی دچم که ئە‌وه‌ل ئی ره‌فییق لا راسمه‌بچوو». ره‌فیه‌یش واقی به‌ئ وه‌ناراحه‌تی ئۆشی: «منیش وه‌شه‌رتی دچم که ئە‌وه‌ل ئی ره‌فییق که‌شمه‌بچوو». خولاسه‌ئ شه‌رت و مه‌رج باتله‌ده‌نامیان خر خوه‌ئ تا دۆمائی چه‌نی، زقوم سقان سووز، چۆ سان بان سه‌ریان، ره‌قتیان که‌ئ و گشت بی سه‌ر شوون دون...

یه خوو تا ئیره ده ویرتان بمینی، تا بچیمه سهر باستر. گشتمان زانیم خاسیش زانیم، زوانی که پی قسه کهیم و وه گهردی ئیوهت بۆمنه و هاوژین و هاوریمانه، کوردیه. ئی زوانه ههر چهن ده دریژائی عمری، ده قیقه پی نه خوه نریاگه و نه ئوسریاگه، وه لی ده بین هزاران زوان ده دنیا مه قام چلم دیژی. له ئی باوه ته زوانمان خاس توه نستگه ژه زهخم زه مان و زیان زوانه لیل تر ده ئەمان بوو.

وه لی یه، که زوان کوردی ده عمر دۆر و دریژ دو سئ هزار ساله ئی خوه ئی، چۆن حفز بۆه یا حفز کردنه باس تره. ئیمه باس ئە سلیمان یه سه که زوان کوردی ئیلام - که ده دهر و ده ئیشت وه کوردی فه لی ناسریاگه - چ بخوازیم (?) چ نه خوازیم دیژی ده به یین چوو، ئە وه ئیش ده قهرن بیس و یه کم، که ده ولاتمان، سداوسیمائی مه رکه زی و ههفت ههفته نامه و هزاران بنوس و بنوش و روژنامه نوس دیژی. ئمرووژه ئە گهر ده ولات ئاخو وه شه رمان خاس هۆردهو بویمن دۆنیم، زورم مه رد م وه رد زاروو ئیلیان فارسی ئوشن و ده عراقیش عه راوی. ئە وه ئیش چ فارسی؛ فارسی قه رقاتی که سه د به رابه ر ده فارسی چه پی چه واشه ئی کرماشان ناشیرین تره.

تازه وهختی ده کوچه و خیاوان جومه لیل نه کوردی نه فارسی جوور: «خاسم قوربان شما»، «وه ایشان وتم»، «خسته نباشن» و... له دهم سه وادار و بی سه واد، گه پ و بۆچگ، منال و مه زن، ئژنه وی، ده وه ئیشت خهنگ، ده یادت چوو، جوور هه میشان خوسه بخوه ی و مق بوه ی وه دل. ئمجا وهختی وه رد دانشجوو یا ئوستادی که رساله تیان روشنگه ریه، قسه دکه ی، قه ژمه رییان وه زوان و فرههنگ خوه مانی دیائی. یانه مودرنیته و پیشکه فتن گهن هالی بۆنه، فکر کهن فرههنگ خوه مانی، یانی وه دۆما که فتن؛ وه ژیرپا ناین فرههنگ ئە ژدادی و چه سپین وه یا و ئەو، به رابه ره وه رد پیشکه فتن و تکنولوژی! ده حالئ که مودرنیته هن قهرن بیسمه. ئیسه ده قهرن بیس و یه کم، پوست مودرن وه فکرنوو چهن فرههنگی و فرهدهنگی، گشت فکره لیل شوونیستی و ئستعمارگه ره لیل فرهخواز، بیشت سهر ناگه.

ئه لبهت ئیمه به دمان ده فارسی نیائی. ئەرا یه که فارسی و کوردی له یه ئی بنه ماله ن وه لی ههر کامیان بایه ده جی خوه یان وه کار بچن. ئە گهر ئیمه ته قه لا بکه یم زوان کوردی و فارسی وه شیوه ئی علمی و زانستی دورس یاد بگریم، ده ئە سل، وه دلنیایی توانیم بۆشیم نه ته نیا خزمهت گه ورائ وه ههر دگ زوانه؛ به لکم وه ته مام

به شه‌ریت کردیمنه چون زوان هەر ولاتی، به‌شی ده میرات فه‌ره‌ه‌نگی گشت جه‌ه‌انه. وه ئی هه‌مه وه زوان باوگ و باپیرانمان وه بووت نه‌زانکاری مه‌ردم و په‌لپ کلاس و پرستیژ ئجتماعی، دیرئ ده وه‌ر چاومان گیان کنی، گشتمانیش کزو کوور و ته‌سلیم، فه‌قه‌ت ئیسفای گرتیمنه. ئایا رساله‌ت روشن‌فکره‌یل و جامعه‌ ناسه‌یل وژدان وریا فه‌قه‌ت ئیسفاگه‌ریه ! که هەر چشتی ده به‌ین بچوو ئامار و ئه‌رقامی بگرن. ده‌قیق خه‌وه‌ری بنۆسن؟... ده راسی ئی دۆزه‌مه‌ئ بی هویه‌تی و ره‌وان شیویاگیه ده کوو هات؟ چۆ توشمان هاورد؟ ئمرووژه ئه‌را حفز کوچگ نۆسیاگی یا چوارگله کاسه‌کوچله شکیاگ، هزاران کهس مه‌ئموور نه‌ن و بودجه خه‌رج کهن. ئۆشن: یه میرات باستانی ده رو یانه توانیم ئه‌وبره‌سیم ئیمه کی بۆمنه و چ فه‌ره‌ه‌نگ و ته‌مه‌دونی داشتیمنه. یانه گشتی دورس و وه‌جی . وه‌لی ئه‌را چه زوان کوردی که ریشگ ده ئه‌وستا و په‌هله‌وی دیرئ هیتمان زینگه و هه‌ناس کیشی هۆچ حمایه‌تی لی نیه‌و. زوانی که ئه‌ژدادممان وه خۆن دل و نان به‌رو ده هلامات ترک و عه‌ره‌و و موغول و... حفزی کردنه، تا وه ده‌س ئیمه ره‌سیه. جار جارئ ئۆشم نه‌که‌ئ ئیمه چۆ ئاکد، ئاشوور، بابل و... ته‌رف تۆن بوویم و ده تاریخ فه‌قه‌ت نامی لیمان بمینی . هه‌لبه‌ت ئایم نه‌بایه‌ده، ده‌م له نه‌ات و نامه‌ی به‌ئ . هه‌ر له‌ئ ولات خوه‌مانه فره کهسه‌یل هه‌سن که دووسدار و لاینگر زوان و فه‌ره‌ه‌نگ خوه‌مانین وه‌لی وه داخه‌و ده قسه و تئووری بانتر نیه‌چن (?) یانه فه‌قه‌ت چوار قسه‌ی بازگ یاد گرتنه‌و ده ئیلا و ئوولا ئۆشنی. وه‌ختی واده‌ی کار و عه‌مه‌ل دیایگه‌و وه‌ر، یا خوه‌یان شارن یا هزار شه‌رت و مه‌رج داتراشن.

خوه‌زه‌و چاره‌نۆس ئه‌و چل ئه‌قداله نه‌وه توشمان . چون ئیمه‌یش جوور ئه‌وان چاوه‌رئیم کهس تر یا کهسان تر کارئ بکه‌ن، ئه‌و کهسانیش چاوه‌رئین ئیمه کارئ بکه‌یم ده‌ئ ده‌ور باتله، گیر که‌فیتیمنه مه‌گه‌رخودا خوه‌ئ...

وه هه‌ر حال هه‌ر چشتی وه ئه‌لکه‌فته ، خاسه ئه‌و چل ئه‌قداله مردن و ئیمه ده لان و چین ئه‌وان نیم (?) وه‌گه‌رنه ئی جگله‌ئ جم وجۆل‌یش لیمان نه‌و.

۱- بنۆس(نوسه‌ر) : نویسنده

۲- . وه‌رین(رابردوو) : گذشته، قدیم.

۳- . گرده‌نشینی(دووره‌په‌ریزی) : گوشه‌گیری، دراین جا در معنای اعتکاف به کار

رفته است \*\*.\*

- ۴- پ.ه.لام: پناه .
- ۵- وهیشت : فرط، شدت.
- ۶- ورسگی و روتیه‌لی ( برسیه‌تی و روتالی): فقر و برهنگی .
- ۷- دهپه‌سا (خهریکه) دارد.
- ۸- دوگه‌زی(بالابه‌رز): کنایه از بلندقامت.
۹. نام قه‌ی جه‌ریاگ ( بریتیه له ئاماده بوون): شال محکم بر کمر بسته کنایه از آماده بودن .
- ۱۰- واقی به‌ی ( سه‌ری سو‌ر ده‌بی‌ت) : تعجب می کند.
- ۱۱- خر خواه‌ی ( هه‌لده‌سوورئ): می چرخد.
- ۱۲- چه‌نی ( ده‌میک) : مدتی.
- ۱۳- هاوژین : هم زیست
- ۱۴- در‌یژای: طول\*
- ۱۵- بئوش (بیژهر): شاعرمراسم چمر. در این جا در معنای گوینده وشاعر\*\*
- ۱۶- روزنامه نؤس: روزنامه نگار\*
- ۱۷- هوردهو بویمن ( ورد ببینه‌وه) : به دقت بنگریم.
- ۱۸- زورم(زوربه): اکثریت .
- ۱۹- قه‌ژمه‌ریئان(گالته‌یان): مسخرشان
- ۲۰- پیشکه‌فتن( پیشکه‌وتن): پیشرفت\*
- ۲۱- فرده‌نگی:چند صدایی، تکثر\*
- ۲۲- فرده‌خواز: زیاده طلب\*
- ۲۳- بنه‌ماله: به چند خانوار درطایفه گفته می شود. در این جا به معنای خانواده\*\*
- ۲۴- وه دلنایی: با اطمینان\*\*
- ۲۵- وته: گفته\*\*
- ۲۶- وه بووت ( به‌م بونه‌وه): سبب
- ۲۷- په‌لپ: بهانه
- ۲۸- وژدان وریا :وجدان هوشیار، بیدار،منصف\*
- ۲۹- ئیسفاگه‌ری(چاودی‌ری):نظاره گری\*
- ۳۰- دوزمه‌(دۆز، کیشه): مسئله، مشکل ،مصیبت\*\*

- ۳۱- رهوان شیویاگی : روان آشفتگی \*
- ۳۲- کوچگِ نوسیاگی (به‌رد نووسراوه): سنگ نبشته \*
- ۳۳- وه‌جی (شیاو): مناسب
- ۳۴- هلامات(هه‌لمه‌ت): یورش
- ۳۵- ته‌رف تون (ته‌فره تون): پراکنده و متلاشی
- ۳۶- نامه‌ی(نهامه‌ت): یاس و بد بختی
- ۳۷- لاینگر : طرفدار، حامی \*\* \*
- ۳۸- وه داخه‌و( به داخه‌وه): متاسفانه \*
- ۳۹- قسه‌ئ بازگ (قسه‌ی قوپ): حرفهای سیاه و سفید در این جا مهملات، چرند و پرند \*\* \*
- ۴۰- خوه‌زه‌و( خوزگه): ای کاش
- ۴۱- چاره‌نوس: سرنوشت
- ۴۲- ئەلکه‌فت(هه‌لکه‌وت، هات) : شانس و اقبال
- ۴۳- لان و چین : نسل
- ۴۴- جم و جؤل: فعالیت

---

# قدمت زبان کردی از نظر زبان‌شناسان کرد

---

پرور یاش ■

خبر ANF با عنوان "زبان کردی ۱۵۰۰ سال قدمت دارد" که اخیراً منتشر شده بود، مباحثه و گفتگوهای زیادی را بدنبال داشت. زبان شناسان کرد در رابطه با تحقیقات گروهی از زبان‌شناسان بین‌المللی که گفته‌اند زبان‌های هندواروپایی از منطقه مزوپوتامیا و آناتولی سرچشمه گرفته‌اند، نظرات جداگانه‌ای را ابراز داشتند. زانا فارقینی رئیس انستیتوی کردی در شهر استانبول بیان داشت که ۱۰۰ کلمه‌ای که از زبان کردی به عنوان نمونه انتخاب شده‌اند، بیشتر از لهجه کرمانجی گرفته شده است و این را مورد انتقاد قرار داد.

در ماه آگوست زبان‌شناسان درمورد خانواده زبان‌های هندواروپایی که کردی هم یکی از آنهاست، یک تئوری نوین را مطرح ساختند. پیشتر گفته می‌شد که زبان‌های هندواروپایی از استپ‌های روسیه به نقاط دیگر جهان پراکنده شده، اما در نتیجه تحقیقات گروه محقق بین‌المللی آشکار شد که زبان‌های هندواروپایی از منطقه مزوپوتامیا و آناتولی نشأت گرفته و در جهان پراکنده شده‌اند.

در تحقیقاتی که در دانشگاه آوکلند زلاندنو انجام گرفته اظهار شده بود که زبان کردی دست‌کم ۱۵۰۰ سال پیش از دیگر زبان‌ها جدا شده است. محققان برای این مهم نیز از زبان کردی ۱۰۰ کلمه انتخاب کرده و با دیگر زبان‌ها تطبیق داده بودند. بر این اساس زانا فارقینی، ابراهیم سیدو، دکتر کامران برواری و سامی تان زبان‌شناسان نامی کرد، نظرات خود را در اینباره به خبرگزاری ANF بیان داشتند.

زانا فارقینی رئیس انستیتوی کردی در شهر استانبول نظرات خود راجع به این تحقیقات را چنین بیان داشت: "در ابتدا می‌خواهم بیان دارم که متد تشخیص سن و قدمت زبان‌ها در عرصه زبان‌شناسی با فعالیت‌های محقق آمریکایی M. Swadesh شناخته شده است. این تحقیقات بر کلمات بنیادین زبانی انجام گرفت که احتمال بیشتری داده می‌شود که زبان مادری باشد. یکی از نتایج این تحقیقات نیز این است که به احتمال زیاد زبان کردی ۱۵۰۰ سال قبل از زبان هندواروپایی جدا شده است و زبان‌هایی از قبیل انگلیسی و فارسی نیز ۸۰۰ سال بعد از این زبان‌ها جدا شده‌اند. این یک تئوری قابل توجهی است که بایستی به شیوه‌ای جدی در رابطه با آن تحقیقاتی صورت گیرد"



زانا فاروقینی اظهار داشت که به خاطر اینکه جزئیات این تحقیق در دسترس آنها نمی‌باشد نمی‌توان به شیوه‌ای کاملتر در رابطه با آن اظهار نظر کرده و یا انتقادهای را در اینباره بیان داشت. زانا فاروقینی در ادامه در رابطه با لیست کلماتی که در رابطه با آنها تحقیقاتی انجام گرفته است نیز اظهار نظر کرده و گفت:

کلمات از دیگر لهجه‌های کردی انتخاب نشده‌اند

"برخی موارد توجه مرا جلب کرد. مثلاً: تمامی کلمات از لهجه کرمانجی انتخاب شده است. اما زبان مرجع را زبان کردی اعلام کرده‌اند. این امر نوعی نقصان در تحقیقات است. دوم اینکه انتخاب کلمات به شیوه‌ای مناسب نبوده است. بایستی مترادف کلمات کردی انتخاب می‌شد.

به عنوان مثال: در این لیست کلمات کردی çivîk (پرنده) وجود دارد اما çûk وجود ندارد؛ kûçik و seg (سگ) انتخاب شده‌اند اما kutik انتخاب نشده است. یا اینکه çerm (پوست) را انتخاب کرده‌اند اما کلمات هم معنی post و kevil را انتخاب نکرده‌اند. کلمه terî و boçê (دم) را انتخاب کرده‌اند اما کلمات هم معنی آن به مانند qemç و dûvê را برنگزیده‌اند. یا اینکه agir (آتش) وجود دارد اما ar و adir وجود ندارد. نمونه‌های بیشتری از این دست را می‌توان مثال زد.

نمونه‌های صحیح نتایج صحیحتری را در بر خواهد داشت. به نظر من اگر لیست کلمات زبان کردی به گونه‌ای صحیح و کاملتر انتخاب می‌شد، احتمال داشت که تأثیرات بیشتری بر انجام تحقیقات داشته باشد. همچنین برای زبان کردی و قدمت آن نتایج جالب توجهی نیز درج می‌شد.

بنا به تحقیقاتی که زبان‌شناسان بر کلمات بنیادین زبان‌ها انجام داده‌اند، در هر هزار سال ۱۹ درصد کلمات یک زبان تغییر می‌کنند ۸۱ درصد دیگر نیز بدون تغییر باقی می‌ماند. به همین خاطر تحقیقاتی که در رابطه با ریشه زبان‌ها انجام می‌گیرد بایستی با دقت و حساسیت بیشتری انجام گیرد. زانا فاروقینی در ادامه بیان داشت که کردها هر اندازه جایگاه کسب کنند، به همان اندازه نیز توجه دیگر زبان‌های جهان را جلب می‌کنند. وی خاطر نشان ساخت که زبان و فرهنگ کردی پلی است برای شناخت زبان و فرهنگ دیگر تمدن‌ها و ملت‌هایی که در این جغرافیا زندگی کرده و دیگر از میان رفته‌اند. او در ادامه گفت:

"جغرافیای کردها، سرزمینی تاریخی است، در نتیجه تحقیقات و فعالیت‌های باستان‌شناسی که در سال‌های اخیر در این سرزمین انجام می‌گیرد، اثبات می‌کند که بسیاری از تئوری‌ها در رابطه با تاریخ انسانی بی‌پایه و اساس می‌باشند. اگر در واقع تحقیقات و بررسی‌های علمی در مورد فرهنگ و اساطیر کردی صورت گیرد و در رابطه با تحقیقات زبان‌شناسی نیز، فعالیت‌ها، تحقیق و جستجوهای در سطح بهتری صورت گیرند، می‌توانم بگویم که بخش‌های نامکشوف و غیرمشخص تاریخ انسان نیز کشف شده و قدمت فرهنگ و زبان کردی نیز معلوم خواهد شد." اما ابراهیم سیدو آیدوغان مسئول بخش کرمانجی در دانشگاه سوربن فرانسه در اینباره نظر جداگانه‌ای دارد. وی در این رابطه بیان داشت: "به نظر من اگر زبان کردی دارای قدمتی ۵۰۰۰ ساله و یا ۵۰ ساله باشد نیز اطلاعاتی حائز اهمیت و موثقی را در بر ندارد و بایستی از این اطلاعات شک داشت. به همین خاطر تحقیقات در مورد ریشه زبانها و زمان جادشدنشان حتی تصنیف آنها تنها یک فرضیه است و آنچنان که مشخص است چنین فرضیه‌هایی نیز توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. اما به نظر من این موضوع بسیار مهمی نیست و نمی‌توان به نتیجه‌ای مطلق رسید. به همین خاطر نیز در دست ما اطلاعاتی که این حقیقت را مشخص کنیم وجود ندارد.

---

# کاغذیت های کردی- فارسی- انگلیسی

---

کمال مولودپوری ■

### چکیده

زبان کردی یکی از ۷۰۰۰ زبان زنده دنیاست که ۶ گویش اصلی و تقریباً ۱۰۰ لهجه دارد. با ۴۰ میلیون گویشور در چندین کشور صحبت می‌شود. سیستم الفبایی عربی (آرامی) و لاتین دارد و از ۲۹ صامت و ۸ مصوت تشکیل شده و در عرصه تکنولوژی، فضای مجازی و مطبوعات ظهور پیدا کرده است. از لحاظ تاریخی جزو زبانهای ایرانی شمال غربی است. در این تحقیق برای اثبات رابطه این زبان با زبانهای هندو اروپایی، کانیت های این زبان بررسی شده است. با بررسی چندین کلمه هم‌ریشه این زبان با زبانهای انگلیسی و فارسی از لحاظ املائی، آوایی و معنایی ثابت می‌شود که به خانواده زبانی هندو اروپایی تعلق دارد.

واژه های کلیدی: زبان، زبان کردی، زبان فارسی، زبان انگلیسی، کانیت، زبانهای هندو اروپایی، زبانهای ایرانی

## مقدمه

آفریدگار جهانیان با قرار دادن دو قوه عقل و زبان، انسان را بر سایر موجودات برتری داده است. زبان سیستم ارتباطی پیشرفته نوع بشر است و مردمان در جای جای این کره خاکی با زبان مخصوص خود با همدیگر ارتباط برقرار می کنند. زبان وسیله انتقال فرهنگ، اندیشه، علم و عواطف درونی است. زبان جزو لاینفک هویت هر قومی است. زبانهای دنیا بشمار بوده و زبان کردی هم یکی از این زبانهاست. طبیعتاً زبان کردی با زبانهای کهن و اصیل ارتباط دارد و با خانواده زبانی هندو اروپایی خویشاوندی دارد. در این مقاله کوچک سعی بر این شده است که از طریق بررسی کاغذی های کردی - فارسی - انگلیسی این رابطه زبانی مشخص و اثبات شود. ابتدا به تعداد زبانهای دنیا اشاره شده و سپس جایگاه و موقعیت زبان کردی در بین بقیه زبانها بیان شده است. سپس رابطه زبان کردی با زبانهای قدیمی مثل زبان ماد و اوستایی و همچنین زبان های اروپایی کمی بررسی می شود. در نهایت با بررسی کاغذی های زبان کردی و فارسی و انگلیسی، رابطه متقابل این زبانها نشان داده می شود.

## زبانهای جهان

انسانها از دیر باز به وسیله زبان مقاصدشان را با اطرافیان خود در میان گذاشته اند. بنا به اظهارات وب سایت اثنولاگ<sup>۱</sup> (۲۰۱۸)، در حال حاضر ۷۰۹۷ زبان متفاوت در جهان وجود دارد. این زبانها به چندین خانواده بزرگ تقسیم می شوند. خانواده زبان های هند و اروپایی<sup>۲</sup> گروهی متشکل از ۴۵۰ زبان<sup>۳</sup> است که بیشتر در اروپا و خاورمیانه وجود دارد و تقریباً ۴۰ درصد جمعیت جهان یا سه میلیارد نفر را تشکیل می دهد. از ۲۰ زبان رایج دنیا، ۱۲ زبان متعلق به این گروه است مانند اسپانیایی، انگلیسی، هندی، روسی، آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی و فارسی. در مورد چگونگی ایجاد این زبان ها و نحوه تنوع آنها، گمانه های زیادی وجود دارد. عقیده بر این است که آنها ممکن است از یک منبع مشترک، احتمالاً یک زبان به نام هندواروپایی اولیه<sup>۴</sup> که اکنون منقرض شده است، منشأ گرفته باشند. بنا به تحقیقات پدر زبان شناسی بریتانیا، سر ویلیام جونز<sup>۵</sup>، وجود کلمات مشترک و هم‌ریشه<sup>۶</sup> مانند برادر brother، مادر mother، ستاره star و ... در بین این زبانهای هند و اروپایی گواه یکی بودن و خویشاوندی این زبانهاست.

1 <http://www.ethnologue.com>

2 Indo-European

3 Jayaram (2017)

4 Proto Indo European (PIE)

5 Sir William Jones (1746-1794)

6 cognate

## جایگاه زبان کردی در جهان

زبان کردی با هم گروه‌هایی همچون فارسی، لری، بلوچی، مازنی، پشتو، گیلکی، تالشی، تاتی و ... جزو شاخه شمال غربی از گروه زبانهای ایرانی است و آن هم جزو شاخه هندو ایرانی<sup>۷</sup> از خانواده زبانی بزرگ هندو اروپایی می باشد.

حوزه جغرافیایی گویش‌های مختلف زبان کردی عمدتاً بخشهایی از ایران، عراق، سوریه، ترکیه، ارمنستان، جمهوری آذربایجان، ترکمنستان، گرجستان، افغانستان، لبنان، اسرائیل و چند کشور اروپایی می باشد. بنا به فهرست بندی های سایت اثنولاگ، زبان کردی (kur) با کد ISO ۶۳۹-۳ و جمعیت گویشور تقریبی ۲۵ تا ۳۰ میلیون نفر، از سه شاخه اصلی کردی مرکزی (ckb)، شمالی (kmr) و جنوبی (sdh) تشکیل شده است.

در عرصه تکنولوژی و کامپیوتر، چندین سال است که زبان کوردی به لیست زبانهای کاربردی افزوده شده است به عنوان مثال:

- در سیستم عامل های ویندوز ۷ و ۸ و ۱۰ با کد منطقه ای ۱۱۷۰ اضافه شده است.
- در لیست زبانهای پشتیبانی شده سایت ترجمه گوگل<sup>۸</sup> با شماره ۵۲ حضور دارد.
- جزو زبانهای دایره المعارف ویکی پدیا<sup>۹</sup> است. زبان کردی کرمانجی با رتبه ۱۰۹ با ۲۴ هزار مقاله و زبان کوردی سورانی با رتبه ۱۱۰ به تعداد ۲۲ هزار مقاله به این زبان در سایت ویکی پدیا درج شده است.
- زبان کردی با دیتابیس شماره ۱۳۴ برای حالت آفلاین در ویکی پدیا موجود است.
- در لیست زبانهای جستجوی سایت گوگل حضور دارد.
- و امروزه دهها کانال ماهواره ای و شبکه خبری آنلاین به زبان کردی وجود دارد.

جدول شماره ۱ ثبت کلمات سه گانه «Kurd, Kurdish, Kurdistan» را در فرهنگ های معتبر انگلیسی با تاریخ ثبت آنها را نشان می دهد.

7 Indo-Iranian

8 google translate

9 wikipedia

### جدول شماره ۱ کلمه «کرد» در سه فرهنگ انگلیسی

	Webster	Webster online	Heritage online	Heritage CD	Oxford online	Oxford CD	Longman CD	Etymology online
Kurd	1595	-	-	-	-	.	1600-1700	1610
Kurdish	1595	1813	-	-	-	.	-	-
Kurdistan	1904	1904	-	-	-	.	-	-

### ارتباط زبان کردی با زبانهای هندو اروپایی

زبان کردی جزو شاخه شمال غربی از گروه زبانهای ایرانی است. زبانهای ایرانی هم به نوبه خود جزو شاخه هند و ایرانی از خانواده زبانی بزرگ هندو اروپایی می باشند. پس باید بین زبان کردی و زبانهای هندو اروپایی ارتباط واژگانی، فنوتیکی و دستوری وجود داشته باشد. واقعیت این است که این رابطه در بین تشابه واژگانی کلمات همیشه<sup>۱۰</sup> این زبانها کاملاً مشهود است. طبق تعریف جک. سی. ریچاردز<sup>۱۱</sup> (۲۰۱۰)، زبان شناس امریکایی و دیوید کریستال<sup>۱۲</sup> (۲۰۰۸)، زبان شناس انگلستانی، کلمات همیشه، کلماتی با تشابه املائی، معنایی و آوایی در بین دو یا چند زبان هستند که از زبان مبدأ یکسانی مشتق شده باشند. مانند کلمه «دکتر، ستاره، برادر، مادر و ...» که در بین اکثر زبانهای هندو اروپایی وجود دارند. برای مثال کلمه کردی «چه نه» در فارسی «چانه» و در انگلیسی «chin» است. کلمه کردی «برا» در فارسی «برادر» و در انگلیسی «brother» است. همچنین کلمه انگلیسی «new» که در فارسی «نو» و در کردی «نوی» است. کلمه انگلیسی «cow» در فارسی «گاو» و در کردی «گا» می باشد.

در جدول شماره ۱ لیست مقایسه ای ۲۰ کلمه در ۱۲ زبان آورده شده است. اگر شکل املائی کلمات را با هم مقایسه کنید، واضح است که این کلمات همیشه هستند و در طی سالیان متمادی، تغییرات اندکی در املا و تلفظ پیدا نموده اند.

10 cognates

11 Jack. C. Richards, 2010

12 D. Crystal, 2008

جدول شماره ۱ لیست مقایسه ای ۲۰ کلمه در ۱۲ زبان

English	German	French	Spanish	Dutch	Norse	Greek	Latin	Sanskrit	Kurdish	Persian	Pahlavi
انگلیسی	آلمانی	فرانسوی	اسپانیایی	هلندی	نروژی	یونانی	لاتین	سانسکریت	کردی	فارسی	پهلوی
better	besser			beter				bhadra	bashtir	behtar	
brother	bruder	frère		broeder		φρατήρ	frater	Bhrātár	bira	bradar	برادر
brown	braun	brun	bruno	bruin			brunus		bor	bor	بور
canary	kanarien	canari	canario				canārius		kanari	qanari	
chin	kinn			kin		genus	gena		cene	chaneh	
cow	kuh	vache	vaca	koe		bous	bos		ga	gaw	گاو
deva						dios	deus	devaḥ	Dêw	div	
door	tür			deur				Dvárah	derga	dar	
eight	acht	huit	ocho	acht		okto	octo	Astau	HeṢ	hasht	
knee	knie	genou		knie		gony	genu	Janu	Ejno	zanoo	زانوک
lac	lack	laque	laca	lak			lacca	Laksha	Lak	lak	
leg					leggr				Laq	leng	
lemon			limón				limone		Ífmo	limu	
lip	lippe	lèvre	labio	lip			labium		Lêw	lab	
me	mich	moi	me	me		eme	me	Mam	Mín	man	
moon	mond	lune	luna	maan		mēn	mensis		mang	mah	مانگه
mother	mutter	materner	madre	moeder		mētēr	mater		dayk	madar	ماتر
musk	moschus	musc		muskus		moskhos	muscus	muṣkaḥ	mîsk	moshk	
navel	nabel	nombril	umbilical	navel		omphalos	umbilicus		nêwk	naf	ناف
two	zwei	deux	dos	twee		dyo	duo		Dou	do	

نتیجه گیری

زبان کردی در جایگاه خود واژگانی غنی دارد و در حین حال لغات مشترکی با فارسی و انگلیسی نیز دارد. با توجه به تعریف کاگنیت چنان که گذشت، این کلمات از لحاظ املائی، آوایی و معنایی ارتباط ملموس و تنگاتنگی دارند. اگر فقط شکل املائی یا آوایی یکسانی داشتند، می توانستیم ادعا کنیم که حالت تصادفی و غیر معنادار است ولی هر سه جنبه املا و آوا و معنا یکی هستند.



### به مثالهای زیر توجه کنید:

۱. کلمه «better» نشان می دهد که در این خانواده زبانی دارای ریشه مشترک چند حرفی «b, t, r» می باشد.
  ۲. کلمه «brother» ریشه مشترک «b, r, d, r» دارد.
  ۳. مثال سوم کلمه «brown» با سه حرف مشترک «b, o, r» ظاهر شده است.
  ۴. کلمه «cow» دو حرف مشترک «k, o» دارد.
  ۵. کلمه «zend» (زند) از مصدر «زن» اوستایی، «دن» پارسی باستان به معنی «دانستن و شناختن» است که با «زانست» کردی و ریشه مشترک «gno» مرتبط است.
- اگر این مثالها و موارد مشابه را بررسی کنیم، می بینیم که تصادفی در کار نیست بلکه این زبانها همیشه هستند. در این رابطه آقای سر ویلیام جونز در سال ۱۷۸۶ اعلام می کند: «زبان سانسکریت، هر چند که قدیم است، از یک ساختار فوق العاده برخوردار است؛ کاملتر از یونانی است، مفصل تر از لاتین است و فرهیخته تر از هر دو زبان است. با این وجود از هر دو لحاظ ریشه افعال و قالب های دستوری، با هر دوی آنها خویشاوندی قوی دارد که احتمال ندارد حاصل تصادف باشد.»<sup>۱۳</sup>
- پس بی شک با بررسی کاغیت ها و مقایسه پاره ای از واژگان این زبان با زبان های فارسی و انگلیسی مشخص می گردد که اولاً این زبان جزو شاخه شمال غربی از گروه زبانهای ایرانی است، دوماً عضو خانواده زبانی بزرگ هندو اروپایی می باشد. به عبارت دیگر این زبانهای سه گانه در اصل از یک زبان قدیمی و مبدأ مشترک مشتق شده اند که در گذر زمان تغییرات آوایی و املائی اندکی پیدا کرده اند.

### منابع فارسی

۱. دهخدا، اپلیکیشن اندروید. نسخه ۱.۰.۰. شرکت kingroid
۲. شرفکندی، عبدالرحمن. هه ژار (۱۳۶۹). هه نیانه بورینه، فرهنگ کردی-فارسی (یک جلدی). تهران: انتشارات سروش
۳. صفائیان، کامران (۱۳۸۳). ایران و ایرانی در زبان انگلیسی. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران
۴. مردوخ روحانی، محمد ماجد (۱۳۸۸). فرهنگ فارسی-کردی دانشگاه کردستان (یک جلدی). سنندج: نشر دانشگاه کردستان

۵. مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۸۲). کردها نوادگان مادها . ترجمه جلال جلالی زاده، جاماسب کردستانی. سنندج: نشر ژیار

### منابع انگلیسی

1. Crystal, D. (2008). a Dictionary of Linguistics and Phonetics (6<sup>th</sup> ed). Oxford: Blackwell.
2. Richards, J.C. and Schmidt R. (2010). Longman Dictionary of Language Teaching and Applied Linguistics (4<sup>th</sup> ed). Harlow: Pearson Education.
3. Yule, G. (1996). The study of language (2<sup>nd</sup> ed). Cambridge: Cambridge University Press.

### منابع اینترنتی

4. <https://www.merriam-webster.com/> MERRIAM-WEBSTER'S DICTIONARY
5. <https://en.oxforddictionaries.com/> English Oxford living Dictionary
6. <https://www.etymonline.com/> Online Etymology Dictionary
7. <https://ahdictionary.com/> The American Heritage Dictionary of the English Language
8. <https://www.ethnologue.com/> Ethnologue: Languages o
9. f the World

---

نقد و بررسی

اصطلاحات تخصصی دستور زبان

---

کامران رحیمی



واژه، نشانه ذهنی و از تراوشات و توانش‌های زبان انسانی است، بجز چند مورد معدود، رابطه دال و مدلول طبیعی، بین واژه و مصداق وجود ندارد از این رو واژه، نشانه‌ایی قراردادی و انتزاعی است هر اندازه این نشانه‌ها، از مواد اشتراکی، ساختارمندی، زنده و همه فهمی زبان، اخذ شوند دایره فهم مخاطبان از نشانه‌ها، گسترده‌تر می‌شود و می‌توان ادعا کرد نشانه‌های قراردادی، در فرایند همه فهمی و معیاریت قرار دارند. واضح و مبرهن است که کارکرد و وظیفه اصلی زبان، «ایجاد ارتباط» است و سایر نقش‌های زبان نظیر: تفکر، ادبیات و... در مراتب بعدی قرار دارند. زبانی که نتواند بین کلیه گویشوران خود، ارتباط برقرار کند زمینه مستحیل یا دستکم محدودسازی گویشوران خود را فراهم کرده است، در این میان گویش معیار، به عنوان فاکتور اساسی مدرنیسم و ضرورت و نیاز زندگی امروزه، نقش موثری در ارتباط بین گویشوران زبان، ایجاد می‌کند. بر اهل خرد و دانش پوشیده نیست که گویش معیار یا میانجی در کنار سایر گویش‌های جغرافیایی، ادبی، تاریخی و... فقط نقش میانجی و پل ارتباطی برای تفهیم عمومی ایفا کرده و نه جای گویشی را تنگ می‌کند و نه گویش‌های دیگر را از حیات، بازمی‌دارد. به عنوان نمونه، گویش‌های مختلف عربی در ده‌ها کشور، رایج است اما فقط یک گویش معیار رسمی و میانجی در میان آنان متداول است. فارسی خود ۴۵ گویش دارد و در این میان جایگاه گویش معیار و رسمی با کارکردهای مختلف بر همگان اعیان است. اما مهمترین سند تاریخی و عقلی در میان ما، ظهور کوردی گورانی پس از اسلام است که قرن‌ها، در مناطق مرکزی و جنوبی زاگرس، گویش معیار در بین ایلات کورد بوده و نه تنها در حفاظت، تقویت و همگون‌سازی سایر گویش‌ها، نقش داشته بلکه زمینه فهم مشترک و تولیدات انبوه را فراهم آورده و همزمان گویش گفتاری مردمان رایج و محفوظ بوده است.

تحولات سریع اجتماعی و سیاسی در دوران معاصر، ضمن مزایا، پیامدهای سلبی نیز در پی داشته است از جمله: تزیق تمرکزگرایی در انزهان سایر گویشوران ایرانی، ترویج تفکر تساوی پیشرفت، تربیت و پرستیژ اجتماعی با حذف زبان مادری، تلقین حس کهنتری با هژمونی زبان‌های غالب و مواردی از این دست،

حیات زبان‌های مادری را به مخاطره جدی در طول حیات و تاریخ خود، مواجه کرده است که بی‌گمان، فقط دست یازی به گویش معیار می‌تواند سنگر و سدی در برابر این موج یکسان‌سازی در این کارزار نابرابر باشد از دیگر سو، ظهور پدیده‌های نوین نظیر: نهضت ترجمه، صنعت چاپ و نشر و بازار فروش، گسترش رسانه‌های گروهی و از همه مهمتر، نیاز به تدریس و آموزش همگانی، این ضرورت را دو چندان کرده است. پر واضح و مبرهن است هیچ زبانی در دوران معاصر بدون آموزش رسمی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. برخی راه برون رفت را در «راه حل هر گویش، یک کتاب درسی در تمام مقاطع» می‌دانند که این امر هیچ پایگاه علمی، عملی و عقلی ندارد زیرا هر گویشی، چندان متون تولیدی ندارد که حتی مواد آموزشی یک مقطع را تامین کند از سوی دیگر نویسندگان و زبان‌دان برای تالیف کتب درسی و معلمان کاردان برای تدریس گویش هر ایل و روستایی وجود خارجی ندارد، طرفه این که در شهرها هم، گویش‌های متنوع موازی، متداول است و انتخاب و پسند هر کدام از این گویش‌ها، موضع‌گیری و واکنش‌های درپی خواهد داشت. پس با عنایت به این موانع، گویش معیار فراگیر با کارکردهای مختلف آموزشی و ارتباطی، امری محتوم در حفظ، اعتلا، ارتقا و تثبیت زبان است. همچنین لازم به ذکر است که وجود و گسترش گویش معیار به منزله طرد یا انزوای آثار ادبی نویسندگان و شاعران نخواهد بود بلکه سبب تعاملات و تاثیرات دوگانه بر یکدیگر خواهد شد چه از بزرگان متقدم و متاخر نظیر حافظ و نیما یوشیج به هر دو گویش محلی (شیرازی و تبری) و معیار شعر سروده‌اند و آثارشان در تضاد و تقابل هم نبوده است. گویش معیار علاوه بر ارتباطات گسترده، بازار نشر و چاپ را هم رونق می‌بخشد و همزمان دایره مخاطبان و خریداران را افزایش می‌دهد. به عنوان نمونه اگر دفتر شعری به کوردی جنوبی، به زبان دیگر شرح و حواشی شود برای هم زبانان در شهرهای هم جوار عراق مفهوم نیست و اگر به زبان معیار عربی تشریح شود همین حکم در مناطق ما دارد، نگارش معرفی نامه و اصطلاحات چند زبانه در اثر حاضر نیز، خود موید، غیاب گویش معیار است. پس منظور از معیار، فقط گویش میانجی و ارتباطی است نه تغییر یا جایگزینی گویش ادبی و محاوره‌ای.

باری برای پذیرش و انتخاب گویش معیار، مولفه‌های زبان شناختی و جامعه‌شناختی در نظر گرفته شده است که عبارتند از: میزان جمعیت، انبوه گویشوران همگون، سابقه و قدمت، مرکزیت سیاسی و جغرافیایی، اصالت زبانی و فصاحت بیانی، تولید انبوه متون متنوع، تعدد رسانه‌های گروهی، وجود چهره‌های برجسته علمی و ادبی، پختگی زبانی و غنایی واژگانی برساخته، وجود انبوه مدرسان و استادان آموزشی و... . کلیت این موارد، ضمن نسبیّت، محل تشّتت آرا نیز هستند اما آنچه، قدر مسلم است به نظر می‌رسد در واژه‌سازی نوین می‌بایست از اجزا و نشانه‌های عمومی و متداول زبان استفاده شود و تاکید و تعصب بر گویش خاص، ضمن غیرعلمی و اقتصادی بودن، ظلم مضاعف به سایر گویش‌هاست و در بلند مدت باعث رویگردانی، ریزش و انقطاع سایر گویشوران زبان می‌شود. واژه‌سازان مستقل و فرهنگستان سوم کوردی (ئه‌کادیمی کوردی) باید بین تاکید و تمرکز بر گویش‌های مرکزی و کلیت زبان کوردی تفکیک قایل شوند زیرا بی‌گمان بسیاری از معادلات اصیل در سایر گویش‌ها به صورت طبیعی وجود دارد و لزومی ندارد هزینه‌های هنگفت، صرف واژه‌سازی و معادل‌یابی واژگان بیگانه شود. فرهنگستان اول کوردی (کوری زانیاری کورد) در بغداد (۱۹۷۰. م) به جهت حضور استادان برجسته زبان کوردی که گویش‌گرا نبودند عنایت خاصی به کوردی جنوبی (فیلی، کلهری و لکی) داشته و واژگانی نظیر: زانست (دانش)، چاوگ (مصدر)، وشه (واژه، مشتق از بن‌مضارع «وتن» = ئوشم) و... از برساخته‌های این عنایت بوده است. در این قسمت، اصطلاحات تخصصی دستوری به سه زبان و واژگان مصوب کوردی آورده شده است. واژگانی که با ستاره(\*) مشخص شده‌اند یا از برساخته‌های نگارنده است یا مطابق اصل واژه‌گزینی از ذخیره عظیم گویش کوردی پهلوانی (جنوبی) به گویش معیار پیشنهاد شده تا مخاطب زبان‌دان، در صورت صلاحدید از آنها استفاده کند.

فارسی	عربی	کوردی	انگلیسی
اسم	الاسم	ناو	noun
اسم ایزار	اسم الآلة	ئامراز	instrument
اسم اتباع	الاسم المضاعف	لفانگ *	reduplication
اسم اتباع	الاسم المضاعف	دواناوه‌کان	reduplication
اسم تحبیب	اسم التحیب	ناونازاری *	-----
اسم مخفف	اسم مختصر	لاناو *	abbreviation
اسم مخفف	اسم مختصر	ناوی کورتکراو	abbreviation
اشاره	الأشارة	ئاماژه	demonstrative
اشتقاق	الأشتقاق	گرتار *	derivation
اشتقاق	الأشتقاق	دارشتن	derivation
اصلی	الرئيسي	سه‌رکی	Basic
امر	الأمر	فرمان	imperative
آینده	المستقبل	داهاتوو	future
آینده	المستقبل	بانان *	future
بخش	الجزء، القسم	به‌ش	part
بن فعل	المصدر	ره‌گ	Root/stem
پرسشی	الإستفهامي	پرسیاری	interrogative
پسوند	لاحقة	پاشگر	suffix
پیشوند	سابقة	پیشگر	prefix
تجزیه	تقسيم	هه‌لوه‌شانندن	analysis
تجزیه	تقسيم	شیوار *	analysis
ترکیب	التركيب	ئاویتار *	compound
ترکیب	التركيب	لینکدان	compound
تعجبی	التعجبی	ماقی *	exclamatory
تعجبی	التعجبی	سه‌رسوپمان	exclamatory
تکواژ	الوحدة الصرفية	وشتاک *	morpheme
جامع	شاملة	گشتگیر	comprehensive

fake	ده‌سنگردی*	الصناعي	جعلی
collective	کو	الجمَع	جمع
sentence	رسته	الجُملة	جمله
particle	پیت	الحرف	حرف
proper	تایبیت	الخاص	خاص
grammar	ریزمان	النحو	دستور
writing system	رینووس	أسلوب الكتابة	رسم‌الخط
structural	پیکیهاتیی	البنیویة	ساختگرا
structural	لاختاری*	البنیویة	ساختگرا
simple	ساده	بَسِيط	ساده
person	که‌س	الشَّخْص	شخص
consonant	بیده‌نگ	صامته	صامت
morphology	گهردان	علم الصرف	صرف
adjective	ئاوه‌لئاو	الصِّفَة	صفت
sound	ده‌نگ	الصَّوْت	صوت
pronoun	جیتاو	الضمير	ضمیر
generic	گشتی	العام	عام
Agent/subject	به‌کار	الفاعل	فاعل
nominative	به‌کاری	الفاعلي	فاعلی
active	کارا	نَشِيط	فعال
verb	کاراک*	الفعل	فعل
verb	کار/ کردار	الفعل/ العمل	فعل
adverb	پیبه‌ن*	القيد	قید
adverb	ئاوه‌لکردار	الظَّرْف	قید
dialect	شیتوه‌زار	اللَّهْجَة	گویش
intransitive	تینه‌په‌ر	اللازم	لازم
title	نازناو*	اللقب	لقب، تخلص
aptitude	شیاو*	صَلَاحِيَة، قَابِلِيَة	لیاقت



past	رابردو	الماضي	ماضي
ambiguous	ناديار *	الغامض	مبهم
transitive	تتيهري	متعدّي	متعددی
complement	ته و او كهر	تكملة / المتمم	متمم
passive	نه ناسراو	المجهول	مجهول
masculine	نيروك *	المذكر	مذكر
compound	ليكدراو	المركب	مركب
compound	ئاويتاو *	المركب	مركب
derivative	داپيژراو	المشتق	مشتق
derivative	گيراو *	المشتق	مشتق
infinitive	چاوگ	المصدر	مصدر
vowel	دهنگدار	المصوت	مصوت
present	ئيستا	المضارع	مضارع
definite	ناسياو	المعرفة	معرفه
active	ناسراو	المعلوم	معلوم
singular	تاك	المفرد	مفرد
object	بهركار	المفعول	مفعول
accusative	بهركاري	المفعولي	مفعولي
feminine	مايوك *	المونث	مونث
infix	نيوگر	الداخلة	ميانوند
indefinite	نه ناسياو	النكرة	نكره
syllable	برگه	المقطع	هجا
syllable	برگ *	المقطع	هجا
phoneme	واچ *	الصوت / الفونيم	واج
lexeme	وشه	الكلمة	واژه
affix	گر	اللاحقة	وند
affix marker	گروك *	المؤشرة / العلامة	وندنما

بدیهی است که زبان موجود زنده‌ای است که با واژه‌سازی، زایا، و با نثر و ترجمه، پویا می‌شود دیگر این که واژگان برساخته و مردمی در هر زبانی، تاریخ مصرف خاصی دارند و پس از زایش و تولد با توجه به تحولات علمی و اجتماعی، بایگانی یا دچار تحول معانی می‌شوند از این رو جزم‌نگری و تعصب به واژگان نوین با توجه به دلایل و براهین علمی و منطقی، به خمودگی و عقیمی زبان منجر می‌شود. در این قسمت سعی شده است با توجه به روش‌های علمی واژه‌سازی معاصر، برخی از واژگان مصوب، ضمن نقد اصولی، برای معادل آن‌ها، واژه مناسب پیشنهاد داده شده است:

#### اسم اتباع ← لفانگ یا دواناوه‌کان

اتباع یا پیرو، لفظی مهمل و بی‌معنی است که پس و پیش از اسم می‌آید و بر گسترش معنی یا انواع آن دلالت می‌کند، ترجمه لفظی «دواناوه‌کان» یعنی «نام‌های بعدی» است و این معادل با تعریف علمی اسم اتباع، تطابق ندارد. چون برخی از واژه‌های مهمل پیش از اسم می‌آیند. در کوردی ایلامی «لفانگ یا لفانه» به معنی دو قلو و دوتایی همسان است که می‌تواند معادل مناسبی باشد و از طرفی سه هجا و سه تکواژ بوده که از لحاظ سرعت تلفظ و اقتصاد زبانی بسیار مناسب تر است. در صورتی که «دواناوه‌کان» پنج هجا، چهار تکواژ است.

#### اسم مخفف ← لاناو یا ناوی کورتکراو

اسم مخفف، اصطلاح نوینی است که برای نخستین بار در این مقاله بدان اشاره شده است پس در وهله اول باید معادلی نو برای آن در نظر گرفت دیگر این که این واژه به صورت طبیعی در کوردی جنوبی موجود است. «لاا» در زبان کوردی به معنی طرف است و اصطلاحاً یعنی گفتن یک قسمت اسم مخاطب، از همه مهمتر «لاناو» دو هجا و «ناوی کورتکراو» پنج هجا هست. کوتاهی و اختصار واژگان معادل، اصل مهمی در واژه‌سازی است.

### اشتقاق ← گرتار یا دارشتن

نگارنده واژه «گرتار» را که از «گرت+ار» ساخته است زیرا ساختار این واژه، مطابق اسم مصدر بوده و از لحاظ علمی، اسم مصدر، معادل، واژه مصدر است، در صورتی که «دارشتن» مصدر پیشوندی و دقیقا به معنی اشتقاق نیست. لازم به ذکر است ساختار اسم مصدری برای معادل یابی واژگان بیگانه از سایر ساختارها مانند خود مصدر، مناسب تر و علمیت تر و زیاتر است.

### مشتق ← گیراو یا دارپژراو

مشتق به معنی گرفته شده و اسم مفعول بوده و واژه پیشنهادی «گیراو» نیز دقیقا مطابق این ساختار و معنی است. در صورتی که «دارپژراو» مشتق - مرکب، سه هجا و معنی تحت الفظی آن «فروریخته شده» است (?).

### آینده ← بانان یا داهاتوو

«بانان» واژه‌ای طبیعی و خود ساخته مردم است که تداول عمومی دارد و دقیقا به معنی «آینده» است. اگر اهالی فرهنگستان، از وجود این واژه شکل و دو هجایی، در کوردی جنوبی اطلاع داشتند قطعا متحمل زحمت برای ساخت واژه جدید نمی‌شدند. باری هر دو واژه خوش‌آهنگ و علمی ساخته شده‌اند پیشنهاد می‌شود نویسندگان، جهت برانگیختن حس شراکت اهالی جنوب در گویش معیار از هر دو واژه استفاده نمایند.

### تجزیه ← شیوار یا هه‌لوه‌شانندن

«هه‌لوه‌شانندن» برای معادل «تجزیه»، سه ایراد اساسی دارد: ۱- مصدر است که مصدر نامناسب‌ترین معادل برای واژه‌گزینی محسوب می‌شود در صورتی که «شیوار» از لحاظ نوع، اسم مصدر و از لحاظ ساخت، مشتق است و در دانش واژه‌سازی، مشتق، مناسب‌ترین معادل قلمداد می‌شود. ۲- این واژه (هه‌لوه‌شانندن) چهار هجا و «شیوار» دو هجا است که براساس دانش واژه‌سازی و اصل کم‌کوشی زبان، در معادل‌سازی، اولویت با واژگان سبک‌تر با هجای کمتر است. ۳-

هه‌لوه‌شانندن» به معنی برهم زدن بوده و دقیقا به معنی تجزیه نیست در صورتی که «شیوار» از مصدر مرکب «شیکردن» به معنی حلاجی کردن و تجزیه‌سازی است، با این تفاسیل نگارنده واژه خوش آهنگ و علمی «شیوار» را پیشنهاد می‌کند که از «شی+ و(صامت میانجی)+ار» ساخته شده است.

### ترکیب ← ئاویتار یا لیکدان

«لیکدان» برای معادل «ترکیب»، دارای ایراداتی است: ۱- «لیکدان» مصدر پیشوندی است و مصدر پیشوندی از مصدر ساده به مراتب برای معادل سازی، نامناسب‌تر است، ولی «ئاویتار» از لحاظ نوع، اسم مصدر و از لحاظ ساخت، مشتق است. ۲- «لیکدان» دقیقا به معنی ترکیب نیست در صورتی که «ئاویتار» دقیقا به معنی ترکیب و آمیختگی است. از این رو نگارنده واژه مطمئن و علمی «ئاویتار» را ساخته که از بن فعل «ئاویت+ار» ترکیب یافته است.

### مرکب ← ئاویتاو یا لیکدراو

«ئاویتاو» از لحاظ ساختار دقیقا مانند واژه «مرکب» صفت مفعولی و مشتق است و دو تکواژ بوده در حالی که «لیکدراو» چهار تکواژ و مشتق-مرکب است ساختار مشتق و کمی هجا و تکواژ، اصلی اساسی و علمی در فرایند واژه‌سازی و واژه‌گزینی است.

### تعجبی ← ماقی یا سه‌سورپمان

متعجب و مبهور ماندن، ترجمه تحت الفظی «سه‌سورپمان» است و در ایلام و کرمانشاه نیز به صورت «سه‌رم سپر ما / مه‌ن» رایج است که در واقع جمله یا عبارت فعلی می‌باشد هرچند در نوشته‌های علمی نباید از واژگان احساسی و تاسفی استفاده کرد ولی در این مورد باید گفت این نوع معادل‌سازی یعنی جمله در برابر کلمه، در حق زبان کوردی، اجحاف است. در حالی که «ماق» یا «واق» به معنی تعجب، به صورت طبیعی در زبان وجود دارد.

### تکواژ و وشاک

ظاهرا در گویش معیار برای «تکواژ» معادل‌سازی نشده است نگارنده با بهره‌گیری از اجزای زنده زبان «وشتاک» را پیشنهاد می‌نماید که جهت ساخت آن از فرایند قلب (وشه+ تاک) استفاده شده است.

### جعلی ← ده‌ستکردی

دستورنویسان سنتی دید ایجابی به ظهور و ساخت مصادری نظیر «خه‌له‌تانن»، «فه‌مانن» و... نداشتند بنابراین این گونه، مصادر را جعلی می‌نامیدند، اما امروزه به مدد علم زبان‌شناسی و مطالعات زبان‌های پیشرفته و هم‌سنخ، خاصه، انگلیسی، مشخص شد نه تنها جعلی نیستند بلکه روشی طبیعی برای واژه‌سازی می‌باشد، اخیرا فرهنگستان فارسی، برای اصطلاح مصدر جعلی، واژگان «تبدیلی» و «برساخته» تصویب کرده‌است. نگارنده نیز مطابق اصول واژه‌گزینی و تحول معنای، واژه «ده‌ستکردی» را پیشنهاد می‌نماید.

### ساختگرا ← لاختاری یا پیکهاته‌یی

ساختگرا نام مکتبی مشهور است که در آن برای یافتن واحدهای زبان و بررسی آن‌ها تا حد امکان از رجوع به ذهن، یعنی در نظر گرفتن معنی، خودداری می‌شود. در کوردی برای این اصطلاح چند واژه نظیر «بنه‌ماخوازی، بونیادخوازی و پیکهاته‌یی» متداول است. هیچ کدام از این واژگان دقیقا معادل «ساختگرایی» نبوده زیرا «بنه‌ما» و «بونیاد» به معنی «پی ساختمان» و «پایه» و «پیکهاته» تحت الفظی یعنی «ترکیب یافته» و در کوردی جنوبی به معنی «تجمع یافته، تلنبار» است. اما «لاخت» در کوردی فیلی به معنی ذات، اساس، شاکله، بافت و... است که علاوه بر نزدیکی معنی، تقریبا از سایر معادلات خوش‌آهنگ‌تر است و از همه مهم‌تر این‌که واژه (لاخت+ار) اسم مصدر و دارای دو تکواژ و مختوم به صامت است و قابلیت ذاتی دارد برای معادل‌سازی سایر مشتقات و هم خانواده «ساختگرا» مانند ساخت، ساختمان، ساخته و... در صورتی «پیکهاته» اسم مشتق- مرکب، چهارتکواژ و مختوم به مصوت است. لازم به ذکر است اصل اساسی در واژه‌سازی بر این امر استوار است که باید هم‌زمان، تکلیف واژه بیگانه و سایر مشتقات آن، مجموعا مشخص شود.

### فعل ← کاراک یا کردار...

تاکنون برای معادل «فعل» چندین واژه از جمله «کردار، فرمان و کار» پیشنهاد شده جالب اینکه هر کدام، در کوتاه زمان بنا به دلایلی از دور تداول خارج شده‌اند، امروزه واژه «کار» به جهت سادگی، نزدیکی معنای و انبوه مشتقات همگون، توفیق بیشتری در استعمال دارد ولی از آن جهت هیچ وندی ندارد و ساده است. با خود واژه «کار» به معنی «شغل، فعالیت و...» اشتباه می‌شود بنابراین نگارنده ضمن آشنایی‌زدایی و ندر نسبت‌ساز «اک» را با این واژه (کاراک) ترکیب نموده‌است. حتی اگر مورد پسند صاحب‌نظران، واقع نشود باز واژه «کار» از سایر معادلات مناسب‌تر است.

### قید ← پینه‌ن یا نأوه‌لکردار

«نأوه‌لکردار» تحت الفظی یعنی همراه فعل؛ از روی ساختار مفهومی این واژه، می‌توان استنباط کرد که این واژه‌گزینی مربوط به مصوبات فرهنگستان اول کوردی است(؟) زیرا در گذشته، دستورنویسان تصور می‌کردند قید از ملزمات یا نیاز فعل می‌باشد در صورتی امروزه محرز شده، قید رکنی اختیاری است که علاوه بر فعل با سایر ارکان جمله همراهی می‌کند پس اصطلاح «نأوه‌لکردار» در وهله نخست از لحاظ تعریف علمی صحیح نیست از سوی دیگر امروزه واژه «کردار» به معنی «فعل» در گویش معیار، حذف یا کم کاربرد شده است. با این دلایل، نگارنده، واژه «پینه‌ن» را با عناصر کوردی جنوبی، برای اصطلاح دستوری «قید» ساخته‌است. باری پسند و پذیرش این معادل، به خردجمعی، تفکر فراگوشی و سیاست زبانی نویسندگان مرکزی، منوط می‌باشد زیرا استفاده از واژگان برساخته جنوبی، باعث سهیم شدن، حس اشتراک و ارتباط با گویش معیار می‌شود.

### لیاقت ← شیاو

صفت لیاقت دال بر شایستگی و قابلیت اسم است، نظیر: ره‌وه‌نی(رفتنی)، گره‌وه‌نی(گروی)، خورا(قابل خوردن)، گیرا(جذاب) و... ظاهراً در گویش معیار، معادلی برای این اصطلاح دستوری در نظر گرفته نشده است(؟) یا نگارنده معادل آن را مناسب نپنداشته‌است از این رو واژه «شیاو» از خود کوردی مرکزی پیشنهاد می‌شود.

### هجا ← برگ یا برگه

«برگ / birrig» اسم مصدر است و از «بن مضارع (بر) + گ» مشتق شده است و حداقل در دو شاخه کوردی مرکزی و جنوبی در افواه متداول است، ولی معلوم نیست کارکرد پسوند «گه» در واژه مصوب «برگه» چیست(؟) و اگر واژه‌ساز، این واژه را با این فرمول: (بر)بن مضارع + گ(پسوند اسم مصدرساز) + ه (پسوند نسبی) ساخته است پس پسوند نسبی(ه) زاید است. زیرا ساختار خود «برگ» کامل و علمی بوده و نیاز به کاراکتر دیگر ندارد و علاوه بر آن «برگ» نسبت به «برگه» دو تکواژ و مختوم به صامت است.

### واج ← واچ

واج، کوچک‌ترین واحد زبانی بوده و ممیز معنی است، اخیراً فرهنگستان فارسی با مدد از زبان‌های دیگر ایرانی خاصه اوستایی و مادیک این واژه را برای معادل (phoneme) در نظر گرفته‌است. در صورتی که این واژه، به صورت طبیعی، در زبان کوردی متداول است و بن مضارع مصدر «واتن» در گورانی است.

### وندنما ← گروک

تعریف وند و کارکرد آن در واژه‌سازی مشخص است. اما برخی از تکواژها مانند «گر، تاو، خواز و...» در حالتی بینابین هستند زیرا از سوی تکواژ آزاد بوده و همزمان بسامد آنها در ساخت واژه بسیار بالاست نگارنده با عنایت به این تعریف واژه «گروک» برای این وندها، پیشنهاد می‌نماید.

### مذکر و مونث ← نیروک، مایوک

تاکنون برای مذکر و مونث در زبان کوردی واژگان «نیر و می» در نظر گرفته‌شده است که همتهایی بسیط و طبیعی هستند نگارنده براین باور است که برای آشنایی‌زدایی از واژگان فوق یا «نیرینه» و «میینه» استفاده شود.

### منابع و مأخذ:

- (کوردی، فارسی، انگلیسی، عربی)
- دستور جامع زبان کوردی گویش فیلی / ایلامی، رحیمی، کامران (در دست چاپ).
- ابراهیم‌پور، محمدتقی، «واژه‌نامه فارسی - کردی»، تهران، ققنوس، چاپ نخست، ۱۳۷۳.
- ابوالقاسمی، محسن، تاریخ مختصر زبان فارسی، طهوری، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
- ارانسکی، ای.م، مقدمه فقه‌اللغه ایرانی، کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- امینی، امیر، تحقیقی پیرامون زبان کردی (هورامی) (؟)، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
- ایچسون، جین، مبانی زبان‌شناسی، فیض، نشر نگاه، تهران، ۱۳۷۷.
- انوری، حسن، احمدی گیوی، حسن، دستور زبان فارسی ۲، انتشارات فاطمی، تهران، چاپ هشتم ۱۳۷۲.
- آریانپور، منوچهر، فرهنگ پیشرو انگلیسی - فارسی، تهران، نشر رایانه، چاپ سی و چهارم، ۱۳۸۶.
- آموزگار، ژاله، تفضلی، احمد، زبان پهلوی، تهران، معین، چاپ چهارم، ۱۳۸۲.
- باطنی، محمدرضا، پیرامون زبان‌شناسی، تهران، فرهنگ معاصر، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- باقری، مهری، مقدمات زبان‌شناسی، تهران، نشر قطره، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- بی‌برویش، مانفرد. «زبان‌شناسی جدید». محمدرضا باطنی، تهران، انتشارات آگاه، چاپ اول، ۲۳۳۵.
- پرنیان، موسی، فرهنگ عامه کرد، کرمانشاه، چشمه هنر و دانش، ۱۳۷۹.
- تبریزی، محمدحسین خلف «برهان قاطع». به کوشش دکتر محمد معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ثمره، یدالله، آواشناسی زبان فارسی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- جهانبخش، فرهنگ، تاریخ زبان فارسی، تهران، انتشارات جامی و فرهنگ، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- حاجی مارف، ئه‌وره‌حمان «رِی‌زمانی کوردی» به‌غدا، (؟)، به‌رگی یه‌که‌م، ۱۹۹۸.
- حه‌بیب، به‌دران، ئه‌حمه‌د، فه‌ره‌ه‌نگی زاراوه، کوردستان، له چاپکراوه‌کانی کوری زانیاری کوردستان، چاپی یه‌که‌م، ۲۰۰۲.
- حه‌سه‌ن پور، ئه‌میر «کوردی وه‌ک زمانیکی جووتستاندارد». گوڤاری مه‌هاباد، ۱۳۸۷: ۸۶، ۱۰.
- حیات‌نیا، علی، رحیمی کامران، زوان ئی‌مه، ایلام، زاگرو، چاپ دوم، ۱۳۹۵.
- خرم‌دل، مصطفی، صرف دستور زبان کردی سورانی، مه‌هاباد، موفقی، ۱۳۴۷.
- خه‌زنه‌دار، مارف، میژووی ئه‌ده‌بی کوردی، به‌غدا، (؟)، ۱۹۸۴.



- رازی، فریده. «واژه‌های فارسی سره برای واژه‌های عربی و فارسی معاصر». تهران، نشر مرکز، چاپ نخست، ۱۳۶۶.
- رحیمی، کامران. «فرهنگ کوردی کامران». چاپ نشده.
- رخزادی، علی. «آواشناسی و دستور زبان کوردی». تهران، انتشارات ترفند، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- رهمانی، مه‌نسور، وانه‌ی کوردی، تهران، پانیذ، چاپ یه‌کم، ۱۳۸۹.
- رهمیمی، کامران، خه‌سارناسی وشه‌سازی له زمانی کوردی دا، زمانه وان ۳، ده‌زگایی ئاراس، هه‌ولێژ، ۲۰۰۷.
- زکی، محمدامین، کرد و کردستان، مترجم: تابانی، حبیب‌الله، تبریز، آیدین، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- زه‌بیجی، عه‌بدوره‌حمان، قامووسی زبانی کوردی، سه‌لا‌حه‌دینی ئه‌بیوو‌بی، ۱۳۶۷.
- سمایل عه‌باس، سلیمان. «میژوو‌ی کوردی فه‌یلی عێراق». هه‌ولێژ، بنکه‌ی رۆشنی‌ری فه‌یلی، چاپی یه‌که‌م، ۱۹۹۹.
- سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین عربی به فارسی، انتشارات اسلام، چاپ سیزدهم، تهران، ۱۳۷۰.
- سه‌جادی، به‌ختیار؛ محه‌مه‌د مه‌حموودی. «فه‌ره‌نگی شیکاران‌ه‌ی ره‌خنه‌ی ئه‌ده‌بی». هه‌ولێژ، ئاراس، ۲۰۰۴.
- شرف‌کندی، عبدالرحمن. «هه‌نبانه‌ بۆرینه». تهران، سروش، ۱۳۶۶.
- طباطبایی، علا‌الدین، «صرف زبان فارسی»، تهران، مجله بخارا، ش ۱۳۸۶، ۶۳.
- عه‌زیز ئیبراهیم، ئیبراهیم، ئامراز له زمانی کوردیدا، ارومیه، صلاح‌الدین ایوبی، چاپی یه‌که‌م، ۱۳۶۷.
- غلامعلی‌زاده، خسرو، ساخت زبان فارسی، تهران، نشر رویداد، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- فریور، بهمن، ریژمان، تهران، عطائی، ۱۳۶۰.
- فره‌وشی، بهرام. «فرهنگ فارسی به پهلوی»، (؟)، بنیاد ملی ایران، ۱۳۵۲.
- قازی، احمد، «دستور زبان کوردی»، ارومیه، انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- کافی، علی، «مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی»، تهران، انتشارات فرهنگستان، ۱۳۸۲.
- کلباسی ایران. «ونده‌های اشتقاقی فعلی (در گویش‌های ایرانی و کاربرد آن‌ها در واژه‌سازی)»، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۶.
- گوواری کوری زانیاری کورد، چاپخانه‌ی زانیاری کورد، به‌غداد، ۱۹۷۴.
- مجله ویرا (سردبیر نگارنده) شماره ۱، ۲، چاپ ۱۳۸۱.

- محمد توفیق، الوردی. «الاکراد الفیلیون فی التاریخ». بغداد، (۹)، ۱۹۵۸.
- مدرس، یحیی، «درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان»، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- مشکوه‌الدینی، مهدی، «دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری»، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
- معین، محمد. «فرهنگ فارسی»، تهران، امیرکبیر، چاپ دهم، ۱۳۷۵.
- مقربی، مصطفی. «ترکیب در زبان فارسی»، تهران، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- نیومایر، فردریک جی، جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی، مترجم اسماعیل فقیه، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸.
- نه‌به‌ز، جه‌مال. «زمانی‌یه‌کگرتووی کوردی»، بامپیترگ، (۹)، ۱۹۷۶.
- وحیدیان، تقی، دستور زبان عامیانه‌ی فارسی، مشهد، باستان، ۱۳۴۲.
- هاجری، ضیاء الدین، فرهنگ وندهای زبان فارسی، آوای نور، تهران، ۱۳۷۷.
- یول، جورج. «نگاهی به زبان». نسرین حیدری، تهران، سمت، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
- ئیسماعیل محهمه‌د، خلیل، کورده فه‌یلپیه‌کان و .. خه‌ونی گه‌رانه‌وه‌ی بق ولات، (۹)، سه‌ننه‌ری براییه‌تی، ژ، ۱۹۹۸.

Klavans, J.L., 1985, The Independence Of syntax and phonology in-cliticization, *Ing*, 61, 1982

Mathews, P.H., 1991, Morphology, an Introduction to the Theory of word - structure, 2nd ed., Cambridge, Cambridge University Press

. Tirkî « îstenbol. Dimilî. seîd Verrog, war.» Ferheng Kurmaçî . 2003.

.Trask, R.L., 1996, Historical Linguistics, London, Arnold -

2003-Ferheng .Kurmaçî-Dimilî -Tirkî .seîd Verrog .war .îst

---

# اهمیت تاریخی زبان کردی در خراسان و جایگاه آن در میان سخنورانیش

---

مجید سپهری



### مقدمه: سیر و تحول تاریخی زبان

سالیان زیادی است، چگونگی پیدایش زبان، زبان شناسان و روان شناسان و زیست شناسان مختلفی را به خود مشغول کرده است. موضوع اصلی اینست که مدارک و اطلاعات کاربردی کمتری در این مورد برای تحقیقات میدانی وجود دارد، مقاله ای که اکنون در پیش روی شماست به مروری بر زبان و نحوه پیدایش آن و زبان های رایج امروز با محوریت زبان کردی ارائه شده است و سپس اینکه کردها و لهجه های مختلف کردی طی چه فرایندهای به شکل امروزی در آمده اند و دلایل علمی پراکندگی لهجه های مختلف کردی را ارائه خواهیم کرد. بخش پایانی اهمیت جایگاه زبان کردی در میان کردهای موسوم به کردهای خراسان را ارائه خواهیم کرد.

### بخش اول: مطالعات علمی و تاریخی زبانها

زبان های مختلف چگونه و به مرور زمان به تدریج به زبان های امروز جهان تبدیل شده اند، بلکه سوال اصلی نحوه کسب توانایی استفاده از زبان برای اولین بار در میان انسان ها می باشد. زبان رایج بین انسان ها، در هیچ کدام از اجتماعات موجود در طبیعت مشاهده نشده است. این زبان توانایی بیان احساسات و افکار پیرامون موضوعات بیشمار و نامحدودی مانند آب و هوا، احساسات مختلف، جنگ و... را دارد. اما خواستگاه پیدایش زبان یکی از بحث برانگیزترین موضوعات درباره انسان است، به طوری که هیچ توافقی درباره زمان یا مکان شکل گیری نخستین نموده های زبانی میان دانشمندان وجود ندارد. محدودیت های بسیاری برای آزمایش درباره زبان وجود دارد و بسیاری از پژوهشگران آن را موضوع خوشایندی برای پژوهش جدی نمی دانند. در سال ۱۸۶۶ میلادی بحثهای زیادی در این باره تا آنجا پیش رفت که انجمن زبان شناسان پاریس بحث درباره پیدایش زبان را ممنوع کرد. ممنوعیتی که تاثیرش را تا سده ۲۰ میلادی بر جوامع غربی حفظ کرد.

توأم با تکامل انسان، زبان های مناطق مختلف دنیا نیز این سیر تکاملی را طی کرده اند و به شکل امروزی خود رسیده اند. در واقع با تغییر هر نسل، زبان نیز دست خوش تغییر و تحول می شود. برخی زبان ها شاخه های مختلفی به خود گرفته اند؛ بعضی دیگر اما به کلی منسوخ شده اند. برخی نیز طی قرن ها تغییرات اندکی داشته و همچنان مورد استفاده مردم زیادی هستند.

لهجه زبانهای کردی یک زنجیره گویشی از زبانهای هندواروپایی در شاخه‌ی زبانهای ایرانی غربی طبقه‌بندی شده‌اند که کردها هم اینکه با گویشهای مختلف با آن سخن میگویند. زبانهای کردی از زبانهای ایرانی شاخه شمال غربی هستند با زبانهای فارسی و تاتی، فارسی، دری و تاجیک و بلوچی و تالشی خویشاوندی نزدیک دارند، همچنین زبان کردی و فارسی هر دو از مجموعه زبانهای هندواروپایی هستند (مینورسکی ۱۳۸۲). همچنین این دو مجموعه زبان متأثر از زبان اوستایی بوده و بسیار از صورتهای تلفظی نیز همانند بوده‌اند. قرابتهای زبانی میان این دو مجموعه زبان بسیار گسترده است و به نظر می‌رسد که ریشه هر دو مجموعه زبان های کردی و فارسی یکی است. نام کردی عمدتاً به زبان مردمی اطلاق می‌شود که در سرزمین کوهستانی واقع در مغرب فلات موسوم به ایران زندگی می‌کنند. زبان ساکنان آن با وجود انشعابات متعدد، همگی کردی خوانده می‌شوند.

زبان کردی امروز ترکیبی از زبان ساکنان اولیه کردستان شامل مادها، میتانیها، ماناها و گوتیها است. زبان سومری و اکدی نیز به دلیل همسایگی تاثیرات قاطعی بر زبان کردی نهاده‌اند. در زبان کردی اگر چه نشانه‌هایی از زبانهای سومری، میتایی و اشوری بر جا مانده اما آنچه تنه اصلی زبان کردی را به عنوان یکی از زبان های اقوام مختلف اتحادیه ماد است که در برخورد با مهاجران آریایی تبار بعدها تبدیل به زبانهای مادی شد. زبان اولیه ساکنان کردستان مستقل از زبان های گروه سامی-حامی بوده است. این زبان به تدریج تحت تاثیر اشوریها در غرب و مهاجران آریایی در شمال و شرق دچار دگرگونی شده و در نهایت ماهیتی هندواروپایی به خود گرفته است.

### بخش دوم: اهمیت و جایگاه زبان کردی در خراسان:

اکثر مورخین تصریح کرده‌اند که زبان مادها همین زبان کردی بوده است، شاهکار ادبی این زبان از نظر علمی و هنری دارای امتیاز و ارزش های فراوانی است؛ زبان و ادبیات کردی مظهر شعر و ترانه و موزیک و آینه تمام نما و گویای زیبایی طبیعت است. لهجه کرمانجی و سورانی دو شاخه به رسمیت شناخته شده زبان کردی می‌باشند که اغلب کتب کردی منتشر شده به این دو لهجه می‌باشند و رسانه‌های کردی نیز با این دو لهجه برنامه پخش می‌کنند.

زبان کردی شاخه کرمانجی (به نوشتار کردی با حروف لاتینی KURMANCI) شاخه ای که به آن کرمانجی شمالی هم گفته می شود، یکی از گویش های زبان اصلی کردی است. در حال حاضر بیش از دو میلیون و پانصد هزار نفر در شمال شرق ایران در خراسان های شمالی و خراسان رضوی و بخشهایی از ترکمنستان در شهر فیروزه و عشق آباد که گویش قالب زبان اول آنها کرمانجی می باشد و در شهرهای کلات نادر و بخش لاین شهر و شهرستان درگز، قوچان، چناران، شیروان، اسفراین، فاروج و بجنورد در خراسان شمالی، آشنخانه و در قسمتی از شهر نیشابور و ... ساکن می باشند. از این رو بخشی از کرمانجها که از سال های ۹۹۸ شمسی طی چهار (در منابع تاریخی ۵ کوچ نیز اشاره شده است) کوچ تاریخی از دوره شاه عباس صفوی به شمال شرق خراسان بزرگ مهاجرت کرده اند و از جنوب شهر گالیکش تا شمال شرق شهر سرخس در سراسر نوار مرزی در شهرهای یاد شده با مساحتی تا حدود ۱۰۰ هزار کلومتر مربع پراکنده شده اند که به تعبیری به این منطقه کردخانه یا (همان خانه کردها)، کردستان شرقی، کردستان کوچک و یا کردستان دور نیز گفته می شود. لهجه کرمانجی سرشتی قدیمی تر و اصلی تر را نسبت به دیگر گویش های کردی حفظ کرده چرا که دیگر گویشهای کردی به خاطر نفوذ درازمدت زبانهای فارسی و ترکی و عربی و حتی زبان روسی و شاید جذب یک زیر لایه مشخص ایرانی، دستخوش دگرگونیهای چشمگیری شده اند.

در تحقیقات میدانی اینجانب در میان کردها نه عنوان یک محقق میدانی تمام لهجه ها و گویشهای کرمانجی و سورانی برای یکدیگر در ابتدا کمی مشکل است اما پس از مدتی قادر به برقراری ارتباط با هم خواهند بود. لازم به ذکر است که زبان کرمانجی در سرتاسر کردستان ترکیه و کردستان سوریه و عراق و در استان اذربایجان غربی در شهرستان های ارومیه خوی ماکو و چالدران، سلماس و با اندکی تفاوت در میان مردم ایل ملکشاهی استان ایلام با لهجه ملکشاهی تکلم می شود. با توجه به مهاجرت مردم شهرستان های یاد شده به مشهد شمار کرمانجهای ساکن مشهد افزایش یافته است و آن نیز مربوط به دلایل اقتصادی و زندگی شهرنشینی دارد.

در کشور ترکمنستان نیز عده قابل توجه ای به زبان کردی و شاخه کرمانجی تکلم دارند که از جمله آنها می توان به ایلهای بزرگ زعفرانلو، پیجرانلو، ایزانلو، زیدانلو، شیخوانلو اشاره کرد. لازم به ذکر است که کنفدراسیون ایل ملکشاهی نیز از مهمترین بازماندگان چمشکزگ کرمانج محسوب می شود.

در بین مورخین در ارتباط با کوچ و مهاجرت بزرگ کردها به خراسان در دوران ساسانیان عنوان داشته‌اند و برخی سردمداران همچون تیمور جهانگشای منم تیمور جهانگشای نوشته مارسل برایون فرانسوی، که هنگام عبور از خبوشان (قوچان) فعلی به مردم کرمانج در شهر قوچان برخورد کرده که از آنان دعوت به پا رکابی نموده، که کرمانج‌ها ی شهر قوچان از دعوت تیمور سرباز زده اند، و اما بعضی از مورخین مهاجرت عمده کرمانج‌ها به سرزمین خراسان را در چهار قرن اخیر مصادف با دوران شاه عباس صفوی و شاه عباس دوم و شاه سلطان حسین و نادرشاه افشار یاد کرده‌اند. که کرمانجهای خراسان بزرگ در های پر از گل هزارمسجد و کوه های شاهجان و کوه های الا داغ و کلیدر و مراوه‌تپه در شهرها و روستاهای یاد شده در سراسر نوارمرزی شمال شرق خراسان بزرگ از جنوب گالیکش تا شمال شهر سرخس اسکان داده شده‌اند. باتوجه به اینکه مردم کرمانج خراسان بزرگ بیش از چهار قرن است که از سرزمین ابا اجدادی خود به دور مانده و هیچ گونه دسترسی به تاریخ و کتابهای نوشتاری خود نداشته و به نوعی دچار سردرگمی فرهنگی و خلاء که در این مهم به وجود آمده توانسته‌اند به درستی و سربلندی همان اصالت و فرهنگ غنی و با تمدن ۱۲ هزارساله را حفظ نمایند. در این چهار قرن هنر شعر و شاعری و موسیقی بوده است چرا که شاعرانی صاحب سبک و خوش ذوق مثل علیرضا سپاهی لاین و حسن روشن و محمد علی مجرد، جعفرقلی زنگلی، که هزاران وقایع و رخداد و حماسه آفرینی و صدها ظلم و ستمی که در این چهار قرن به سر این ملت ستم کش کرمانج که در مرز داری در برابر تجاوز بیگانگان ازبک ترکمن قزاق، قرقیز و (توابع روسیه در گذشته) از کیان خودشان دفاع کرده‌اند. در تهاجمان مالی و ناموس و به اسارت بردن دختران کرمانج قوچان و بانوان و شیرزنان این قوم همچون تحفه گل مرجان‌ها و مرواریدها و زاریها، حوادث حزن‌انگیز و غم‌انگیزی برای کردها در

طول این چهارصد سال آوردن و با دفاع جانانه سرداران کرمانج این خطه مرزی همچون سردار عوض خان جلالی و سردار گل محمد گل‌میشی کلیدر و سردار ججو خان درگزی و سردار معزز بجنوردی و سردار محمد خان لایینی و سردار حاج اقا گلی بیگ لایینی و سردار عیوض خان و سردار ججو خان در برابر هجوم و کشورگشاییهای غیر انسانی بیگانگان غیر اقلیمی از خود رشادت‌های بی نظیر و در جنگ‌های نابرابر چنان شجاعت و دلیر مردی از خود نشان دادن که باعث حیرت همگان شد، این شاعران هنرمند این وقایع را به نظم ترتیب درآوردن که در ادبیات این مردم و قوم کرمانج برای نساها به یادگار خواهد ماند و هنرمندان کرمانج و بخشی‌ها و استرانیی‌های کرمانج زبان که در طول تاریخ از ساز تنبور و نی و قشمه و سرنا و کمانچه و دوتار که از سازهای اصلی ملت کورمانج است به طور هنرمندانه و ماهرانه بهره برده و با نوا و صوت‌های زیبا و حنجره‌های طلای خود با زبان شیرین کرمانجی، در کنار شاعران هنرمند چنان از آثار این عزیزان از شعر و غزل و بیت و کلام به نظم در آمده، سرودهای زیبایی به وجود آوردند. و چنین بوده که این عزیزان هنرمند شاعر و غزلسرا و موسیقیدانها و بخشیها و استرانیی‌های کرمانج با کمک گرفتن از آن فرهنگ غنی و کهن کردها، توانستن به بقای زبان کرمانجی که زبان مادری و اصیل آنان بود در کنار هموطنان غیرکردزبان خود زندگی خود را تداوم ببخشند.

هرچند که در لهجه کرمانجی خراسان واژگان زیادی از زبان ترکی و فارسی و روسی عاریت گرفته شده است و باز هم نقش زنان را نباید نادیده گرفت چرا که این مادران زحمت کش و ستم دیده کرمانج زبان بوده اند که با قصه‌های هزاران رخداد این قوم از بدو تولد در کنار گهواره کودکان خود با نجمه و زمزمه دل‌انگیز لالایی در گوش کودکان خود آنها را ازدوران کودکی با زبان مادری آشنا نموده و همواره در زندگی سراسر کردی بازماندگان خود را با این زبان شیرین تعلیم و تربیت نموده اند.

### نتیجه گیری:

زبان کردی یکی از زبانهای کهن خانواده زبانهای هندواروپایی می باشد که



گویشوران آن در سرتاسر خاورمیانه و جهان پراکنده شده اند و ساکن خاکی موسوم به کردستان هستند. کردهای خراسان که بخشی از این خاک پهناور می باشند با جمعیتی بالغ بر ۲,۵ میلیون نفر شامل ۲۲ تیره و طایفه بزرگ کرد، یکی از بزرگترین جوامع کردی می باشند که شمال شرق ایران و بخشهای جنوبی ترکمنستان ساکن اند. با قرارگرفتن در موقعیت جغرافیایی در میان ترک و فارسها تهاجم فرهنگی اعمال شده نتوانسته آنها را در فرهنگ خودشان نوب کند.

هرچند با بهره‌گیری اینترنت و امکان ارتباطات سریع کردهای خراسان با کردستان بزرگ و وجود هجمه‌ی رسانه‌ای که متوجه آنها هستند تا حدودی توانسته‌اند در مقابل نوب فرهنگی کامل بایستند. اما همچنان خطر نوب فرهنگی کردهای خراسان را تهدید می کند. عدم امکان تدریس و تحصیل به زبان کردی در خراسان یک معضل بزرگ محسوب می شود، چرا که مردم کرد خودشان به این خودباوری نرسیده اند و اهمیت تحصیل به زبان کردی برایشان شفاف نمی باشد و یا کم اهمیت است. کنشگران فرهنگی دائما از طریق رسانه‌ها مردم را دعوت به آموزش زبان کردی می کنند، هر چند نتایج مثبت به همراه داشته است ولی کافی نیست. لذا این مقاله پیشنهاد می کند که هویت تاریخی و ملی کردهای خراسان همه‌گیر شود و در چهارچوب کشور ایران به حقوق انسانی خود که در اصول قانون اساسی آمده است دست یابند.

#### منابع:

- ۱- حرکت تاریخ کرد به خراسان نوشته کلیم الله توحیدی
- ۲- لایین در گذرگاه تاریخ، نوشته مجید سپهری لایین
- ۳- صادقی - مرتضی، ماتیکان مانه و سملقان، انتشارات مهردامون، بهمن ۱۳۸۳
- ۴- مقاله مروری کوتاه بر زندگانی استاد رحیم خان بخشی بهادری - مجله کرمانج دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۵- طیبی - حشمت الله، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ایلات و عشایر، انتشارات دانشگاه تهران، آذرماه ۱۳۷۱.



---

# تحلیل سروده‌های کردی و فارسی ابن غریب شاعر کرد خراسان

---

دکتر علی رحمتی ■

### چکیده:

خراسان خاستگاه مردان و زنان بزرگی در عرصه‌های مختلف علمی، دینی، سیاسی و فرهنگی بوده است که هر کدام در روزگار خود تاریخ، تمدن و فرهنگ ایران و منطقه را تحت تأثیر شخصیت و افکار خود قرار داده‌اند. شمال خراسان زادگاه صدها ایل، طایفه و تیره کرد است که بیش از چهار قرن در آن سکونت دارند و از آغاز تاکنون از ادبیات شفاهی و مکتوب پربراری برخوردار بوده‌اند. از جمله آنها ابن غریب بوده است. ابن غریب، جعفرقلی و ... که در اعصار گذشته اشعاری با مفاهیم عارفی و حکیمانه سروده اند. «ساقی نامه» و «شوق نامه» مجموعه اشعار (ابن غریب) است و چند شاعر دیگر ... مقاله حال حاضر می‌کوشد تا اشعار شعرای کرد خراسان و کاربرد واژگان کردی در اشعارشان مورد توجه و بحث و بررسی قرار دهد.

### کلیدواژه‌ها: خراسان، تاریخ کرد، ابن غریب، تولی خان، افشاریه.

مقدمه؛ خراسان از نظر فرهنگی پیشینه غنی در تاریخ فرهنگی ایران دارد. این سرزمین در درازای تاریخ محل مرور اقوام و قبایل، کاروان‌های تجاری، مسیر لشکرکشی‌ها و مهاجرت‌های گوناگون بوده و به نوعی به محلی برای انتقال فرهنگ و تمدن و دانش‌ها و هنرهای گوناگون تبدیل شده است. به طور قطع بهره‌مند بودن از چنین شرایطی بستر زمینه‌های ظهور، رشد و بالندگی چهره‌های نامدار علمی، دینی، ادبی، هنری، سیاسی و اجتماعی را در خراسان فراهم آورده است. ابن غریب یکی از قدیمی‌ترین شاعران کرد خراسانی است که اشعار متعددی را در موضوعات و قالب‌های شعری متنوع به چهار زبان کردی، فارسی، ترکی و گاهی عربی به نظم درآورده است. ظهور صفویان اگر چه باعث وحدت سیاسی در ایران شد اما با این همه در اواخر حکومت افشار، با تقویت زندگی شهری در دو مرکز کردنشین در شهرهای قوچان و بجنورد، دور دیگری از رشد فرهنگی آغاز شد. با این تفاسیر، به احتمال قریب به یقین، بجنورد در این دوره یکی از کانون‌های کتابت شعر و ادبیات کردی بوده است.

### • نگاهی به زندگی‌نامه ابن‌غریب جرمغانی شاعر کرد

به دلیل عدم آشنای شعرای کرد با زبان کردی و نبود زبان و خط رسمی کردی در میان کردهای خراسان شاعران کرد در خراسان همیشه نتوانسته‌اند از واژگان اصیل زبان کردی بهره بگیرند و به ناچار از زبانهای بیگانه واژگان را به عاریت گرفته‌اند.

**تولد و وفات:** در مورد سال تولد و وفات ابن‌غریب اطلاع دقیقی در دست نیست. تنها نکته‌ای که می‌تواند نشان‌دهنده زمان زندگی او باشد منحصر به مطالبی است که ابن‌غریب در ضمن کلیات اشعارش به آن اشاره کرده است.

«عومری مه را بورت ژه پینجی و شه‌ست ساقی بده مه‌ی تا از ببینم مه‌ست»  
**ترجمه:** عمر من از پنجاه و شصت سالگی گذشته است. ساقی! باده به من ده تا مست شوم.

عمر: در شعر بالا کلمات (عمر، ساقی) واژه عربی می‌باشد و واژه بورت (برد) کلمه رایج در زبان فارسی می‌باشد، هر چند با واژه (برن - بردن - Birin) در زبان کردی از یک ریشه مشترک زبانی آورده شده‌اند. از سوی دیگر در بیت پایانی ساقی‌نامه کردی تاریخ سرودن آن را در سال ۱۱۸۰ قمری ذکر کرده است.

«ئه‌لا ئه‌و که لامی که ئینشا ده‌بوو ژه هجرت سهد و ئه‌لف و هه‌شتا بوو»

**توضیح:** هان! این سخن و شعر وقتی سروده شد که سال ۱۱۸۰ هجری قمری بود. می‌توان گفت ابن‌غریب در زمان سرودن مخمس کردی حدود ۶۰ سال سن داشته است؛ حال اگر عدد ۶۰ را از ۱۱۸۰ کم کنیم، تاریخ تولد او سال ۱۱۲۰ قمری و وفاتش پس از سال ۱۱۸۰ قمری بدست خواهد آمد. بنابراین او در دوران حکومت سه سلسله صفویه، افشاریه و زندیه می‌زیسته است.

**نژاد و سکونتگاه:** زادگاه و سکونتگاه ابن‌غریب به طور دقیق معلوم نیست اما او محل سکونتش را در یکی از ابیات کردی «جرمغان» معرفی کرده است.

«نکا گشت خه لکی به کار و به بار له وی جرمغانا نه زم خوار و زار»

**ترجمه:** اکنون تمام مردم مشغول کار و بار هستند اما من در این جرمغان خوار و زار هستم. جرمغان در اصل همان گرمخان است. شهری واقع در ۱۵ کیلومتری شمال بجنورد (رحمتی، ۱۳۹۴: ۴۶) بوده و مقر حکومت نجف سلطان قراچورلو و مسکن طوایف ایل قراچورلو در عصر صفویه و افشار بوده است (رحمتی، ۱۳۹۶: ۲، ۲۳۹-۲۴۰). به نظر می‌رسد با توجه به اینکه جرمغان مسکن و مقر کردان قراچورلو بوده است، ابن غریب نیز از حیث نژادی کرد قراچورلو باشد.

«نه شادی مه نه کاوی مه نه زاخوری مه نه بادل نه کورمانجم نه از ترکم ژه وانا گشتان بزدیامه»

**ترجمه:** من [اکنون در این آوارگی] نه از ایل شادلو هستم و نه از کاوانلو و زاخوری و بادلانلو؛ نه کرمانج هستم و نه ترک، بلکه از تمام این اقوام جدا افتاده‌ام. نام و تخلص: نام ابن غریب به طور دقیق معلوم نیست اما او خود را بارها در اشعارش به تخلص ابن غریب، غریبی، غریب و ابن غریبی معرفی کرده است. این شاعر گمنام در اشعار خود بیشتر از تخلص ابن غریب استفاده کرده و خود را به این نام شناسانده است.

«گوّت ابن غریب لائوبالی پرپر گونه کارم هوایی»

**ترجمه:** ابن غریب لایبالی گفت که از روی هوا و هوس بسیار بسیار گناه کرده‌ام (ابن غریب، ۱۳۹۸: ۶).

### • جایگاه وقایع تاریخی در اشعار ابن غریب:

روزگار حیات ابن غریب که می‌توان به احتمال زیاد آن را دوران سلطنت سه سلسله صفویه، افشاریه و زندیه دانست، دوره‌ای حساس در تاریخ ایران است.

شورش و حمله محمود افغان به ایران، سقوط اصفهان، ظهور نادر قلی افشار در خراسان، جنگ‌های نادر با افغانان و عثمانی‌ها و ازبکان و ... به قتل رسیدن نادرشاه و ظهور احمد خان ابدالی، تاج‌گذاری شاهرخ میرزا در مشهد و جنگ‌ها و شورش‌های داخلی ایران و خراسان از ویژگی‌های این برهه از تاریخ ایران است. این غریب اگر چه مرد سیاست نبوده، اما آنجایی که این حوادث زندگی مردم ایران و از آن میان ساکنان خراسان و طوایف ساکن در خراسان را تحت تأثیر قرار داده بود، در اشعار خود ضمن اشاره‌ای به حوادث روزگار، همچنین به داستان‌های عاشقانه ایرانی و غیرایرانی و اسلامی می‌پردازد. از جمله آن‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- **مردم شناسی:** ولایت بجنورد در عصر ابن غریب از اطلاعات مهمی است که در اشعار وی بازتاب داشته است. او در بعضی از اشعار کردی از سه قوم کرد، ترک و تات نام برده و معلوم است که این طوایف سه‌گانه در آن زمان، در شمال خراسان و به‌خصوص بجنورد سکونت داشته‌اند. ابن غریب ضمن اشاره به سکونت ایل‌های شادلو، کاوانلو، زاخوری و بادانلو از پانزده طایفه کرد نام می‌برد که عمدتاً در ولایات بجنورد، شیروان و اسفراین سکونت داشته‌اند.

«دودو ژه دیران ژه قولان چار	ژه به‌دران یکی و ژه توپان چار
دو کوری دو خاخی و یک قمپری	ژه ملان یی دن میره‌کی پشت‌خار
ژه قانان یهک هات و دو باشکی	چاری ژه ده‌نگل نه‌که‌تن به کار
قه‌رمان دو دو و دوراغان دودو	یه‌ک شیخ امیری دوبو‌غی چار»

**ترجمه:** دو نفر دیرانلو و چهار نفر قولانلو، همراه با یک نفر از بدرانلو و چهار نفر از توپکانلو؛ دو نفر از کورانلو و خاخیانلو و یک نفر از قمپرانلو، همراه با مردی کوژپشت از ملوانلو؛ یک نفر از قانیکانلو و دونفر از باشکانلو، همراه با چهارنفر از

دونگلانو اما به کار نیامدند؛ دو نفر از قهرمانلو و دوراغانلو، همراه با یک نفر شیخ امیری و دو نفر از بوغانلو مانند آتش. اغلب طوایفی که ابن غریب از آنها در اشعار خود نام برده در حال حاضر در روستاها و بخش‌های شهرستان‌های بجنورد، مانه و سملقان، اسفراین و شیروان سکونت دارند.

۲- **خرابی خراسان:** یکی از حوادث مهمی که در اشعار ابن غریب بازتاب داشته غزلی کردی است که شرح وقایع آن طوری است که انگار شاعر به حملات و نبردهایی اشاره کرده که بعد از مرگ نادرشاه افشار از سوی افغانان گریبان گیر ساکنان شمال خراسان، به خصوص اقوام چادرنشین کرد شده است.

«هوله ناخی هه‌فالان کا تو رونشتی چما قافل      ژن و میّری به جوّان کا تو رونشتی چما قافل  
هوله بفر له دوری خوه نه‌ما جینار و ایل و کوین      خوه‌دی مالی په مالان کا تو رونشتی چما قافل  
خه‌زان له باغ و بوستان که‌ت غریب و دنگ ژه بلبل چو      گل و خارمغیلان کا تو رونشتی چماقافل»

**ترجمه:** برخیز، نام و نشان دوستان کجاست؟ چرا غافل نشست‌ای! زنان و مردان با شور و هیجان کجا هستند؟ چرا تو غافل نشست‌ای! برخیز، اطرافت را ببین که همسایه و ایل و سیاچادرها [چهارپاها] باقی نمانده‌اند، صاحبان سیاه چادرها با سیاه چادرهای خود کجا هستند؟ چرا تو غافل نشست‌ای! پاییز به جان باغ و بوستان افتاد و صدای بلبل از بین رفت. گل و خار مغیلان کجاست؟ چرا تو غافل نشست‌ای!

ابن غریب در جایی دیگر از دیوان خود به احتمال قوی به ظهور احمدشاه درانی اشاره کرده است. احمدشاه درانی که بعد از مرگ نادرشاه در افغانستان خود را شاه خواند بارها به خراسان حمله و مسبب صدمات زیادی به مردم خراسان شد و ابن غریب در این ابیات به بدعهدی روزگار، بی‌هویت و بی‌ریشه بودن افراد تازه به قدرت رسیده اشاره می‌کند.



«فهلک میرین چو اخراج کر  
 نه یار و نه وار و نه غمخوار ما  
 نه هیتیمهک خودی تاج کر  
 نه عهد و نه سوند و قهارار ما  
 قیامت به پا بو ژ صاحب زمان»

**ترجمه:** وقتی که آسمان مردان مرد خود را از دور خارج کرد، اکنون هر شخص بی سرپرستی را صاحب تاج کرده است. اعتبار [و احترام] از بین [مردم] برخاست، عجب روزگاری است. نه یاری ماند و نه خانه و نه غمخواری، نه عهد و سوگند و قول و قراری. هیچ ثباتی در گردش روزگار باقی نمانده و [در واقع] قیامت و ظهور صاحب الزمان، حضرت مهدی (عج) به پا خاسته است.

**۲- رجال شناسی:** ابن غریب در جای دیگر در غزلیات دیوان خود اشاره‌ای به خصوصیات اخلاقی و رفتاری پنج تن از معاصرانش دارد که روابط میان حکمرانان عصر خود و درباریان آنان را به خوبی ترسیم کرده است. در ذیل به نام افراد مورد نظر اشاره می‌شود:

**دولی خان شادلو:** دولی خان همان کسی است که بعد از مرگ نادرشاه حکمران بجنورد شد (رحمتی، ۱۳۹۶: ۲، ۱۵۹) و شهر کنونی بجنورد را بنا نهاد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۰۱ ق: ۱۲۹). او از جمله افرادی است که ابن غریب در دوغزل خود از او یاد کرده و چنین می‌نویسد:

«محکوم حکم اوست دولی خان شادلو  
 گرچه خان محکوم می‌باشد به حکم دیگری  
 یک دم نشد او رود از حکم او بدر  
 لیک به سلطان ما این زندگی مشکل است»

**سلطان:** از القاب شید قلی خان شادلو ملقب به شهید قلی سلطان والی آلاداغ (بجنورد) در عصر نادرشاه است (رحمتی و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۷-۳۶). ابن غریب در یک غزل با همین لقب به او اشاره کرده که برعکس دولی خان برادر زاده‌اش، تابع تصمیم و حکم کسی نبوده است.

«من چه گویم صاحب‌پای خیالم در گل است خان ما پرصادق و سلطان ما پرکم دل است»  
**میرزا:** همان نصرالله میرزا، پسرشاهرخ میرزا و نواد نادرشاه افشار است که در دوران پدر تا سال ۱۱۹۸ قمری حاکم مشهد بود (گلستانه، ۱۳۴۴: ۴۴۲). دولی خان شادلو در دوران حکومت خود در بجنورد از نصرالله میرزا که همه کار شاهرخ میرزا بود تبعیت می‌کرد. ابن غریب ضمن اشاره به خصوصیات اخلاقی نصرالله میرزا، از نفوذ شدید او در تصمیمات دولی خان شادلو و تنفر شدید قلی سلطان از وی اشاره دارد.

«میرزای خوش قواره و حيله و طماع و بی هنر اندام مکر و حيله و اسباب شورسور در عقل و در فراست و در زیرکی فهیم اما به قدر و مرتبه قلاب و کینه ور»

**خدایگان/ ظفرعنان:** القاب شخص دیگری است که ابن غریب در یکی از غزلیات خود از او یاد کرده و غزلش را به مدح او آراسته است:

«خدایگانا ظفرعنانا سزد که این دم قلم کنم سر  
 به شرط آن که دهی اجازت که چندبیتی نویسم ازبر  
 فلک آسای فدات کردم سوارگشتی عجب رساندی  
 به دوستانت بقایی به دشمنانت صلائی دیگر»

دقیقا معلوم نیست که منظور ابن غریب از فرد مذکور چه کسی است، اما احتمال دارد که او نیز مانند صاحب و سلطان یکی از افراد محبوب ابن غریب بوده باشد و چه بسا شخص مورد نظر یکی از آن دو باشد.

**صاحب:** پنجمین نفری است که ابن غریب در چند غزل با همین لقب از او یاد کرده است. این شخصیت یکی از معتمدان و دوستان صمیمی ابن غریب بوده که از این سو ابن غریب او را در یکی از غزلیاتش مخاطب خود ساخته و افکار و درد دل خود را در قالب شعر با او درمیان گذاشته است:

«صاحباً خاک قدومت توتیای چشم ما  
 سخت تمهیدات داردناظریک چشم ما...  
 مدعا را چون غریبی عرض مطلب کرده‌ایم  
 چیست فرمان تو در بالای هر دو چشم ما»

### نتیجه‌گیری

خراسان به عنوان یکی از اصلی‌ترین زیرمجموعه‌های حوزه نفوذ تمدن کرد در فاصله زمان ورود کردها به آن تاکنون می‌باشد و تحولات عمده‌ای را در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی پشت سر گذاشته است. با استقرار دولت صفوی در ایران و توسعه حاکمیت آنان بر خراسان فطرتی آغاز شد که منجر به حملات ازبکان و ترکمنان به خراسان گردید. شاهان صفوی برای حفظ سرحدات خراسان از تجاوز و تاخت و تاز ازبکان، ناگزیر به کوچاندن جماعت عظیمی از کردان به این منطقه شدند. با سقوط دولت صفویه و ظهور دولت افشاریه در خراسان، فرصت دیگری برای بازسازی و احیاء فرهنگی در قالب‌های کانون‌های جدید در خراسان محیا شد. در این شرایط جدید برخی از کانون‌ها مثل بجنورد، قوچان، اسفراین، شیروان و ... در مسیر رشد و تعالی قرار گرفتند. در این میان بجنورد به عنوان یکی از مراکز سیاسی و فرهنگی کردها در روزگار جانشینان نادرشاه از بیشترین میزان رشد برخوردار شد به گونه‌ای که ابن غریب یکی از شاعران برجسته کرد در دوره تاریخی اشعارش را به چهار زبان کردی، فارسی، ترکی و عربی سروده، دارای خاستگاهی کرد بجنوردی است که در بعضی از ابیات کردی و فارسی‌اش به اوضاع و احوال وقایع تاریخی و اتفاقات پیرامون خود می‌پردازد.

### منابع

- جرمغانی، ابن غریب. (۱۱۸۰ ه. ق). شوق نامه ابن غریب. کتابخانه شخصی علی رحمتی [نسخه خطی].
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. (۱۳۷۳). مطلع الشمس. (تیمور برهان لیموده‌ی، اهتمام). (ج ۱). تهران: بنیاد موقوفات افشار.



---

# گردهای کلاردشت مازندران و آسیبهای زبانی

---

■ مرگان کاووسی

## مقدمه

گفتار پیش رو، به آسیبهای زبانی گُردهای مهاجر به کلاردشتِ مازندران، خواهد پرداخت. برای ورود به چنین موضوعی، از معبر مباحث بنیادینِ مرتبّی - هر چند اجمالی - گذر خواهیم کرد.

برای بیان آسیبهای زبانی و چرایی لزوم پرداختن به آنها، ناگزیر از طرح مبحث «زبان مادری، زبان هویتی» هستیم؛ بحثی که خود نیازمند پیشنهادی است تا بر اهمیت موضوع تأکید نماید؛ بنابراین گفتار خود را با اساسیترین مفاهیم مرتبّی، یعنی «زبان، فرهنگ، هویت» میآغازیم. در ادامه بهطور مختصر به معرفی گُردهای کلاردشت پرداخته و پس از بیان آسیبهای زبانی که تا به حال مشمول آنان و زبانشان گشته، راهکارهایی را برای نجات این گویش از زبان گُردی، ارائه میدهیم. لازم به یادآوری است، از آنجا که بخش «زبان، فرهنگ، هویت»، ریشه‌ایترین قسمت بحث را در بر میگیرد تا بتوانیم باقی استدلالات خود در بخشهای دیگر را بر مبنای آن ارائه دهیم، لذا از علمیت‌ترین لحن و شیوهی مستدل‌سازی در آن بهره‌جستهایم. لحن و شیوه‌های که در ادامه‌ی گفتار تعدیل میشود تا نگارنده بتواند یافته‌های خود - که نتیجه‌ی پژوهشهای میدانی است - را با کلامی ساده‌تر بیان نماید.

## زبان، فرهنگ، هویت

ویتگنشتاین میگوید: زبان من، جهان من است و جهان من زبان من؛ این مفهوم را اندیشمندان دیگر نیز در قالب جملات دیگری بیان کرده‌اند. آنگونه که ادوارد سَپیر (E. Sapir) متذکر شده، «فهرست کاملی از واژگان یک زبان را بهراستی میتوان به‌منزله‌ی سیاه‌های حاوی ایده‌ها، علایق و مشغله‌ی فکری جامعه‌های پنداشت که زبان مزبور در آن جاری بوده است». (دیوید دابلیو، ۱۳۹۵: ۲-۳)

«ج. هِرْدِر (Herder) در سالهای دهه‌ی ۱۷۸۰ نظریه‌های را پیشنهاد کرد که بعدها توسط Humboldt متحول شد و در قرن بیستم نیز ویتگنشتاین (Wittgenstein) به آن پروبال بیشتری بخشید؛ بنابراین زبان دستهبندیها و تمایزاتی را میآفریند که انسان توسط آنها به جهان معنا میبخشد. بنابراین هر زبان خاص، در یک جامعه‌ی بسته به‌وجود میآید و به همان نیز گره میخورد؛ که مقصود هسته‌ی آن توده‌ی جمعیتی است که برای یک بیگانه [یا ناظر خارجی] بیمعنی است. برادران گریم (Grimm) تا آنجا پیش رفتند که همزمان با مطالعه‌ی زبان آلمانی،

به گردآوری افسانه‌های «اصیل» فولکلوریک آلمانی پرداختند و الهامبخش آنان در این کار، این باور پیروان مکتب رمانتیک<sup>۱</sup> بود که بنابرآن، زبان و فرهنگ توده‌ها، پیوندی تنگاتنگ و ژرف با هم دارند.» (همان: ۶)

ساخت اساطیر اجتماعی و قراردادهای یک فرهنگ با نشانه‌ها امکانپذیر میشوند و زبان یکی از مهمترین نظامهای نشانه‌ای است. «زبان دستگامی است از نشانه‌ها که بیانکننده‌ی افکارند و از این رو با خط، الفبای کر و لال‌ها، آینه‌های نمادین، شیوه‌های ادب و احترام، علائم نظامی و غیره سنجش پذیرند.» (کالر، ۱۳۹۳: ۱۰۵)

زبان، فرهنگ و هویت مانند حلقه‌های یک زنجیرند؛ «به گفته‌ی لایونیل تریلینگ، این فروید بود که «بر ما آشکار ساخت، تا چه حد درگیر فرهنگیم... و فرهنگ تا چه حد بر دورترین اجزای ذهن هر یک از ما رخنه کرده»، و امکان تحقق مجموعه‌ای از احساسات، رفتارها و حتی مفهوم هویت فرد را فراهم ساخته است.» (همان: ۸۴)

زمانی که بحث زبان و ارتباطش با فرهنگ و هویت پیش روست، ناگزیر از مطرح کردن نظریات سوسور هستیم. «نگرش سوسور به زبان بر مسائلی معطوف بود که کانون روشهای نوین تفکر درباره‌ی انسان، به‌ویژه رابطی عمیق و درونی میان زبان و ذهن به شمار می‌روند. اگر «انسان» به‌واقع «حیوان ناطق» و مخلوقی به حساب آید که رویارویی‌اش با جهان بر حسب اعمالی ساختمانند و افتراقی قابل تشخیص است، یعنی همان اعمالی که نمونه‌ی بارزشان در زبان آدمی تجلی می‌یابند، آنگاه باید باور کنیم که آرای سوسور ما را به چنین نگرشی رسانده است.» (همان: ۷) او زبان را موجودیتی کاملاً تاریخی و همواره در حال تغییر میدانند (همان: ۳۹) که هویت<sup>۲</sup> می‌سازد؛ هویت به معنای نقش افتراقها در نظام. (همان: ۲۹) در تعریف سوسور، زبان پدیده‌ی اجتماعی بر حسب نظامی از قراردادهای میانفردی است. (همان: ۸۴) تعریفی که ما را به تنگاتنگی رابطی زبان با اجتماع و فرهنگ، از دیدگاه وی میرساند.

جاناتان کالر معتقد است که ما در تحلیل زبان با تحلیل واقعیات اجتماعی و در حقیقت با کاربرد عناصر زبان سروکار داریم... آنچه در این میان اهمیت دارد و به واقع معتبر است، همانا تمایزات و روابطی است که اجتماع به آنها معنی می‌بخشد... به‌اینترتیب، میتوان دریافت که زبانشناسی به مطالعه‌ی مجموعه‌ی وسیعی از توالیهای آوایی نمیدرزد، بلکه نظامی از قراردادهای اجتماعی را بررسی میکند... زبان به منزله‌ی نظامی از ارزشهایی که به لحاظ اجتماعی تعیین شده‌اند. (همان: ۵۶-۵۷)

1 romantic

2 identity

در نظریه‌های سازه‌گر ۳۱ تأکید میشود که هویت، برساختهای اجتماعی است و محصول منازعه معنایی و بازنماییها (استفاده از زبان برای تولید معنا) است. غیریتسازای یکی از کارکردهای اصلی بازنمایی (استفاده از زبان) است و «دیگری» همواره محصول بازنمایی است. به عبارت دیگر هویت در عرصهی عمومی و سیاسی اساساً مسئله‌های انفرادی، شخصی و روانی نیست؛ بلکه پدیده‌های جمعی است که به بنیانهای فرهنگی، تاریخی و اعتقادی یک جامعه نیز مربوط میشود و گفتمان فرهنگی که در یک جامعه ریشه دارد نیز از طریق همهی عناصر به‌ویژه زبان، خود را منتشر میکند. یعنی زبان ابزاری برای تولید معنا و برجسته‌سازی یک هویت و طرد هویتی دیگر میشود؛ از این رو مفهوم «دیگری» به مقوله هویتسازای گره خورده است و این هویت از خلال نظامهای بازنمایی و بهره‌گیری از زبان برای انتقال و انتشار مضامین خودی برساخته میشود. (اکوانی، ۱۳۹۱: ۳۱)

«ارتباط زبانی به این دلیل امکان پذیر است که ما نظامی از هنجارهای گروهی و مشترک را جذب خود ساختهایم که جهان خارج را سامان میبخشند و به رفتارهای کلامی معنی میدهند و یا به اعتقاد دورکهایم، واقعیت حیاتی برای فرد محیط فیزیکی نیست، بلکه محیط اجتماعی است؛ نظامی از قواعد و هنجارها، نظامی از نمودهای گروهی و مشترک که رفتار اجتماعی را ممکن می‌سازد.» (کالر، ۱۳۹۳: ۸۴)

در باب ارتباط هویت فردی و زبان باید گفت: «وقتی کسی سخن میگوید، در اصل به شکلی استادانه «از زبان پیروی میکند»؛ زبان برای ابراز تمایلات و ایجاد ارتباط در جامعه، از سوی ما سخن میگوید. حتی تصور هویت فردی نیز از طریق گفتمان یک فرهنگ حاصل میشود. «من» چیزی از پیش موجود نیست و در مرحله‌های انعکاسی موجودیت مییابد که در دوران طفولیت آغاز میشود، یعنی در همان دوره‌های که این «من» دیده میشود و مخاطب دیگران قرار میگیرد.» (همان: ۹۰)

در باب ارتباط فرهنگ و زبان به‌مثابهی نظامی از نشانه‌ها نیز میتوان گفت: «هر چه فرهنگی قویتر باشد، به همان اندازه نیز در تلقی نشانه‌هایش به‌منزلهی نشانه‌های طبیعی موفقتر است. به همین دلیل، تحلیل نشانه‌شناختی نیازمند الگویی است که بر قراردادی بودن نشانه‌ها، یعنی بر بنیان فرهنگی آنها تأکید کند و به مخالفت با بینشی بپردازد که نشانه‌ها را طبیعی برمی‌شمارد.» (همان: ۱۰۸) در باب ارتباط جامعه و زبان و هویت اجتماعی فرد، روزالین کوارد و جان الیس در کتاب زبان و ماتریالیسم می‌گویند: «کلیهی اعمالی که به تمامیت اجتماعی شکل



میبخشند در زبان نهفتهاوند و به همین دلیل این امکان پدید میآید تا زبان را جایگاه شکلگیری فرد اجتماعی تلقی کنیم.» (همان: ۱۳۹)

با مرور خلاصه‌های که از نظر گذشت میتوان ادعا کرد که زبان، صرفاً ابزاری برای انتقال پیامهای روزمره نیست؛ بلکه وسیلهی درک «بودن» است و به همین دلیل، هویت فردی و اجتماعی هر انسانی را مشخص میکند.

### زبان مادری، زبان هویتی

هنگامیکه به آینه مینگرید، نه فقط چهرهی خود، که موزهای را در برابر خویش میبینید... ما همواره گذشتهی اطراف خود را با خود میبریم و این کار تنها در جسم و تن انجام نمیشود؛ بلکه در قالب سنتهای ما، شامل چگونگی سخن گفتن، به حیات خود ادامه میدهد. گذشته مجموعهی ذرهبینهای غیرقابل مشاهده‌های است که همواره بر چشم داریم و از راه آنها جهان را درک میکنیم و متقابلاً جهان نیز ما را درک میکند. ما همواره بر شانههای نیاکان خود ایستاده‌ایم؛ خواه ایشان را بشناسیم یا نه... (دیوید دابلیو، ۱۳۹۵: ۱-۲)

از شعرگونگی متن فوق که چشم بپوشیم، بر مفاهیم عمیقی که مطرح میکند متمرکز میشویم؛ مفاهیمی که در بخش «زبان، فرهنگ، هویت» بدانها پرداختیم و در ادامه با بیانی ساده‌تر و از زاویهای دیگر آنها را وا می‌کاویم. میتوان گفت که زبان مهمترین عامل هویتساز جوامع است؛ عاملی که حدود صد سال اخیر و با تأسیس حکومت مدرن در جغرافیای سیاسی ایران با چالشی بزرگ مواجه شده است؛ چالشی که سبب شده تا بسیاری از زبانهای حاضر در این جغرافیای سیاسی، طبق تعریفی که از زبان مادری در ذهن داریم، دیگر زبان مادری نباشند. دقیقاً به همین خاطر، نیز اهمیت این موضوع، بحث خود را با طرح مسائل علمی زبانشناسی آغاز کردیم.

زبان مادری زبانی است که نوزاد از بدو تولد در معرض آن قرار گرفته، خود و جهان را با آن میشناسد. طی هزارها زبان مادری همان زبان هویتی بوده، اما متأسفانه امروزه میتواند زبان هویتی باشد یا نباشد؛ یعنی ممکن است پدر و مادر از بدو تولد با زبانی غیر از زبان هویتی خود با کودکانشان صحبت کنند؛ لذا در این نوشتار، دو اصطلاح «زبان مادری» و «زبان هویتی» به‌طور جداگانه و در بیان دو مفهوم متفاوت به کار رفته‌اند.

«جهان مدرن شاهد افزایش روزافزون گرایش‌های تلفیقی فرهنگی در موسیقی، هنر، سرویسهای خبرسانی و حتی در ترکیب جمعیتها (بیشینهی مهاجرتها در کل تاریخ) و در زبانهاست (بیشتر

مردم، دو یا سه‌زبانه هستند). با افزایش علائق به پدیده‌ی همگرایی فرهنگی در سالهای دهه‌ی ۱۹۸۰، برخی اندیشمندان در محافل دانشگاهی آغاز به بازنگری در زبانها و فرهنگهایی کردند که زمانی به‌عنوان ماهیتهایی مفرد و متمایز تعبیر میشدند.» (همان: ۱۴)

با پیدایش مدرنیته «هویت» اساساً در کانون معادلات فرهنگی و سیاسی قرار می‌گیرد. مدرنیته با انقلاب تکنولوژیک، جابه‌جایی جمعیتها و شکلگیری دولتهای مدرن و پروژههای دولت-ملتسازی، امکان بازنمایی هویتها و زمینهای نزاع میان آنها را فراهم ساخته است.

در ایران نیز، با تأسیس دولت مدرن و شکلگیری پروژهی دولت-ملتسازی در زمان پهلوی اول، گفتمان حاکم همواره خواسته تا تفاوتهای زبانی را به عنوان «دیگری» سرکوب کند؛ بر این اساس، یا این تفاوتهای هویتی را نادیده گرفته و انکار میکند و یا آنها را به عنوان خرده‌فرهنگ، لهجه، فرهنگها و زبانهای محلی و ... بازمینمایاند؛ نتیجهی آن معرفی تمام این تفاوتها به‌عنوان بخشی از گفتمان «هویت ملی، هویت ایرانی» است.

البته باید اشاره کرد که این مشکل در خاورمیانه مختص ایران نیست؛ فروپاشی ساختارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی جوامع خاورمیانه علیرغم حفظ جغرافیای سیاسی آنها، عامل این تبعیضهای زبانی-هویتی هستند. تبعیضهایی که ریشه در ساختارهای غیردموکراتیک و رژیمهای اقتدارگرا دارد؛ ساختارهایی که تکثرگرایی هویتی را نادیده انگاشته و با اقلیت، روابط فرادستی-فرودرستی برقرار میکنند. جریان فرادستی-فرودرستی در ایران، چنان تأثیری بر هویتهای زبانی مختلف گذاشته که اکثر جوامع زبانی فرودست، به ناگاه و تحت‌تأثیر تبلیغات مستقیم و غیرمستقیم سیستم فرادست، تصمیم گرفتند تا هویت زبانی جدیدی را برای نسل بعد خود تعریف نمایند؛ لذا از بدو تولد فرزندانشان با آنها به زبان فارسی سخن گفتند، تا آنها را به بخش فرادست جامعهی سراسری ایران انتقال دهند.

از اینجا و به این علت است که در بیشتر مناطق ایران، «زبان مادری» راه خود را از «زبان هویتی» جدا میکند؛ در نتیجه، هویتی تازه و البته جعلی برای نسلی که دیگر به زبان نیاکان خود سخن نمی‌گویند، ساخته میشود. این نسل، با جعل هویت در پی گزینش زبان بیگانه به عنوان زبان مادری - با تعریفی که پیشتر برای زبان مادری آمد- از بدنی جامعهی هویتی خود جدا میشود. این جعل هویت و زبان، به مرور زمان جامعهی خاستگاه را کوچکتر کرده و به دامنهی جامعهی مقصد می‌افزاید؛ بدین‌ترتیب آسیمیلاسیون و ذوب فرهنگی-هویتی-زبانی شکل می‌گیرد؛ از گویشوران زبانهای فرودست کاسته و به گویشوران زبان فرادست افزوده، در نتیجه و طی زمان، هویت واحدی برای کل یک جغرافیای سیاسی تعریف میشود.

## گُردها و زبان گُردی در کلاردشت

کلاردشت شهرستانی در غرب استان مازندران است. ترکیب جمعیتی این شهرستان شامل بومیها، مهاجرین پرتعداد گُرد و همینطور تعداد کمی مهاجر ترک میباشد. گُردها نزدیک به هفتاد درصد جمعیت کلاردشت را تشکیل میدهند. بهوقوع اظهارنظر قطعی و کاملاً دقیق دربارهی خاستگاه اولیهی گُردهایی که طی دورههای مختلف تاریخی تحت نام «خواجوند» به کلاردشت آمدهاند، ممکن نیست. این مهاجرتها تنها یک اتفاق بیهدف تاریخی نبودهاند؛ قطعاً این رویدادها هدفهای دو جانبهی را در مبداء و مقصد این مهاجران دنبال میکردهند.

«یکی از اتفاقات مهم تاریخی در کلاردشت پس از حملهی مغول، پیدایش موج جدیدی از مهاجرتها بود که بعدها منشاء تحولات اجتماعی و سیاسی مهمی در منطقه گردید.» (ملک پور، ۱۳۹۳: ۱۰۳) این قضیه به مهاجرت اجباری طوایفی از اقوام گُرد از غرب ایران به کلاردشت و مناطق همجوار آن مربوط میشود. مناطق مبداء بعضی از این طوایف در برخی اسناد تاریخی «بیجار گروس و گُردستان» و در برخی دیگر «لرستان و گروس» معرفی شدهاند که در اینجا بدانها خواهیم پرداخت.

«در خصوص تاریخ دقیق مهاجرت خواجوندها روایتهای متفاوتی وجود دارد، ۴ اما آنچه بنابر شواهد تاریخی درستتر مینماید، این است که مهاجرت اجباری اقوام گُرد به نواحی مختلف از زمان شاهاسماعیل صفوی آغاز شده بود و در عهد پادشاهان دیگر همچون شاهعباس و حتی پس از زوال دولت صفوی نیز توسط نادرشاه افشار و کریمخان زند ادامه یافت. در واقع خواجوندها پس از آریاییان، دومین گروه مهاجری بودند که به قصد اقامت دائم به این مناطق وارد شدند.» (ملک پور، ۱۳۹۳: ۱۰۴-۱۰۵)

بنا به گفتهی هنری فیلد، شاهعباس در ربع اول قرن هفدهم میلادی، قبایل گُرد خواجوند را در کجور و پُل (پول) و کلاردشت برای ارباب ساکنان اصلی- به همان دلایلی که پیش از این بیان شد- به آن ناحیه کوچانده است. وی میگوید: خواجوندها اغلب در نواحی کوهستانی هستند و مردمی نیرومند شناخته میشوند. هنری فیلد خواجوندها را از اقوام گُرد میداند و عقیده دارد در سال ۱۹۲۰ میلادی در کلاردشت پنج شعبه از آنها عبارت بودند از: سلطانقلیخانی، کاکاوند، لک، خواجوند و دلفان. این قبیله در اصل توسط نادرشاه افشار از گروس و گُردستان آورده شدهاند.

۴ تازهترین این پژوهشها توسط جناب اسدالله محمدزاده، دانشجوی مقطع دکتری تاریخ ایران که خود از گُردهای کلاردشت هستند در حال انجام می باشد. پژوهشهای ایشان به نتایج بسیار متفاوتی انجامیده است. میتوانیید به مقالهی «بررسی تطبیقی گویشهای گُردهای مهاجر به کلاردشت مازندران» که در همین مجلد آمده مراجعه نمایید.

۵ کجور و پول، در غرب استان مازندران و نزدیکی کلاردشت

عدهای از آنها در پایان سلطنت کریمخان زند به موطن اصلی خود بازگشتند ولی آقا محمدخان قاجار آنها را برگردانید تا ساکنان سرکش این نواحی را به انقیاد درآورند. (فیلد، ۱۳۳۴: ۱۹۹-۲۰۱) رابینو نیز بر این باور است که خواجهوندها اصلاً از لرستاناند، آقامحمدخان آنها را از لرستان و گروس به مازندران غربی آورد... رابینو در زمینی شیوهی معیشت آنها در زمان خود میگوید: خواجهوندها هر چند اکنون در دهات سکونت دارند ولی در تابستان با چادرهای خود به اطراف میروند و به گلهداری میپردازند. ایشان اسبهای نسبتاً اصیل تربیت میکنند و به زراعت نیز میپردازند و بیشتر مزارع آنها دیمی است. خواجهوندها بهترین بیلاق این ناحیه را در تصرف دارند که البته به مذاق ساکنان خوش نمیآید و حتی در گذشته، بهویژه در دورههای اولیهی مهاجرت، این مسأله کشمکشهای خونین را موجب شده بود. یک گروه از خواجهوندها که به گردهای روزکی مشهور بودند، بعدها کاملاً از بین رفتند. (رابینو. ه. ل، ۱۳۴۳: ۵۲)

مواردی که از نظر گذشت مهمترین نظرات مورخین، پژوهشگران و مستشرقین دربارهی مهاجرت تاریخی و دائمی گردها به کلاردشت بودهاند. نظریاتی که بسیار پر بازدیدند و منبع و مأخذ دیگر مطالعات در این زمینه قرار میگیرند؛ نظریاتی که شاید کامل یا درست نبوده و به شیوهای علمی و پژوهشی نیازمند بازنگری باشند.

به نظر نگارنده - به عنوان گردی از کلاردشت که اشراف نسبی به فرهنگ و زبان خود دارد- توجه به مطالعات زبانشناسی در حوزهی زبان گردی و گویشهای آن، میتواند از اساسیترین و لازمتین پژوهشها در این زمینه باشد.

### در اینجا ذکر چند مورد لازم به نظر میرسد:

#### یکم:

این طوایف در بعضی از کتب، از جمله کتابهای دکتر علی ملکپور و مرحوم طهمورث فقیه‌نصیری، هر دو به نام «کلاردشت»، به نقل از فیلد، رابینو و مکنزی تحت عنوان «طوایف گرد و لر» معرفی شدهاند؛ اما در بین این مهاجرین که از غرب کشور و در دورههای مختلف تاریخی به کلاردشت و کجور کوچانده شدهاند، هیچ طایفه یا گروهی وجود ندارد که به گویش یا لهجهای از لری صحبت کند. لازم به ذکر است که مهاجرت «لر»ها به مناطق «سیب ده چالوس» و «خرمآباد تنکابن» در غرب مازندران و البرز مرکزی یک رویداد مستند تاریخی است؛ اما تعمیم آن به کلاردشت بر مبنای مطالعات تاریخی و گویششناسی مردود میباشد.

**دوم:**

در برخی اسناد تاریخی - همانطور که پیشتر نیز اشاره شد - مذکور است که طوایفی از بیجار گروس به کلاردشت و کجور کوچانده شده‌اند.

از لحاظ مطالعات تاریخی و زبانشناسی به مواردی در اینباره بر میخوریم که لزوم پژوهشهای میدانی در منطقی گروس را به ما نشان میدهد. امر مهمی که برای رسیدن به خاستگاه اولیه مهاجرین گُرد با توجه به گویش آنها ضروری است و متأسفانه تا کنون پژوهشگری از بین گُردهای کلاردشت و کجور و یا دیگر پژوهشگران، بدان نپرداخته است. ضرورت این مطالعه و پژوهش در این است که گویش گُردهای کلاردشت نوعی از لکی است؛ از طرفی طوایفی از لک هم‌کنون نیز در بیجار گروس حضور دارند. طوایفی که در دوران ملوکالطوایفی برای فتح و فرمانروایی به مناطق گروس گُردستان رفته و ماندگار شده‌اند.

فرضیه‌های از نگارنده در اینباره مطرح است که گروهی از مهاجرین به کلاردشت، از آن دسته از مهاجرین فاتح لکی باشند که قبلاً به بیجار رفته بودند؛ اثبات این فرضیه مطالعات و پژوهشهای میدانی کاملی را میطلبد که تا کنون میسر نگردیده است.

البته ذکر نکته دیگری نیز در اینباره لازم به نظر میرسد؛ اینکه دلفانها با توجه به تفاوت لهجه‌های که با سایر گُردها در کلاردشت دارند و از طرفی - غیر از ساختار ارگاتیو- دقیقاً مانند گُردهای لک منطقی دلفان در استان لرستان صحبت میکنند، تا چه حد ممکن است مستقیماً از مناطق نامبرده در استان لرستان کنونی به کلاردشت کوچانده شده باشند؟

به تمام موارد بالا در این باب باید مورد دیگری را نیز اضافه نمود: در باب کوچ گُردها از گروس به کلاردشت و کجور، تماماً به نظرات هنری فیلد در این باره استناد میشود. این در حالی است که عده‌ای از پژوهشگران این نظر هنری فیلد را اشتباه دانسته و معتقدند که خاندان صوفی املش از منطقی گروس به این ناحیه آورده شده‌اند و نه گُردهای کلاردشت و کجور! این دسته از محققین معتقدند که باید در درستی نظرات هنری فیلد شک کرد.<sup>۶</sup>

**سوم:**

نکته قابل تأمل دیگر دربارهی گُردهای کلاردشت و حتی کجور این است که علیرغم تفاوت‌های گویشی و لهجه‌های همگی «خواجوند» نامیده میشوند.

«خواجوند» نامیده‌شدن تمامی این مهاجران، حتی با وجود تفاوت‌های فاحش و مشهود گویشی

بین خواجه‌وند‌های کلاردشت با کجور و یا اختلاف لهجه‌های قابل ملاحظه بین دلفان‌های کلاردشت با سایر گردهای این منطقه، میتواند بیانگر منشاء غیر طایفه‌های این نامگذاری باشد؛ بنابراین میتوان چنین نتیجه گرفت که این گردها از طوایف مختلفی که منشاء طایفه‌های یکسانی ندارند بوده و همانطور که از نام «ایل» برمیآید، ضمن یک پیمان و اتحاد سیاسی نظامی، مجموعاً خود را «خواجوند» نامیده‌اند.

لازم به ذکر است که ساکنان کلاردشت و کجور، اعم از بومی یا گرد، شهرت «خواجوند» را به قرابت آداب و مسلک آنان نسبت میدهند زیرا اکثریت قریب به اتفاق این گردها، پیرو آیین یارسان هستند؛ که البته این موضوع به علت ناآگاهی نسبت به تعریف واژه‌ی «ایل» و کارکرد ساختاری آن در جامعه‌ی پیشامدرن میباشد.

**همانطور که پیشتر اشاره شد، هنری فیلد این مهاجران را به پنج شعبه تقسیم میکند:**

#### ۱-سلطانقلیخانی ۲-کاکاوند ۳-لک ۴-خواجوند ۵-دلفان

باید گفت: اسامی «خواجوند، لک و دلفان» همچنان در کلاردشت وجود دارد، اما از شهرت کاکاوند و سلطانقلیخانی هیچ اثری نیست. جالب اینجاست که گویش تمام این طوایف در کلاردشت، «لکی» با لهجه‌های بسیار نزدیک به یکدیگر است و تفاوت مشهود گردهای مشهور به «لک» در کلاردشت با سایر گردهای این منطقه، تنها در نوع آداب دینی و آیینی میباشد. گردهایی که در کلاردشت به «لک» مشهورند، پیرو مذهب شیعه و بقیه‌ی گردهای این منطقه - که اکثریت قریب به اتفاق را تشکیل میدهند - پیرو آیین یارسان میباشند.

در اینجا به بحث تحلیلی- تاریخی بازگشته و حداقل به بیان دو هدف عمده برای کوچ اجباری و مهاجرت خواجه‌وندها به کلاردشت و نواحی همجوار میپردازیم. این دو هدف عبارتند از:

۱- ایجاد تعادل جدید سیاسی و جمعیتی در منطقی مقصد مهاجرت خواجه‌وندها یعنی کلاردشت، کجور و مناطق همجوار به منظور کاستن از برخی مزاحمتها و ماجراجوییهای بومیان علیه حکومت‌های مرکزی ایران.

۲- ایجاد شکاف و تضعیف قبایل گرد در مناطق مبداء مهاجرت - مناطق غرب کشور - و باز هم به منظور تمکین آنها در برابر حکومت مرکزی.

«خواجه‌وندها در سرزمین خود و بنا بر خصلت ایلی به طور سنتی، اجتماعی متشکل و نیرومند بودند. آنها دارای هویت، تاریخ و فرهنگی روشن و شناخته شده‌اند؛ این امر برای حکومت‌های اقتدارگرای آن دوران چندان مطلوب نبوده و لذا پراکندن آنها را در دستور کار خود قرار دادند.» (ملک پور، ۱۳۹۳: ۱۰۴)

پس از ورود و استقرار خواجه‌وندها در کلاردشت، آنها در رخدادهای مختلف این نواحی سهیم بوده و مشارکتی فعال داشتند. این مشارکت و حضور در دوره‌های اولیه، منجر به ستیز و مقابله‌جویی‌های ایلی و قبیله‌های با بومیان منطقه شد.

برای سواران خواجه‌وند که در سرزمین خود دارای رمه و مراتع عالی بودند، بسیار مهم بود که در سرزمین مقصد نیز بتوانند به اقتصاد خود ادامه دهند. از آنجایی که شاهان در منطقه نیازمند این نیروی سواره‌نظام بودند، لذا بخشی از مراتع باکیفیت بومیان را در اختیار این تازهواردان قرار دادند؛ این امر باعث جنگ‌های خونین بین آنها شد، اما در نهایت و به تدریج هر دو گروه لزوم حضور و همزیستی مسالمت‌آمیز با یکدیگر را به‌طور نسبی پذیرفتند.

گُردهای کلاردشت تا کنون توانسته‌اند فرهنگ، آیین، زبان و هویت خود را حفظ کنند؛ اما طی دهه‌های اخیر در معرض خطر تغییر هویت قرار گرفته‌اند. این خطر با شدت و سرعت به هویت این مهاجرین دور از خاستگاه تاخته به‌طوریکه اگر راهکاری سریع و عملی برای مقابله با آن ارائه نشود، هویت گُردی این مهاجرین نیز به‌زودی مانند اکثر گُردهای مهاجر به گیلان و مازندران از بین می‌رود. لازم به ذکر است که گُردهای منطقه‌ی کجور مازندران نیز دقیقاً همین شرایط را دارند: هویتی که تا کنون حفظ شده اما اکنون در معرض خطر نابودی سریع الوقوع قرار گرفته است. بخش اعظم این خطرات همان مواردی است که در بخش «زبان مادری، زبان هویتی» به آنها پرداختیم، گرچه علل دیگری نیز وجود دارد که در بخش بعدی بیشتر بدانها خواهیم پرداخت.

### آسیب‌شناسی زبان گُردی در کلاردشت مازندران

کالر معتقد است که زبان موجودیتی کاملاً تاریخی و همواره در حال تغییر است؛ میتوان گفت که تاریخ زبانها مالمال از دگرگونیهای بنیادین آوا و معنی است. (۱۳۹۳: ۳۸-۳۹) وقتی مهاجرت را نیز - به عنوان مولفهای با ماهیت تاریخی- به این جریان تاریخی میافزاییم در

۷ لازم به ذکر است که جناب «ملک پور» نویسنده‌ی کتاب «کلاردشت» خود از بومیان این منطقه است که چنین نظری را درباره‌ی مهاجرین گُرد ارائه میدهد.

واقع به قول دیوید دابلیو به «یک رفتار انسانی بسیار مهم و تأثیرگذار در تغییرات زبانی» اشاره کرده‌ایم. (۱۳۹۵: ۱۶)

مهاجرت از جنبه‌های متفاوتی باعث تغییرات زبانی می‌شود؛ با تأثیرات گوناگون که شاید در این بخش مجال پرداختن به تمام آنها میسر نباشد و یا مورد ما در کلاردشت را شامل نگردد.

در ابتدا و قبل از وارد شدن به هر مبحثی در این زمینه، به در پیش گرفتن «قاعدگی انکار» نسبت به زبان و گویش‌گردهای کلاردشت از جانب نویسندگان دو کتاب، هر دو به نام «کلاردشت»، اشاره می‌کنیم؛ البته لازم به ذکر است که هر دوی این نویسندگان از بومیان کلاردشت محسوب می‌شوند؛ دکتر «علی ملکپور» و مرحوم «طهمورث فقیهنصیری» نویسندگان کتابهای «کلاردشت» به دو طریق مختلف زبان و گویش‌گردهای کلاردشت را انکار کرده‌اند.

فقیهنصیری بخش کوتاهی از کتاب خود را به زبانها اختصاص داده و در دو زیربخش «لهجه‌های شمالی»، «لهجه‌های محلی» بدانها پرداخته است؛ (۱۳۸۳: ۱۶۰-۱۶۲) با این اوصاف انتظار میرفت تا در بخش «لهجه‌های محلی» به گویش و زبان‌گردهای کلاردشت نیز اشاره نماید؛ گرچه اصطلاح «لهجه‌های محلی» خود، اصطلاحی تحقیق‌آمیز با نگاهی فرودستی به زبانها و گویشهای اقلیتی ایران است، اما در همین حد هم به گویشهای زبان‌گردی در کلاردشت اشاره‌های نشده و هویت زبانی این بخش مهم از کلاردشتیها که هفتاد درصد جمعیت شهرستان را تشکیل می‌دهند، در سکوتی معنادار انکار شده است. ملکپور صفحات ۲۴۸ تا ۲۵۲ کتاب خود را به «گویشهای کلاردشت» اختصاص داده و تحت دو زیربخش «گویش گیلکی» و «گویش خواجهوندی (لکی)» بدانها پرداخته است. او در بخش «گویش خواجهوندی (لکی)»، با کم‌اهمیت جلوه دادن این گویش از زبان‌گردی در کلاردشت، به نوعی دست به تحقیر زبانی زده است.

ملکپور می‌نویسد: «گویش اصلی این قومیت ۸ها در کلاردشت، گویشی بین‌گردی و لری است. گویش لکی یا خواجهوندی کلاردشت را علیرغم باور برخی از اهالی، نباید گویش‌گردی نامید، زیرا خواجهوندی رایج در این منطقه با گردی اصیل بسیار متفاوت است، چندانکه بین دو گویشور لکی یا خواجهوندی کلاردشت و گردی مهاباد و سنجق تفهیم و تفاهمی صورت نمی‌گیرد و برای ارتباط از زبان میانجی فارسی استفاده می‌شود.» (۱۳۹۳: ۲۵۰-۲۵۱)

از نقد واژه‌ی «قومیت» با بار فرودستانهاش می‌گذریم و به نظر دیگر دکتر ملکپور - که البته نظریه‌ی ناآشنایی نیز نیست - پاسخ می‌دهیم.

۸ منظور گردهای کلاردشت است که ایشان در جمله‌ی قبل تحت عنوان قبایل گرد و لر معرفی کرده‌اند.



لکها همیشه جزئی جدانشدنی از هویت گُرد بوده و خواهند بود. گویش لکی از زبان گُردی پس از گویش هورامی قدیمیترین و اصیلترین گویشهای زبان گُردی است. دیدگاه آمیختگی «گُرد» و «لُر» و پیدایش «لک» نظریهای غیرعلمی و عامیانه است.

### در این قسمت به نقد عبارت دیگری از مطلب دکتر ملکپور میپردازیم.

همانطور که پیشتر آمد، ایشان مینویسند: «گویش لکی یا خواجهوندی کلاردشت را علیرغم باور برخی از اهالی، نباید گویش گُردی نامید».

در اینباره نگارنده - بهعنوان گُرد کلاردشت - قبلاً و در نوشتههای دیگر، حتی در بخش قبلی همین گفتار، بارها و بارها به این موضوع اشاره کرده است که نیاکان این مهاجرین از قرنهای پیش تا کنون برای خود و فرزندان خود، هویت گُردی تعریف کردهاند.

شایان ذکر است که قبل از شروع رفت و آمدهای گُردهای کلاردشت به مناطق گُردنشین غرب ایران، که از حدود پانزده سال پیش شدت گرفته، نیز ایجاد و توسعهی شبکههای اجتماعی مجازی - که خود باعث تحولی بزرگ در عصر ارتباطات شدهاند - گُردهای کلاردشت، اصلاً در جریان عبارت «گویش لکی» نبودهاند؛ این مهاجرین، پس از رفت و آمدهای اخیر به مناطق گُردنشین و همینطور ارتباطات مجازی، متوجه شدهاند که نام گویش آنها «لکی» است.

به شهادت نگارنده و دیگر گُردهای کلاردشت، این مهاجرین اکنون نیز مانند گذشته، خود را «گُرد» و زبان خود را گویشی از زنجیره گویشی زبان گُردی میدانند؛ این برداشت و تلقی شامل همهی گُردهای این منطقه، طی تمام قرون که در کلاردشت زیستهاند، میشود؛ بنابراین نظر دکتر ملکپور در ابراز عبارت «علیرغم باور برخی از اهالی» مورد انتقاد صریح است. لازم به ذکر است که به کار بردن خود این عبارت تقلیلگرایانه، موردی از انکار مضاعف است.

به ادامهی پاراگراف مورد بررسی میپردازیم؛ آنجا که - چنانچه پیشتر آمد - ملکپور مینویسد: «زیرا خواجهوندی رایج در این منطقه با گُردی اصیل بسیار متفاوت است، چندانکه بین دو گویشور لکی یا خواجهوندی کلاردشت و گُردی مهاباد و سندج تفهیم و تفاهمی صورت نمیگیرد و برای ارتباط از زبان میانجی فارسی استفاده میشود».

در پاسخ به ایشان باید گفت: زبان گُردی یک زبان با یک گویش واحد نیست. زبان گُردی یک زنجیره گویشی است و طبق تعریف زنجیره گویشی، تمام گویشها دارای یک درجه از اهمیت در تشکیل کل زنجیره هستند؛ گرچه همانطور که قبلاً ذکر گردید، لکی از قدیمیترین و اصیلترین گویشهای این زنجیره گویشی است.

نگارنده به تفصیل در مقالهی «لکی و پیوستار زبان گُردی»<sup>۹</sup> به موضوع گویش لکی پرداخته و از آنجا که در این گفتار مجالِ پرداختنِ کامل به این مطلبِ مفصل نیست، لذا مخاطبین عزیز، همینطور دکتر ملکپور را به مطالعه‌ی کامل آن مقاله ارجاع میدهد.

در اینجا به مورد دیگر در این پاراگراف، یعنی به استفاده‌ی همزمان از دو واژه‌ی «تفاهیم» و «تفاهم» اشاره میکنیم. آیا برای استفاده از این دو واژه در حین مقایسه‌ی گُردی کلاردشت با مهاباد و سندرچ، منظور خاصی در نظر بوده که بتواند بهکار بردن واژه‌ی «تفاهم» را توجیه نماید؟ زیرا از جمله پیداست که واژه‌ی «تفاهیم» لازم اما واژه‌ی «تفاهم» که به معنای دیگری است، در اینجا غیرمرتبط به نظر میرسد.

اما در باب «ارتباط از طریق زبان میانجی فارسی» که ایشان مطرح کردند، به نکته‌های اشاره نموده و مخاطبین عزیز را بهطور مفصل به مطالعه‌ی مقالهی «قند پارسی»<sup>۱۰</sup> از نگارنده ارجاع میدهم. اگر ایران یک جامعه‌ی تکثرگرا با رعایت عدالت زبانی باشد و حقوق اولیه‌ی اقلیتهای زبانی را محترم بشمارد، لازم نیست تا گُردهای کلاردشت با گُردهای سایر مناطق - که از گویشهای مختلف یک زنجیرهی زبانی هستند - به زبان فارسی صحبت کنند؛ بلکه آنان با یک گویش میانجی از زنجیرهی گویشی خود که توسط نخبگان گُرد بر سر آن به توافق رسیده و در جامعه‌های عدالتمحور بر طبق آن آموزش دیده‌اند، گفتگو خواهند کرد.

شاید از نظر خوانندگان محترم، پرداختن به این نقد در این بخش، ما را از بررسی آسیبهای زبانی در کلاردشت منحرف نماید؛ اما در واقع قصد نگارنده از انتخاب این مثال و تشریح آن، بر این بوده است تا آسیبهای مزبور را به طور ملموس بیان نماید؛ لذا با در نظر گرفتن مورد فوق، به شناسایی این عوامل صدمه‌زننده ورود میکنیم. همانطور که در بخش «زبان مادری، زبان هویتی» بدان پرداختیم، مهمترین عامل آسیب‌رسان به زبانهای هویتی در ایران و از جمله کلاردشت، عامل جریان فرادستی- فرودستی و همینطور عامل انکار است که سبب آسیب‌های فرهنگی-هویتی-زبانی میگردد.

این عامل برای گُردهای مهاجر به کلاردشت مضاعف است؛ چرا که علاوه بر تأثیرات حدوداً صد سالهی سیستم تک‌زبان در ایران، عامل چند قرنهی مهاجرت و نگاه سلطه‌مآب فرهنگی-زبانی بومیان کلاردشت بر مهاجرین را هم باید اضافه کرد؛ بنابراین این آسیبها را در دو بخش مجزای مذکور بررسی مینماییم.

۹ اولینبار به نام «لکی، زبان یا گویش» در نشریه روانگه، سال دوم، شماره ۵ نهم و دهم، پاییز و زمستان ۹۶ به چاپ رسیده و سپس با همین نام در دو پایگاه خبری «بینهر» و «هاناخبر» منتشر شده است.

۱۰ منتشر شده در سایت خبری ریگاکوردستان، خرداد ۱۳۹۷

## آسیبهای مهاجرت

۱- دوری از خاستگاه و بیارتباط بودن چند قرنه با گویشهای دیگر زبان گُردی نداشتهای کلاردشت تا چند سال اخیر رفت و آمد خاص و فراگیری با دیگر مناطق گردنشین نداشتهاست. این مهاجرین طی چند قرن مهاجرت، جز با گُردهای کجور که قرنهاست در نزدیکی کلاردشت سکنی یافتهاند و به یکی از گویشهای گُردی جنوبی سخن میگویند، در معرض گویش گُردی دیگری نبوده؛ در عوض این مهاجرین در معرض گویشهای مازنی و گیلکی و فارسی قرار گرفتهاند.

این موضوع سبب شده تا با واژگانِ دیگر گویشها و ساختار دستوری گُردی بیارتباط باشند؛ البته این محدودیتِ آسیبرسان برای گُردهای کلاردشت، از طرفی میتواند فرصت نیز تلقی شود؛ چراکه اگر واژگان فارسی و معدود واژگان گیلکی که وارد گویش گُردهای کلاردشت شدهاند را از این گویش حذف نماییم، باقی واژگان اصالت چند قرنه‌ی خود در این حالت ایزوله‌ی فرهنگی-زبانی را باز مینمایانند.

## ۲- انکار زبانی از طرف بومیان کلاردشت

به غیر از انکاری که در کتب کلاردشت به آن پرداختیم، به انکار در محاوره بین بومیان و مهاجرین میپردازیم؛ گرچه انکارِ نویسندگانِ کتبِ «کلاردشت» خود، برآمده و بازتاب همان انکار تاریخی جمعی است.

از زمانهای دور تا به حال، گویش گیلکی در کلاردشت، گویش غالب در محاورها بوده است؛ بدین معنا که در ارتباط کلامی بین بومیان و مهاجرین، همیشه زبان گیلکی مسلط بوده و بومیان با اینکه گویش گُردهای کلاردشت را میدانند و اکثراً بر اثر جهش زبانی قادر به تکلم به آن نیز هستند، اما همیشه این مهاجرین بودهاند که در گفتگو با طرف بومی، ناچار به سخن گفتن به گیلکی شدهاند؛ این جریان به یک قانون نانوشته، جمعی، همیشگی و البته بیمعارض در کلاردشت تبدیل شده است.

جالب اینکه دو طرف بومی و مهاجر کاملاً زبان همدیگر را می فهمند و هر دو طرف هم قادر به سخن گفتن به زبان طرف مقابل هستند، اما حتی راه سوم را هم برای رفع این تسلط و انکار زبانی در پیش نگرفتهاند. آن راه سوم می تواند سخن گفتن هر یک از طرفین در گفتگو به گویش خود باشد.

### از بررسی این جریان به دو نکته‌ی جامعه‌شناختی پی می‌بریم.

الف- بومیان در مقابل تسلط ظاهری نظامی، اقتصادی مهاجرین بر منطقه، راه تسلط هویتی - زبانی خود و انکار زبانی و در نتیجه هویتی مهاجرین را در پیش گرفته‌اند. این جریان سبب شده تا قبل از شروع هرگونه آسیمیلیسیون زبانی از طرف سیستم تک‌زبانه‌ی دولت مدرن، در برخی از روستاهای کلاردشت که گیلکها و گُردها با هم در آن سکنی داشته‌اند، گُردها تحت آسیمیلیسیون شدید زبانی و در نتیجه هویتی قرار بگیرند؛ به طوری که اکنون به ندرت و تنها در بین سالمندان و میانسالان این روستاها، گویشور گُردها وجود دارد و بقیه کاملاً به گیلکی سخن می‌گویند. روستاهای «وَلبال» و «مُکا» در کلاردشت مصداق بارز این اتفاق ناگوارند. البته بسیار جالب و قابل ذکر است که مهاجرین این قبیل روستاها که از نظر زبانی در گیلکی ذوب و آسیمیله شده‌اند، از نظر آیینی بر آیین یارسان خود باقی‌اند.

ب- گُردها همیشه نسبت به فرهنگها، زبانها و آیینهای متفاوت منعطف و پذیرا بوده‌اند. آنها هیچ‌گاه نخواستند که با توسل به روشهای غیردموکراتیک بر فرهنگها و زبانهای دیگر مسلط شوند. این احترام درونی به حقوق هویتی و آیینی انسانها که در گُردها به طور ذاتی وجود دارد، در مهاجرین گُردها کلاردشت هم همچنان پس از قرن‌ها دیده می‌شود؛ به‌طوری‌که با انعطاف خود در برابر فرهنگ و آیین و زبان بومیان، توانسته‌اند جنگها و خونریزیهای اولیه را به صلح و سازش تبدیل کنند.

### ۳- آمیزش واژگانی با گیلکی

برخی از روستاهای کلاردشت کاملاً گُردنشین، برخی کاملاً گیلکنشین و بعضی دیگر با ساکنانی از هر دو جامعه بومی و مهاجر هستند؛ شرایط هر کدام از این روستاها در باب آسیبهای زبانی متفاوت است.

روستاهای کاملاً گُردنشین مانند روستای «گَلنو» یا «اوجابیت» کمترین آمیزشهای واژگانی با گیلکی را دارند؛ گرچه کاملاً از این معضل در امان نمانده‌اند؛ این قرضگیری یا جایگزینی واژگانی به حدی نیست که احساس شود؛ اما در روستاهای مختلط، شرایط به نحو دیگری است؛ شرایطی که خود، روستاها را به دو دسته‌ی متمایز تقسیم میکند.

یک دسته روستاهایی که گُردهای آن کلاً به گیلکی تغییر هویت زبانی داده‌اند؛ مانند آنچه که پیشتر گفته شد و دسته‌ی دیگر، روستاهایی که گُردهای آن هنوز هم هویت زبانی خود را

حفظ کرده‌اند، اما تحت آمیزش شدید واژگانی با گیلکی قرار گرفته‌اند؛ مانند روستای «طبرسو». دو دسته روستای نامبرده از جمله روستاهایی هستند که جمعیت گُرد و گیلک آنها، بدون هیچگونه مرزبندی خاصی در کل روستا به طور پراکنده زندگی میکنند؛ اما روستایی مانند روستای «لاهو» که جمعیت گُرد و گیلک آن به خاطر منازعات بازمانده از قرون پیش، هنوز هم در دو سمت مختلف روستا به نامهای «گیلک‌محله» و «خواجوندمحله» زندگی میکنند، دچار این آسیب زبانی نشده‌اند. اینجاست که یادآوری این سخن دیوید.دابلیو که میگوید: «اختلاف نظر، افزون بر تنش، پرتوافکن نیز هست» (۱۳۹۵: ۳) خالی از لطف نمیباشد.

### آسیبهای سیستم تکزبانانه در ایران

سیستم تکزبانیهی فارسمحور با کوششی حدوداً صد ساله در ایران، سعی در بازنمایی مثبت «خود» و بازنمایی منفی «دیگری» داشته است؛ بهطوریکه با هویتزدایی و دگرسازی به بهای از بین رفتن گویشوران دیگر زبانهای ایران، به دامنه‌ی گویشوران خود افزوده است. این سیستم مسلط، به دو شیوه باعث نابودی زبانهای اقلیت از جمله گویش گُردهای کلاردشت میشود.

### الف- دگرسازی با تغییر ناگهانی و جمعی زبان مادری

کلاردشت نیز طی چهل سال اخیر شدیداً دچار این سیستم دگرساز عمومی در ایران شده است؛ این بار تنها مهاجرین گُرد نیستند که تحت چنین سیستم فکری مسلطی در حال تغییر هویت سریع قرار گرفته‌اند؛ بلکه بومیان و دیگر مهاجرین کمتعداد، مانند ترکها نیز، با یک سونامی وحشتناک مواجهند. سونامی سخنگفتن با کودکان به زبان بیگانه از هویت خویش، یعنی فارسی.

متأسفانه چندین سال است که پدر و مادرها در کلاردشت با فرزندانشان از بدو تولد به زبان فارسی سخن میگویند و این موضوع ضربه‌ی جبرانناپذیری را بر پیکر زبانها و گویشهای هویتی شهرستان وارد آورده است که شامل مهاجرین گُرد کلاردشت نیز میشود.

این جریان، جریان عادی تاریخی نیست که پژوهشگران و صاحبانظران زبانشناسی دربارهی آن بحث میکنند. این پدیده یک پدیده‌ی سیاسی است که هدف مستقیم آن تأثیرات فرهنگی- هویتی-زبانی میباشد. جریانی که هویتهای مختلف را مورد بازشناسی قرار نمیدهد. «وقتی یک گروه، قوم، ملت و هر هویتی از سوی هویت فرادست مورد بازشناسی قرار نمیگیرد،

بدترین شیوهی طرد است؛ چون اینگونه از آن سلب هستی و هویت میکند و میخواهد با به کار انداختن مکانیسمهای تحقیر، از درون و بهواسطهی مکانیسمهای درونی آن را تهی سازد. این وضعیت هنگامی اتفاق میافتد که نه با مقابلهی تفاوتها و تمایزباییها بلکه با تعریف «دیگری» به مثابهی «همان» و تعریف «دیگری» ذیل «خویش» و عدم بازشناسی صورت میگیرد.» (حقمردی، ۱۳۹۵: ۳۶)

### ب- تأثیرات محیطی ناشی از سیستم تکزبانه

این مورد هم تنها شامل گردهای کلاردشت نمیشود و مشکل تمام گویشوران اقلیت در ایران است؛ وقتی تحت یک سیستم تکزبانه زندگی میکنیم، همه جا یک زبان مسلط است؛ ادارهها، مدرسهها، دانشگاهها، رسانهها، خیابانها... همه و همه یک زبان... و ما فقط یک زبان را میشنویم و یک زبان را میخوانیم و به یک زبان مینویسیم؛ در این حالت چه اتفاقی میافتد؟ مسلماً واژگان و دستور زبان مذکور که در ایران، زبان فارسی است بر ذهن و مغز افراد جامعه غالب میشود. این افراد حتی اگر بهطور مستقیم هم تحتتأثیر سیستم دگرساز قرار نگیرند، یعنی همچنان زبان هویتی خود را به کار برند، باز هم دچار تغییرات زبانی شدید خواهند شد؛ در نتیجه، تسلط واژگان و دستور زبان غالب یعنی فارسی بر زبانهای هویتی، دو آسیبی است که گردها در کلاردشت نیز سخت دچار آند.

زبان از لایههای متفاوتی تشکیل میشود: لایههای واژگانی، دستوری و آوایی. لایههای زبان در برابر عوامل موثر، واکنش یکسان ندارند و مقاومت بعضی لایهها از لایههای دیگر بیشتر است. لایهی واژگان به سهولت تأثیر و تغییر میپذیرد و دستگاه آوایی زبان بسیار مقاوم است. (ذوالفقاری، ۱۳۹۶: ۱۵۴)

به کار نبردن زبان گُردی در کلاردشت، به علت تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم سیستم تکزبانه که درباریشان سخن گفتیم، سبب ضعف این زبان شده است. از آنجایی که جوانان گُرد کلاردشت به فارسی سخن میگویند و مسنترها هم راحت از واژگان فارسی در گویش گُردی خود بهره میبرند، لذا واژگان مورد نیاز جدید ساخته نمیشوند و از طرفی همان واژگان اصیل قدیمی هم که اکنون با جایگزینی کلمات فارسی به کار نمی روند، به دست فراموشی سپرده میشوند. از جملهی این واژگان میتوان به «تال و دهرزن» و «نهر» اشاره کرد که امروزه «نخ و سوزن» و «اشک» کاملاً جای آن را گرفتهاند.

قرضگیری زبانی ۱۱ شامل قرضگیری واژگانی و گرتهبرداری ۱۲ نحوی سبب شده تا گویش گُردی کلاردشت ضعیف شود. قرضگیرها و گرتهبرداریهایی نالازم که فقط از تسلط محیطی زبان فارسی ناشی میشوند. از طرف دیگر گُردهای کلاردشت که بهراحتی از واژگان فارسی بهره میجویند، در برابر وامگیری واژگانی از سایر گویشهای گُردی- در صورت نیاز و اجبار- سخت مقاومت مینمایند؛ البته تا جایی که نگارنده دریافته، این مشکل مختص به گُردهای کلاردشت نبوده و در اکثر مناطق گُردنشین در ایران مشاهده میشود. این نقدی است که بر گُردها جایز بوده و صد البته مطالعات روانشناختی و جامعهشناختی ویژه‌های را میطلبد.

درباره‌ی گرتهبرداری گفتیم که گویش گُردی در کلاردشت از آن در امان نبوده و البته بیشتر «گرته برداری نحوی» مد نظر است. «این نوع گرتهبرداری تغییر ساخت جمله‌های زبان وامگیرنده است؛ یعنی گرته‌ها دقیقاً بر اساس الگوهای نحوی و ساختار جمله‌های زبان مبدأ ریخته میشوند.» (همان: ۱۷۳) گویش گُردی کلاردشت ویژگی‌های دستوری گُردی خود را از دست داده و بر اساس خصوصیات دستوری زبان فارسی جمله میسازد؛ گرچه مشخص نیست که این ویژگی‌ها قبل از مهاجرت به کلاردشت از بین رفته‌اند یا بعد از آن، اما آنچه که مشخص است آسیمیلاسیون دستوری این گویش توسط فارسی است. وقتی از بین لایه‌های زبانی سهگانهای که نام بردیم، به بررسی شرایط لایه‌ی آوایی میپردازیم، باز هم متأسف میشویم؛ چرا که این گویش از زبان گُردی، ویژگی‌های آوایی ویژه‌ی خود را هم از دست داده است.

تسلط زبان فارسی بر گویش گُردی کلاردشت، رنگ و بوی فارسی به این گویش میدهد؛ لذا گویشور و مخاطب، هر دو این احساس را خواهند داشت که این گویش، از زبان گُردی دور و به زبان فارسی نزدیک است؛ در صورتیکه در واقع اینگونه نبوده و تأثیرات زبانی اخیر باعث بروز چنین معضلی گشته است؛ چنین است که گویشور گُرد کلاردشت از نظر هویتی هم، خود را دور از دیگر گویشوران گُرد به حساب می‌آورد. بنابر آنچه مطرح شد به بحث هویتی اولیه‌ی خود باز میگردیم؛ آنجا که نظرات سوسور و دیگر اندیشمندان این عرصه را باز گفتیم.

نتیجه‌ی این آسیب‌های زبانی برای گُردهای کلاردشت در نهایت به آسیب جبرانناپذیر هویتی میانجامد. فاجعه‌های که به زودی شاهد آن خواهیم بود و تلاش چند قرنی گُردها در کلاردشت برای حفظ هویت در سرزمینی بیگانه و دور از خاستگاه، بیثمر خواهد ماند.

11 Linguistic borrowing

12 calque

## راهکارها

«وقوف همیشگی به توان گذشتگان، هرگز بخشی از اندیشهی بیشتر فرهنگهای مصرفی امروزی نیست. ما اکنون در جهانی زندگی میکنیم که برای بقای اقتصادی خود، به اقتباس و مصرف «چیزهای تازه» وابسته است. ما از راه باستانشناسی، تاریخ، تبارشناسی و حتی نیایش، اندیشهی خود را تا گسترهی نسلهای پیشین به عقب میبریم.» (دیوید. دابلیو، ۱۳۹۵: ۲)

برای نجات زبان گُردی در کلاردشت، آگاهیبخشی عمومی و فرهنگسازی مقدم بر هر کار دیگری است. از آنجا که تجربهی چند سالهی نگارنده به عنوان فعال زبان هویتی اثبات کرده، به دلیل سیاست و خواست سیستم تکزبانهی حاکم، نباید هیچ چشم‌امیدی به همکاری ارگانها و نهادهای دولتی در این رابطه دوخت؛ لذا بار این مسئولیت به دوش آگاهان است تا این آگاهی را به کل جامعه تسری بخشند. رسالت سخت و طاقتفرسایی که بهراستی از عهدهی چند نفر، بدون امکانات، تیم و بودجه خارج است و نتیجهی در خوری نمیشد؛ با این حال فعالان این عرصه تنها با تکیه بر عشق، باور و توان درونی خود، گام در این مسیر طاقت فرسا نهادند.

مهمترین اقدام، آگاه کردن گُردهای کلاردشت نسبت به اهمیت حفظ هویت گُردی و انتقال آن به نسل بعد است. حال که طی پنج الی چهار دهه با کنار گذاشتن زبان هویتی، حلقهی زنجیر انتقال هویت گسسته، راه فقط بازشناسی ۱۳ هویت از طریق بازگشت به زبان هویتی است؛ لذا در کلاردشت، پرداختن به تأثیرگذاریهای مردمی به موازات تلاشهای علمی و پژوهشی در رابطه با زبان گُردی در این منطقه، از ضروریترین اقدامات است.

تلاشهای آگاهیبخش در این راستا باید به حس مطالبهی هویت و هویتِ زبانی در جامعهی گُردهای کلاردشت بیانجامد. بعد از به وجود آمدن این مطالبهگری است که بحث بازشناسی پیش میآید. موردی که در دیگر مناطق گُردنشین ایران از جمله خراسان بهوجود آمده، اما در کلاردشت به خاطر دوری از خاستگاه و عدم درک شرایط اجتماعی خاستگاه، هنوز روی نداده است؛ به زبانی دیگر، گُردها در کلاردشت نسبت به حفظ هویت خود، از جمله هویت زبانی، ناآگاه و بیتوجهاند.

از جملهی اقدامات تأثیرگذار در این زمینه میتوان به برگزاری همایشهای مرتبط با موضوع مورد بحث، برگزاری نشستهای ادبی گُردی، آموزش رسمالخط گُردی، تولیدات فرهنگی به گویش گُردهای این منطقه از جمله شعر، داستان، ترجمه، فیلم، تئاتر، موسیقی با کلام و.... مخصوصاً



برای گروه‌های سنی مختلف کودکان و نوجوانان اشاره کرد؛ اقداماتی که طی سالهای اخیر در کلاردشت آغاز شده، اما با وجود موانعی که قبلاً ذکر گردید، به کندی پیش می‌رود.

مشکل دیگر در این مسیر، یافتن مخاطب مشتاق برای تولیدات فرهنگی مذکور در راستای احیاء این گویش است. مشکلی که تا کنون حل نشده و برنامه‌های یادشده، هنوز هم مورد استقبال شایان عموم گردهای کلاردشت قرار نگرفته‌اند. با این اوصاف میتوان گفت که بحث فرهنگسازی برای بازشناسی هویت زبانی و نهایتاً هویت گُردی مهاجرین در کلاردشت، در دور باطلی گرفتار آمده است؛ اما تمام امید فعالین این زمینه، شکستن این دور باطل با تلاش بیشتر است.

یکی از این امیدها حضور آیین گُردی یارسان در بین گردهای کلاردشت میباشد. این آیین دارای پتانسیل بسیار بالای هویتبخشی و بازشناسی هویتی است. تجربه ثابت کرده که محدود فعالان و دلسوزان هویت و زبان گُردی در کلاردشت، کسانی هستند که از طریق آیین یارسان و رفت و آمد به زیارتگاههای این آیین در مناطق گردنشین، نسبت به هویت و زبان گُردی خود آگاه و حساس شده‌اند. به غیر از بحث زیارتگاهها و ایجاد ارتباط با مناطق گردنشین، این دفاتر یارسان به عنوان گنجینههای رموز آیینی و همینطور ادب کلاسیک گُردی هستند که تا کنون ارتباط و احساس گردهای این منطقه را نسبت به هویت گُردی خود زنده نگه داشته‌اند. جمخانه ها در کلاردشت، مأمن کلام دفاتر و موسیقی مقامی تنبورند. این دو از گذشتههای دور، راویان راستین فرهنگ و زبان گُردی و حافظان آن بوده‌اند.

یکی از دلایل حفظ زبان و هویت گردهای کلاردشت و کجور - تا به اینک هم - حضور آیین هویتبخش یارسان در بین این مهاجرین بوده است؛ گرچه نباید تأثیرات شرایط جغرافیایی را در این باره نادیده گرفت؛ چرا که کوهستانها - با ایجاد محدودیتهای ارتباطی - همیشه سنگری برای حفظ اِلمانهای فرهنگی، هویتی، زبانی، آیینی بوده‌اند.

گرچه آیین یارسان در کلاردشت، خود تحت آسیمیلیسیون آیینی قرار گرفته و متأسفانه - به دلایلی که فعلاً در اینجا مطرح نمی‌گردند - برخی مفاهیم و اساطیر آن در حال تغییرند، اما همچنان به عنوان هویتی آیینی، با تکیه بر دفاتر خود، عامل هویتبخش زبانی نیز محسوب میشود؛ بنابراین بر فعالین عرصه زبان هویتی در کلاردشت است که بیش از پیش از پتانسیل این آیین در راستای احیاء هویت زبانی مدد جویند.

مطمئناً تلاشهای این فعالین با بازشناسی هویتی گردهای این منطقه پایان نمی‌یابد. گرچه این بازشناسی امری محال مینماید، اما در صورت وقوع این امر محال، تلاشها ادامه خواهند یافت.

گردهای کلاردشت حتی در صورت بازشناسی هویتی و زبانی، به علت این دهه‌های گسستگی از خویشتن، دچار آسیبهای جبرانناپذیری خواهند شد. مسلماً یکی از این آسیبهای جدی، از دست رفتن بخش بزرگی از جمعیت این جامعه بر اثر «دگرسازی» خواهد بود. یعنی بخشی که هویت «دیگری» را برگزیده و به دامان «بازشناسی» نیز بازنگشته‌اند. آسیب دیگر، آسیبهای شدید زبانی خواهد بود که بیش از پیش رنگ و بوی فارسی به این گویش خواهند بخشید.

به این دلایل نگارنده معتقد است که تلاشها و شناسایی راهکارها، میبایست بیوقفه و به شدت ادامه یابند. از جملهی این تلاشها ضبط و ثبت لهجههای مختلف اما مشابه گردهای کلاردشت خواهد بود؛ چرا که در هر دو صورت احیاء یا نابودی این لهجهها، نیازمند آرشویی برای مراجعه به آن هستیم؛ لذا گردآوری یک واژهنامهی علمی و مفصل باید در صدر این کوششها قرار گیرد.

**امید آن که با تلاش دلسوزان، آن اتفاق خوش محال روی دهد.**

### منبع و مأخذ:

- ۱- اکوانی، سید حمدالله، «زبان و هویت در میدان رسانهای غرب: ایران بهمناهی «دیگری»، مطالعات ملی، شماره ۵۱، ۱۳۹۱
- ۲- حقمرادی، محمد، «بازشناسی هویتها و نفی خشونت»، روانگه، سال دوم، شماره ۵ و ۶، زمستان ۱۳۹۵
- ۳- دیوید. دابلو، آنتونی، هندو- اروپاییان/ نقش اسب و چرخ در گسترش زبانهای هندو- اروپایی، ترجمه خشایار بهاری، تهران: نشر فروزان روز، ۱۳۹۵
- ۴- ذوالفقاری، حسن، آموزش ویراستیاری و درستنویسی، تهران: نشر علم، ۱۳۹۶
- ۵- رابینو، ه ل، مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳
- ۶- فقیه‌نصیری، طهمورث، کلاردشت: زادگاه علامه میرزا محمد طاهر تنکابنی طبرسی «فقیه‌نصیری»، تهران: شاهنامه، ۱۳۸۳
- ۷- فیلد، هنری، مردمشناسی ایران، ترجمه عبدالله فریار، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۴
- ۸- کالر، جانانان، فردینان دوسوسور، ترجمه کورش صفوی، تهران: هرمس، ۱۳۹۳
- ۹- ملکپور، علی، کلاردشت، تهران: کارآفرینان، ۱۳۹۳

---

جمال نیز گامی بلند در راستای  
برنامه ریزی برای زبان تک استاندارد کردی

---

■ ایوب گازرانی

شخصیت «جمال نبز» را، می توان از جنبه‌ها و سویه‌های گوناگون سیاسی، علمی و زبانشناختی ... وارسید و واکاویید. در اینجا جنبه های سیاسی ، حزبی و فردی وی نمی پردازیم .

تا آنجا که به شخصیت علمی وی به مثابه یک دانشور برمی‌گردد، خلاصه وار می توان گفت ، علم و به ویژه دانش پایه ی فیزیک در زبان کردی با کتاب وی گفتن می آغازد. پیداست که نخستین دانشواژه ها و به‌ویژه نو-واژگان فیزیک کلاسیک ( نیوتنی و نسبیت ) نیز . همین دو کار بسنده بود تا نام نبز دانشور را در خاطره و حافظه ی تاریخ سنت و گفتمان علمی و روند واژه‌آفرینی ( واژه یابی ، واژه سازی و واژه سازی ) در زبان کردی ماندگار سازد. واژه هایی خوش ریخت و به ساخت که هنوز هم روش و الگویی برای واژه افرینان می توانند بود. می توان پنداشت که زبان کردی علم و گذاشتن سنگپایه‌ی سنت زبانی فیزیک در زیستبوم زبان کردی و لاجرم واژه‌گزینی معیار برای زبان استاندارد علم فیزیک ، بعدها الهام بخش خود استاد نبز در پی افکندن طرح وسیع تر زبان معیار برای زبان کردی بوده است . به‌ویژه که روند واژه‌گزینی علمی و پیدایی زبان کردی علم نه نمی توانست و نه می تواند .

در بستر، چهارچوب و گستره گویشی و با مانریال و امکانات معدود و حدود یکی از گویش های زبان کردی تحقق یابد . جایگاه و پایگاه و جوهر زبان علم در هر سنت زبانی، لزوم فراروی از ساحت گویشی خاص را ایجاب می کند . واژه سازی علمی ، مستلزم بهره گیری از همه توش و توان گویش های پنجگانه و زیرگویش های فراوان و برپایه و بااتکا به همه ظرفیت ، مایه و توانش واژه‌سازی زبان کردی در کلیت آن شدنی است و این نکته‌ای است که جمال نبز به خوبی از آن آگاه بود . همین تجربه و آزمون فراگویشی زبان و گفتمان علمی است که در ادامه‌ی زبان ورزی علمی نیز با درس اندوزی و با اتکا تجربیات فرهنگستان آن روز زبان کردی (کۆپی زانیاری کورد)، که وی با نام و عنوانش نیز مشکل داشت و آن را به‌درست ، نادرست می دانست ! (فرا تر رفتن از گویش

بینی و گویش مداری رایج در جامعه زبانشناسی آن برهه از اقلیم جنوبی به رغم نقد های کار متولیان و دست اندرکاران فرهنگستان که بعضا نیز به جا و روا بود، بالین همه نباید تاثیر به ویژه، ژرف فرهنگستان زبان کردی را در تکوین و بالندگی شخصیت وی نادیده - فرهنگستانی که بستری گسترده را برای خود آگاهی و خودشناسی زبانی در کردستان فراهم ساخت. فرهنگستانی که به واقع آغازگر رنسانسی زبانی بود و گذشته از جنبه های معرفتی علمی و فرهنگی اش، شور و شوقی نو در میان اهالی زبانشناسی در دورترین نقاط جغرافیای پراکنده ی زبان کردی برانگیخته بود و خونی تازه در رگهای زبان پژوهی کردستان تزریق کرد.

به طوری که مقالات زبانشناسان کرد ساکن شوری سابق نیز، با تغییر دبیره لاتین و خط سیرلیک در مجله وزین فرهنگستان (کۆپی زانیاری کورد) نشرمی یافت. در مجموع وجود فرهنگستان و اقدامات موثر و راهگشایش به ویژه کارگروه های مختلف آن که در بردارنده نخبگان بخش های پراکنده ی کردستان بود آغازگر جنبشی زبانشناختی و دستاوردی عظیم برای گسترش و تعمیق زبان پژوهی کردی بود.

درنگ بر این مقطع سرنوشت ساز، هم از اینروست تا نقش محیط پرشور علمی فرهنگی پدید آمده را در دوره ای که می توان آن را اوج فعالیت خلاقانه استاد نبز نیز دانست، بازشناخت و تاثیرات عمیق آن دوره پویا و شکوفای زبانشناسی کردی را بر پژوهشگر آرمانگرا، فرهیخته و تغیرخواهی چون جمال نبز و در روند نقد رقابت های وی با زبان دانان و زبانشناسان حلقه «کۆپ» - که وی جز پرفسور توفیق وهبی کسی را شایسته عنوان زبانشناس یا به تعبیر خودش زبانبان ( زبانوان) نمی دانست، بگذریم ازاینکه در چنین تلقی و پنداشتی البته آرمانخواهی و بلند پروازی جمال نبز نقش داشت و بعدها، احتمالا، با ظهور فیلسوفان و زبانشناسان نامی و گرانمایه ای چون مسعود محمد و دکتر حاجی مارف و... پرفسور نبز متوجه نقد و برداشت های تند و تیز خود شد، بهتر دریابیم.

باری جمال نیز آرمانخواه و منتقد با وجود استعدادهای فردی در فضای تعمیق خودشناسی زبانی موجود و متأثر از شخصیت‌هایی چون توفیق وهبی و جلالت بدرخان، گذشته از کنش ورزی سیاسی و حزبی دست‌اندرکار پروژه‌ی سترگ و ژرف برنامه‌ریزی برای زبان معیار کردی شد و روندی را پی گرفت که آغازگرش را میتوان - برنامه‌ریزی جلالت بدرخان برای زبان معیار در گویش کردی شمال در مجله وزین هاوار دانست - و همچنین ایده‌های پرفسور توفیق وهبی در زمینه معیارسازی.

بی‌گمان پژوهش و نگارش البته بازنگاری کتاب زبان معیار کردی جمال نیز به سال ۱۹۷۸، آغاز فصلی نو در روند دشوار و بغرنج و پرتنش زبان‌شناسی تجویزی در تاریخ زبان‌شناسی کردستان است.

چنین روندی در جغرافیای پراکنده و زیستبوم زبانی نایکپارچه کردی می‌توانست ایده‌یالیستی و آرمانخواهانه به نظر آید هم از این رو واکنش‌ها مختلف و گوناگونی را برانگیخت چنین اماج و هدفی که خواستار وحدت زبانی در جامعه زبانی متکثر و پراکنده بود آمانگرایانه‌تر از آن بود که حتی ایده‌یالیسم و رمانتیسم سیاسی کرد بتواند آن را تصور کند. برنامه‌ریزی برای تک‌زبان ستاندارد و زبان‌جامع و معیار (سنجه) کردی به‌طور طبیعی و قابل پیشبینی دشمنان و مخالفانی داشت که قابل پیشبینی بود. اما این طرح ناباورانه بی‌اعتنایی توأم با مخالفت احزاب سنتی کردستان را نیز در پی داشت. واقع این است که حزب‌های میدان‌دار ساختار و پایگان طریقتی تصوف کردستان را با اتکا به روحمیات و منش‌های مریدانه، این بار در هیات نهاد مدرن حزب بازتولید می‌کردند و تا آنجا که به سیاست زبانی مربوط میشد، پا را از گلیم‌گویی و بعضاً زیر‌گویی خود درازتر نمی‌کردند آنکه حوزه‌ی فعالیتش منطقه مکریان بود، زبان رایجش نیز از جغرافیای این گویش فراتر نمیرفت و این درمورد بادینان و بابان و اردلان و... هم صدق می‌کرد. انگار زبان معیار (سنجه) نام دیگر همان گویش مادری آنهاست و آنها لازم نیست هیچ‌گامی بردارند و کاری انجام دهند! این

دیگران هستند که باید زبان مادری آنها را معیار و مبنا قرار دهند. گویشوران دیگر باید خود را با چهارچوب گرامری و واژگانی گویش متشخص و محترم مادری آنها وفق دهند و در غیر اینصورت باید تحقیر و تمسخر را به جان بخرند و برتابند. خود را اصلاح کنند. بعضا به این هم بسنده نمی کردند و می گفتند ببینید ما چه رلاکس و منبسط و راحت کردی صحبت میکنیم، چرا شما کردی مادری ساده و روان و ما چنین منقبض، تصنعی، گرفته و متکلفانه بر زبان و قلم جاری می کنید. در چنین فضایی کردهایی که تا دیروز دادشان از دست سیاست زبانی انکار و امحا و ژنوساید بلند بود خود در حق گویشوران اورامی، زازا و پالهی جفا روا داشتند - به جای دفاع از حق روا و مشروع پلورالیسم دمکراتیسم زبانی.

زبان معیار کردی که در برنامه ریزی برای آن از ماتریال و امکانات همه گویش های کردی بهره گرفته می شود و در عین اینکه فراگویشی برخاسته و برگرفته از گویش های گوناگون در جغرافیای زبانهای کردی است اما هیچ یک هم به تنهایی نیست فراگویشی که می توان آن را زبان پدیری دانست. برنامه ریزی برای زبان معیار کردی، چهارچوب و رهیافت و گام بلندی بود در راستا تحقق وحدت زبانی در جامعه ای متکثر و پراکنده بی آنکه کسی زبان مادری خود را زبان معیار، استاندارد با عبارت دیگر زبان پدر بپندارد. ازدید و با رهیافت معیارسازی و زبانشناسی تجویزی اگر در این برهه ای آغازین از تاریخ تکوین زبان معیار بیشتر به گویش منطقه ای خاص شبیه است، صرفا به خاطر تعدد و فراوانی نویسندگان وی سراینندگان مناطق سوران و مکریان و بادیتان است و گرنه برپایه ی برنامه جامع برنامه ریزی که تکنیک هایی چون تخصیص معنایی را در مورد زمره های همانند و هم نقش ایفا میکند چهارچوب و بستری مناسب فراهم میاید تا گویشوران همه لهجه های و عناصر واژگانی و بعضا گرامری گونه های زبانی، جایگاه و نقش خود را در این فراگویش استاندارد بازبند و مهر خود را به گونه ای نظام مند و روشمند بر دستگاه واجی، تکوازی واژگانی فراگویش معیار حک کنند!

نزدیک به چهل سال از کتاب زبان معیار کردی (زمانی یه‌گرتووی کوردی) و نخستین برنامه‌ریزی جامع برای زبان کردی میگذرد. روند برنامه ریزی طی چهارده اخیر در عمل در مسیر موردنظر پیش نرفته است، بااین همه طرح پیشنهادی استاد نیز همچنان می‌تواند راهگشا باشد اگرچه بنابه روند تکوین زبان معیار کردی و گام‌های به جلو برداشته شده و نیز تجربیات چند دهه اخیر، می‌توان و بر بنیاد راهکار و رهیافت ارائه شده، نظریه‌های مشخص‌تر و متناسب‌تری پیش نهاد.



---

# نقش مادران کورد در تخریب زبان مادری!!!

---

کتایون محمودی ■

جغرافیای مناطق کوردی حالا آنقدر بزرگ شده که به راحتی حدود و ثغورش را نمیشود مشخص کرد! این محدوده زمانی از کجا تا کجا بود و حالا از کجا تا کجاست؟ اگر بگوییم کاری به کار جغرافیا و وسعت آن نداریم، شاید منطقی تر باشد. اما این جمعیت و جغرافیا چه فرهنگ و خرده فرهنگی را در خود جای داده و آیا هرکدام نتوانسته دیگری را تحمل کند؟

شاخه های ستبر از درخت تنومندی که ریشه در این خاک دارد و عظمتش سر به آسمان می ساید و افتخاراتش مشترک است.

اگرچه زبان کوردی، زبان اصلی مردم ماست، ما لهجه های گوناگون آن را از هم متمایز کرده که هیچکدام نوع گویش را مایه ی تحقیر ندیده و به آن می نازند و می بالند. جاف و فیلی، هورامی و لک و کلهر... با گویش های زیبا هرکدام ستون خیمه ای هستند که اگر یکی را برکنیم خیمه سقوط می کند.

آن چه این روزها دغدغه ی بسیاری از زبان شناسان بوده این واقعیت است که زبان کوردی، در معرض تحریف است.

زبان کوردی با تنوع لهجه اش هنوز خوش آهنگ ترین است، اما ضربه های که بر آن وارد آورده اند ممکن است در دراز مدت قابل جبران نباشد و بعدها حسرتش را بخوریم که چرا دانستیم و هشدار ندادیم!

من در مقام یک روزنامه نگار کورد و دغدغه مند هشدار می دهم که اولین کسانی که هویت زبان را به سخره گرفته و نادانسته در صدد ویرانی و تخریب هستند «زنانند»! ممکن است تعجب کنید اما این حقیقتی است که قابل انکار نیست، امروز آنچه را که شاهدیم غم انگیزتر از آن است که بتوان انکارش کرد!!!

کودک کورد زبان با لجاجت مادر یا پدر که البته زن ها زورگوترند، زبان فارسی را می آموزد و از ارث فرهنگی و خانوادگی و قومی و ملی اش محروم می شود، آن هم زیر لفافه ی باکلاسی که این روزها از به زبان آوردنش هم حالم بهم می خورد.

مدتی پیش مسافرتی به تبریز داشتم انگار که ترکیه رفته بودیم هیچ کس فارسی حرف نمی زد همه یکدست و یکصدا به زبان زیبا و شیرین ترکی آذری حرف می زدند.

وقتی علت را جويا شدم با افتخار فرمودند : همه چيز را شما تصرف کرده ايد ديگر اجازه نمی دهيم زبانمان را نيز تغيير دهيد!

چه لذتی زیر پوستم خزید وقتی این تعصب را دیدم و با تمام وجود افتخارش را احساس کردم! چه چیز این لذت را از کورد گرفته تا به جای حفظ زبان و لباسش، حالا مارک تقلبی با کلاسی را روی همه چیزش زده که قبل از همه زبان و لباسش را حراج بازار کرده! تعصب و کوتاه نظری اموری ناپسند و نا متعارفند؛ اما برای حفظ داشته ها و حفاظتش از دستبرد باید لجوج و متعصب بود.

هورامی توانسته تا حدودی خود را از این گرداب حفظ کند اما زیاد جای امیدواری نیست چون مالاریای آن ممکن است تب را به جان پاره ای ها نیز بیندازد و آن ها هم هوای با کلاسی به سرشان بزند.

این مایه ی مباحثات است که مردم با ذوق و زبان دوست پاره و اطرافش زبان اصیل هورامی را حفظ کرده اند و زنان با غیرت و متعصبش هنوز هم با کودکانشان هورامی صحبت می کنند..

ضربه های بی هویتی و تزلزل بی مایگی آن چنان میان جوانان خصوصا دختران ریشه دوانده که اگر گوشزد نشود به زودی فاجعه خواهیم داشت فاجعه ای که ممکن است کلاس هم از یادمان ببرد!

آخر این چه تعبیر نا مأنوسی است که پشت کردن به همه چیز، با کلاسی است؟! اول همه زبان را سرطاقچه گذاشتیم، لباس ها هم که فقط بعضی مجالس می پوشیم، آن هم لباسی که تحریفش کرده ایم، می ماند اسم و رسم که معلوم نیست چه بلایی قرار است سرش بیاید!!!

روزی آوازه خوش غیرتی و خوش لهجه یمان همه جا پر بود، حال بادستهای خودمان داریم ریشه کنش می کنیم. دانشجویان دخترما با ادا و اطوارهای بی تناسب زبان را به مسلخ برده اند الف ها را شکسته و به واو تبدیل کرده اند اگر نشناسی و ندانی فکر میکنی نکند همه متولد ناف پایتختند که دانشگاه های کرمانشاه درس میخوانند.

آخر این زبان و لهجه چه عیبی دارد؟ مگر اصفهانی ها و تبریزی ها... عارشان می آید که نه، با صد افتخار هم تکرارش هم میکنند... این از بی مایگی و پوکی استخوان

اصالت نیست، ازسست عنصری کسانی است که هنر خودشان را فراموش کرده و مصداق همان ضرب المثل معروف که مرغ همسایه غاز است، این حکایت زبان پایتخت است که همه درصدداند تا ادایش را درآورند.

غافل از آن که ممکن است مایه ی تمسخر دیگران هم بشود!

این قصور بخشودنی نیست باید به فرهنگ و زبان مردم با احترام نگاه کرد اما انگشت اتهام من هنوز با قوت به سوی زنان است !

---

# اعلامیه جهانی حقوق زبانی

---

■ ترجمه: علی دده بیگلو

## مقدمات

مؤسسات و تشکیلات غیردولتی، امضاء کنندگان «بیانیه جهانی حقوق زبانی» حاضر، گردهم آمده از ۶ تا ۹ ژوئن ۱۹۹۶ در بارسلونا؛ با در نظر گرفتن «اعلامیه جهانی حقوق بشر» مورخ ۱۹۴۸، که در مقدمه‌اش اعتقاد خود را به «برابری حقوق پایه‌ای بشر، کرامت و ارزش افراد انسانی و حقوق برابر مرد و زن» بیان مینماید؛ و نیز در ماده دوم خود که اعلام میکند «همه افراد، بدون در نظر گرفتن نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، دین، باورهای سیاسی و یا دیگر باورها، منشاء ملی و یا اجتماعی، مالکیت، محل تولد و یا خصوصیات دیگر»، دارای همه حقوق و آزادیها میباشند»؛

با در نظر گرفتن «عهدنامه بین المللی حقوق سیاسی و مدنی» (۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ ماده ۲۷)، و «عهدنامه بین المللی حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی» به همان تاریخ، که در مقدمه‌های خود بیان مینمایند آحاد نوع بشر نمیتوانند آزاد شمرده شوند مگر آنکه شرایطی فراهم گردد که آنها را قادر به اعمال و بهره برداری از هر دوی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی خود نماید؛ با در نظر گرفتن «قطعنامه ۱۳۵-۴۷»، ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد که «بیانیه در حقوق افراد متعلق به اقلیتهای ملی، قومی، دینی و زبانی» را تصویب نمود؛

با در نظر گرفتن اعلامیه‌ها و توافقنامه‌های (کنوانسیونهای) مجمع اروپا مانند «کنوانسیون اروپائی برای حفظ حقوق بشر و آزادیهای اساسی»، به تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۵۰ (ماده ۱۴)؛ «کنوانسیون شورای وزیران مجمع اروپا» به تاریخ ۲۹ ژوئن ۱۹۹۲، که «مقاله نامه (چارت) اروپائی برای زبانهای منطقه‌ای و یا اقلیتی» را تصویب نمود؛ «اعلامیه در باره اقلیتهای ملی» تهیه شده توسط نشست سران مجمع اروپا در تاریخ ۹ اکتبر ۱۹۹۳؛ و «کنوانسیون چهارچوب برای محافظت از اقلیتهای ملی» نوامبر ۱۹۹۴؛

با در نظر گرفتن «بیانیه انجمن بین المللی قلم در سانتیاگو دکومپوستلا» و «بیانیه ۱۵ دسامبر ۱۹۹۳ کمیته حقوق زبانی و ترجمه‌ای انجمن جهانی قلم، در رابطه با پیشنهادی برای برگزاری کنفرانسی جهانی در موضوع حقوق زبانی»؛

با در نظر گرفتن این امر که در شهر رسیف برزیل، «اعلامیه ۹ اکتبر ۱۹۸۷ دوازدهمین سمینار انجمن بین المللی برای توسعه تفاهم و ارتباط بین فرهنگها»، به سازمان ملل متحد توصیه نمود که گامهای لازم را برای تصویب و اجرای اعلامیه جهانی حقوق زبانی بردارد؛

با در نظر گرفتن «کنوانسیون ۱۶۹ سازمان جهانی کار» مورخه ۲۶ ژوئن ۱۹۸۹ در باره مردمان بومی و طائفه‌ای در کشورهای مستقل؛

با توجه به «اعلامیه جهانی حقوق جمعی خلقها»، بارسلونا، می ۱۹۹۰، که اعلام نمود همه خلقها، در درون چهارچوبهای سیاسی متفاوت از حق افاده و توسعه فرهنگ، زبان و قواعد سازمانیابی خویش و در نهایت از حق پذیرش و دارا بودن نهادهای حکومتی، ارتباطاتی، تحصیلی و سیاسی خود برخوردار میباشند؛

با در نظر گرفتن «بیانیه نهائی پذیرفته شده در همایش عمومی فدراسیون جهانی معلمان زبان مدرن» در شهر پیچ (مجارستان) به تاریخ ۱۶ آگوست ۱۹۹۱، که به شناخته شدن رسمی حقوق زبانی به عنوان حقوق پایه‌ای انسانی توصیه نموده بود؛ با در نظر گرفتن «گزارش کمیسیون شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد، ۲۰ آوریل ۱۹۹۴» در ارتباط با طرح «اعلامیه در حقوق خلقهای بومی» که به حقوق فردی در پرتو حقوق جمعی نظر میکند؛

با در نظر گرفتن طرح «بیانیه کمیسیون حقوق بشر بین آمریکائی در باره مردمان بومی»، مصوب نشست ۱۲۷۸ به تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۵؛

با در نظر گرفتن اینکه اکثریت زبانهای در خطر نابودی، متعلق به گروههای مردمانی میباشند که از حق حاکمیت ملی خود برخوردار نیستند و اینکه عوامل اصلی که از توسعه این زبانها ممانعت کرده و به روند جایگزینی زبانی دیگر به جای آنها شتاب میبخشند، عبارتند از نبود حکومتهای خودگردان آنها و سیاست دولتها، که ساختارهای سیاسی و اداری و زبان خود بر آنها را تحمیل مینمایند؛

با در نظر گرفتن اینکه حمله نظامی، مستعمره نمودن، اشغال و دیگر نمونه‌های به انقیاد در آوردن اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، اغلب اوقات شامل تحمیل مستقیم زبانی خارجی بوده و یا حداقل، تصورات موجود در باره ارزش و منزلت زبانها

را خدشه دار نموده و موجب ایجاد آنچنان رفتارهای زبانی سلسله‌ای میگردند که وفاداری زبانی متکلمین به آنها را از بین میبرند؛

و با در نظر گرفتن اینکه زبانهای برخی از خلقهائی که حاکمیت ملی خود را بتازگی بدست آورده اند، متعاقبا و در نتیجه سیاستی که زبان قبلی قدرتهای استعماری و یا امپریالیستی را مقدم می‌شمارد، در روند جانشینی زبانی درمی‌غلطند؛

با در نظر گرفتن اینکه جهانی شدن میبایست بر اساس تلقی‌ای از تنوع زبانی و فرهنگی، غالب آمده بر روندهای یکسانسازی و تجرید حذفی زبانها و فرهنگها، بنیاد گذارده شود؛

با در نظر گرفتن این نکته که به منظور تامین نمودن همزیستی صلح آمیز بین جمعیت‌های زبانی، میبایست اصولی عمومی یافت شوند که تشویق و ارتقاء موقعیت و احترام به همه زبانها و کاربرد اجتماعی آنها در محیطهای عمومی و خصوصی را تضمین نمایند؛

با در نظر گرفتن اینکه عوامل گوناگون با ماهیتهای غیرزبانی (عاملهای تاریخی، سیاسی، سرزمینی، جمعیت شناسی، اقتصادی، اجتماعی-فرهنگی و اجتماعی-زبانی و عوامل دیگر مربوط به رفتارهای جمعی) مسائلی را ایجاد میکنند که منجر به نابودی، به حاشیه رانده شدن و یا انحطاط زبانهای بیشمار میگردند، و نیز برای اینکه بتوان راه‌های مناسبی برای هر مورد خاصی اعمال نمود، حقوق زبانی میبایست به طوری همه جانبه بررسی گردند؛

با اعتقاد به اینکه «اعلامیه جهانی حقوق زبانی»، به منظور تصحیح عدم توازنهای زبانی در پرتو تضمین احترام و توسعه کامل همه زبانها، و پایه‌گذاری اصولی برای صلح و برابری عادلانه زبانی در سراسر جهان به عنوان عاملی کلیدی در حفظ روابط اجتماعی موزون، مورد نیاز میباشد؛  
بدینوسیله اعلام میدارند که:

## آغاز

موقعیت هر زبان، در پرتو ملاحظاتاتی که در زیر آمده اند، محصول تقارب و اندرکنش دامنه وسیعی از عوامل با ماهیتهای سیاسی و قانونی، ایدئولوژیک و تاریخی، جمعیت



شناختی و قلمرو-سرزمینی، اقتصادی و اجتماعی، فرهنگی، زبانشناختی و زبانی- اجتماعی، بین زبانی و ذهنی است.

در حال حاضر، این فاکتورها بدینگونه تعریف میشوند:

(۱) تمایل دیرینه یکسانسازی اکثریت دولتها به کاهش تنوع و تشویق رفتارهایی که بر ضد چندگانگی فرهنگی و تکثر زبانی میباشند.

(۲) سیر به سوی اقتصاد جهانی و بدنبال آن بازار جهانی اطلاعات، ارتباطات و فرهنگ که باعث مختل گردیدن محیطهای مناسبات مشترک و گونه های تاثیرمقابلیه که انسجام درونی جمعیتهای زبانی را تضمین مینمایند، میشود.

(۳) مدل رشد اکونومیسیستی پیشنهاد شده توسط گروههای اقتصادی ماوراء ملی، که خواهان یکی نشان دادن کاهش کنترلهای دولتی با پیشرفت و فردیت گرائی رقابتی بوده و باعث ایجاد نابرابریهای جدی و فزاینده زبانی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی میگردد.

(۴) جمعیتهای زبانی در عصر حاضر از سوی عواملی مانند نداشتن حکومتهای ملی (خودگردان) خود، نفوس محدود، و یا جمعیتی که به لحاظ جغرافیائی قسما و یا کاملا پراکنده شده است، اقتصادی شکننده، زبانی استانداردیزه نشده، و یا مدلی فرهنگی در ضدیت با مدل فرهنگی مسلط، در معرض تهدید قرار دارند. این عوامل، ادامه حیات و گسترش بسیاری از زبانها را عملا غیرممکن میسازد. مگرآنکه اهداف اساسی زیرین ملحوظ شوند:

ا. از دیدگاه سیاسی، هدف طراحی روشی برای سازماندهی تکثر و تنوع زبانی به گونه ای که به مشارکت موثر جمعیتهای زبانی در این مدل توسعه جدید اجازه دهد.

ب. از دیدگاه فرهنگی، هدف تامین و ایجاد محیط ارتباطات جهانی ای سازگار با مشارکت برابر همه خلقها، جمعیتهای زبانی و افراد در روند توسعه

ت. از دیدگاه اقتصادی، هدف تشویق پایدار توسعه بر پایه مشارکت همه و براساس احترام به تعادل محیط زیست جوامع و در روابط برابر بین همه زبانها و فرهنگها.

بنا به همه دلایل فوق الذکر، این اعلامیه مبداء حرکت خود را «جمعیتهای زبانی» و نه «دولتها» قرار میدهد و میبایست به این اعلامیه در متن تقویت موسسات بین

المللی قادر به تضمین نمودن توسعه برابر و پایدار همه جامعه بشری نگرست. به همین دلایل، همچنین از اهداف این اعلامیه، تشویق ایجاد چهارچوبی سیاسی برای تنوع زبانی مبتنی بر احترام، همزیستی هماهنگ و منافع متقابل میباشد.

## عنوان مقدماتی: مفاهیم

### ماده ۱

۱) این بیانیه «جمعیت زبانی» را بدین گونه تعریف مینماید: هر جامعه انسانی که به لحاظ تاریخی در «محیط سرزمینی» معینی، فارغ از به رسمیت شناخته شدن و یا نشدن آن، سکنی گزیده و خود را به عنوان یک توده با هویت واحد دانسته و زبان مشترکی را به عنوان وسیله ای طبیعی برای ارتباط و همبندی فرهنگی بین اعضای آن توسعه داده است. تعبیر «زبان خاص یک سرزمین» (زبان نیاخاکی) به زبان جمعیتی که به شرح فوق در همچو محیطی سکنی گزیده باشد اطلاق میشود.

۲) این اعلامیه مبداء حرکت خود را بر این اصل قرار میدهد که حقوق زبانی درعین حال و یکجا، هم فردی و هم جمعی میباشدند. در تعریف دامنه کامل حقوق زبانی، این اعلامیه مرجع خود را مورد یک جمعیت زبانی تاریخی، در محیط سرزمینی خود قبول مینماید. و آنچه از این محیط درک میشود، نه تنها گستره جغرافیائی ای که جمعیت در آنجا زندگی مینماید، بلکه محیط اجتماعی و عملی ای که برای توسعه و شکوفائی تمام و کمال یک زبان حیاتی است میباشد. تنها بر این اساس امکان دارد که حقوق زبانی گروههای ذکر شده در نقطه ه ام این اعلامیه و حقوق افرادی که در خارج سرزمین زبانی خویش میزینند را، برحسب پیوستگی و درجه بندی تعریف نمود.

۳) به منظور کاربرد در این بیانیه، گروههایی که دارای یکی از موقعیتهای زیر باشند نیز متعلق به یک جمعیت زبانی و ساکن در سرزمین خود شمرده میشوند:

الف- هنگامی که آنها از بدنه اصلی جمعیت خود توسط مرزهای اداری و یا سیاسی جدا شده باشند.

ب - هنگامی که در طول تاریخ، در منطقه کوچک جغرافیائی ای محصور شده توسط اعضاء جوامع زبانی دیگر، تثبیت شده باشند.

ج- هنگامی که در منطقه جغرافیایی ای که در آن با اعضاء جمعیت‌های زبانی دیگری با سوابق تاریخی مشابه، سهم و شریکند تثبیت شده باشند.

۴) این بیانیه همچنین مردمان عشایری کوچرو در مناطق قشلاق-بیلاق خودشان و همچنین مردمان تثبیت شده در نواحی به لحاظ جغرافیایی پراکنده را به عنوان جمعیت‌های زبانی در سرزمین‌های تاریخی خود می‌پذیرد.

۵) این اعلامیه «گروه زبانی» را بدین شکل تعریف مینماید: هر گروه از اشخاص دارای زبان واحد، که زبان‌شان در محیط سرزمینی جمعیت زبانی دیگری تثبیت شده اما دارای سابقه تاریخی برابری با اشخاص جمعیت مهمان پذیر نبوده نباشد. نمونه های این چنین گروه‌های مهاجرین، پناهندگان، اشخاص دیپورت شده و اعضای دیاسپورا میباشند.

## ماده ۲

۱. این بیانیه اعلام میدارد که هرگاه گروه‌ها و جمعیت‌های زبانی گوناگون در سرزمین واحدی مشترک باشند، حقوق مندرجه در این اعلامیه میبایست بر اساس احترام متقابل و به گونه ای اعمال شوند که دمکراسی به حداکثر اندازه ممکنه تضمین گردد.

۲. در جستجو برای وصول به تعادل اجتماعی-زبانی رضایت بخش، به عبارت دیگر به منظور ایجاد هماهنگی مناسب بین حقوق مربوطه چنین جمعیت‌ها و گروه‌های زبانی و افراد متعلق بدانها، عوامل مختلفی - علاوه بر سوابق تاریخی مربوطه آنها در سرزمینها و مطالبات آنها که به روشهای دمکراتیک بیان شده اند- میباید در نظر گرفته شوند. اینچنین عواملی شامل ماهیت اجباری مهاجرتها، که منجر به همزیستی جمعیت‌ها و گروه‌های مختلف میشود و همچنین درجه آسیب پذیری فرهنگی، اجتماعی-اقتصادی و سیاسی آنها میگردد.

## ماده ۳

۱) این اعلامیه حقوق زیر را به عنوان حقوق شخصی غیرقابل سلبی که در هر گونه شرایط، امکان برخورداری از آنها وجود دارد، قبول مینماید:

- حق به رسمیت شناخته شدن شخص به عنوان عضوی از یک جمعیت زبانی؛
- حق شخص برای استفاده از زبان خود در مکانهای خصوصی و عمومی؛

- حق شخص برای استفاده از نام خود؛
- حق شخص برای ایجاد مناسبات و پیوند با دیگر اعضای جمعیت زبانی مبداء خود؛
- حق شخص برای حفظ و گسترش فرهنگ خود؛
- و همه حقوق دیگر مربوط به زبان که در «عهدنامه بین المللی حقوق سیاسی ومدنی ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶» و «عهدنامه بین المللی در باره حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» به همان تاریخ به رسمیت شناخته شده اند.
- (۲) این بیانیه اعلام میدارد که حقوق جمعی گروههای زبانی، علاوه بر حقوق فوق الذکر که تک تک افراد عضو گروههای زبانی از آنها برخوردار میباشند، درتطابق با شرایط تشریح شده در بند ۲,۲ شامل موارد زیر میباشد:
- حق گروههای زبانی برای آموخته شدن زبان و فرهنگشان؛
- حق گروههای زبانی برای دستیابی به خدمات فرهنگی؛
- حق گروههای زبانی برای حضور برابر زبان و فرهنگهایشان در رسانه های ارتباطی؛
- حق گروههای زبانی در دریافت توجه و اعتناء نهادهای حکومتی و در روابط اجتماعی-اقتصادی تهیه شده به زبان خود.
- (۳) حقوق فوق الذکر اشخاص و گروههای زبانی به هیچ طریقی نمیبایست مانع برقراری مناسبات متقابل بین اینگونه اشخاص و گروههای زبانی، با جمعیت زبانی مهمان پذیر و یا ادغامشان در آن جمعیت گردد. همچنین این حقوق نباید به محدود نمودن حقوق جمعیت مهمان پذیر و یا اعضاء آن در کاربرد زبان خودجمعیت در سراسر فضای سرزمینی آن زبان منجر شود.

#### ماده ۴

۱. این اعلامیه بیان میدارد اشخاصی که به سرزمین جمعیت زبانی دیگری رفته‌اند آنجا ساکن میشوند حق دارند و موظفند که نسبت به این جمعیت (مهمان پذیر) رفتاری همگرایانه از خود نشان دهند. آنچه از این بیان استنباط میشود تلاشی اضافی است از سوی اینگونه اشخاص برای انسیت با اعضاء جمعیت مهمان پذیر؛ به

طرزی که در ضمن حفظ خصوصیات فرهنگی اصلی خویش؛ مراجع، ارزشها و گونه های رفتاری کافی ای را با جامعه ای که در آن سکنی گزیده اند سهیم شوند. این امر آنها را قادر خواهد ساخت که به لحاظ اجتماعی و بدون مواجه شدن بامشکلاتی بیش از آنچه اعضای جمعیت مهمان پذیر با آن مواجه اند، کار آ عمل نمایند.

۲. این اعلامیه، از سوی دیگر، بیان میکند که یکسان سازی -آسیمیلیسیون، تعبیری به مفهوم اخذ فرهنگ جامعه میهمان پذیر به شکلی که خصوصیات فرهنگی اصلی، با مراجع، ارزشها و گونه های رفتاری جامعه مهمان پذیر جایگزین میگردند، به هیچوجه نباید تحمیلی و یا جبری بوده و تنها میتواند که محصول انتخابی تماما آزادانه باشد.

## ماده ۵

این اعلامیه بر این اساس استوار است که حقوق تمامی جمعیت های زبانی مساوی و مستقل از موقعیت این زبانها به عنوان زبان رسمی، محلی و یا اقلیتی بودن میباشد. در این اعلامیه، تعبیراتی مانند محلی و یا اقلیتی بکار برده نشدهاند زیرا - هرچند در بعضی موارد مشخص، شناسایی زبانها به عنوان اقلیتی و یا محلی میتواند احقاق برخی از حقوق معین را تسهیل نماید- با این همه، اینو دیگر تعابیر جرح و تعدیل کننده، غالبا برای اعمال محدودیت بر حقوق جمعیت های زبانی بکار برده میشوند.

## ماده ۶

این اعلامیه اعلام میکند که نمیتوان تنها بر این مبناء که یک زبان، زبان رسمی دولت است و یا به طور سنتی برای مقاصد اداری و یا برخی از فعالیت های فرهنگی مشخص در یک سرزمین بکار رفته است، آنرا «زبان خاص سرزمین» بشمار آورد.

## عنوان اول: اصول عمومی

### ماده ۷

۱. همه زبانها بیان هویتی جمعی و راهی مجزا برای درک و توصیف واقعیت اند و بنابراین میبایست که از همه شرایط لازم برای گسترش و پیشرفتشان در همه نوع فعالیت و کارکرد برخوردار باشند.

۲. همه زبانها محصول آفرینش جمعی بوده و به عنوان ابزار همبستگی، تعیین هویت، ارتباط و افاده خلاق برای استفاده فردی در درون یک جمعیت، در دسترس همگان قرار دارند.

### ماده ۸

۱. همه جمعیت‌های زبانی از حق سازماندهی و مدیریت منابع خویش، برای تضمین نمودن کاربرد زبانهایشان در همه فعالیتها در درون جامعه برخوردارند.  
 ۲. همه جمعیت‌های زبانی محق اند که بر هرگونه وسائط لازمه ممکن برای تضمین نمودن انتقال و پیوستگی زمانی زبان خود دسترسی داشته باشند.

### ماده ۹

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که سیستم زبانی خود را، بدون مداخلات اجباری و یا القائی، تنظیم و استانداردیزه نموده، حفظ، توسعه و ارتقاء دهند.

### ماده ۱۰

۱. همه جمعیت‌های زبانی دارای حقوق برابرند.  
 ۲. این اعلامیه تبعیض بر علیه جمعیت‌های زبانی را غیرقابل قبول میدانند، فارغ از آنکه این تبعیض بر مبنای درجه حاکمیت سیاسی مستقل جمعیت زبانی؛ موقعیت تعریف شده آن جمعیتها از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و یا دیگر لحاظها؛ درجه استانداردیزه شدن، مدرنیزاسیون و یا به روز شدگی زبانهایشان و یا هر معیار دیگری اعمال گردد.  
 ۳. همه گامهای ضرور برای تحقق اصل برابری و به جا آوردن موثر آن میبایست برداشته شوند.

### ماده ۱۱

همه جمعیت‌های زبانی از حق دستیابی به و استفاده از همه وسائط ترجمه بهدیگر زبانها و یا ترجمه از دیگر زبانها، که برای تضمین نمودن اعمال و برخوردارگی از حقوق ذکر شده در این اعلامیه ضروری باشند، برخوردارند.

### ماده ۱۲

۱. هر کس حق دارد که کلیه فعالیتهای خود را در محیطهای عمومی به زبان خویشبه جا آورد؛ به شرط آنکه آن زبان، «زبان خاص سرزمینی» محلی باشد که وی در آن ساکن است.
۲. هر کس حق دارد که زبان خود را در محیطهای شخصی و خانوادگی بکار برد.

### ماده ۱۳

۱. هر کس حق دارد که زبان خاص سرزمینی (زبان نیاخاکی) خود را که در آن زندگی میکند بیاموزد.
۲. هر کس حق دارد که چند زبانه شود و بر اساس تضمیناتی که در ایناعلامیه برای کاربرد عمومی زبان خاص سرزمینی (زبان نیاخاکی) تثبیت شدهاند، و بدون هیچ گونه پیشداوری، مناسبترین زبانی را که موجب پیشرفت شخصی ویا تحرک اجتماعی وی میگردد آموخته و بکار برد.

### ماده ۱۴

تدابیر این اعلامیه نمیتوانند به طرزی تفسیر شوند و یا بکار روند که به نرمها و یا رویه های عملی ناشی از موقعیت داخلی و یا بین المللی یک زبان- که برای کاربرد آن زبان در سرزمین خود مناسبتر میباشدند- زیان برسانند.

### عنوان دوم: رژیم جامع زبانی

#### بخش اول: ادارات دولتی و نهادهای رسمی

### ماده ۱۵

۱. همه جمعیتهای زبانی حق دارند که زبانهایشان در سرزمین- قلمرو خود به طور رسمی بکار برده شوند.
۲. همه جمعیتهای زبانی از این حق برخوردارند که تمام اسناد اداری، مدارک شخصی و دولتی و قیدیات محضرهای عمومی ثبت شده به زبان خاص سرزمینشان (زبان نیاخاکیشان)، معتبر و قابل اجراء شناخته شوند. و هیچ کس و مقامی نمیتواند تظاهر به نادیده گرفتن و بیخبری از این زبان بنماید.

### ماده ۱۶

همه اعضای یک جمعیت زبانی حق دارند که با مقامات دولتی به زبان خویشارتباط برقرار کرده و اعتناء متقابل در زبان خود را از آنها دریافت کنند. این حق همچنین بخشهای مرکزی، سرزمینی، محلی و تقسیمات فرمانطقه ای، شامل سرزمینی که زبان مورد نظر، زبان خاص نیاخاکی آن میباشد، را فرامیگیرد.

### ماده ۱۷

۱. همه جمعیتهای زبانی از این حق برخوردارند که به همه اسناد و مدارک رسمی که به نحوی مربوط به سرزمین نیاخاکی یک زبان میباشد، تهیه شده در زبان خودشان دسترسی داشته و آنها را کسب نمایند، چه این چنین مدارکی چاپی، قابل خواندن با ماشین و یا در هر فرم دیگری بوده باشد.

۲. فرمها و اسناد اداری استاندارد، چه در شکل چاپی و چه در شکل قابل خواندن توسط ماشینها و یا به هر فرم دیگر، باید به همه زبانها تهیه شده و در محلها قابل دسترسی برای عموم و استفاده آنها قرار گیرند. این خدمت باید توسط مقامات دولتی به شکلی انجام پذیرد که همه سرزمینهایی را که برای یک زبان، سرزمین خاص زبانی (نیاخاکی) شمرده میشوند تحت پوشش قرار دهد.

### ماده ۱۸

۱. همه جمعیتهای زبانی حق دارند که قوانین و دیگر ملاحظات قانونی که به نحوی به آنها مربوط میشود، به زبان خاص سرزمینیشان (زبان نیاخاکشان) تهیه و منتشر شوند.

۲. مقامات دولتی که در حوزه حاکمیت خود، دارای بیش از یک زبان خاص سرزمینی (زبان نیاخاکی) تاریخی هستند، میبایست همه قوانین و مقررات دیگر قانونی و حقوقی دارای ماهیت عمومی را، به تک تک این زبانها تهیه و منتشر سازند. فارغ از اینکه متکلمین به هر کدام از این زبانها قادر به فهم زبانهای دیگر باشند و یا نه



**ماده ۱۹**

۱. زبان رسمی همه مجالس نمایندگی، میبایست زبان(های) به طور تاریخی رایج در سرزمینهایی که نمایندگان، نمایندگی آن را بر عهده دارند باشد.
۲. این حق همچنین شامل زبانهای جمعیت‌های زبانی سکنی گزیده در مناطق جغرافیایی پراکنده که به آنها در بند ۱ پاراگراف چهار اشاره گردید نیز میشود.

**ماده ۲۰**

۱. هرکس حق دارد زبانی را که به طور تاریخی در یک سرزمین به آن تکلم میشود- هم به شکل شفاهی و هم به شکل نوشتاری- در محاکم و دادگاههای قضائی واقع در آن سرزمین بکار برد. محاکم قضائی باید در امورات داخلی خود، زبان خاص سرزمین (زبان نیاخاکی) را بکار برند و اگر بنا به سیستم حقوقی فعلاً موجود در کشور، ضرورتی به ادامه جریان محاکمات در محلی دیگر موجود باشد، میباید به کاربرد زبان اصلی در محل جدید همچنان ادامه داده شود.
۲. هر کس حق دارد که در تمام موارد، به زبانی که آنها درک میکند و قادر به تکلم به آن است محاکمه شود، همچنین حق دارد که از خدمت مترجمی مجانی بهره مند گردد.

**ماده ۲۱**

- همه جمعیت‌های زبانی حق ثبت و بایگانی مدارک و اسناد به زبان سرزمینی خود (زبان نیاخاکی) توسط محضرهای عمومی را دارا میباشند.

**ماده ۲۲**

- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که مدارک تأیید شده آنها توسط ثبت اسناد، محضرهای عمومی و یا دیگر ماموران صلاحیتدار دولتی، به زبان خاص سرزمین(زبان نیاخاکی) محل خدمت ماموران دولتی و یا محضرهای عمومی تهیه و تنظیم شوند.

## بخش دوم: تحصیل

### ماده ۲۳

۱. آموزش و تحصیل میبایست در سرزمینی که در آن عرضه میگردد، به تشویق افاده فرهنگی خود از سوی جمعیت زبانی، کمک نماید.
۲. آموزش و تحصیل میبایست در سرزمینی که عرضه میشود، به حفظ و توسعه زبانی که یک جمعیت زبانی به آن سخن میگوید یاری رساند.
۳. آموزش و تحصیل همواره میبایست در خدمت تکثر و تنوع زبانی و فرهنگی و روابط آهنگدار بین جمعیت‌های زبانی گوناگون در سراسر جهان باشد.
۴. در بستر اصول پیش گفته، هر کس حق دارد که هر زبانی را بیاموزد.

### ماده ۲۴

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند در باره گستره حضور زبانشان، به عنوان زبان رابط و به عنوان زبان مورد مطالعه، در تمام سطوح تحصیلی در سرزمین خود (پیش دبستانی، ابتدائی، متوسطه، حرفه ای و فنی، دانشگاهی و آموزش بزرگسالان) تصمیم بگیرند.

### ماده ۲۵

همه جمعیت‌های زبانی از حق دستیابی و کاربرد همه منابع انسانی و مادی لازم برای تضمین نمودن حضور زبانشان در همه سطوح تحصیلی در نیاخاک خود، از قبیل آموزگاران ورزیده، روشهای آموزشی مناسب، کتب و متون درسی، منابع مالی، تجهیزات و ساختمانها، تکنولوژیهای سنتی و مدرن و در وسعتی که خواهان آنند برخوردار میباشند.

### ماده ۲۶

همه جمعیت‌های زبانی محق اند از تحصیلی که اعضای آن جامعه را قادر به تسلط کامل در کاربرد زبانشان سازد، شامل توانائیهای مختلف مربوط به همه محیطهای روزمره کاربرد زبان، همچنین گسترده ترین تسلط ممکنه به هر زبان دیگری که خواهان یادگیری آن باشند، برخوردار شوند.

**ماده ۲۷**

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند از تحصیلی که اعضای آن جمعیت را قادر به کسب دانش هر زبانی که مربوط به سنن فرهنگیشان بوده باشد برخوردار شوند. مانند زبانهای ادبی و یا زبانهای مقدس که سابقاً زبانهای معمول آن جمعیت بوده‌اند.

**ماده ۲۸**

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که از تحصیلی که اعضای آن جمعیت را به دستیابی به آگاهی همه جانبه در باره میراث فرهنگی خود (تاریخ، جغرافیا، ادبیات، و دیگر نمودهای فرهنگیشان) قادر سازد برخوردار شوند. همچنین محق اند که از گسترده ترین آگاهی ممکنه در باره هر فرهنگ دیگری که خواهان دانستن آن باشند بهره مند شوند.

**ماده ۲۹**

۱. هر کس محق است که از تحصیل و آموزش به زبان خاص سرزمین خود که در آنجا ساکن است (زبان نیاخاکی) برخوردار گردد.  
۲. این حق، حق کسب دانش گفتاری و نوشتاری زبانی دیگر را که شخص ممکن است به عنوان ابزار ارتباط با دیگر جمعیت‌های زبانی بکار برد، نفی و سلبن نمیکند.

**ماده ۳۰**

**زبان و فرهنگ** همه جمعیت‌های زبانی میبایست که موضوع مطالعه و تحقیقات علمی در سطح دانشگاهی قرار گیرند.

**بخش سوم: نامهای شخصی****ماده ۳۱**

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که سیستم نامهای شخصی خویش را در همه محیطها و در همه مناسبتها حفظ نموده و آنها را بکار برند.

### ماده ۳۲

۱. همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که نامهای محل و مکان به زبان خاص سرزمینی خود را (زبان نیاخاکی)، هم به صورت شفاهی و هم به صورت کتبی، در محیط‌های خصوصی، عمومی و رسمی بکار برند.

۲. همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که نامهای بومی محلها و مکانها را تثبیت و حفظ نموده، در آنها اصلاحاتی اعمال نمایند. همچو نامهای امکانه را نمیتوان به طور کیفی موقوف و منسوخ نمود و یا تحریف و جرح و تعدیل کرد. همچنین نمیتوان اینگونه نامها را پس از تغییرات سیاسی و یا هر گونه دگرگونی حادثه دیگر، تغییر داد.

### ماده ۳۳

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که جمعیت خود را به همان نامی که در زبان خودشان بکار میبرند بنامند. هرگونه ترجمه به زبانهای دیگر میبایست از نامگذاریهای تحقیر آمیز و ابهام انگیز اجتناب نماید.

### ماده ۳۴

هر کس حق دارد که نام خود را در همه محیطها به زبان خویش بکار برد. و همچنین حق دارد که نامش، اگر لزومی به بکاربردن سیستم نوشتاری متفاوت با زبان وی وجود داشته باشد، با لحاظ دقیقترین آوانگاری ممکن ثبت گردد.

## بخش چهارم: رسانه های ارتباطی و تکنولوژیهای جدید

### ماده ۳۵

همه جمعیت‌های زبانی از این حق برخوردارند که در باره درجه حضور زبانیشان در رسانه های ارتباطی در سرزمین خود (نیاخاک خود)، بدون در نظر گرفتن متد پخش و یا انتقال تولیدات آنها تصمیم بگیرند. چه این رسانه ها محلی و یا سنتی، چه رسانه های دارای شمول گسترده تر و چه رسانه هایی که از تکنولوژیهای پیشرفته تر استفاده میکنند باشند.

### ماده ۳۶

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که به همه منابع مادی و انسانی لازم برای تضمین نمودن درجه مطلوبی از حضور زبان خویش و درجه مطلوبی از افاده فرهنگی خودشان در رسانه های ارتباطی در سرزمین خود؛ و از پرسنل ورزیده، منابع مالی، ساختمانها و تجهیزات، تکنولوژیهای سنتی و مدرن دسترسی داشته باشند.

### ماده ۳۷

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که از طریق رسانه های ارتباطی آگاهی کاملی درباره میراث فرهنگی خویش (تاریخ، جغرافیا، ادبیات، و دیگر نمودهای فرهنگشان)، همچنین حداکثر اطلاعات ممکنه در باره هر فرهنگ دیگری که اعضای آن جمعیت، خواستار دانستن آن باشند را دریافت نمایند.

### ماده ۳۸

زبانها و فرهنگهای همه جمعیت‌های زبانی در سراسر جهان، میبایست در رسانه های ارتباطی از معامله و برخوردی برابر و غیرتبعیض آمیز بهره مند شوند.

### ماده ۳۹

جمعیت‌های توصیف شده در ماده ۱، پاراگراف ۳ و ۴ این اعلامیه و گروههای ذکرشده در پاراگراف ۵ همان ماده، از حق برابر تمثیل زبانشان در رسانه های ارتباطی سرزمینی که در آن ساکنند و یا به آنجا مهاجرت مینمایند برخوردارند. این حق باید در هماهنگی با حقوق دیگر گروهها و جمعیت‌های زبانی ساکن در آن سرزمین اعمال گردد.

### ماده ۴۰

در عرصه تکنولوژی اطلاعاتی، همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که به تجهیزات تطبیق داده شده با سیستم زبانشان و به ابزارآلات و محصولات تهیه شده در زبان خودشان دسترسی داشته باشند. به نحوی که بتوانند از همه امکانات و پتانسیلهای

ممکنه توسط چنین تکنولوژی‌هایی برای افاده خود، برای تحصیل، درارتباطات، انتشارات، ترجمه و پروسسینگ اطلاعاتی و پخش و کلا تبلیغ فرهنگشان حداکثر بهره برداری را بنمایند.

### **بخش پنجم: فرهنگ**

#### **ماده ۴۱**

۱. همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که زبان خویش را در همه فرم‌های افاده فرهنگی بکار برده، آنرا حفظ نموده و توسعه دهند.

۲. همه جمعیت‌های زبانی میبایست بتوانند حق مذکور را تمام و کمال اعمال نمایند، بی آنکه محیط آن جمعیت به اشغال سلطه گرایانه فرهنگی بیگانه معروض شود.

#### **ماده ۴۲**

همه جمعیت‌های زبانی از حق رشد و توسعه تمام و کامل در داخل محیط فرهنگی خود برخوردارند.

#### **ماده ۴۳**

همه جمعیت‌های زبانی از حق دستیابی به آثار آفریده شده به زبان خود برخوردار میباشند.

#### **ماده ۴۴**

همه جمعیت‌های زبانی محق اند که به برنامه های بین فرهنگها، از طریق پخش اطلاعات کافی دسترسی داشته باشند. همچنین حق دارند که از فعالیت‌هایی مانند آموزش زبانشان به خارجیان، ترجمه، دوبلاژ، پست سنکرونیزاسیون و زیرنویسی حمایت نمایند.

#### **ماده ۴۵**

همه جمعیت‌های زبانی از این حق برخوردارند که زبان خاص سرزمینیشان (زبان

نیاخاکیشان) جایگاه ممتازی را در رویدادها و خدمات فرهنگی (کتابخانه ها، کلوبهای ویدئویی، سینماها، تئاترها، موزه ها، آرشیوها، فرهنگ عامه، صنایع فرهنگی و در همه دیگر نمودهای حیات فرهنگی) اشغال نماید.

#### ماده ۴۶

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که میراث زبانی و فرهنگی خویش را، شامل نمودهای مادی آن مانند مجموعه های اسناد، آثار هنری و معماری، ابنیه تاریخی و متون نوشته شده به زبان خود را محافظه نمایند.

#### بخش ششم: محیط اجتماعی-اقتصادی

#### ماده ۴۷

۱. همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که کاربرد زبان خویش در همه فعالیت‌های اجتماعی-اقتصادی در سرزمین‌های خود را نهادینه نمایند.

۲. همه اعضای جمعیت‌های زبانی محق اند که برای اجرای فعالیت‌های حرفه ای خود، به همه وسائط ضروری تهیه شده به زبانشان، مانند اسناد و کارهای مرجع، دستورالعملها، فرمها و تجهیزات کامپیوتری، ابزارآلات و تولیدات دسترسی داشته باشند.

۳. استفاده از زبانهای دیگر در این محیط، تنها در صورتی میتواند مورد احتیاج باشد که طبیعت فعالیت حرفه ای نیاز به آنرا موجه سازد. به همه حال در هیچ شرایطی زبان تازه واردتر، نمیتواند موقعیت زبان نیاخاکی را تنزل داده و یا جانشین استفاده از آن گردد.

#### ماده ۴۸

۱. در درون سرزمین جمعیت زبانی خویش، هر کس حق دارد که زبان خود را باعتبار قانونی کامل در همه معاملات اقتصادی از هر جنس، مانند خرید و فروش کالاها و خدمات، بانکداری، بیمه، قراردادهای شغلی و غیره بکار برد.

۲. هیچ ماده ی از اینگونه مقررات و عقدهای خصوصی، نمیتواند کاربرد زبان خاص سرزمین (زبان نیاخاکی) را محدود و یا ممنوع سازد.

۳. در داخل سرزمین یک جمعیت زبانی، هر کس محق شمرده میشود که به همه اسناد لازم برای انجام عملیات فوق الذکر، تهیه شده به زبان خویش دسترسی داشته باشد. اینچنین اسنادی شامل فرمها، چکها، قراردادهای، رسیدهها، صورت حسابها، سفارشنامه ها، دریافت نامه ها و غیره میشود.

#### ماده ۴۹

در داخل سرزمین هر جمعیت زبانی، هر شخص حق دارد که زبان خویش را در انواع سازمانهای اجتماعی-اقتصادی مانند تشکیلات اتحادیه ای و سندیکاهای کارگری، انجمنهای حرفه ای، کارفرمایان، اصناف و بازرگانی بکار برد.

#### ماده ۵۰

۱. همه جمعیتهای زبانی حق دارند که زبانشان از جایگاهی ممتاز در تبلیغات، آگهیها، تابلوها، علائم و نشانگاههای بیرونی و به عنوان یک کل در چهره کشور برخوردار باشد.

۲. در داخل سرزمین جمعیت زبانی، هر کس حق دارد به اطلاعات تمام و کامل شفاهی و نوشتاری تهیه شده به زبان خود در باره کالاها و خدمات عرضه شده توسط موسسات بازرگانی، از جمله به نحوه استفاده، اتیکتها، لیست های موادسازنده، تبلیغات و آگهیها، ضمانت نامه ها و غیره دستیابی داشته باشد.

۳. همه علائم و نشانه های عمومی که تاثیر گذار بر سلامتی اشخاصند، به قید آن که پستتر از نشانه های مربوط به زبانهای دیگر نباشند، میبایست که اقلا به زبان خاص سرزمین (زبان نیاخاکی) تهیه شوند.

#### ماده ۵۱

۱. همه کس حق دارد زبان خاص سرزمین خود را در ارتباط با شرکتها و موسسات بازرگانی و نهادهای خصوصی بکار برد و به همان زبان پاسخ و یا خدمت دریافت دارد.



۲. هر کس حق دارد به عنوان یک مشتری، مصرف کننده، خریدار و یا استفاده کننده، از موسسات عمومی، اطلاعات شفاهی و نوشتاری تهیه شده به زبان خاص سرزمین خود را (زبان نیاخاکی) دریافت دارند.

## ماده ۵۲

هر کس حق دارد تمام فعالیتهای حرفه ای خویش را به زبان خاص سرزمین خود (زبان نیاخاکی) به انجام رساند. مگر آنکه طبیعت شغلش کاربرد زبانهای دیگری را الزامی سازد، مانند معلمین زبانهای خارجی، مترجمین و یا راهنمایان توریستی.

## ملاحظات اضافی

### نخست

مقامات دولتی میباید تمام گامهای لازم برای تحقق و جاری شدن حقوق مندرجه در این اعلامیه را در محدوده حوزه صلاحیتهای خویش بردارند. به طور مشخصتر، برای تشویق نمودن تحقق حقوق زبانی جمعیتهایی که آشکارا از جنبه منابع مالی در مضیقه میباشند، میبایست منابع مالی بین المللی تدارک دیده شوند. بنابراین، مقامات دولتی میبایست حمایت لازمه برای استانداردیزه شدن، ترجمه، آموخته شدن و استفاده از زبانهای جمعیتهای گوناگون تحت اداره خود را فراهم نمایند.

### دوم

مقامات عمومی میبایست مطلع شدن نهادهای رسمی، سازمانها و اشخاص مرتبط را با حقوق و وظائف مربوطه ناشی از این اعلامیه، تضمین و تامین نمایند.

### سوم

مقامات عمومی میبایست در پرتو سیستم قانونگذاری موجود، مجازاتهایی قابل اجراء برای هرگونه اخلال در حقوق زبانی تشریح شده در این بیانیه برپادارند.

## ملاحظات نهائی

### نخست

این اعلامیه بنیانگذاری «شورای زبانها» در بنیه سازمان ملل متحد را توصیه مینماید. مجمع عمومی سازمان ملل متحد عهده دار برپاساختن چنین شورائی، تعریف وظائف آن و انتساب اعضای شورا؛ و همچنین عهده دار ایجاد نهادی در قوانین بین المللی برای حفاظت از جمعیت‌های زبانی در دستیابی و اعمال حقوق خویش که در این اعلامیه شناخته شده اند خواهد بود.

### دوم

این اعلامیه تشکیل «کمیسیون جهانی حقوق زبانی» را، نهادی غیر رسمی و مشاوره‌ای مرکب از نمایندگان سازمانهای غیر دولتی و دیگر تشکیلات فعال در زمینه قوانین زبانی، توصیه و تشویق مینماید.

بارسلون، ژوئن، ۱۹۹۶

منبع: سایت های «کانون دفاع از حقوق بشر در ایران» و «سایت اطلاع رسانی جیحون»:

<https://pajohesh.bashariyat.org/?p=3214>

<https://www.jayhon.net/farsi>

---

# بررسی ابعاد پنهان و آشکار تبعیض زبانی در امر آموزش

---

هیوا دیلورانی ■

## چکیده

امروزه تبعیض زبانی برای بسیاری امری موجه است. آنها مخالف آموزش زبان مادری هستند از اینرو که دیدی ابزاری و بی اهمیت نسبت به زبان دارند. درحالیکه مطالعات فلسفی بر اهمیت زبان بعنوان یگانه واسطه ما برای فهم و تجربه عالم واقع تاکید دارند. زبان چگونگی دید ما نسبت به دنیا را تعیین میکند. در نتیجه اینکه از چه زبانی استفاده میکنیم تبدیل به مسله ای اساسی میشود. از سویی دیگر، مطالعات روانشناختی نیز همبستگی مثبتی بین دوزبانگی و بهبود در عملکردهای شناختی و حافظه‌کاری را نمایان میکنند. همچنین بررسی پیوند دانش و قدرت نشان میدهد که ارتباطی مستقیم بین محروم‌سازی زبانی و بیسوادی گروه فرودست شده وجود دارد. در پایان راهکار پیشنهادی آن بود که دولت سیاست پلورالیستی را پیش گیرد و سیاستهایی را اتخاذ کند که همه زبانها فرصتی برابر برای پیشرفت، تدریس و کاربرد در بین گویشوران خود را داشته باشند. این امر نیز خود نوعی استعمارزدایی از سیاست زبانی است که خود می تواند زمینه‌ساز استعمارزدایی از امر سیاسی به طور کلی باشد.

کلیدواژگان: زبان، زبان کوردی، زبان فارسی، تبعیض، مدرسه، دولت.

## مقدمه

تبعیض زبانی در مدارس، و البته در کل پروسه آموزش مقوله‌ایست که در همه کشورها کم و بیش دیده میشود. منتها تفاوت این تبعیض‌ها صرفاً در شدت آنها و همچنین شکل آنهاست. مثلاً در کشورهای دمکراتیک شدت کمتری دارد و همچنین شکل غالب آن، نرم‌تر، و ناملموس‌تر است.

درحالی‌که در کشورهای غیرآزاد، شکل خشونت‌آمیزتر و شدت بیشتری بخود می‌گیرد.

سه شکل عمده تبعیض عبارتند از:

- تبعیض اثنیکی

- تبعیض جنسی

- تبعیض مذهبی.

از این میان، مرسوم‌ترین وجه، همان تبعیض اثنیکی است که تبعیض زبانی ذیل آن قرار می‌گیرد و البته در کشور ایران نیز وضعیت غالب را دارد. هرچند تبعیض اثنیکی خود به انواع و اقسام شیوه‌ها تقسیم میشود: میتوان تاریخ آن اثنیک مورد بی‌توجهی یا تحریف قرار گیرد. میتوان لباس آن اثنیک قدغن شود یا میتوان زبان‌شان را مورد بی‌مهری قرار داد. مقاله پیشرو سعی کرده در عناوین مختلف به موضوع تبعیض زبانی در مدارس بپردازد.

در عنوان "زبان و اهمیت آن" همانگونه که از نامش پیداست به فلسفه زبان، و سیرتاریخی را که دیدگاه‌های زبانی طی کرده‌اند پرداخته‌ایم. در عنوان "سیاست گذاری دولت‌ها" به برخی از مفاد حقوق بشر و همچنین مواد قانون اساسی ایران در باب آموزش زبان مادری و همچنین سیاست‌هایی که دولت‌های جهان بشکل اعم، و دولت ایران به طور اخص در پیش گرفته‌اند پرداخته‌ایم. در عنوان "دانش، و پیوند آن با قدرت" به نقش کلیدی دانش در کسب قدرت، و تثبیت آن پرداخته‌ایم. همچنین در این عنوان نگاهی نیز به آمار رتبه‌های برتر کنکورسراسری سه سال اخیر داشته‌ایم. در عنوان "مطالعه‌ای روانشناختی در باب زبان" نگاهی علمی به دوزبانگی و تک‌زبانگی و تأثیر هر یک بر مهارت‌های ادراکی - شناختی انداخته‌ایم. این بررسی با ذکر یک پژوهش همراه است. و در عنوان پایانی "چاره‌اندیشی" به راهکارهای برون‌رفت از وضعیت و حل این چالش‌ها گریزی داشته‌ایم. آن قسم بدیعی که در این

مقاله به آن پرداخته شده و درعین حال در مقالات دیگر غایب بود، پرداختن به پیوند دانش و قدرت، و همچنین اشاره تفصیلی به اهمیت زبان است.

## زبان و اهمیت آن

پیش از اینکه به چگونگی فرایند این تبعیض بپردازیم، لازم است مختصری در باب اهمیت زبان سخن به میان آید.

هنگامیکه ما از تبعیض زبانی در مدارس شکوه میکنیم طبیعتاً گروهی هستند که آن را بی اهمیت جلوه دهند از آنرو که معتقدند زبان چیزی نیست جز قراردادهایی موقتی، که از کنار هم قرار گرفتن حروف بی معنای a b c d و ... شکل گرفته اند. از دیدگاه اینها این زبان است که در خدمت ماست. به عبارتی، ما هرگاه اراده کنیم میتوانیم کلمه ای را حذف و کلمه ای دیگر را جایگزین کنیم.

در حالیکه دیدگاه های جدید، یعنی ساختارگرایی، چنین باوری را رد میکند. ساختارگرایان بر این باورند که زبان نظامی خودآیین است که فارغ از اراده انسانها خود را بسط و توسعه میدهد و سایه خود را از منظر تاثیر گذاری بر استعمال کنندگان خویش میگستراند (ریترز، ۱۳۹۹، ص ۸۰۹).

بنابر این گفته ها، ویتگنشتاین فیلسوف انگلیسی تبار در باب اهمیت زبان میگوید: مرزهای زبان من، نشانگر مرزهای جهان من اند (جابری، ۱۳۹۸، ص ۲۸).

مقصود او اینست که زبان، سازنده ی جهان هر شخص است. هر انسانی به تناسب زبان خویش، معرفت کسب میکند، تجربه برایش پدیدار میشود، و در یک کلام، تمام عناصر جهان خویش را بر مبنای زبان خویش بنیان می نهد. سخن ویتگنشتاین را طوری دیگر نیز میتوان تفسیر کرد:

به تعداد زبانهایی که در عالم وجود دارد، جهان های متفاوتی نیز وجود دارد. گفتنی ست که زبان تا جایی مهم میشود که فلسفه قرن بیستم را فلسفه زبانی مینامند. با این تفاسیر، زبان از اهمیت ویژه ای برخوردار است طوریکه اگر زبانی از بین رود یا از کسی سلب شود، میتوان گفت جهان آن شخص نابود یا از او سلب شده است. درحقیقت، زبان بعنوان نخستین حائل میان ما و جهان خارجمان عمل میکند، چه در سخن گفتن، چه در اندیشه کردن و چه در تجربه کردن.

اگر بخواهیم مختصر بگوییم زبان داراری دو کارکرد است: ۱. کارکرد ارتباطی؛ و ۲. کارکرد هویت بخشی.

الگوی ارتباطی مربوط به همان کلاسیک باوران است که زبان را صرفاً وسیله‌ی ارتباطی فرض میکنند.

از منظر اینان، فرق چندانی نمیکند که "دالک" بگوییم یا "مامان". آنچه که مهم است رساندن پیام است.

حال چه فرقی میکند با چه واژه ای؟! اما ساختارگرایان علاوه بر اینکه به نقش ارتباطی زبان باور دارند، کارکرد هویت بخشی نیز برای آن قائل اند. برای ساختارگرایان فرق میکند که دالک بگوییم یا مامان. از اینرو که واژه بعنوان دال، جریان ساز است. واژه در خود فی نفسه حاوی معناییست. اتفاقاً آنچه که بی اهمیت میشود، مدلول یعنی همان پیام است.

زبان هم قابلیت است و هم محدودیت. در عین اینکه به ما قابلیت فهم، تخیل، اندیشه و انتقال پیام را میدهد، محدودیت هایی را نیز بر ما اعمال میکند، از جمله اینکه بدلیل ساختارمنظم آن، نمیتوان هر واژه ای را به هر نحو که دوست داریم در هر جمله ای بکار ببریم در نتیجه بسیاری از تجربیات یا بیان آنها برای ما ناممکن میشود. از اینرو هر زبان به اقتضای واژگانی که دارد میتواند یکسری تجربیات را برای استعمال کنندگانش ممکن، و تجربیاتی دیگر را ناممکن سازد.

بعلاوه زبان مادری هرکس، ساختار آوایی خاصی دارد که حنجره یک شخص براساس آن شکل میگیرد. از اینرو نیز، یک فارس براحتی نمیتواند کلمات ح، ع، ض، آنگونه که در عربی ادا میشود را استعمال کند. در واقع لهجه از برای همین اعمال قدرت زبان بر حنجره مان شکل میگیرد.

از نظر سوسور زبان ساخته نشده که دنیا را تبیین یا بیان کند بلکه ساخته شده تا به ما کمک کند که چگونه دنیا را ببینیم (ریترز، ۱۳۹۹، ص ۸۰۹). بنابراین واقعیت امری پسینی، و زبان امری پیشینی ست. به عبارتی زبان واقعیت را شکل میدهد. نه اینکه واقعیتی نباشد و زبان آن را خلق کرده باشد، هرگز. بلکه مراد سوسور اینست که شکل دهی و نظم بخشی به واقعیت برعهده زبان است.

حال باید پرسید اینکه این واقعیت را چگونه نظم دهیم، با کدامین زبان، و به چه شیوه ای، آیا مهم نیست؟ آیا این نظم دهی، خود دخل و تصرفی در فهم واقعیت بعنوان یگانه واسطه‌ی ما با دنیای خارج نیست؟ اصولاً ما در چارچوب همین زبان است که به فهم میرسیم، و دست به تبیین و تعریف میزنیم. فهم ما از عالم واقع

فهمی سلیبست نه ایجابی. به این عبارت که برای تعریف یک چیز مثلا ماژیک، به ناگزیر دست به دامان واژگانی دیگر میشویم، یعنی زنجیره دالها. ماژیک را نمیتوانیم بصورت فی نفسه تعریف کنیم. تعریف آن مستلزم اشاره به گردی آن، رنگ آن، جوهر داشتن و ... است. بر این اساس، ما در زنجیره دالها یعنی در نظام زبان گیر افتاده‌ایم. اسکی موها احتمالا برای هر نوع از برف، یک واژه بخصوص دارند. کثرت واژگانی که آنها برای انواع و اقسام برفها دارند، این امکان را به آنها میدهد که فهم متفاوت تری نسبت به سایر ملل از برف داشته باشند و همچنین کثرت واژگان بیان این تجربه و فهم کثیر را برایشان ممکن میسازد. این درحالیست که در زبان ملل دیگر بدلیل عدم توجه به تفاوت های موجود در انواع برفها، چنین نظمی و به تبعیت از آن چنین واژگان بخصوصی شکل نگرفته است. در نتیجه امکان فهم کثیری از برفها ازشان سلب شده است.

سیاستگذاری دولت ها

الگوهای زبانی در کشورها به دو قسم تقسیم میشود:

الگوی یک کشور یک زبان؛

الگوی یک کشور چندزبان (احمدی، ۱۳۹۱، ص ۵۲۱).

ایران از الگوی اول تبعیت میکند و زبان فارسی بعنوان زبان ملی / رسمی کشور تعریف و انتخاب شده است. در راستای این سیاست نیز، زبان فارسی بعنوان یگانه زبان موجود در مدارس، آموزش داده میشود و تمام محتوای دروس نیز با این زبان و مطابق مبانی ایدئولوژیک ناسیونالیسم فارسی ایرانی نگارش میشود. این در حالی است که جغرافیای سیاسی ایران یک جغرافیای کثیرالمله است، و دارای گروههای ملی-زبانی متنوعی است.

در ایران زبان فارسی به کمک مجراهای رسمی اعم از دولت و قانون، پا را از یک زبان اتنیک فراتر گذاشته و به زبان رسمی / ملی ایران تبدیل شده است. همین امر سبب تشدید همگون سازی و تبعیض علیه اتنیکهای غیرفارس گشته است. در واقع منظورمان از همگون سازی، حذف یا بلعیده شدن دیگر زبان های موجود در جغرافیای سیاسی ایران بواسطه زبان فارسیست.

اصولا سیاست گذاریهای محروم سازانه و تبعیض آمیز منجر به آن میشود که یک الگوی دوقطبی یا تک خطی ایجاد شود که در نتیجه آن گروه های در فرودست



شده دو راه پیشروی خود نداشته باشند: یا اینکه خود را در دایره فرهنگ اتنیکی خویش محدود کنند یا اینکه در صورت بیرون آمدن از لاک خود، در فرهنگ بالادست یعنی اکثریت هضم شوند. مثلاً دانش آموزان سیاه پوست در آمریکا با چنین وضعی مواجهند. آنها یا می‌بایست به مدرسه نروند یا اگر می‌روند باید هنجارهای موردتایید سفیدپوستان آمریکایی را که حاکم بر مدارس هست را رعایت کنند در نتیجه برای اینکه دانش آموز خوب، و موفقی از آب درآیند باید سفید پوست خوبی شوند.

در ایران نیز قضیه به همین منوال است. دانش آموز کورد یا تورک، و یا هر اتنیک غیر فارس دیگر، برای اینکه دانش آموز ممتازی باشد، باید دانش آموز فارس خوبی شود. سیاست‌های تک فرهنگی باعث می‌شود که مربی و متربی هر دو، دچار اختلال در یادگیری و یاددهی شوند. دانش آموز ممکن است در انشانویسی، املانویسی، روخوانی، تکلم و حتی در درک و فهم مطالب دچار مشکل شود. و معلم نیز در تکلم، و همچنین انتقال مطالب به دانش آموزان دچار مشکل شود.

البته عده‌ای هستند که در مخالفت با سیاست‌های پلورالیستی می‌پرسند که چگونه میشود ۷۹ زبان را در ایران آموزش داد؟ مگر میشود این حجم از زبان را آموزش داد؟ اگر اولویت بر حقوق بشر، تکرر و احترام بر تنوعات اتنیکی-زبانی باشد، باید همه زبانهای موجود در این جغرافیای سیاسی فرصتی یکسان برای تقویت و آموزش خود داشته باشند؛ فارغ از اینکه سخنوران هر کدام از این زبانها دارای چه درصد جمعیتی است.

مطابق ماده ۲ اعلامیه حقوق بشر تبعیض به هر شکلی از جمله زبان ممنوع است. کمیسیون حقوق بشر طبق ماده ۲۷ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، دولتها را متعهد میکند که گروههای فرودست شده را از حق آموزش زبان مادری محروم نکنند. همچنین در بند ۱ ماده ۷ منشور حقوق اقلیتهای زبانی از دولتها میخواهد که با اتخاذ اقدامات مثبت نیازهای مبرم اقلیت‌های محلی و اتنیکی مبنی بر حفظ زبانشان را تامین کنند (رهایی، رزاق مرندی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۳).

## دانش و پیوند آن با قدرت

به آمار رتبه‌های برتر یک تا ده کنکورهای سراسری سال ۹۸ تا ۱۴۰۱ توجه کنید. میخواهیم با این آمار به کجا برسیم؟ در زیست سیاست، دانش پیوند تنگاتنگی با قدرت و نهادهای قدرت دارد. دانش از دوجهد میتواند ابزار قدرت شود:

نخست اینکه از دید داروینستی، وجه ممتاز انسان نسبت به سایر حیوانات که تاکنون توانسته خود را بقا بخشد، نه داشتن چنگال های تی ، نه داشتن پوستی کلفت، نه داشتن شاخ های قوی، که صرفاً ”دانشجو“ بودن اوست. درحقیقت انسان در نظام فرگشتی، تنها ابزاری که بمنظور قدرتمندی دارا بود، تمرکز او بر دریافت اطلاعات و انباشت آن بود تا از این طریق بتواند خود را بقا بخشد. این قابلیت همچنان محملیست برای قدرتمندی آدمی.

از جهتی دیگر مراکز دانش همواره از دیدگاه زیست سیاست، تبدیل به پایگاه های قدرت میشوند. مثلاً پزشکی امروزه دیگر نه صرفاً پایگاهی برای علم اندوزی و اندیشمندان، که بلکه محملیست برای اعمال قدرت از سوی اندیشمندان، سیاسیون، و ساختارهای سیاسی. همینکه پایگاه های علمی تعیین میکنند که چه چیزی علم و چه چیزی شبه علم است، یا اینکه مجوز(مدرک) علمی برای شخصی صادر میکنند و شخصی دیگر را فاقد صلاحیت لازم عنوان میکنند یعنی تبدیل شدن پایگاه های علمی به محمل های قدرت. حال، زبان اگر آن فیلتر است که به کمک آن امرواقع برای ما پدیدار میشود، پس مقر دانش است. اکنون اگر دانش ، محمل قدرت است، پس بنابراین زبان نیز تجلیگاه قدرت است. سلب زبان، یا دقیقتر بگوییم ، محرومیت زبانی، برابر است با محرومیت ما از دانش. و محرومیت از دانش برابر است با سلب قدرت از ما. آمار نامتوازن بالا ، حاوی یک تبعیض عظیم است. در هرگروه بالغ بر ۷۰ درصد قبول شدگان، شهروندان فارس زبان میباشند.

این آمار گویای این امر است که دانش آموزان فارس زبان که دچار محرومیت زبانی نشده اند توانسته اند رتبه های برتر را کسب کنند ، زیرا در کسب دانش با اختلال روبه رو نشده اند . همچنین این امر سبب ساز این شده که پایگاه های دانش ، در اختیار فارس زبانان قرار گیرد .

به عبارتی دیگر ، سیاست تک زبانه خوشبحال دانش آموزان فارس زبان شده است : هم از این جهت که به سبب حاکم بودن زبانشان ، تنها فیلتر موجود برای کسب دانش ، فیلتر فارسیست ، و هم از این جهت که پایگاه های دانش در اختیار نخبه های است که اکثریتشان فارس زبان میباشند . از این منظر ، بیسوادی و عدم حضور پررنگ فرودست شده ها در محافل علمی ، و همچنین اعمال قدرت بر آنها از نتایج سیاست های تک زبانه می باشد .

بر همین اساس میتوات گفت که زبان فارسی اکنون به اصطلاح تبدیل به یک ” سرمایه زبانی ” شده است . سرمایه زبانی ، هنگامی شکل میگیرد که یک زبان نقش سیاسی – علمی ایفا کند . یعنی زبان غالب علم و قدرت در آن کشور باشد . از این بابت ، محصل کورد ، برای آنکه بتواند جایگاه خود را در محافل علمی تثبیت کند می باید ، به نواحسن این زبان را فراگرفته ، لهجه و زبان خود را پس زند ، و در یک کلام ، فارس زبان قهاری شود .

پیربورديو جامعه شناس فرانسوی معتقد است که گفتار را نباید جدای از گوینده آن فهمید : گفتار همیشه بخش اعظم خود را مدیون کسیست که آن را بیان میکند . بهمین خاطر قضاوت در باب زبان ، قضاوت در باب زبانوران نیز هست . مطالعه‌ای روان شناختی درباره زبان انسان ها در دوران کودکی زبان اولیه را از والدین خود فرا میگیرند اما سپس تر ، بعد از وارد شدن به آموزش رسمی مدرسه با زبان ثانویه مواجه میشوند . زبان ثانویه ، زبان رسمی ، و زبان اکثریت هر جامعه است(رایس،۱۳۸۸،ص۱۶۹). در نتیجه بصورت اجتناب ناپذیری ، این دو زبان وارد تقابل با یکدیگر میشوند . بگونه‌ایکه زبان اولیه یعنی زبان مادری قربانی زبان ثانویه میشود و به حاشیه رانده میشود .

اگر بین این دو روند همخوانی وجود داشته باشد ، مشکلی پیش نیاید اما اگر زبان اولیه کودک با زبان ثانویه آن در تضاد قرار گیرد ، کودک در تکلم با مشکل مواجهه میشود و این میتواند فرایند آموزش را هم برای دانش آموز ، و هم متقابلا معلم با اختلال مواجهه سازد . منظور از در تضاد قرار گرفتن زبان اولیه با زبان ثانویه اینست که مثلا والدین دانش آموز در خانه با او به زبان مادری صحبت کنند اما در مدرسه به زبان ثانویه مجبور به تکلم شود .

چاره‌ی کار در این نیست که زبان مادری حذف شود و در خانه با او به زبان رسمی تکلم شود بلکه بالعکس می بایست سیاست گذاری آموزشی به گونه‌ای باشد که زبان مادری قربانی زبان ثانویه نشود بلکه هر دو به موازات یکدیگر توسعه یابند . تحقیقات ، و البته تجربیات شخصی خودم، نشان داده که از قضا دوزبانه‌هایی که از زبان اولیه‌شان یعنی زبان مادریشان محروم میشوند ، برای ادای زبان ثانویه دچار لهجه میشوند و بالعکس، کودکانی که از همان ابتدا زبان اولیه‌شان را فرامیگیرند بهتر میتوانند زبان ثانویه را نیز یادگرفته و بدون لهجه آن را ادا کنند .

این را میشود از قیاس فارسی صحبت کردن کوردهای ایلام و سنندج با کوردهای کرمانشاه استنتاج کرد. شما نگاه کنید کرمانشاهی ها با چه لهجی غلیظی فارسی صحبت میکنند درحالیکه از ابتدای کودکی با آنها فارسی صحبت شده است اما چرا تا این حد لهجه دارند؟ دلیلش چه میتواند باشد جز محرومسازی کودک از زبان مادری اش و در نتیجه ظهور یک موتاسیون زبانی؟! از آنسو فارسی صحبت کردن کوردهای سنندج و ایلام بسیار روان تر است، از آنرو که از همان ابتدا در این مناطق روی زبان مادری کودک کار میشود.

تحقیقات نشان داده که دوزبانگی، ارتباط مستقیمی با بهبود در عملکرهای: انعطاف پذیری شناختی، خودکارآمدی، و حل تعارض دارد (خضری، غلامی پور، ۱۴۰۰، ص ۳۱). بهبود در کارکردهای اجرایی میتواند نتیجه تجربیات طولانی مدت مدیریت زبان های دوگانه ای باشد که در مغز فعالیت میکنند، از آنجاییکه پردازش زبانی ارتباط مستقیمی با حافظه کاری دارد و همچنین رابطه قدرتمندی بین کارکردهای اجرایی بالا و ظرفیت حافظه دارد بنابراین موجه است که انتظار برود افراد دوزبانه ظرفیت حافظه کاری بالاتری نسبت به افراد تک زبانه داشته باشند (خضری، غلامی پور، ۱۴۰۰، ص ۳۱).

نتایج حاصله از یک پژوهش در شهرستان کنگان در استان خوزستان که بر روی ۵۰ نفر دانش آموز دوزبانه عرب - فارس، و ۵۰ نفر دانش آموز تک زبانه فارس زبان صورت گرفته، نشان داد که گروه دانش آموزان دوزبانه هم در حافظه کاری و هم در انعطاف پذیری شناختی، عملکردی بهتر نسبت به گروه تک زبانه داشتند. مدیریت زبانهایی که با هم در رقابتند نیازمند حافظه کاری بالاییست (خضری، غلامی پور، ۱۴۰۰، ص ۳۶).

هرچند در سالهای اخیر سعی شده در دانشگاه ها زبان های مادری تدریس شود از جمله آنها تدریس زبان کوردی در دانشگاه کوردستان است. اما این کافی نیست زیرا فارغ از ایده آل های حقوقی، به لحاظ کارکردی نیز فاقد کارکرد لازم است از آنرو که رشد کارکردهای زبان در نیمکره چپ مغز انجام میگیرد، همچنین این رشد در آغاز دوران اولیه کودکی پی ریزی میشود در نتیجه برای یادگیری کافی و وافی یک زبان می باید از همان دوران اولیه کودکی فراگرفته شود در غیر اینصورت در بزرگسالی برای فراگیری آن با مشکل مواجهه میشویم (رایس، ۱۳۸۸، ص ۱۶۶).

مطالعات رایس نشان داده که یادگیری زبان دوم بیشتر تجربه‌ای افزایشده بشمار میاید بدین معنا که ما را در فراگیری زبان دیگر کمک میکند. برنامه‌های دوزبانه خوب نه تنها باعث ورزیدگی فرد در فراگیری زبان دوم میشود بلکه زبان اول را نیز تقویت میکند (رایس، ۱۳۸۸، ص ۱۶۸).

### چاره‌اندیشی

چاره کار مسلما در سیاست گذاری چندفرهنگیست. بری معتقد است که سیاست گذاری چندفرهنگی هم به حفظ فرهنگ های گروه‌های فرودست شده، و هم به ارتباط گیری با جامعه بزرگتر کمک میکند. برخلاف آن، استراتژی همگون سازی فقط بر روابط و ارزش گذاری برای اکثریت کمک میکند (احمدی، ۱۳۹۱، ص ۵۲۱).

در کشور ایران، استراتژی همگون سازی در حال پیگیریست. استراتژی های محروم‌سازی به رد تنوع فرهنگی، و عدم تنوع فرهنگی تاکید میکنند. به تبع این استراتژی، فرهنگ غالب، نمیتواند وجود فرهنگهای دیگر را تحمل کند از اینرو یا به حذف آنها روی میاورد، یا به هضم آنها در درون خود.

درواقع سیاست های دولتی در قبال مسائل اتنیکی - ملی را میتوان بصورت یک پیوستار اینگونه شرح داد که در یکسوی آن تکثرگرایی (پلورالیسم) قرار میگیرد، و در سوی دیگر آن به اتنیک گرایی ختم میشود (احمدی، ۱۳۹۱، ص ۵۲۱).

ارزشهای دمکراتیک، امروزه اقتضا میکند که پلورالیسم فرهنگی در هر کشوری حاکم باشد. کم نیستند کشورهایی که همزمان چندزبان رسمی دارند. کشورهای سه‌زبانه عبارتند از: بلژیک، بوسنی، گینه‌نو، رواندا. کشورهای چهارزبانه عبارتند از: اتریش - اسپانیا - سنگاپور - سوئیس. همچنین شایان ذکر است که آفریقای جنوبی یازده زبان رسمی دارد. کشور پالائو پنج زبان رسمی را دارا میباشد. هند کشور شانزده زبانه است. همچنین در ایالات متحده آمریکا، علاوه بر زبان ملی آن که انگلیسیست در سطح فدرالی، هر ایالت زبان بخصوص خود را آموزش میدهد. کشور کانادا نیز چند مدت پیش مجوز آموزش زبان فارسی در مراکز آموزشی این کشور را صادر کرد. این درحالیست که زبان فارسی زبان بومی این کشور نیست و متکلمان آن آحاد جمعیت کانادا نمیشند! .

در کنوانسیون های بین المللی دولت ها بمنظور اجرای عدالت زبانی، متعهد هستند که:

- الف - تنوع زبانی و آموزش بین فرهنگی را ترویج دهند .
- ب - میان آموزش به زبانهای فرادست و گروه های فرودست شدهی جامعه تعادل ایجاد کنند.
- د - فرصتها و امکانات کافی برای یادگیری زبانهای در اقلیت شده ها فراهم آورند (رهایبی، رزاق مرندی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۶).

### نتیجه گیری

دولتها دیگر نمیتوانند به بهانه های حقوقی آموزش زبان مادری را از گروه های فرودست شده سلب کنند زیرا همانگونه که نشان داده شد، این حقی بدیهیست که در تمامی کنوانسیون های بین المللی قید شده است. همچنین والدین نیز نمیتوانند مدعی شوند که صحبت به زبان مادری با فرزندانشان مخاطره آمیز است زیرا مطابق مطالعات روانشناختی نشان دادیم که نه تنها رابطه ی معکوسی بین محروم سازی کودک از زبان مادری و مسلط شدن او به زبان رسمی وجود دارد بلکه حتی پژوهش مذکور حاوی رابطه ای مثبت بین فراگیری زبان مادری و بهبود توانایی های شناختی و عملکرد حافظه کاری و تسلط بر زبان رسمی بود.

مضاف بر این، به لحاظ فلسفی نیز غیرموجه میاید که بخواهیم زبان را صرفا ابزاری در اختیار انسان فرض کنیم. هرزبانی به تناسب واژگان و فولکلور موجود در خود، فهم ما را از واقعیت ممکن میسازد. از اینرو به تناسب زبانهای مختلف در دنیا، فهم ها و دانشهای مختلفی خواهیم داشت.

دانش دیگر آن قلمروی معصومی نیست که جهت گیری های سیاسی نداشته باشد. بررسی پیوند قدرت و دانش بر ما روشن ساخت که پایگاه های دانش و نفس عمل فراگیری دانش، در خدمت قدرتهای غالب است. این امریست که سبب میشود مهم ترین شاهراه فراگیری دانش یعنی زبان در خدمت قدرت قرار گیرد و در بیسواد نگه داشتن فرودستان نقش دارد.

سیاست گذاری پلورالیستی، فارغ از مسائل حقوقی میتواند در برابر روند جهانی

شدن و ادغام فرهنگهای غیره درون فرهنگ اروپایی - آمریکایی تدبیر مناسبی باشد و این لازمه‌اش تقویت فرهنگ های ملی، بومی و حسن توجه به فولکلور همه‌ی ملل است. آن فرهنگ ملی فرادست شده که امروزه سنگ آن را به سینه میزنند چیزی نیست جز پوسته‌ای خالی. صورتی انتزاعی. فرهنگی فرمالیته و شکننده، که حاوی هیچ پیشینه، و ریشه‌ای نیست.

## منابع

احمدی، حسین ، ۱۳۹۱، فصلنامه آموزش پژوهی ، شماره ۲۰، دوزبانگی و الگوهای ارتباط در جوامع چنداتنیک.

جابری ، طالب ، ۱۳۹۸، جهان و زبان در اندیشه ویتگنشتاین ، نشرقنوس.  
خضری، مقدم ، غلامی پور، نیلوفر، فضیلت پور ، مسعود، ۱۴۰۰ ، فصلنامه روانشناسی تربیتی، مقایسه حافظه کاری و انعطاف پذیری شناختی دانش آموزان دختر دوزبانه عرب - فارسی زبان و یک زبانه.

ریتزر ، جورج، ۱۳۹۹، نظریه جامعه شناسی، ترجمه نایبی هوشنگ ، نشر نی.  
رهایبی، سعید ، رزاق مرندی، زهرا، ۱۳۹۶، حق بر زبان مادری و آموزش .  
رایس، فیلیپ ، ۱۳۸۸ ، روانشناسی رشد از تولد تا مرگ ، ترجمه فروغان مهشید، نشر ارجمند.

## برگرفته از: مجله «تیشک»

<https://govartishk.com/theory-6566-/%D8%A8%D8%B1%D8%B1%D8%B3%DB%8C-%D8%A7%D8%A8%D8%B9%D8%A7%D8%AF-%D9%BE%D986%D987%D8%A7%D986-%D988-%D8%A2%D8%B4%DA%A9%D8%A7%D8%B1-%D8%AA%D8%A8%D8%B9%DB%8C%D8%B6-%D8%B2%D8%A8%D8%A7%D986%DB%8C-%D8%AF>

\*\* گوژاری «تیشک»، ژماره ۶۵-۶۶





---

# ایران چند زبانه و یک سیاست زبانی زیانبار

---

■ قادر وریا

ضرورت به‌رسمی شناختن تنوع زبانی در جامعه و کشورهای چند ملیتی هر روز بیش از پیش نمایان می‌گردد. این واقعیت ناشی از علل زیر است:

۱- هر زبانی در نوع خود سرمایه‌ی معنوی بخشی از جامعه‌ی بشری است و حفظ، بقا و پیشرفت آن زبان در گرو به‌رسمی شناخته‌شدن و خدمت به آن است.

۲- زبان از فاکتورهای اصلی تشکیل دهنده‌ی یک ملت یا اقلیت ملی است و امتناع از به‌رسمیت شناختن و احترام به هر زبانی، به‌گونه‌ای انکار تکلم‌کنندگان به آن زبان و بعبارتی دیگر، انکار آن ملت و یا اقلیت ملی است. این نیز به‌معنی سرکوب و نقض حقوق اولیه‌ی فرد از سویی و از دگر سو، انکار یک گروه زبانی و ملی است.

۳- همزیستی مسالمت آمیز در جامعه و کشورهای دارای تفاوت و تنوع ملی، در گرو اعتراف به این گوناگونی‌ها و تامین و تضمین حقوقی است که به ماهیت ملی آنان مربوط است.

۴- این منطق و اندیشه در حال فراگیر شدن است که تنوعات زبانی، ملی، فرهنگی و وجود تفاوتها در هر اجتماع و کشوری، موجب غنای فرهنگی، ادبیات و تمدن آن جامعه و کشور است. لذا بایستی بستر و زمینه‌های شکوفایی، اعتلا و پیشرفت این گوناگونی‌ها را فراهم ساخت، نه اینکه با سیاست سرکوب و انکار با آن به‌مقابله برخاست.

در کشور کثیرالمله و چند زبانی ایران، سیاست تبعیض زبانی و تسلط یک زبان بر سایر زبانها که ماترک نظام شاهنشاهی برای جمهوری اسلامی است، همچنان ادامه دارد. فرزندان ملت‌های تحت ستم از حق تحصیل به‌زبان مادری محرومند و گفتگو، مکاتبه و نامه‌نگاری در ادارات و سازمانهای دولت باید به‌زبان رسمی کشور باشد که همانا زبان فارسی است. ظاهراً اعمال این رویه و سیاست برای حفظ اتحاد و یکپارچگی مردم کشور و تکوین و تقویت حس ایرانی بودن و یگانگی ملی است. لیکن همانگونه که شاهدیم، تداوم و پافشاری بر این سیاست، پیامدهای معکوسی را در بر داشته‌است. اینک در بین ملت‌های کرد،

ترک، بلوچ، ترکمن، عرب و اقلیتهای ملی ایران، به‌ندرت افراد و شخصیت‌هایی را می‌بینیم که هویت ملی و زبانی خود را بخاطر زبان فارسی و هویت ایرانی “کتمان نماید و دومی را بر اولی ترجیح دهد. اکنون نه‌تنها در محافل فرهنگی و از سوی مجامع و گروه‌های صنفی و غیر دولتی، بلکه حتی در مجلس رژیم و هیات‌های علمی دانشگاه‌ها نیز، دولت و دستگاه حاکمه در مقابل خواست تحقق حقوق ملی و زبانی قرار گرفته‌است. برغم ضدیت و مشکل‌آفرینی کارگزاران رژیم، در کردستان (همه‌ی استانهای کرد نشین)، در آذربایجان و در مقیاس کمتری، در میان سایر ملت‌های تحت ستم ایران، جنبش‌گسترده‌ای به‌منظور فراگیری خواندن و نوشتن به‌زبان مادری و خدمت به‌شکوفایی زبان سرکوب شده‌اشان، پا گرفته و در حال رشد است.

پیامد چنین سیاستی چه‌خواهد بود؟ در شرایطی که:

– بخش‌های دیگر ملت‌های تحت ستم ایران، در مجاورت کشور ایران نه‌تنها از حق تحصیل به‌زبان مادری برخوردارند و زبانشان رسمیت یافته است، بلکه بعضاً دارای دولت، مجلس و کیان مستقل و ملی خود هستند و در اداره امور کلان کشورشان نقش دارند؛

– حقوق زبانی و ملی ملت‌ها بطور فزاینده‌ای در محافل و مجامع بین‌المللی مدافع حقوق بشر به‌رسمی شناخته‌شده و حمایت می‌شود؛

– دهها و صدها هزار تن از فرزندان ملت‌های تحت ستم ایران در کشورهای پناهنده‌پذیر از امکانات یادگیری زبان مادری برخوردارند؛

– مبارزات مردم و نخبگان آنان در سرزمین ملت‌های تحت ستم ایران روز به‌روز بیشتر رنگ و ماهیت ملی و هویتی به‌خود می‌گیرد و...؛

پافشاری و اصرار رژیم کنونی ایران بر این سیاست (ضد زبانی و ملی، پیامدی به جز تضعیف و نابودی زبان‌های نافرمانی ایران، تأثیری منفی بر وحدت و همبستگی تنوعات مختلف ایران، خواهد داشت.

